



آثار ادبیات خواجه معین الدین چشتی: یک تحلیل

The Persian Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis



JUNE, 2023

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه داکا



দانشگاه داکا

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی

DEPARTMENT OF PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE

ARTS FACULTY

UNIVERSITY OF DHAKA

عنوان پایان نامه

آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی: یک تحلیل

খাজা মুইনুদ্দিন চিশতির ফারসি রচনাবলি: একটি বিশ্লেষণ

(The Persian Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis)

Supervisor:

Dr. K M Saiful Islam Khan

Professor

Department of Persian Language and Literature

University of Dhaka

Submitted By:

Md. Ahasanul Hadi

PhD Researcher

Registration No: 79

Session: 2019-2020

Department of Persian Language and Literature

University of Dhaka



دانشگاه داکا

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی

**DEPARTMENT OF
PERSIAN LANGUAGE AND LITERATURE
ARTS FACULTY
UNIVERSITY OF DHAKA**

عنوان پایان نامه

آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

খাজা মুইনুদ্দিন চিশতির ফারসি রচনাবলি: একটি বিশ্লেষণ

(The Persian Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis)

استاد راهنما:

پروفیسور دکتور ک. ام. سیف الاسلام خان

پژوهشگر:

محمد احسن الہادی

شماره ثبت نام: 79

سال تحصیلی: 2019-2020

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَأَفْوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ

اعلامیه

بدین وسیله اعلام می شود که پایان نامه دکتري این بنده تحت عنوان آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل و پژوهش (The Persian) خاجا مؤین‌الدین چشتی فارسی رچنابلی: একটি پژوهش (Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis) کار پژوهشی اینجانب می باشد. محتوای این پایان نامه را به طور کلی یا جزئی در جای دیگر به چاپ نرسیده است و یا جهت اخذ درجه علمی تحویل هم نداده است.

A. Hadei

.....

(محمد احسن الهادی)

پژوهشی دکتري

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکده علوم انسانی

دانشگاه داکا.

شماره ثبت نام: ۷۹

سال تحصیلی: ۲۰۱۹-۲۰۲۰

Declaration of the Researcher

I hereby declare that I have completed my doctoral thesis آثار ادبیات فارسی خواجه

معین الدین چشتی : یک تحلیل (The Persian Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis) under the supervision of my honorable teacher and PhD supervisor Dr. K. M Saiful Islam Khan.

I assure that this dissertation is the result of my own research work and that I have not submitted any part of this thesis for publishing or for obtaining any academic degree elsewhere.

I also declare that there is no plagiarism in my submitted thesis.



.....

MD. AHSANUL HADI

PhD researcher

Department of Persian Language and Literature

Faculty of Arts

University of Dhaka

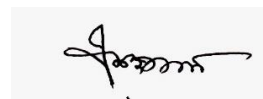
Registration number: 79

Year: 2019-2020

گواهی نامه

آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

The Persian Literary Works of) خاجا مؤین‌الدین چشتی (Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis) একটি বিশ্লেষণ
زیر نظارت مستقیم اینجانب نگاشته شده است.
این کار پژوهشی به طور فردی و مستقل توسط پژوهشگر صورت گرفته است. تا جایی که بیده اطلاع
دارم، هنوز از این عنوان کار پژوهشی صورت نگرفته است. متن کامل این پایان نامه و یا بخشی از آن
در جای دیگر منتشر نشده و یا برای اخذ امتیاز علمی مطرح نگردیده است. این کار پژوهشی برای
ارزیابی به منظور نیل درجهٔ دکتری قابل مطرح است. من موفقیت و سرافرازی پژوهشگر را در همه
زمینه ها آرزو می کنم.



.....
(پروفیسور دکتور ک. ام سیف الاسلام خان)

راهنمای پژوهش و استاد

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشکدهٔ علوم انسانی

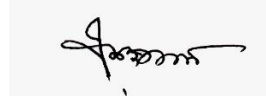
دانشگاه داکا .

Testimonial of the PhD Supervisor

I write to certify that the thesis of Md. Ahsanul Hadi, PhD researcher, Department of Persian Language and Literature, Dhaka University, entitle آثار ادبیات فارسی خواجه معین (The Persian Literary Works of Khawjah Muinuddin Chisti: An Analysis) has been written under my direct supervision. This research was done individually and independently by the researcher. As far as I know that, no research work has yet been done on this topic. Neither the full text of this thesis nor a part of it has been published elsewhere. It has not been proposed for obtaining academic points anywhere either. I have read this thesis with care. I believe that the research work can be proposed for the evaluation of a doctorate degree.

I also certify that there is no plagiarism in this submitted thesis.

I wish Md. Ahsanul Hadi every success in life.



.....
Dr. K M Saiful Islam Khan
Professor and Supervisor
Department of Persian Language and Literature
Faculty of Arts
University of Dhaka

سپاسگزاری

حمد و ثنای فراوان به خداوند متعال غَزَّ و جَلَّ جلاله که طاعتش موجب قربت است؛ این بنده ناچیز و گناهگر و فقیر الاحقار را توانای شروع و تمام این کار را عطا کرده اند. درود فراوان می رسانم به سید المرسلین، خاتم النبیین، رسول المسدد المدثر المزمّل، شمس الضحی، بدرالدجی، صدرالعلی، نورالهدی، کهف الوریث، مصباح الظلم، جمیل الشیم، شفیع الامم، صاحب الجود والکرم محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم که خاک روضه اقدس او سرمه چشمه این بنده است؛ و بدون نگاه پر رحمتش انجام دادن این کار نه ممکن بود.

یاد می کنم پدر مهرپرورم شاه محمد عبدالحلیم رحمه الله علیه که در سال ۲۰۰۷ خداوند متعال بر حیات او درود گفته اند؛ مرا همیشه برای خواندن زبان و ادبیات فارسی تشویق داده اند. از ته دل برایش دعاء می رسانم که خداوند در جنت الفردوس زیر سایه پای رسول ما جائی بدهند. تشکر عرض می کنم از مادر مهربانم که از ظل رحمتش این بنده این کار را تمام کرد. او شب و روز برای صحت اتمام این کار برایم دعاء می کردند.

سپاس می گزارم به استاد راهنمای، شیخ و مراد پر فسور دکتر ک. ام سیف الاسلام خان که به پایان رساندن این پایان نامه بنده را مساعده و راهنمایی کرده است. سپاس فراوان می گزارم به استاد معظم و محترم دکتر کاظم کهدویی که بدون کمک او پایان رساندن این پایان نامه نه ممکن بود. هر وقت و هر لحظه که از استاد تماس گرفتم او جواب داد؛ در خانه او رفتم اما او ناراحت نشد بلکه با شاد و خوشحالی مرا کمک کرد. سپاس می گزارم از دکتر سید نظم الحسن چشتی، پیر طریقت، خادم درگاه خواجه معین الدین چشتی و پسرش سید جواد چشتی که از اجمیر شریف کتاب و منابع های گرانبها

از هند برایم فرستادند. وقتی که به اجمیر شریف رفته بودم در زیارت روضه‌ خواجه معین الدین چشتی مرا کمک کردند. از پیشنهاد ایشان از بازار اجمیر شریف کتاب های معتبر جمع آوری کردم.

تشکر عرض می کنم از استاد محسن الدین میا، دکتر طارق ضیاء الرحمان سراجی، دکتر ابوالکلام سرکار، دکتر محمد بهاء الدین، محمد مهدی حسن که به پایان رساندن این کار پیشنهاد های فراوان به من داده اند. حقشناسی می نمایم از دکتر ممیت الرشید که برای اختراع نسخه خطی «رسالة آداب دم زدن»، «انیس الارواح» «دلیل العارفين» و دیوان خواجه معین الدین چشتی مرا حمایت نمود. در آن وقت او در ایران بود؛ با من کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران و کتابخانه مجلس شورای اسلامی رفت و برای دریافت آن کتاب ها پیشنهاد ها داد. هم تشکر عرض می کنم از ستاد درود گریان که در آن سفر او با من بود و در خانه او چند روز اقامت گزیدم.

تشکر عرض می کنم از همسر عزیزم نورالنهار شومی و پسر من که نامش به مناسبت نام خواجه معین الدین چشتی «معین» گذاشتم و دخترم نور ظهرا که همیشه در این کار مرا تشویق داده اند. در درگاه خدا برای ایشان دعاء می کنم که در هر مراحل زندگی فیض و نیک نظر خواجه معین الدین چشتی بیابند.

قدردانی می نمایم از دوست عزیزم آقای شاه نواز که وقتی که او در لندن بود نسخه خطی اسرار حقیقی را از کتابخانه ایندیا آفیس (دفترهند) لندن برای من جمع آوری کرد و به من فرستاد. بدون کمک او اختراع این نسخه خطی ناممکن بود. از دانشجویان عزیز ما سپاس می گویم به فهد مبین که در خواندن نسخه خطی ها با من بود و در تائپ کردن متن نسخه خطی ها مرا کمک کرد. تشکر عرض میکنم از زکریا که در جستجوی نسخه خطی در مراقبه نفسانی مرا کمک کرد و از ایران یک نسخه آن کتاب آورد. سپاس می گویم خانم راحله اختر را که نسخه خطی «کشف الاسرار» را از ایران به من

فرستاد. آقای بادل میاه هم مثل دستیار پژوهشی با من کار کرد. کارمند ارشد بخش زبان و ادبیات فارسی آقای ابراهیم در مسئولیت اداری زحمات زیادی را به خرج دادند من ار کمک کرد؛ به علت این از او هم تقدیر شناسی می نمایم. تشکر عرض می کنم از محمد طاهر، دانشجوی بخش بنگلا در دانشگاه کراچی که چهار نسخه خطی گرانبها از کتابخانه گنج بخش کراچی جمع آوری کرد و به من فرستاد. بنده کوشش کردم که اطلاعات معتبر را در این پایان نامه ضمیمه بکنم؛ اما ادعایی بی نقص بودن آن ندارم. از ارباب علم و دانش امیدوارم که از ضعف و کاستی های علمی و تخصصی صرف نظر نمایند. بنده این رساله را برای پیامبر گرامی ما حضرت محمد مصطفی صلی الله و علیه و سلم و برای پدرم تقدیم می نمایم.

با تشکر فراوان



.....

محمد احسن الهادی

پژوهش دکتری

گروه زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه داکا، بنگلادش.

روش تحقیق و برنامه ریزی پایان نامه

عنوان پایان نامه "آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل" است. زبان پایان نامه فارسی می باشد و علاوه بر مقدمه و اختتامه به پنج فصل تقسیم می شود.

مقدمه : در مقدمه دربارهٔ حالت اجتماعی شبه قارهٔ هند پیش از اسلام و تاریخچهٔ آمدن مسلمانان در این شبه قاره و اقدامات صوفیان در انتشار اسلام بیان می شود.

فصل اول، زندگی خواجه معین الدین چشتی : در فصل اول زندگی نامهٔ خواجه معین الدین چشتی و کوشش هایی که او در تبلیغات اسلام این شبه قارهٔ هند انجام داده است، بیان می شود.

فصل دوم، آثار فارسی خواجه معین الدین چشتی : در این فصل معرفی آثار منثور و منظوم او مفصلاً بیان می شود.

فصل سوم، اکتشاف اختلاف، دربارهٔ آثار خواجه معین الدین چشتی : بعضی از پژوهشگران دربارهٔ آثار خواجه معین الدین چشتی در شک افتاده اند. مثلاً بعضی از آنها دیوان او را به معین الدین فراهی منسوب کرده اند. بعضی از آنها گفته اند که خواجه معین الدین چشتی هیچ آثاری ندارد. در مقابل محققان زیادی مدعی هستند که خواجه معین الدین چشتی آثار گرانبها داشته باشد. در این فصل از بررسی دلائل مختلف قول درست را ثابت خواهیم کرد.

فصل چهارم، ویژگی های آثار خواجه معین الدین چشتی : در این فصل از لحاظ ویژگی های زبان، طرز بیان، ویژگی واژگان و آرایه های ادبی سبک نثر و نظم خواجه معین الدین چشتی مشخص می شود.

فصل پنجم، موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی : موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی در این فصل مفصلاً بیان می شود.

اختتامه : فصل در آخر این پایان نامه است که در آن نتیجهٔ پایان نامه بیان می شود.

۱. این پایان نامه تحت برنامهٔ Microsoft Word با قلم زر ۱۴ با فنت زر (ZAR) نوشته شده است.

۲. واژه های لاتین با فنت با قلم Times new roman با فنت ۱۰ نوشته شده است.

۳. در این پلایان نامه روش تحقیق (MLA) 'انجمن زبان مدرن' (Modern Language Association) رعایت شده است.

۴. ارجاعات متن به همین ترتیب استفاده شده است: داخل پرانتز به ترتیب؛ نام خانوادگی نویسنده، سال و صفحه. مثلاً: (چشتی، ۱۹۲۰: ۲۵۴). آورده شده است.

۵. برای نسخه های خطی همین ترتیب استفاده شده است: داخل پرانتز به ترتیب؛ نام خانوادگی نویسنده، نسخه خطی و شمارهٔ دستیابی و صفحه. مثلاً: (چشتی، نسخه خطی، ۴۲۳۶۰ : ۳)

۶. ارجاعات کتاب به همین ترتیب استفاده شده است: نام خانوادگی (شهرت)، نام نویسنده، سال انتشار (داخل پرانتز)، عنوان، نام کتاب (ایتالیک)، نام مترجم یا مصحح، نوبت چاپ، شهر محل نشر، ناشر.

۷. ارجاعات مجله: نام خانوادگی (شهرت)، نام نویسنده، سال انتشار (داخل پرانتز)، عنوان، نام نشریه (ایتالیک)، دوره/سال، جلد، شمارهٔ صفحات.

۸. در ذکر تاریخ، تاریخ میلادی استفاده شده است؛ در جای های مهم با میلادی تاریخ هجری قمری هم آورده شده است.

۹. برای نوشتن تاریخ کتاب ها تاریخ اصلی و میلادی هر دو تا استفاره شده است. مثلا اگر در کتاب تاریخ هجری شمسی است؛ با آن تاریخ میلادی هم نوشته شده است.

۱۰. در نوشتن صلی الله علیه و سلم (صعلم)، در نوشتن رضی الله عنه (رض)، در رحمه الله علیه (رح)، در نوشتن هجری قمری (ق)، در نوشتن هجری شمسی (ش) نوشته شده است.

۱۱. در منابع تاریخ های هجری قمری و هجری شمسی به میلادی تبدیل شده است و در متن، تاریخ میلادی استفاده شده است.

۱۲. اسامی خاص و اصطلاحات لاتین و ترکیبات خارجی، پس از فارسی آن در داخل پرانتز در متن مقاله آورده شده است.

۱۳. عکس های نسخه خطی در آخر پایان نامه ضمیمه شده است.

۱۴. منابع ها در آخر پایان نامه آورده شده است.

Abstract of the Research

My thesis is titled "Persian literary works of Khwajah Muinuddin Chisti: An analysis", and I have written it in Persian. It is divided into five chapters in addition to an introduction and conclusion. While I have dealt with the pre-Islamic social reality of the Indian subcontinent and the activities of Sufis in spreading Islam in the subcontinent in my introduction, I have discussed the findings of the research in the conclusion. In the first chapter, I have drawn a short sketch of the life of Khwajah Muinuddin Chisti and in the second chapter I have given a brief introduction to his works of Persian prose and poetry. In the third and fourth chapters, I have discussed the authenticity and reliability of his works and a wide array of their characteristics. In the last chapter, I have concluded my discussion with a survey of Khwajah Muinuddin Chisti's works in detail.

In doing this research, I have been drawn to several sources of historical archives and the examination of manuscripts preserved in various libraries of the world. It has led me to the conclusion that Khawajah Muinuddin Chisti has to his credit eleven substantial Persian works, of which ten are prose pieces and one is a poetic diwan. His diwan contains 118 ghazals, 2 qasidas and 5 rubaeyes. There were some confusions about the authenticity of diwan-e Muinuddin Chisti. Some famous scholars from India and Iran have attributed this diwan to Moin al-Din Farahi (died 1502 AD/908 AD). I have the good fortune to have collected the original manuscript of diwan-e Muinuddin Chisti from the library of Ganj Bakhsh, Islamabad Pakistan, which has proven itself a treasure-trove of information for me during the research work. By examining the time of the author and the features of his poems, I have proved that Khawajah Moinuddun Chisti is to be credited with the authorship of this diwan. The influence of sabke Iraqi (the Iraqi style) in his poems has been an important discovery. It goes without saying

that he was well versed in poetic literature, which Khawja Muinuddin Chisti seems to have adopted as a vehicle of expression of his philosophical views and mystical feelings.

His prose works include *Risala-e adab-e dam zadan*, *Asrar-e haqiqi*, *Anis-ul arwah*, *Dalil-ul arefin*, *Risala-e ujudie*, *kalamat-e muinuddin*, *kashf-ul asrar*, *Ganj-e asrar*, *Morakeb-e nafsani* and *Maqatib*. I have collected two manuscripts of *Risala-e adab-e dam zadan*, one from the library of Asiatic society Kolkata, India and the one from the library of Tehran University. I have noticed in the manuscripts, that they contain the indelible imprints of Khwaja Moinuddin Chisti though someone else has written it. I have also collected two manuscripts of *Asrar-e haqiqi*, one from the library of India office of British museum and the one from the library of Asiatic society Kolkata. *Asrar-e Haqiqi* is the letter of Khawjah Moinuddin Chisti who has written to Khwaja Qutbuddin Bakhtiyar Kaki (1235-1173 AD) for the guidance of his disciple and successor. The real meaning of the Kalema-e-tayeba, the definition of the figurative heart, the virtue of zikr-e khafi, the definition of a real Mumin and the secrets of prayer, fasting, zakat, and pilgrimage are the main topics of this letter.

Though the *Anis-ul arwah* and *Dalil-ul arefin* have been published in Iran, I have collected the original manuscripts of these two books from the library of Asiatic society Kolkata and Khuda Baksh Oriental Public Library of Bihar, Patna. *Anis-ul-arwah* is the speeches of Khawjah Uthman Haruni (1107-1220 AD) written by Khawjah Moinuddin Chisti. *Dalil-ul- arefen* is a collection of speeches of Khawjah Moinuddin Chisti, compiled by his disciple khawjah kutubuddin Bakhtiyar Kaki (1173-1235 AD).

Risala-E Ujudie, *Kalamat-E Muinuddin*, *Kashf-UL Asrar*, *Morakeb-E Nafsani* is about *Ziker-E Nafi Wa Isbat*, *Alem-Nasut*, *Malakut*, *Labut And Jabarut*. I could not collect the manuscript of *Risala-e ujudie*, but I have collected most of the information about it. I have collected

the manuscript of *Kashf-Ul Asrar* from the library of Tehran university and the manuscript of *Kalamat-E Muinuddin* from the library of Ganj baksh Islamabad, Pakistan. *Morakeb-e nafsani* published from Saba publication of Tehran. The *Maqatib* is a collection of letters of khawjah muinuddin Chisti which he wrote to kutubuddin Bakhtiyar Kaki.

The *Ganj-e asrar* is perhaps the largest book of khawjah muinuddin Chisti. It contains two hundred fifty pages and divided by twenty-six chapter. Khawjah Muinuddin Chisti expresses his religious views and gives proper direction on meditations, zikr, manners and rules of chistiya sufi order in this book. I have collected its manuscript from the library of Ganj Baksh Islamabad, Pakistan. I have found an enormous influence of sabke mursal (the mursal's style) on his prose style.

Among his prose literature *Risali-E Adab-E Dam Zadan*, *Risalie Ujudie*, *Kalamat-E Muinuddin*, *Kashf-Ul Asrar*, *Ganj-E Asrar* have not yet been published. As Khwajah Moinuddin Chisti always had a liberal mystical spiritual religious philosophy in his life, he described it in his works. He definitely wants to pass the message of peace, harmony and brotherhood between the peoples of different religions of the Indian subcontinent by the spread of his religious thought. If we could have spread this philosophy in our country, fanaticism, bigotry and chaos would have been eliminated from society. I do believe that there is a lot of research scope left on the works of Khwaja Moinuddin Chisti. If we continue further research on Khwaja Moinuddin Chisti, useful and precious information will definitely come out.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	مقدمه
۲۰	فصل اول
۲۰	زندگی نامه خواجه معین الدین چشتی
۲۰	نام و نسب
۲۲	تولد و زادگاه
۲۴	سیر و سفر
۲۷	خواجه معین الدین چشتی در هندوستان
۲۹	کرامت‌های خواجه معین الدین چشتی
۳۰	مسلمان شدن آتش پرستان
۳۱	مرید شدن حکیم ضیاء‌الدی
۳۲	خشک شدن آب انا ساگر
۳۳	فال گفتن خواجه «پتهورا راج را زنده گرفتم»
۳۴	مسلمان شدن اجیپال
۳۷	خانواده خواجه معین الدین چشتی
۳۹	خلفای خواجه معین الدین چشتی
۳۹	تاریخ وفات و آرامگاه خواجه معین الدین چشتی
۴۱	فصل دوم
۴۱	آشنایی با آثار فارسی منسوب به خواجه معین الدین چشتی
۴۱	ذکر آثار خواجه معین الدین چشتی در منابع قدیم
۴۴	آثار فارسی منسوب به خواجه معین الدین چشتی
۴۴	آداب دم زدن
۴۶	خواندن و تصحیح متن رساله آداب دم زدن
۴۷	باب اول
۵۰	باب دوم از گفتار خواجه معین الدین
۵۲	اسرار حقیقی



- خواندن متن اسرار حقیقی ۵۴
- انیس الارواح ۶۰
- خواندن و تصحیح متن انیس الارواح ۶۱
- دلیل العارفين ۹۸
- خواندن و تصحیح متن دلیل العارفين: ۹۹
- قسم اول ۱۰۰
- دیوان خواجه معین الدین چشتی ۱۶۵
- رسالة وجودیه ۱۶۷
- کلمات معین الدین ۱۶۷
- کشف الاسرار ۱۷۱
- گنج اسرار ۱۷۵
- مراقب نفسانی ۱۸۱
- مکاتیب ۱۸۲
- عکس های نسخه خطی ۱۸۳
- فصل سوم ۱۹۱
- دقت انتساب این آثار به خواجه معین الدین چشتی چیست؟ ۱۹۱
- دیوان معین الدین منسوب به خواجه معین الدین چشتی ۱۹۲
- دیوان خواجه معین الدین چشتی و شک و تردید از آن در جهان ۱۹۳
- حقیقت چیست؟ ۱۹۸
- جواب مخالفان ۱۹۹
- جواب یکم ۱۹۹
- جواب دوم ۲۰۱
- جواب سوم ۲۰۳
- جواب چهارم ۲۰۴
- جواب پنجم ۲۰۵
- جواب ششم ۲۰۷
- جواب هفتم ۲۰۸



- جواب هشتم ۲۱۰
- جواب نهم ۲۱۱
- چرا این دیوان مال خواجه معین الدین چشتی است؟ ۲۱۲
- چرا این دیوان مال معین الدین فراهی نیست؟ ۲۱۳
- فصل چهارم ۲۱۴
- ویژگیهای آثار خواجه معین الدین چشتی ۲۱۴
- سبک اشعار خواجه معین الدین چشتی ۲۱۴
- ویژگی زبان اشعار خواجه معین الدین چشتی ۲۱۵
- ویژگی آوایی اشعار خواجه معین الدین چشتی ۲۱۷
- ویژگی های صرفی ۲۲۰
- ویژگی های نحوی ۲۲۲
- ویژگی های فکری ۲۲۳
- ویژگی ابزار های بیانی ۲۲۶
- ویژگی های نثر خواجه معین الدین چشتی ۲۳۰
- فصل پنجم ۲۳۳
- موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی ۲۳۳
- معرفت نفس ۲۳۳
۳. وحدت وجود ۲۳۸
۵. اتحاد عاشق و معشوق ۲۴۱
۶. معرفت دنیا و آخرت ۲۴۲
- موضوع انیس الارواح ۲۴۳
- موضوع دلیل العارفين ۲۴۴
- موضوع کتاب اسرار حقیقی : ۲۴۹
- کتاب اسرار حقیقی ۲۴۹
- موضوع رساله آداب دم زدن ۲۵۰
- موضوع کلمات معین الدین ۲۵۰
- موضوع کشف الاسرار ۲۵۰



- ۲۵۰ موضوع رسالهٔ مراقبت نفسانی:
- ۲۵۱ موضوع نامه ها
- ۲۵۱ نامهٔ اول
- ۲۵۱ نامهٔ دوم
- ۲۵۱ نامهٔ سوم
- ۲۵۱ نامهٔ چهارم
- ۲۵۱ نامهٔ پنجم
- ۲۵۱ نامهٔ ششم
- ۲۵۱ نامهٔ هفتم
- ۲۵۲ نتیجه گیری



مقدمه

ورود اسلام و گسترش آن در این شبه قاره هند توسط تاجران و بازرگانان و عالمان و عارفان و صوفیان عرب و ایران نقش نموده است. خصوصاً صوفیان ایرانی با آیین پاک دین مبین اسلام و زبان فارسی و فرهنگ ایرانی وارد سرزمین هندوستان شدند. آشنایی بین فرهنگ و تمدن ایرانیان و ساکنان شبه قاره هند، چند هزار سال سابقه دارد که آغاز آن در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح می باشد. در آن زمان اقوام آریایی با هم می زیستند؛ بعد از مدتی از این فرهنگ مشترک زبان هند و ایرانیان به وجود آمد. در زمان خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م) سند و پنجاب، حتی سرزمین دامنه هیمالیا (Himalaya) جزء سلطنت ایران شد (امیری، ۱۹۹۵: ۲). در این زمان ارتباط علمی و ادبی بین ایران و هندوستان گسترش یافت. بدین سبب بسیاری از طرحهای هنری که در این دوره در هنر ساسانی نمایان می شد، ریشه در هنر هندی داشت (مبارک پوری، ۲۰۱۴: ۵۱).

بعد از سقوط ساسانیان، روابط فرهنگی بین ایران و هند گسترش یافت. از اوائل اسلام بازرگانان مسلمان عرب به سواحل غربی دریای هند سفر می کردند، و از وسیله بازرگانی دین پاک محمدی (ص) را نزد مردمان این سرزمین می رساندند. اولین حمله عرب به هند در سال ۱۵ هجری در زمان خلیفه دوم اسلام، عمر بن خطاب (رض) (۵۸۴-۶۴۴ م) می باشد. در این حمله سپاهیان مسلمانان تا شهر "دبیل" (DEBAL) رسیده بودند، اما موفقیت چندانی نداشتند. در زمان خلیفه های بعد هم به هندوستان حمله شده بود، اما این همه حمله آزمایشی بود. از روایت متعددی معلوم می شود که در زمان عمر ابن خطاب (۵۸۵-۶۴۴ م) پنج نفر از اصحاب رسول (ص) وارد هندوستان شدند؛ دو نفر از ایشان به میهن خودشان برگشتند و سه کس در سند اقامت گزیدند و در آنجا فوت کردند (مبارک پوری، ۲۰۱۴: ۵۱). در زمان خلافت علی ابن ابی طالب

۱. دبیل شهر و بندر باستانی است که در نزدیک کراچی پاکستان امروز قرار دارد.



(ص) (۶۰۱-۶۶۱ م)، در اوائل سال ۶۵۹ م الحارث بن مره العبیدی^۲ (وفات ۶۶۲ م) به شمال غرب هندوستان حمله کرد و در آنجا وفات یافت (الترمانینی، ۱۹۹۷: ۱۵)

در سال ۶۶۰ م / ۴۰ ق در زمان معاویه (۶۰۲-۶۸۰ م) مهلب بن ابی صفره (۶۲۹-۷۱۰ م) به سِند لشکر کشی کرد؛ در همین دوره عده ای از صوفیان و مبلغان وارد هندوستان شدند (خیاط، ۱۹۸۵: ۲۰۶-۲۰۵). در زمان حجاج بن یوسف (۱۶۶۱-۱۷۱۴ م) در سال ۷۰۴ م / ۹۰ ق محمد بن قاسم (۶۹۵-۷۱۵ م) برای تصرف هند به سند (Sindu) حمله ور شد که در میان سپاهان او سربازانی فارس و مکرانی بودند. سربازان ایرانی که در لشکر وی بود، برای ترویج اسلام و زبان فارسی عملی مهمی انجام داد (pathan, 1974: 33-409). وقتی که سند به دست مسلمانان فتح شد، شهر مولتان تقریباً ۲۰۰ سال مرکز حکومت مسلمانان بود و زبان مرکزی آن شهر زبان فارسی بود. اصطخری (Estakhri) (۳۴۶-۹۵۱ م) مورخ و جغرافیدان ایرانی می نویسد که «زبان اهل مکران فارسی و مکرانی بود و اهل مولتان زبان فارسی را می دانند و لباس ایشان ایرانی بود» (اصطخری، ۱۹۹۴: ۲۹-۱۷۷).

در زمان خلیفه الولید بن عبد الملک (۷۰۶-۷۴۴ م) در سند، صوفی معروف شیخ احمد بن عبدالله بن ابو سعید عباس دبیلی (وفات ۹۵۴ م) تشریف آورده بود که کسانی او را اولین صوفی هندوستان گفته اند (چراغ، ۲۰۱۴: ۱۷). در سده هزار میلادی در پنجاب، تذکره صوفی معروف صفی الدین حقانی (۹۶۲-۱۰۰۷ م) یافته می شود که از مغرب ایران به اُچ شریف^۳ (UCH)

۲ . الحارث بن مره العبیدی: صحابی امیرالمومنین حضرت علی، رضی الله تعالی عنه و یکی از نخستین فاتحان سند بود. از قبيلة بین عبد القیس بود و نسبت عبیدی او به همین سبب است. در نبرد صفین بر جناح چپ پیادگان سپاه علی رضی الله عنه فرماندهی داشت. در اواخر ۳۷ ق یا اوایل ۳۹ ق، از حضرت علی اجازه خواست تا داوطلبانه در راس سپاهی برای ادامه فتوحات به ناحیه سند رود؛ و حضرت (رض) این را پذیرفت (خلیفه بن خیاط، تاریخ، به کوشش سهیل زکار، دمشق، ۱۹۶۰ م، جلد ۱، ص ۲۱۴)

۳ . اچ شریف: شهر کوچک پنجاب است که از بهاولپور تقریباً ۷۵ کلومتر دور است. از روایت تاریخ معلوم می شود که این شهر ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح تاسیس شد؛ محمد بن قاسم (۶۹۵-۷۱۵ م) این شهر را فتح کرد و اسلام را برپا کرد. الان در این شهر مزارهای صوفیان وجود دارد که زیارتگاه مردمان شده است.



(SHARIF) پنجاب هندوستان تشریف آورده بود. او مرید صوفی مشهور شیخ ابو اسحاق ابراهیم (وفات ۱۰۳۴ م) بود. او در ایران تولد یافت و در اُچ شریف هندوستان از دنیا رفت.

در دوره غزنویان به وسیله ناصرالدین سبکتگین (وفات ۹۹۷ م) و امیر محمود غزنوی (۹۷۱-۱۰۳۰ م) زبان فارسی در هندوسان رونق نو یافت. محمود غزنوی هفده بار به هندوستان حمله کرد و سربازان همراه او دین اسلام و زبان فارسی را به نواحی مفتوح سرایت نمود؛ همینطور زبان فارسی در هندوستان مانند یک زبان سیاسی و دینی رواج و اوج یافت و در دل‌های مردم جا پیدا کرد. کتب تاریخی و جغرافی نشان می‌دهد که در اواخر دوره غزنوی، لاهور به عنوان مرکز علم و ادب فارسی قرار داشت. نخستین شاعر زنانه فارسی، رابعه قزداری (۹۱۴-۹۴۳ م) در زمان غزنوی در سند و بلوچستان زندگی می‌کرد (صفا، ۱۹۹۰: ۴۴۹). نخستین اثر عرفانی فارسی در هند به عنوان *کشف المحجوب* در این دوره نوشته شده بود (صفا، ۱۹۹۰: ۶۳۳).

بعد از لشکر کشی سلطان محمود غزنوی برای تبلیغات دین اسلام صوفیان زیادی وارد هندوستان شدند. بوسیله آنان طریقه‌های گوناگون برای ترویج اسلام در این شبه قاره وارد شد. شیخ اسماعیل (وفات ۱۰۵۶ م) در اوائل یازدهم میلادی شهر لاهور وارد شد و اقامت گزید. در سال ۱۰۵۱ م. ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی هجویری (۱۰۰۹-۱۰۷۲ م) معروف به داتا گنج بخش به شهر لاهور رفت و با تأسیس خانقاه و مسجد‌ها، چراغ رشد و هدایت را در آنجا روشن کرد. اولین آثار عرفانی فارسی شبه قاره هند *کشف المحجوب* اثر هجویری است.

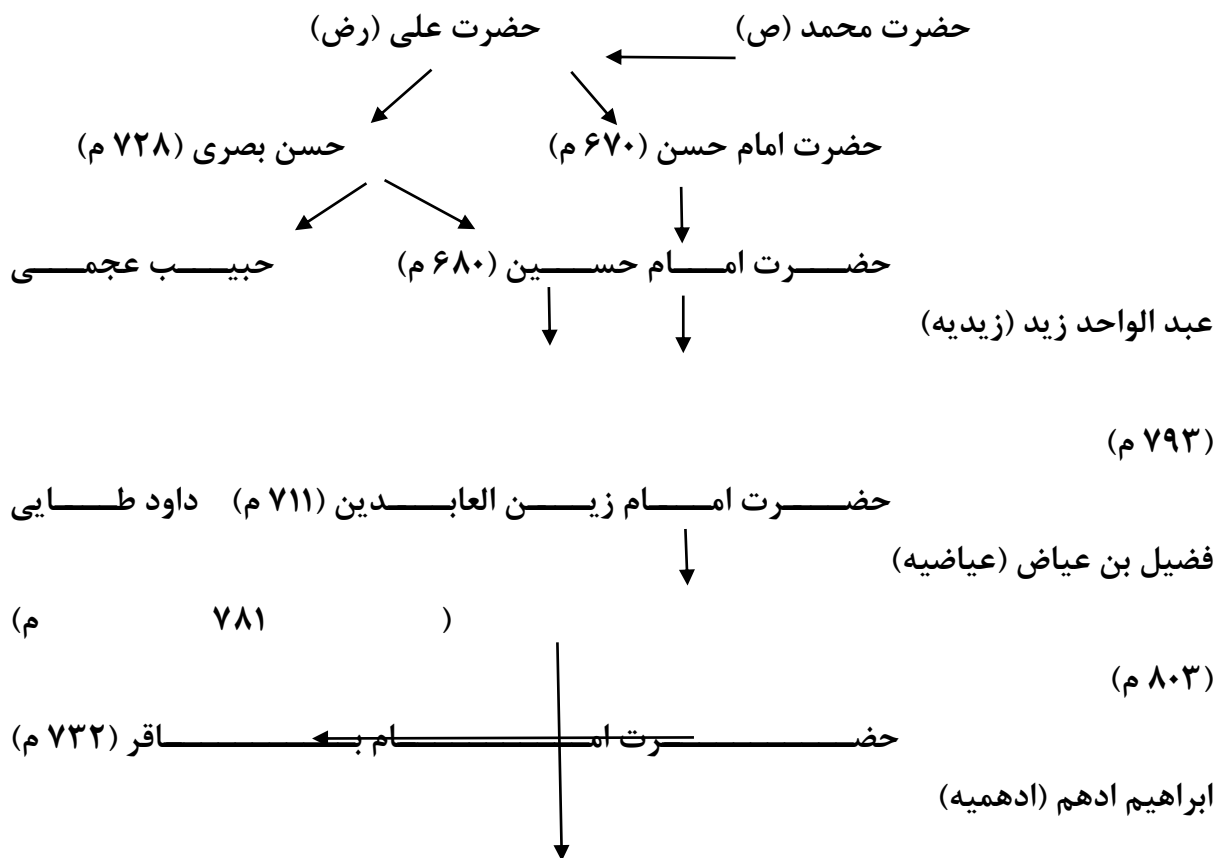
در سال ۱۲۵۸ م بعد از سقوط بغداد از دست هلاکو خان (وفات ۱۲۶۵ م)، قوت سیاسی و نظامی مسلمانان ضعیف شده بود. در جهان اسلامی فتنه، فساد و اختلاف افزایش یافته. در حالی که در این زمان در میان جامعه اسلامی فرقه‌های زیادی تولد یافته بود. عبدالقادر گیلانی (۱۰۷۷-۱۱۶۶ م) برای اتحاد مسلمانان، دعوت طریقه قادریه را آغاز کرد. در مدت کوتاه این طریقه در جهان اسلامی مورد توجه مردمان قرار گرفت. در اوایل یازدهم میلادی این طریقه وارد هندوستان شد. مؤلف کتاب *شریف التواریخ*، شریف احمد شرافت چنین نقل می‌کند که: «اولین کسی که با

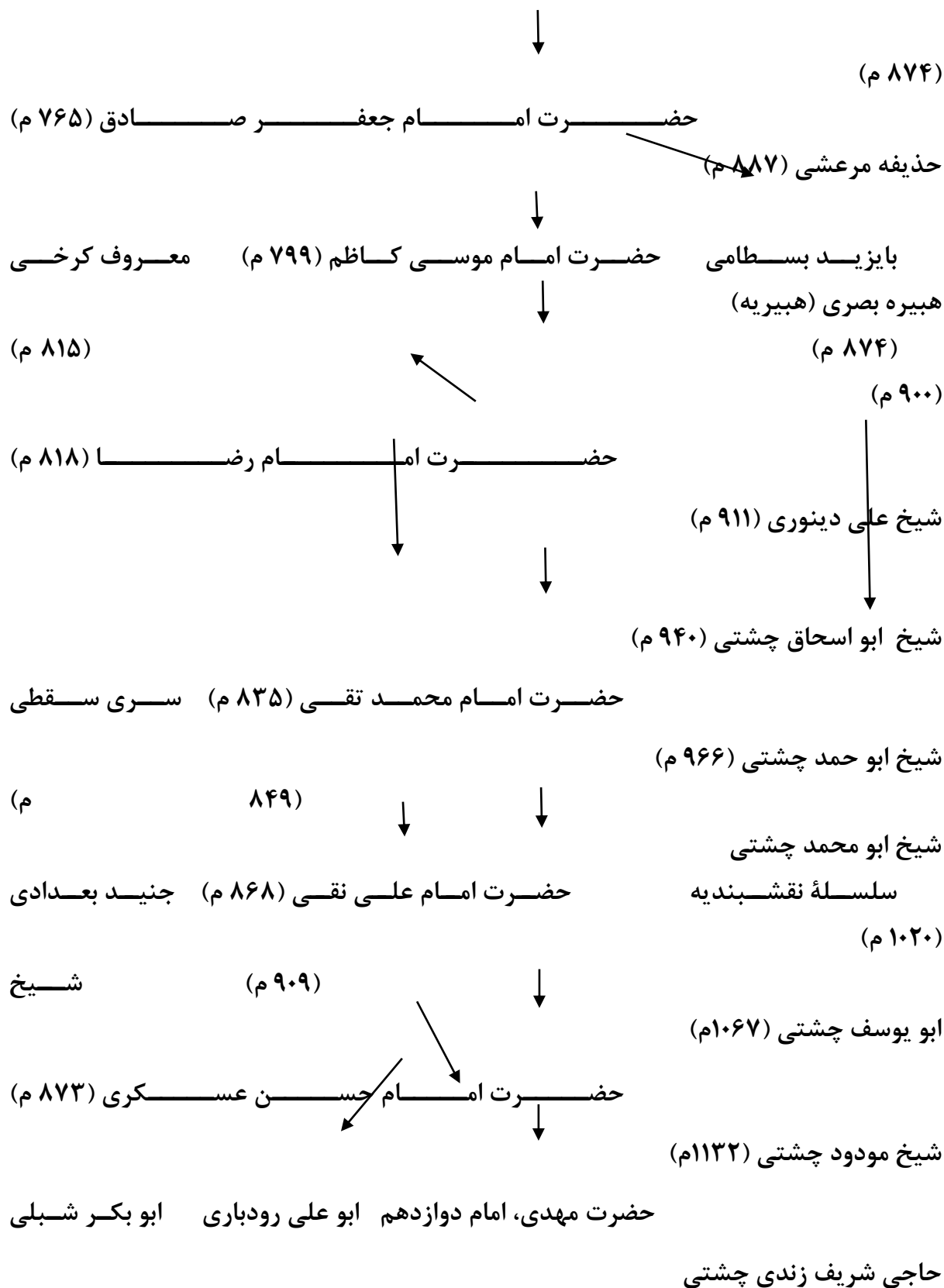


سلسله قادریه به سرزمین هند قدم گذاشت و از طریق هرات در هند به سیاحت پرداخت، سید صفی الدین صوفی گیلانی (۱۱۵۴-۱۲۱۵ م) فرزند زاده شیخ عبد القادر گیلانی بود که خود سومین قطب یا مرشد این سلسله نیز بوده است» (شرافت، ۲۰۱۹: ۷۷۶)

طریقه نقشبندیه توسط خواجه بهاءالدین نقشبندی (۱۳۱۸-۱۳۸۹ م) در میان مسلمانان جهان شهرت یافته بود. این طریقه به اهتمام خواجه محمد باقی بالله (وفات ۱۶۰۴) در سرزمین هندوستان گسترش یافت. چنانکه او خود می گوید: « این تخم پاک را از سمرقند و بخارا آوردیم و در زمین برکت آگین هند کشتیم» (نظامی، ۱۹۸۰: ۱۳۱). سلسله سهروردی که بنیانگذار آن شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سهروردی (وفات ۱۱۶۸ م) است؛ در قرن ششم هجری در بغداد بنیاد نهاد و توسط شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی (۱۱۷۰-۱۲۶۲ م) در هند و پاکستان ترویج یافت. علاوه بر اینها سلسله صابری توسط شیخ علاء الدین احمد صابر (۱۱۹۶-۱۲۹۲ م) و سلسله نظامی توسط شیخ نظام الدین اولیاء (۱۲۳۳-۱۳۲۴ م) در این شبه قاره انتشار یافت.

نمودار کلی این طریقه ها بر طبق روایت های مختلف می توان با نقشه زیر نشان داد:







(۱۲۱۵ م)

سلسله سهروردیه سلسله قادریه

خواجه عثمان هارونی

(۱۲۲۰ م)

خواجه معین الدین چشتی

(مروج طریقه چشتیه

در هند متوفی (۱۲۳۵ م)

در اوایل طریقه چشتیه به عنوان طریقه ادهمیه مشهور بود؛ از زمان ابواسحاق شامی (وفات

۹۴۱ م) به بعد به عنوان طریقه چشتیه معروف گشت که از نام شهر چشت^۴ افغانستان نامگذاری

این طریقه انجام گرفته است (آریا، ۲۰۰۵: ۷۱).

مؤلف شجره الانوار چنین می نویسد که: «به نام چشت دو شهر معروف گردیده است؛ یکی

در میان ولایت خراسان و قریب شهر هرات افغانستان و دومی دهی کوچکی در میان اوچ و ملتان

هندوستان است. طریقه چشتیه از چشت خراسان معروف گردیده است» (نظامی، ۱۹۸۰: ۱۳۵).

خواجه شرف الدین ابواسحاق شامی (وفات ۹۴۰ م) اولین کسی است که در چشت مشعل طریقه

چشتیه را روشن کرد. اما متأسفانه اکثر تذکره های موجود بیش از چند سطر راجع به این چیزی

ننوشته اند.

مؤلف تاریخ مشایخ چشت درباره او چنین ذکر می کند که: «روزی ابواسحاق شامی به

خدمت پیر و مرشد خود خواجه ممشاد دینوری (۹۰۹ م) رسید، خواجه از او پرسید که نام تو

چیست؟ او پاسخ داد که نام من ابواسحاق شامی است؛ مرشد او گفت: از امروز تو ابواسحاق

۴. چشت: در فرهنگ آندراج چنین آمده است: چشت نام قریه ای است نزدیک به هرات از آنجا بوده اند

بزرگان سلسله چشتیه که سر سلسله آنها سلطان ابراهیم بن ادهم قدس سره بوده اند. (اصلاً ابراهیم بن ادهم از

اهل چشت نبود). خواجه ابو احمد ابدال و خواجه مودود و خواجه معین الدین و نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی

که سلسله درویشان چشتی به او منتهی می شود. (آریا، ۲۰۰۷: ۷۱)



چشتی خوانده می شوی که خلاق چشت و دیار آن از تو هدایت یابند و هر که سلسله ارادت تو در آید، آنها را هم تا روز قیامت چشتی خواهند خواند» (نظامی، ۱۹۸۰ : ۱۳۷).

شجره نامه طریقه چشتیه به سلسله امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام (۵۹۹-۶۶۱ م) می رسد. دارا شکوه^۵ در سفینت الاولیاء^۶ شجره نامه خواجه معین الدین چشتی چنین می نویسد: محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم، حضرت علی ابن ابی طالب، رضی الله عنه، حضرت خواجه حسن بصری (۶۴۲-۷۲۸ م)، خواجه عبدالواحد بن زید چشتی (وفات ۷۲۸ م)، خواجه فضیل الدین فضیل ابن عیاض چشتی (وفات ۸۰۲ م)، ابراهیم بن ادهم بلخی چشتی (وفات ۸۶۹ م)، خواجه سدید الدین حذیفه المرعشی چشتی (وفات ۸۸۹ م)، خواجه ابو هبیره البصری (۹۰۰ م)، خواجه ممشاد علی دینوری، خواجه شرف الدین ابو اسحاق شامی چشتی (وفات ۹۴۰ م)، خواجه ابو احمد ابدال چشتی (وفات ۹۶۵ م)، خواجه ناصح الدین ابو محمد چشتی (وفات ۱۰۲۰ م)، ناصر الدین ابو یوسف حسنی الحسینی (وفات ۱۰۶۶)، خواجه مودود بن ابو یوسف چشتی (وفات ۱۲۱۵ م)، خواجه عثمان هارونی (وفات ۱۲۲۰ م) و خواجه معین الدین چشتی (۱۱۳۹-۱۲۳۴ م). در کتاب تاریخ مشایخ هند به نقل از فتوح السلاطین عصامی شجره نامه طبقه چشتیه به صورت منظوم چنین آمده است که:

علی چون از این کاروان رخت برد

یکی خرقة بر پیر بصری سپرد

حسن چون سفر کرد ازین کوچگاه

شرف یافت زو عبد واحد کلاه

از او یافت آن خواجه مرعشی

۵. داراشکوه، پسر بزرگ شاه جهان و ملکه ممتاز محل بود. او دانشور، ادیب، شاعر پارسی گو، صوفی و دارای تألیفات فارسی و نیز دیوان اشعار بوده است.

۶. سفینه الاولیاء، نخستین کتاب داراشکوه که گردآوری مطالب آن در ۱۰۴۹ ق / ۱۶۳۹ م به پایان رسید. او در این نوشتار به نسب، زندگی و کرامات ۴۱ تن از زنان و مردانی می پردازد که بیشتر آنها صوفی اند.



حذیفه به صد فرحت و دل خوشی

پس آنگه بصدق ارادت ربود

هبیره که تعریفش از بصره بود

از آن پس به خواجه علوکش عرب

به دینور نسبت کند در نسب

وزو خواجه اسحاق چشتی نژاد

به بر در کشید آن لباس مراد

پس آن خرقة بر احمد چشت یافت

که حورش برشت و ملا یک ببافت

محمد که او نیز از چشت بود

زسودای خوش کرد از آن مایه سود

وزو یوسف آن پیر چشتی گرفت

چو روحش هوای بهشتی گرفت

وزو یافت آن قطب چشتی سرشت

که بوده‌ست مودود و مقبول چشت

وزو یافت آن اشرف الدین شریف

که شد زندنی نسبت آن حریف

وزو یافت هارونی عثمان بهر

در آورد آن خلعت خوش به بر

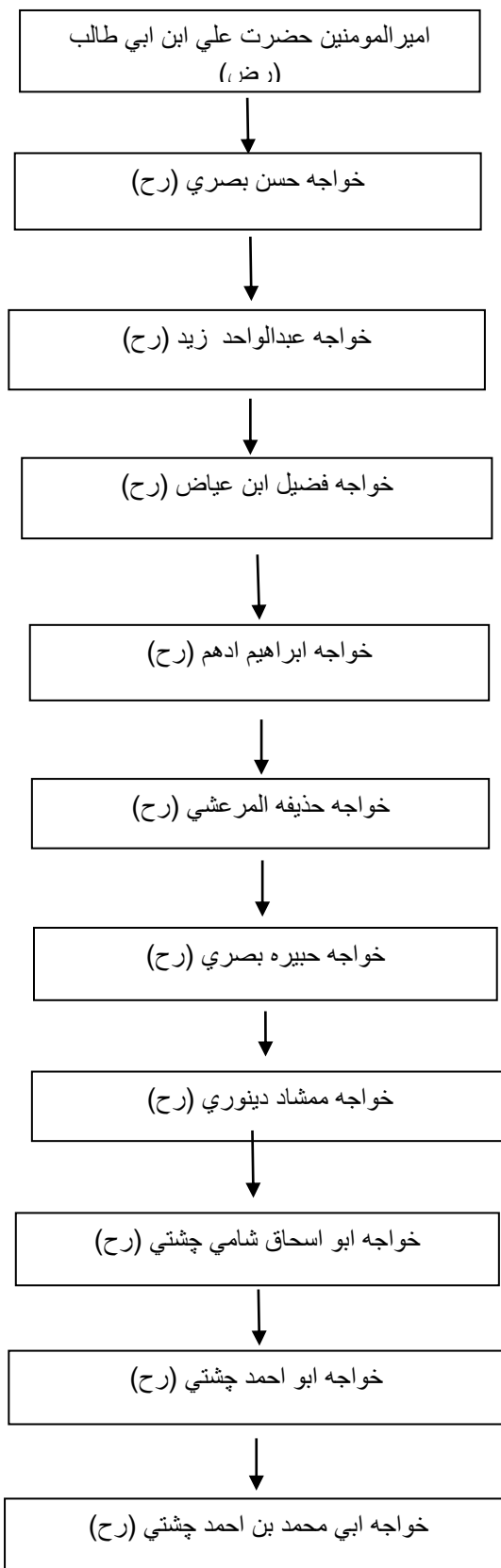
وزو در بر آن خرقة عهدی بعید

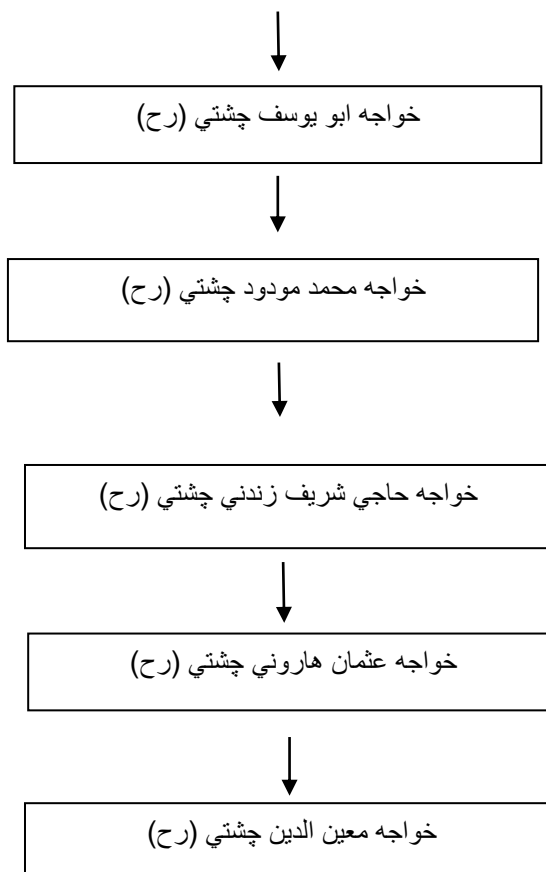
معین الدین آن پیر سجزی کشید

(نظامی، ۱۹۴۰: ۱۴۰)



یعنی نمودار شجره نامه طریقه چشتیه چنین می باشد:





از بررسی این شجره نامه فهمیده می شود که اولین کسی که با مشعل طریقه چشتیه در این شبه قاره تشریف آورده بود، خواجه ابو اسحاق شامی است که از خواجه ممشاد دینوری اجازت ترویج طریقه چشتیه را یافته بود. از او خواجه ابو احمد ابدال چشتی (وفات ۹۶۶ م) خرقه خلافت یافت که در کتاب *سفینه الاولیاء*^۷ و *خزینة الاصفیاء*^۸ کرامات از او نقل شده است. (شکوه، قرن نوزدهم میلادی: ۸۹) خواجه ابو محمد چشتی (۹۳۳-۱۰۲۰ م)، پسر و مرید خواجه ابو احمد ابدال چشتی، از لحاظ زهد و ورع به درجه کمال رسیده بود و انتشارات طریقه چشتیه گام مهمی

۷. *سفینه الاولیاء*: نخستین کتاب دارا شکوه که گردآوری مطالب آن در ۱۰۴۹ ق / ۱۶۳۹ م به پایان رسید. او در این نوشتار به نسب، زندگی و کرامات ۴۱۱ تن از زنان و مردانی می پردازد که بیشتر آنها صوفی اند.

۸. *خزینة الاصفیاء*: کتابی معتبر از مفتی غلام سرور لاهوری است که مشتمل بر شرح حال بیش از هزار تن از صوفیان معروف از جمله صحابه معروف، اهل بیت عظام، مشایخ قدریه، نقشبندیه، چشتیه، سهروردیه



برداشت. گویند که در وقت غزوهٔ سومنات^۹ عمرش از هفتاد گذشته بود و همراه سلطان محمود غزنوی (۹۷۱-۱۰۳۰ م) به هند رفت. او در شهر چشت وفات یافت و در این شهر مدفون گشت. (جامی، ۱۹۵۷: ۱۵۷) خواجه ابو یوسف بن سماعان (۱۰۶۷ م)، مرید و خواهرزاده خواجه ابو محمد چشتی، برای سرایت طریقهٔ چشتیه در این شبه قاره کار مهمی انجام داد. گویند که خواجه ابو یوسف با خواجه عبدالله انصاری (۱۰۰۶-۱۰۸۸ م) ارتباط داشت؛ از هرات برای دیدار خواجه ابو حمد چشتی به شهر چشت تشریف آورده بود (سرور، ۱۹۰۲: ۲۴۸). بعد از خواجه ابو یوسف، نام خواجه مودود چشتی (۱۰۳۹ م) قابل ذکر است. او پسر و مرید خواجه یوسف چشتی بود و از لحاظ علوم ظاهری به درجهٔ کمال رسید. کتاب *منهاج العارفين و خلاصه الشریعه* از تصنیفات او می باشد. او مرید بسیار داشته بود و از چشت تا بیت المقدس و بلخ و بخارا و غیره سفر کرده بود. خواجه حاجی شریف زندانی (وفات ۱۲۱۵ م) مرید و خلیفهٔ خواجه مودود چشتی بود؛ تقریباً صد و بیست سال عمر یافته بود. در شهر زندانه^{۱۰} از دنیا رفت و در آنجا مدفون گشت. خواجه عثمان هارونی (وفات ۱۲۲۱ م)، مرید حاجی شریف زندانی و پیر خواجه معین الدین چشتی بود. او هفتاد سال عمر را در ریاضت گذرانید و در این مدت آب و طعام کم خورد و شب ها در عبادت مشغول بود. روایت می شود، وقتی که خواجه عثمان هارونی از پیر خود خرقةٔ خلافت گرفت، آنگاه کلاه چهار ترکی را نیز بر سرش نهاد و گفت که مراد از کلاه چهار ترکی چهار ترک است. اول ترک دنیا، دوم ترک عقبی به جز ذات حق تعالی، سوم ترک خور و خواب مگر بقدر سد رمق که از ضروریات است، چهارم، ترک خواهش نفس که هرچه امر کند خلاف آن کنی (آریا، ص ۷۱). او چهار خلیفه داشت: اول خواجه معین الدین چشتی، دوم خواجه نجم الدین صغری، سوم شیخ سعدی لنگوی و چهارم خواجه محمد ترک (خزینت الاصفیاء ص ۲۵۳).

۹. غزوهٔ سومنات: در ۸ ژانویه سال ۱۰۲۶ م، روز جمعه برابر ۱۶ ذی القعدة سال ۴۱۶ ق در ساحل غربی گجرات در هند واقع شده است. معبد سومنات مقدس ترین معبد هندوان محسوب می شود. سلطان محمود غزنوی (۱۰۳۰ م) با نیروهای خود به شهر سومنات لشکر کشی کرد و این معبد را شکست داد.

۱۰. زندانه: روستایی از توابع بخش پره سر شهرستان رضوان شهر، و یکی از جاهای دیدنی و بیلاقی استان گیلان است.



بعد از سلطنت غزنوی، سلطان شهاب الدین محمد غوری (۱۱۴۹-۱۲۰۶ م) معروف به محمد غوری، سلطنت غور هندوستان را تأسیس کرد. او قسمتی از خراسان را از سلاجقه ها تصرف کرد و قسمت بزرگ هندوستان و سند و مولتان از دست غزنویان بیرون آورد. محمدغوری در سال ۱۱۹۲/۵۸۸ ق به دهلی حمله کرد و در اطراف آن تسلط خود را پیدا کرد. (آریا، ۲۰۰۷: ۳۷-۴۸).

خواجه معین الدین چشتی در دوره غوریان در سال ۱۱۸۵ میلادی به هندوستان هجرت کرد و در شهر اجمیر راجستان اقامت گزید. در میان مدت کوتاه با قوت روحانی خود در دل مردمان هندوستان جای ویژه پیدا کرد. او توانست میلیون ها نفر بت پرستان هندوستان را به توحید اسلام راهنمایی کرد و دین مقدس اسلام را در شمال و مغرب هندوستان انتشار داد. خواجه معین الدین چشتی شاگردان زیادی داشت؛ بعضی از آنان را مانند خلیفه خود انتخاب کرد و توسط ایشان رونق طریقه چشتیه را سراسر جهان انتشار داد.

خواجه معین الدین نه فقط در عرصه سیاسی و مذهبی هندوستان تأثیر گذاشت، بلکه در زمینه اجتماعی و فرهنگی هندوستان اقدامات مهمی را اجرا کرد. پس از گذشتن صدها سال پای طریقه چشتیه هنوز برجاست و قبر خواجه معین الدین چشتی در اجمیر، بسیار مورد احترام و تجلیل است. سالانه هزاران نفر مسلمانان و غیر مسلمانان برای زیارت مزار او مشرف می شوند. در حال حاضر در بنگلادش و هندوستان و پاکستان پیروان طریقه چشتیه زیادند. در درگاه و خانقاههای گوناگون طریقه چشتیه تعلیم داده می شود. مریدان طریقه چشتیه خواجه معین الدین چشتی را پیر طریقت و مرد خدا می دانند؛ کرامات و بزرگواری او در زبان ایشان مذاکره می شود، اما بیشتر آنان درباره مهارت علمی او بی خبر هستند. در هندوستان و پاکستان تعداد انگشت شمار کتاب تحقیقی در مورد خواجه معین الدین چشتی دیده می شود؛ اما در زبان بنگلا بدون ترجمه بنگلای دیوان خواجه معین الدین چشتی^{۱۱}، هیچ کتاب تحقیقی وجود ندارد.

۱۱ . آقای جهاد الاسلام و دکتر ک ام سیف الاسلام خان، دیوان خواجه معین الدین چشتی را به زبان بنگلا ترجمه کردند، که در سال ۱۹۹۹ این کتاب از مطبع صدر به چاپ رسید.



کتابهایی که درباره زندگی و آثار ادبیات او وجود دارد، در میان آن اطلاعات معتبری دیده نمی شود.

در سال ۲۰۱۱ م بعد از زیارت آرامگاه خواجه معین الدین چشتی در اجمیر، بنده درباره این عارف بزرگ علاقه مند شدم. وقتی که کار شروع کردم، فقط سه کتاب خواجه معین الدین چشتی به عنوان *دیوان خواجه معین الدین چشتی*، *دلیل العارفین و انیس الارواح* در دست بود؛ اما آن کتابها کتاب اصلی فارسی نبود بلکه کتابهای ترجمه شده به زبان بنگلا و اردو بود. برای جستجوی کتاب اصلی فارسی در سال ۲۰۱۴ به ایران رفتم؛ و در کتابخانه مرکزی تهران، کتابخانه مرکزی جمهوری اسلامی ایران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران و در کتابخانه تخصص امام خمینی قم جستجو کردم. از کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه خطی *رساله آداب دم زدن* و از کتابخانه مرکزی جمهوری اسلامی ایران، سه نسخه دیگر از کتاب *انیس الارواح*، *دلیل العارفین و دیوان خواجه معین الدین چشتی* را دریافت کردم. نسخه *انیس الارواح* و *دلیل العارفین*، نسخه چاپ سنگی از مطبعة نول کیشور (NOVEL KISHORE) و نسخه *دیوان خواجه معین الدین چشتی* از نشر چشتیه تهران به چاپ رسیده است.

بعد از برگشتن از تهران در موزه بریتانیا لندن (BRITISH MUSUEM OF LONDON) تماس گرفتم و آگاهی یافتم که در کتابخانه دفتر هند (INDIA OFFICE LIBRARY) نسخه خطی اسرار حقیقی موجود است. با کمک همکلاس من آقای شاه نواز، میکرو فیلم (MICROFILM) آن نسخه خطی را دریافت کردم. در سال ۲۰۱۵ به سراغ کتابهای خواجه معین الدین چشتی به هند رفتم؛ اول در کتابخانه درگاه اجمیر جستجو کردم، اما متأسفانه در این کتابخانه بدون کتابهای قرآن، حدیث، علم فقه و علم کلام هیچ کتابی از خواجه معین الدین چشتی نیافتم. پس در کتابخانه مرکزی اجمیر (THE CENTRAL LIBRARY OF AJMEER) جستجو کردم، اما در اینجا هم هیچ کتابی یا نسخه های خطی از خواجه معین الدین چشتی نیافتم. از فروشگاه درگاه اجمیر چند کتاب مرجعی درباره خواجه معین الدین چشتی مثل



شرح دیوان خواجه معین الدین چشتی، معین الاولیاء، معین الہند، دیوان خواجه معین الدین کلام عرفان طرز، ہندالولی غریب نواز، *The Shrine and Cult of Mu'in al-din Chishti of Ajmer* دریافت کردم. در بازار مسجد جامع دہلی ہم جستجو کردم، اما بدون آن کتابها کہ در بالا ذکر کردم، چیزی تازه در نیافتیم.

بعد از اجمیر و دہلی در کتابخانہ انجمن آسیایی کلتکہ جستجو (ASIATIC SOCIETY LIBRARY OF KOLKATA) کردم. در اینجا سہ تا نسخہ خطی مہم از آثار خواجه معین الدین چشتی بہ عنوان *انیس الارواح، دلیل العارفین و اصول المعراج* دریافت کردم. نسخہ خطی ہائی کہ در پاکستان موجود است، توسط دانشجوی بخش بنگلای دانشگاه کراچی، آقای طاہر آنہا را بدست آوردم. مخصوصاً در مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانہ گنج بخش) بہ انگلیسی: IRAN - PAKISTAN Institute of Persian Studies (Ganj Bakhsh Library) از مراکز حفظ و گسترش زبان فارسی در پاکستان است؛ پنج نسخہ خطی مہم از آثار خواجه معین الدین چشتی بہ دست آوردم. این مرکز در اسلام آباد قرار دارد و برپا کردن آن طبق اعلامیہ ای مشترک بین ایران و پاکستان، با ہمکاری وزارت فرہنگ و ہنر وقت ایران و وزارت آموزش تحقیقات علمی پاکستان در ۱۳ آبان ۱۳۴۸ خورشیدی (نوامبر ۱۹۶۹) بہ امضای دو دولت رسید و بہ این ترتیب فعالیت خود را آغاز کرد. از اینجا نسخہ خطی ہای *کلمات معین الدین*، دو نسخہ خطی *گنج اسرار*، *مکاتیب خواجه معین الدین چشتی* و نسخہ خطی *دیوان خواجه معین الدین چشتی* دریافت کردم. نسخہ مراقبہ نفسانی توسط آقای زکریا و نسخہ خطی کشف الاسرار توسط راحلہ اختر شومی از تہران دریافت شدہ است.

زبان پایان نامہ من فارسی است؛ و علاوہ بر مقدمہ و اختتامیہ بہ پنج فصل تقسیم می شود. در فصل اول زندگی نامہ خواجه معین الدین چشتی و کوششہایی کہ او در تبلیغات اسلام این شبہ قارہ ہند انجام دادہ است، بیان می شود. در فصل دوم معرفی آثار منثور و منظوم خواجه معین الدین چشتی مفصلاً بیان می شود. فصل سوم دربارہ اکتشاف اختلاف آثار خواجه معین



الدین چشتی است. چونکه بعضی از پژوهشگران درباره آثار خواجه معین الدین چشتی در شک افتاده اند. مثلاً بعضی از آنها دیوان او را به معین الدین فراهی منسوب کرده اند. بعضی از آنها گفته اند که خواجه معین الدین چشتی هیچ آثاری ندارد. در مقابل محققان زیادی مدعی هستند که خواجه معین الدین چشتی آثار گرانبها داشته باشد. در این فصل از بررسی دلایل مختلف قول درست را ثابت خواهم کرد. در فصل چهارم، از لحاظ ویژگیهای زبان، طرز بیان، ویژگی واژگان و آرایه های ادبی سبک نثر و نظم خواجه معین الدین چشتی مشخص می شود. در فصل پنجم، موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی در این فصل مفصلاً بیان می شود. اختتامیه، آخرین فصل در آخر این پایان نامه است که در آن نتیجه پایان نامه بیان می شود.

هدف اصلی این تحقیق همین است که آثار ادبی خواجه معین الدین چشتی نزد مردمان سراسر جهان معرفی خواهد شد؛ و اختلافی که درباره آثار او مطرح شده است، آن هم حل خواهد شد. همانند فلسفه عرفانی خواجه معین الدین چشتی که بوسیله آن در میان مردم ادیان مختلف هندوستان هماهنگی اجتماعی تشکیل شده بود؛ آن را نیز به مردم جهان خواهم رساند. امیدوارم که از این پژوهش اطلاعات مهمی به دست آید و این اطلاعات برای ساختن اجتماعی ایده آل کمک کند.



فصل اول

زندگی نامه خواجه معین الدین چشتی

نام و نسب

جهان آرا بیگم^{۱۲} (۱۶۱۴ - ۱۶۸۱م)، دختر شاه جهان (۱۰۳۷ - ۱۰۶۸ق / ۱۶۲۸ - ۱۶۵۸م) در مونس الارواح^{۱۳} نام و لقب او «شیخ الاسلام والمسلمین معین المله والدین حسن الحسینی سجزی چشتی» نوشته است (بیگم، ۱۶۳۹: ۹). دارا شکوه^{۱۴} در سفینه الاولیاء^{۱۵} نام او را «حضرت خواجه معین الدین چشتی» نوشته است (داراشکوه، قرن نوزدهم: ۹۳). دکتر غلامعلی آریا در کتاب طریقه چشتیه در هند و پاکستان از روایت تاریخ فرشته می نویسد که: «نام اصلی وی حسن، و صاحب تاریخ فرشته محمد حسن ذکر کره است، و معین الدین از القاب وی می باشد» (آریا، ۲۰۰۴: ۸۵).

اکثر محققان معاصر و تذکره نویسان قدیم، نام او را خواجه معین الدین چشتی دانسته اند. همانند القابی که به وی نسبت داده اند، عبارتند از: معین الحق والدین، خواجه خواجگان (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶)، خواجه بزرگ، معین الحق والمله والدین (دهلوی، ۲۰۰۴: ۴۳)، معین الحق والشرع والدین (کرمانی، ۱۸۰۵: ۴۵)، خواجه راستین، معین الدین محمد، پیشوای مشایخ هند (هندوشاه، ۱۸۸۴: ۳۷۵) شیخ الاسلام، نائب رسول الله فی الهند، و سلطان الهند (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶) است.

^{۱۲} جهان آرا بیگم (۱۰۲۳-۱۰۹۲ق) ملقب به فاطمة الزمان، دختر شاه جهان، زنی فاضل و اندیشمند بود که به مسائل رفاهی و اقتصادی مردم هند توجه بسیاری مبذول می کرد. جهان آرا بیگم در دوره جوانی به تصوف گرایید و از مریدان ملا شاه قادری شد و سپس در زمره گروه چشتیه درآمد (علوی، لاهور، ۱۹۷۹م؛ جهان آرا بیگم، صاحبیه، به کوشش سردار علی احمدخان، لاهور، ۱۹۹۳م).

^{۱۳} مونس الارواح» تألیف جهان آرا بیگم دختر شاه جهان و از شاهزادگان با فضل گورکانیان هند است که آن را در سال ۱۰۴۹ق نگارش کرده است.

^{۱۴} داراشکوه، پسر بزرگ شاه جهان و ملکه ممتاز محل بود. او دانشور، ادیب، شاعر پارسی گو، صوفی و دارای تألیفات فارسی و نیز دیوان اشعار بوده است.

^{۱۵} سفینه الاولیاء، نخستین کتاب دارا شکوه که گردآوری مطالب آن در ۱۰۴۹ق / ۱۶۳۹م به پایان رسید. او در این نوشتار به نسب، زندگی و کرامات ۴۱ تن از زنان و مردانی می پردازد که بیشتر آنها صوفی اند.



داراشکوه در سفینه الاولیاء نام پدرش غیاث الدین حسن (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳) و صاحب خزینه الاصفیاء غیاث الدین نوشته اند (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶). اما صاحب تاریخ فرشته^{۱۶} و طرائق الحقائق^{۱۷} نام او را خواجه محمد و نام پدرش حسن گفته اند. اما در منابع های قدیم مثل مونس الارواح، سفینه الاولیاء و خیار الاخبار این نام پدرش ذکر نشده است.

داراشکوه پدرش را از سادات حسینی دانسته است؛ بدین جهت به خواجه معین الدین چشتی نسبت حسینی داده است (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳). او نسب نامه خواجه معین چین می نویسد: خواجه معین الدین حسن بن سید عیاش الدین بن سید کمال الدین بن سید احمد حسین بن سید طاهر بن سید عبدالعزیز بن سید ابراهیم بن سید اما علی رضا بن سید موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن امام علی زین العابدین بن حضرت امام حسین بن علی مرتضی (چشتی، ۲۰۰۵: ۱۶۵)

صاحب کتاب *Sufism: its Saints and Shrines* عقیده دارد که نسب پدری خواجه معین الدین به حضرت امام حسین و نسب مادرش به امام حسن می رسد (آریا، ۲۰۰۴: ۸۵). غلام سرور (۱۲۴۴-۱۳۰۷ ق / ۱۸۲۸-۱۸۹۰ م) در خزینه الاصفیاء^{۱۸} نام مادرش "خاص الملكة" دانسته و نوشته که اصل او از اصفهان می باشد (غلام سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۷).

در مورد علت انتساب لقب های خواجه معین الدین چشتی، معصوم علی شاه (۱۱۴۷-۱۲۱۲ ق) می نویسد که: «تولد وی در سجستان بوده و انتساب به چشتی برای سلسله چشتیه است» (علیشاه، ۱۹۰۰: ۶۳). از لحاظ زادگاه لقب های سجزی و سیستانی و سنجری با نام او اضمیمه شده است. به دلیل سکونت و وفات در شهر اجمیر، او به عنوان خواجه معین الدین چشتی اجمیری هم معروف گشته است (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶).

^{۱۶} کتاب تاریخ فرشته درباره تاریخ عمومی هندوستان به زبان فارسی است که مولف آن محمد قاسم هندو شاه استرآبادی در سال ۱۰۱۵ ق این کتاب را تالیف کرد.

^{۱۷} کتاب «طرائق الحقایق» از جمله آثار جامع و ارزشمندی است که در دوره قاجار تالیف شده است.

^{۱۸} خَزِينَةُ الْأَصْفِيَاء، تذکره ای فارسی از سده ۱۳ ق / ۱۹ م، نوشته غلام سرور لاهوری، شامل اخبار و احوال مشایخ صوفیه و چهره های شاخص تاریخ اسلام، به ویژه در شبه قاره و پنجاب.



خواجه عثمان هارونی خواجه معین الدین چشتی را محبوب الله لقب داده بود؛ او می گفت که: «معین الدین محبوب الله است و ما را از مرید تفاخر باشد» (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳). بدین سبب لقب محبوب الله با نام او ضمیمه شده است.

خواجه معین الدین چشتی با لقب چشتی بیشتر بلند آوازه شده است که این لقب به خاطر سلسله طریقه چیشتییه انتساب شده است. به نام شهر چُشت^{۱۹} افغانستان نامگذاری این طریقه انجام گرفت (آریا، ۲۰۰۵: ۷۱). مؤلف شجره الانوار چنین می نویسد که که: به نام چُشت دو شهر معروف گردیده است؛ یکی در میان ولایت خراسان و قریب شهر هرات افغانستان و دومی دهی کوچکی در میان اوچ و ملتان هندوستان است. طریقه چشتیه از چشت خراسان معروف گردیده است (نظامی، ۱۹۸۰: ۱۳۵). خواجه شرف الدین ابو اسحاق شامی (وفات ۹۴۰ م) اولین کسی است که در چشت طریقه چشتیه را ابتدا کرده است. بزرگان این شاخه از سلسله چشتیه هستند و از یکی با دیگری خرقة ارادت را گرفتند.

تولد و زادگاه

خواجه معین الدین چشتی در سال ۱۱۴۲ م/ ۵۳۷ ق در ۱۴ ماه رجب، در سیستان ایران به دنیا آمد. اکثر تذکره نویسان معتبر مثل دارا شکوه (۱۶۱۵-۱۶۵۹) در سفینه الاولیاء (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳) محمد بن حسن غوثی شطاری ماندوی (وفات ۱۶۵۵ م) در گلزار ابرار^{۲۰} (ماندوی،

^{۱۹} در فرهنگ آندراج چنین آمده است: چشت نام قریبه ای است نزدیک به هرات از آنجا بوده اند، بزرگان سلسله چشتیه که سر سلسله آنها سلطان ابراهیم بن ادهم قدس سره بوده اند. (اصلاً ابراهیم بن ادهم از اهل چشت نبود). خواجه ابو احمد ابدال و خواجه مودود و خواجه معین الدین و نجیب الدین شیخ المشایخ چشتی که سلسله درویشان چشتی به او منتهی می شود. (آریا، ۲۰۰۷: ۷۱).

^{۲۰} گلزار ابرار فی سیر الاخیار یکی از مهمترین تذکره‌های احوال عرفا و علمای هند تا اوایل قرن یازدهم هجری است. در این تذکره، بیش از پانصد شخصیت شبه قاره با ذکر احوال و آثارشان معرفی شده‌اند که ذکر بسیاری از ایشان برای اولین بار در این کتاب آمده است.



۲۰۰۷: ۲۷) و شیخ الله دیا چشتی در سیر الاقطاب^{۲۱} (چشتی، ۱۹۲۳: ۱۰۰-۱۰۷) تاریخ تولد او ۱۱۴۲/م ۵۳۷ ق نوشته اند.

درباره زادگاه خواجه معین الدین چشتی اکثر تذکره نویسان معتبر نام «سجستان»^{۲۲} را ذکر کرده اند. چنانکه داراشکوه (۱۶۱۵-۱۶۵۹) می نویسد: «تولد و اصل او در سجستان است و نشو و نما در خراسان» (داراشکوه، قرن نوزدهم: ۹۳). محمد علی چراغ می گوید: «سیستان و سجستان همان یکجا است. عربی زبانان قصبه سجستان را سنجر تلفظ کرده اند. (چراغ، ۲۰۱۴: ۲۲).

«سیستان» و «سجستان» نام جایی یکی است. محل آن در مشرق ایران، و جنوب شرق ایران واقع شده است. این استان به نام های ساستان، ساکستان، سگستان، نیمروز، سجستان، درنگیان، درنگستان، سگستان، زرنگ، زرنکه، زرنج، زرکه، زرنکه، صیرئینکش، زاول، زابل، زاولستان، زابلستان هم معروف است. منطقه سیستان در ایران شامل شهرستان های زابل، زهک، نیمروز، هامون، هیرمند، نهبندان، شوسف، و سربیشه می باشد. (احمد، ۱۹۹۹: ۳۶۹)

بعضی از تذکره نویسان نسبت «سنجری» به او انتساب نموده اند؛ چنانکه مرحوم علام سرور معتقد هست که برای قصبه یا محل سنجر این نسبت با نام او ضمیمه شده است (آریا، ۲۰۰۴: ۸۴). آقای جهاد الاسلام و دکتر ک، ام سیف الاسلام خان هم در ترجمه بنگلای دیوان خواجه معین الدین چشتی ذکر استان سنجر را آورده اند. از بررسی نسخه خطی های منابع قدیم، مثل مونس الارواح (بیگم، ۱۶۳۹: ۹) و سفینه الاولیاء (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳) و سیر الاولیا (کرمانی، ۱۸۰۵: ۴۵)، یک احتمال پیش ما آشکار می شود که آنها در کتاب خودشان نام «سجستان» را نوشته اند. اما بعضی از کاتبان بعدی در نوشتن «سجزی» و «سنجری» اشتباه کرده اند. چونکه در خط نستعلیق اگر نکته حرف «ز» پیش از حرف «ج» برگردانده شود، واژه سجزی به سنجری تبدیل می شود.

^{۲۱} سیر الاقطاب کتابی است که درباره مشائخ چشتیه نوشته شده است. مولف تالیف کتاب خود را در سال ۱۰۳۶ ه. ق آغاز کرده و آن را در سال ۱۰۵۶ ه. ق به پایان برده است.

^{۲۲} جهان آرا بیگم در مونس الارواح سنجان نوشته است. (مونس الارواح، ص ۱۲).



John A Subhan در کتاب *Sufism: its Saints and Shrines* می نویسد که «خواجه معین الدین چشتی در قصبه سنجر سیستان، بین سال های ۱۱۴۲-۴۳ م تولد یافت. وقتی که خواجه معین الدین چشتی جوان بود، قصبه سنجر بوسیله تاتار ها مورد قتل عام واقع شدند» (subhan. 193: 2009) اما قول او از نظر زمان و مکان قابل اعتماد نیست؛ چونکه حمله مغول تقریباً هشتاد سال بعد از تولد خواجه معین الدین چشتی اتفاق افتاده است، و در این صورت نمی توان در آن زمان او جوان باشد. متأسفانه این است که هر چند در کتب جغرافیائی تاریخی جستجو کردم به محل یا قصبه ای بنام سنجر در سیستان نیافتم.

سیر و سفر

گرچه تولد او در سیستان بود اما زندگی کودکی و تحصیلات او در نیشاپور به اتمام رسید (داراشکوه، قرن نوزدهم: ۹۳). در سال ۱۱۵۳م (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳) یا ۱۱۵۷م (بیگم، ۱۶۳۹: ۹) پدرش سید غیاث الدین حسن فوت کرد و از او باغ و آسیابی به ارث برد (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳) در مورد علت ورود خواجه معین الدین چشتی به سلک صوفیان و انگیزه وی به سیر و سفر، اکثر منابع تاریخی مواجهه اش دیدار با صوفی مجذوب ابراهیم قندوزی^{۲۳} دانسته اند. بعد از دیدار ابراهیم قندوزی حالت خواجه معین الدین چشتی دیگرگون شد (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳). پس از این تحول روحی، خواجه معین الدین چشتی اموال و ثروات خود را بین فقیران تقسیم کرد و برای تحصیل علوم دینی به شهر بخارای استان سمرقند به سر برد و در تحصیلات علم دینی سرگرم شد؛ و در میان مدت کوتاه قرآن مجید را حفظ نمود (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳).

از بخارا به به قصبه هارون که از نواحی نیشاپور است، سفر کرد و در خدمت خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰ م) که از خلفاء طریقه چشتیه بود رسید، و به حلقه مریدانش پیوست. بیست

^{۲۳} تذکره نویسان درباره او اطلاعات وسیعی نداده و تاریخ تولد و مرگ او را ذکر نکرده اند. دهخدا نام او را به عنوان ابراهیم مجذوب آورده و فقط به همینطور اکتفا نموده است که «او بین عرفا معروف است و بسیار از آنان او را ستایش می کنند. او در قرن ششم هجری می زیسته و از شاگردان شهاب الدین سهروردی بوده (دهخدا، جلد ۲، ۱۹۴۶: ۲۶۵).



سال در خدمت عثمان هارونی جهد و ریاضت و مجاهده نمود (هندوشاه، ۱۸۸۴: ۳۷۵). وقتی که سرانجام کار او باتمام انجامید، در سال ۱۱۹۴ م / ۵۸۹ ق از او خرقه و خلافت یافت (بیگم، ۱۶۳۹: ۱۸). سیرالاولیاء از قول او چنین بیان می کند که «چون به خدمت خواجه عثمان هارونی رسیدم و بشرف ارادت آن بزرگ مشرف گشتم، بیست سال ملازم خدمت ایشان بودم به طوری که یک ساعت هم نفس خویش را در خدمت آن بزرگ آسوده نداشتم و در سفر و خضر جامه خواب ایشان من می بردم تا به نعمت خلافت مشرف گردیدم» (کرمانی، ۱۸۰۵: ۴۵). بعد از مدتی از خواجه عثمان هارونی رخصت گرفت و از نیشاپور به سوی بغداد روانه کرد؛ در میان راه در قصبه سنجار^{۲۴} اقامت گزید. در آن زمان شیخ نجم الدین کبری (۱۱۴۵-۱۲۲۱ م) در سنجار زندگی می کرد؛ خواجه معین الدین چشتی در صحبت او دو و نیم ماه گذراند (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶). اما صاحب تاریخ فرشته می نویسد که شیخ نجم الدین کبری در آن زمان به قصبه جیل رفته بود؛ به خاطر این خواجه معین الدین چشتی نتوانست که با او ملاقت بکند. از روایت تذکره حسینی (سنبهلی، ۱۸۷۵: ۲۹۲)، خزینه الاصفیاء (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۷)، و سفینه الاولیاء (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳) خواجه معین الدین چشتی از آنجا به بغداد روانه کرد؛ نزد بغداد در قصبه جیلان با شیخ عبد القادر جیلانی (۱۰۷۸-۱۱۶۶ م) ملاقات کرد و پنج ماه و هفت روز در خدمت او ماند؛ انواع فیض و جمعیت باطن از او حاصل کرد.

از جیلان به بغداد برمی گشت و با ضیاء الدین ابو الخیر سهروردی (۱۰۹۷-۱۱۶۷ م) که پیر شهاب الدین یحیی سهروردی (۱۱۵۴-۱۱۹۱ م) بود، ملاقات کرد. در آن زمان شیخ اوحدالدین کرمانی (۵۶۱-۶۳۵ ق) در بغداد بود، خواجه معین الدین چشتی با او ملاقات کرد و خرقه خلافت از او فراهم کرد. (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳). بعد از مدتی از بغداد به همدان رفت و در همدان با خواجه یوسف همدانی (۱۰۴۸-۱۱۴۰ م) ملاقات کرد (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳). اما این روایت از

^{۲۴} تاریخ فرشته، ص ۳۷۵، و سفینه الاولیاء سنجار نوشته؛ اما خزینه الاصفیاء قصبه سنجان نوشته است.



لحاظ تاریخی در جای تردید است؛ چونکه تاریخ وفات خواجه یوسف همدانی ۱۱۴۰ میلادی است، و خواجه معین الدین چشتی در ۱۱۴۲ م تولد یافت.

از همدان سوی تبریز روانه شد، و در تبریز با ابوسعید تبریزی که پیر طریقت شیخ جلال الدین تبریزی (وفات ۶۳۳ ق/ ۱۲۳۵) بود، ملاقات کرد. از تبریز به اصفهان سفر کرد و در خدمت شیخ محمود اصفهانی رسید. از شیخ فریدالدین گنج شکر (۱۱۷۳-۱۲۸۰ م) منقول است که: «در آن زمان خواجه قطب الدین بختیار کاکای (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) در اصفهان بود و می خواست که مرید محمود اصفهانی بشود، اما وقتی که خواجه معین الدین چشتی را دید به او مائل گشته و مرید او شد و بعد از آن خواجه معین الدین چشتی و خواجه قطب الدین بختیار کاکای (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) از آنجا تا هرات با هم سفر کردند» (دهلوی، ۱۵۳۰-۱۵۳۵: ۳).

بین سفر اصفهان به هند، آرامگاه مشایخی چون ابوالحسن خرقانی (۹۶۳-۱۰۳۳ م) در خرقان، خواجه عبدالله انصاری (۱۰۰۶-۱۰۸۸ م) در هرات و احمد خضرویه (۸۵۴ م/ ۲۴۰ ق) را در بلخ و ابوسعید ابوالخیر (۹۶۷-۱۰۴۹ م) در مهنه زیارت کرد (هندوشاه، ۱۸۸۴: ۳۷۶). در استرآباد با خواجه ناصرالدین استرآبادی که یک صوفی بزرگ و از اولاد شیخ بایزید بسطامی (۸۰۴-۸۷۸ م) بود، نیز ملاقات کرد (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۶).

از روایت تاریخ فرشته: «خواجه معین الدین چشتی از هرات سفر به سبزوار کرد. در این شهر حاکمی بنام محمد یاد گار بود که خواجه معین الدین چشتی را آزرده خاطر ساخته بود. اما روزی بر اثر مشاهده بعضی کرامات خواجه معین الدین چشتی از هوش می رود و بر زمین می افتد. خواجه معین الدین چشتی او را به هوش می آورد و با او سخن می گوید؛ در حالی که محمد یاد گار از مردیدان خواجه معین الدین چشتی شده بود» (هندوشاه، ۱۸۸۴: ۳۷۶). اما از روایت خزینة الاصفیاء، خواجه معین الدین چشتی از هرات به بلخ سفر کرد و چند روز نزدیک شیخ احمد خضرویه اقامت گزید. در آن شهر دانشمندی بنام مولانا ضیاء الدین بود که بر علم تصوف اعتقاد نداشت. او از دیدن یکی از کرامات خواجه معین الدین چشتی مرید او گشت و خرقة خلافت از او



گرفت. پس از این واقعه خواجه معین الدین چشتی از بلخ روانه به غزنین شده و در آنجا با شمس العارفین عبدالواحد ملاقات کرد و بعد از مدتی از غزنین روانه هندوستان شد (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۹). اما از نظر جهان آرا بیگم (۱۶۱۴-۱۶۸۱م) خواجه معین الدین چشتی از رخصت گرفتن خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰م)، به مکه و مدینه رفت و از اشارت روحانی پیامبر گرامی، صلی الله علیه و سلم، به هندوستان روانه شد. چنانکه می نویسد: « چون آن حضرت از پیر خود رخصت شدند به مکه معظمه رفتند و از آنجا به مدینه مشرفه تشریف برده مدتی در آن بقعه منوره مشغول بودند، روزی از روضه رسالت پناه، صلی الله علیه و سلم، آواز آمد که ای معین الدین حسن، تو معین الدینی مایه ولایت هندوستان به تو حواله شده، برو در مقام اجمیر اقامت نمائی که کفر در آن سرزمین بسیار است، از رفتن تو در آن مکان اسلام قوی خواهد شد و دین مسلمانی رونق خواهد یافت. از استماع این آواز حضرت پیر دستگیر را حیرت دست داد که اجمیر کجاست در این فکر ایشان را خواب ربود و حضرت رسول انام، علیه الصلوات والسلام، را در واقعه دیدند و حضرت سیدالمرسلین در یک طرفه العین تمام عالم بایشان از شرق و غرب بنمودند و هر چه در دنیا است از شهرها و مقام ها در نظر آنحضرت در آمد و قلعه و کوه های اجمیر را بایشان نشان دادند، یک از آنان از بهشت بحضرت پیر دستگیر عنایت فرمودند که ترا به اینجا سپردم، چون بیدار شدند عزیمت هند را مصمم شدند (بیگم، ۱۶۳۹: ۲۱).

خواجه معین الدین چشتی در هندوستان

خواجه معین الدین چشتی از راه پنجاب وارد هندوستان شد و در شهر لاهور با شیخ حسین زنجانی ملاقات کرد (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳). در شهر لاهور مزار شیخ علی بن عثمان هجویری (وفات ۱۰۷۱ م / ۴۶۴ ق) موجود است. خواجه معین الدین چشتی در کنار مقبره او به ریاضت و عبادت و مراقبه می گذرانید؛ مدتی در آنجا معتکف شد و از آنجا سوی دهلی روانه کرد. در دهلی برای چند روز اقامت گزید؛ در همین وقت بسیاری از هندوان به دست او مسلمان شدند (سنیهلی،



۱۸۷۵: ۳۰۱). مورخان و تذکره‌نویسان تاریخهای متفاوتی برای رسیدن خواجه معین‌الدین چشتی به دهلی، و پس از آن اقامت او در اجمیر به دست می‌دهند.

برخی از آنها این سفر را پیش از حملهٔ معزالدین محمد غوری (۱۱۶۲-۱۲۰۶ م) در سال ۱۱۹۲ م به نواحی دهلی و اطراف آن دانسته‌اند (علامی، ۱۸۷۹: ۱۵۴). برخی دیگر آن را در همان سال بعد از فتح دهلی توسط سلطان معزالدین محمد غوری به شمار آورده‌اند (بدایونی، ۲۰۰۱: ۳۴). باز برخی دیگر آن را در سال ۱۲۰۶ م پس از فتح دهلی و اجمیر و شکست پتهورا رای (CHOUHAN) (PRITTHIBIRAJ)^{۲۵} حاکم هندوی اجمیر و رهبر اتحادیهٔ راجپوت^{۲۶} (RAJPUT) نقل کرده‌اند (دهلوی، ۱۵۳۵: ۱۲-۱۳). از میان محققان معاصر نیز برخی ورود خواجه معین‌الدین چشتی را پیش از فتح دهلی در نظر گرفته‌اند.

غلام سرور می‌نویسد که خواجه معین‌الدین چشتی در سال ۱۱۶۵ م/۵۶۱ ق از دهلی رهسپار شهر اجمیر شد (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۹). اما از نظر ما این تاریخ معتبر نیست؛ بلکه احتمال دارد که او در میان سال‌های ۱۱۶۵-۱۱۹۲ م وارد اجمیر شد. چونکه اکثر تذکره‌نویسان ذکر می‌کنند که خواجه معین‌الدین چشتی در زمان پتهورا رای (۱۱۴۹-۱۱۹۲ م) وارد هندوستان شد. پتهورا رای از سال ۱۱۶۵ تا ۱۱۹۲ م در اجمیر حکومت کرد. خواجه معین‌الدین چشتی در سال ۱۱۴۲ م تولد یافت و در پانزده سالگی بعد از فوت پدرش یعنی در سال ۱۱۵۷ م برای تحصیلات به نیشاپور رفت. بیست سال، یعنی تا سال ۱۱۷۷ م در صحبت عثمان هارونی یعنی سیر و سفر کرد.

^{۲۵} پتهورا رای: معروف به پریتویراج چاوهان (Prithviraj Chauhan) یا رای پیتورا (Rai Pithora)، پادشاهی از سلسله «چاوهان» یا «چاهمانا» بود که بر قلمرو ساپادالکشا (SAPADALAKSHA)، پایتخت اجمر راجستان کنونی حکومت می‌کرد. او در سال ۱۱۷۷ م بر تخت نشست و پادشاهی خود را در شمال هندوستان از تانسر (THANESAR) تا جهازپور (JHAZPUR) گسترش داده بود. او در سال ۱۱۹۱ ارتش غوری به رهبری محمد غوری را در نزدیکی تارائوری (TARAORI) شکست داد. اما در سال ۱۱۹۲ ارتشی از کمانداران سوار ترک (TURKISH MOUNTED ARCHERS) بازگشت و ارتش راجپوت را در همان میدان جنگ شکست داد.

^{۲۶} راجپوتیه: نام قومی است که در هندوستان زندگی می‌کنند. این قوم ساکن ناحیه راجپوتانه است. این ناحیه در شمال غربی هندوستان در جنوب پنجاب که تا منطقه متصرفی دولت راجستان گسترده می‌شود و مابین پنجاب و ولایتهای شمال غربی مالو، سند، بهاولپور واقع است



بعد از رخصت گرفتن از خواجه عثمان هارونی براین حج به مکه و مدینه رفت. اگر سفر حج تا هندوستان دو سال حساب بکنیم تا در ۳۷ سالگی، در سال ۱۱۷۹ م خواجه معین الدین چشتی وارد هندوستان شد. این حساب درستتر به نظر می رسد، چونکه در آن زمان رای پتهورا در اجمیر حکومت می کرد.

از روایت تاریخ فرشته: «وقتی که خواجه معین الدین چشتی به اجمیر رسید، کسی به نام سید حسین مشهدی معروف به جنگل سوار که شیعه مذهب بود و از طرف سلطان قطب الدین داروغه آن دیار بود، قدم خواجه را گرمی داشت و چون از علم تصوف و اصطلاحات صوفیه بهره تمام داشت وجود خواجه را معتنم دانسته بیشتر اوقات به مجلس خواجه حاضر می شد» (هندو شاه، ۱۸۸۴: ۳۷۷)

در اجمیر بسیاری از هندوان ببرکت صحبت خواجه معین الدین چشتی به دین اسلام مشرف شدند. کسانی که ایمان نیاورند، محبت خواجه معین الدین چشتی را در دل جای دادند. چنانکه غلام سرور می نویسد: «چراغ اسلام در هندوستان به طفیل این خاندان عالیشان چشتیه روشن گشت» (سرور، ۱۹۰۲: ۲۵۹).

خواجه معین الدین در طول اقامت خود در اجمیر، دو بار به دهلی سفر کرد. بار اول برای دیدار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکی که نماینده او در دهلی بود، سفر کرد. و بار دوم در دوره حکومت شمس الدین التتمش (ح ۶۰۷-۶۳۳ ق / ۱۲۱۰-۱۲۳۶م) برای گرفتن فرمانی از سلطان سفر کرد. (میرخورد، ۱۹۷۸: ۶۳)

کرامتهای خواجه معین الدین چشتی

بسیار کرامات به خواجه معین الدین چشتی نسبت داده شده است که جهان آرا بیگم در معین الارواح، غلام سرور لاهوری در خزینة الاصفیاء، و ملا محمدقاسم هندو شاه در تاریخ فرشته بیان کرده اند. در زیر مهمترین و مشهورترین آنان را بیان می نمایم:



مسلمان شدن آتش پرستان

از دیدن کرامت خواجه معین الدین عده ای از آتش پرستان دین اسلام را قبول کردند. در میان آنان یک مغ و پسر او بود که خواجه معین الدین چشتی نام آن مغ را عبدالله و نام آن پسر را ابراهیم نهاد. بعداً آنها از زمره اولیاء الله گشتند که مزار ایشان هنوز در آنجا واقع است. از روایت سیر العارفین چنین بیان می شود که:

«در آنچه خواجه معین الدین قدس سره از ایشان رخصت گرفته طرف به بغداد متوجه شدند بعد چند که حضرت شیخ عثمان هارونی از فرط محبتی که داشتند در طلب ایشان از مقام خود انتقال نمودند. بعد چند که در مقامی رسیدند که در آن زمینی مغان ساکن بودند و آتشکده ساخته و افروخته بودند و بالای او گنبد خشتی برآورده بر روز موازنه بیست عرابه هیزم معهود بود که در وی می انداخته، چون حضرت شیخ مذکور آنجا رسید دورتر از قصبه در زیر درختی نزول فرمود، حضرت شیخ خادمی داشت فخرالدین نام او را فرستاد که پاره آورده آتش سازد تا نان افطارها می سازد، خادم مذکور بدان مواضع رسیده پاره ای آرد خریده، از جهت آتش بدان آتشکده آمد خواست آتش گیرد در آنجا مغان بسیار بودند نگذاشتند که او گرد آتش بگردد خادم مذکور صورت حال به حضرت شیخ باز نمود حضرت شیخ نزدیک درختی که نزول فرموده بودند چشمه آبی بود، در آنجا وضو ساخته دوگانه ادا نمودند و بجانب آتشکده متوجه شدند چون نزدیک آتشکده رسیدند دیدند که پیر مغی بتخته چوبی انداخته متوجه آتشکده نشسته است و پسری هفت ساله در کنارش و آن مغ را مختیا نام بود، حضرت شیخ آنجا رسید و از مغ پرسیدند که این آتش را برای چه می پرستید و پرستش آتش چه فائده دارد، چرا خدای تعالی را نمی پرستید که آتش مخلوق اوست، مغ جواب داد که در دین ما آتش را وجودی عظیم است چرا که نپرستیم، حضرت فرمود که چندین عمر آتش را که بلب عمر معدوم می گردد بصدق دل می پرستی بتوانی که دستی یبائی در وی اندازد و او نسوزد، مغ جواب داد که کار او سوختن است کرا یارای آن باشد که نزدیکش رود، چون حضرت شیخ قدس سره جواب مغ را شنید طفلی که در کنار مغ بود سجود کشیدند و بسوی آتش دویدند چنانچه فریاد از مغان بر آمد که بسم الله الرحمن الرحیم



گفت و آیت قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم خواند و نیز در آتشکده قدم راند و مقدار چهار ساعت نجومی در وی ماند چنانچه هیچ اثری از حضرت ایشان نمودار نگشت و غلبه و فریاد و فغان مغان می شنید و از آنجا نمی جنبید و چندین هزار مغ در گرد آتشکده بر آمده بودند و غوغا می نمودند، بعد زمانی مدیر از آن آتش شدید بیرون آمد چنانچه خرقة شیخ را و جام که آن طفل داشت هیچ دود نرسیده بود ، مغان از طفل پرسیدند که در آن جا چه حال بود ، طفل جواب داد که در آنجا جز گل و گلزار نمی نمود و من در قدم حضرت شیخ قدس سره تفرج می کردم ، مغان چون این سخن را از طفل شنیدند و آن معاینه از حضرت شیخ دیدند یکبارگی سر در قدم حضرت شیخ نهادند و در خاک و پایش افتادند و همه به تشریف ایمان مشرف شدند، حضرت شیخ قدس سره مدتی در آن مقام اقامت فرمودند و آن مختیار را که پیر ایشان بود تربیت نموده شیخ عبدالله نام کردند چنانکه شیخ عبدالله مذکور یکی از اولیاء گشت و آن طفل را که در آتشکده برابر برده بودند ابراهیم نام نهادند او نیز یکی از اهل ولایت شد، چنانکه آن آتشکده را انداخته و عمارتی خوب ساختند، مقبره شیخ عبدالله و شیخ ابراهیم آنجاست و بسی گورستان متبرک و عظیم الشان در آنجاست. این حقیر نیز در آنجا رسیده دو هفته در آنجا بوده است و بسی فیض از ایشان ربوده» (دهلوی، ۱۵۳۵: ۱۲)

مرید شدن حکیم ضیاءالدی

در شهر بلخ حکیمی بود که اهل تصوف را دوست نداشت، اما از فیض کرامت خواجه معین الدین چشتی مرید او شده بود. جهان آرا بیگم نقل می کند که:

«در بلخ حکیمی بود ضیاء الدین نام ، او را بر اهل تصوف اعتقاد و اعتماد نبود و می گفت علم تصوف هزینانی هست که تبزوغان و مسالمت العقل بزبان میرانند و صوفیان را همیشه بد یاد میکرد. گویند با خادم آنحضرت پیوسته که دسته تیر و کمان و چقماقی و نمکدانی همراه بودی هرگاه که از آبادانی دور افتاده در صحرا میگذرانیدند بشدت قوت شکار کرده با آن لقمه بی شبهه افطار می کردند. روزی آن حضرت کلنگی شکار کرده بودند، چون داخل شهر شدند در جایی که



حکیم ضیاء الدین درس علم حکمت می گفت، گذر آنحضرت در آنجا افتاد و در زیر درختی بنشستند و سید فخرالدین خادم به امر آن حضرت آتش آورده کلنگ را کباب ساخت و حضرت پیر دستگیر به نماز مشغول شدند. حکیم را خواهش شد که در آنجا بنشیند و از آن کباب نصیبه به او رسد و از مشاهده دیدار با انوار آنحضرت اثری عظیم در دل حکیم پدید آمد. بعد از فراغ نماز آن حضرت را سلام کرد و خادم کباب به خدمت آورد حضرت پیر دستگیر خواهش حکیم واقف گشتند و نام خدا به زبان آورده، رانی از آن کباب جدا کرده به حکیم دادند و خود مشغول تناول آن گشتند. حکیم از خوردن آن کباب زنگاری که از فلسیفات در سینه او بود، یکبارگی زائل گشت و ظلمات زنگار به نور اعتقاد مبدل شد و حالش دگرگون گردید، در این حال آنحضرت لقمه از دهان مبارک بر آورده در دهن حکیم انداختند، از آن بیخودی به حال آمده و اسرار الهی بر حکیم کشف گشت، تمامی کتب فلاسفه را در آب انداخت و خود تقلیقات دنیاوی مجرد ساخت تا آب گشته مرید آنحضرت شد و حضرت پیر دستگیر از آنجا عزیمت غزنین نمود. (بیگم، ۱۶۳۹-۲۰:)

خشک شدن آب انا ساگر

از کرامات خواجه معین الدین چشتی آب انا ساگر خشک شده بود. در کتاب معین الارواح چنین روایت می شود: «روزی که خواجه به اجمیر رسیدند و می خواستند که در سایه درختی بنشینند، شخصی آواز داد که ای درویشان، شتران رای پتهورا در سایه این درخت نشینند، شما جای دیگر فرود آید، حضرت پیر دستگیر فرمودند شتران رای نشسته باشند و با یاران به کنار تل انا ساگر متصل کوه در سایه درختی فرود آمدند، خادمان گاوی را ذبح نمودند و کباب ساختند و به جهت وضو بکنار بیل هند رفتند در آن وقت چند هزار بتخانه در کنار این حوض بودند و صد و چند من روغن و گل صرف این بتخانه ها میباشد، برهمنان خادمان آن حضرت را از وضو ساختن مانع آمدند و می گفتند که دست مسلمانان به این حوض رسد آب مستعمل خواهد شد، چون این مقدم به عرض آن حضرت رسید، حضرت پیر دستگیر تمام آب انا ساگر و بیل هند را در ابریق



خود پر کردند، چنانچه هر دو تل خشک شد و هر جا که در آن شهر حوالی چند آب بود جملگی خشک شدن گردید بلکه شیر پستان های زنان بچه دار و چهار پایان هم خشک گشت (بیگم، ۱۶۳۹: ۲۳-۲۴). در همین حال لشکران پتهورا نزد خواجه معین الدین چشتی عذرخواهی کرد، خواجه معین الدین چشتی برای ایشان دعا کرد، انا ساگر دوباره پر آب شد. فال گفتن خواجه « پتهورا راج را زنده گرفتم»

خواجه معین الدین چشتی برای پتهورا راج فال گفته بود که «پتهورا راج را زنده می گیرم و به لشکر اسلام می سپارم. بعدا شهاب الدین محمد غوری این فال را درست کرد؛ او پتهورا راج را گرفتار کرد و در زندان انداخت. غلام آریا چنین نقل می کند که:

«وقتی که خواجه معین الدین چشتی به اجمیر آمد و سکونت کرد، برای پتهورا راج و یارانش گران آمد، اما چون عظمت و کرامت شیخ را می دیدند، مجال دم زدن نداشتند، تا اینکه مسلمانی از نزدیکان شیخ از دست پتهورا راج رنجیده خاطر گشت و به نزدیک شیخ آمد. خواجه معین الدین چشتی در این مورد با پتهورا راج سخن گفت، اما موثر واقع نشد و پتهورا راج گفت که این مرد اینجا آمده است و نشسته سخنان غیب می گوید. چون این سخن به سمع خواجه رسید، گفت پتهورا راج را زنده گرفتیم و به لشکر اسلام دادیم. در آن ایام طولی نکشید که لشکر اسلام به وسیله سلطان معزالدین سام، از غزنین در رسید و پتهورا راج در مقابل لشکر اسلام شکست خورد و به دست معزالدین سام اسیر گشت و در نتیجه سخن خواجه به حقیقت پیوست» (آریا، ۲۰۰۴: ۹۰). فال گفتن مادر پتهورا درباره خواجه معین الدین چشتی

مادر پتهورا دوازده سال پیش از آمدن خواجه معین الدین چشتی درباره او خبر داده بود که در سرزمین تو مردی پاکی پیدا خواهد شد که پادشاهی تو سرنگون می کند. جهان آرا بیگم چنین نقل می کند که: «وقتی که خواجه معین الدین چشتی وارد اجمیر شد، آنگاه حاکم اجمیر پتهورا بود. روزی آنحضرت توجه به سمت اجمیر داشتند. گویند در آن وقت حاکم اجمیر راجه ای بود پتهورا نام و از سعادت دین اسلام بیگانه بود و از عالم نجوم خبر داشت. دوازده سال پیش از



رسیدن حضرت پیر دستگیر به اجمیر مادر خود گفته بود که مردی بزرگ پیدا شود که به سبب او ملک و دولت زائل گردد، از این جهت پتهورا اندوهگین می بود چون مادر پتهورا حلیه مبارک آنحضرت نوشته به پسر خود داده بود، و پسر آن حلیه را نوشته جابجا فرستاده نموده بود که هر کس را با این حلیه موافق یابند گرفته نزد او آورند چون آن حضرت به قصبه سمانه تشریف آوردند اتفاقاً مردم پتهورا چهره مبارک حضرت پیر دستگیر را با آن حلیه موافق یافتند خواستند که عذر کند از راه تواضع و تعظیم در آمده التماس نمودند که جای مناسبی به جهت ایشان معین کرده ایم در آنجا فرود آیند. آن حضرت مراقبه شدند و در واقع حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و سلم، را دیدند که می فرمایند که ای معین الدین قول این گروه را استوار مدار که میخواهند به تو مضرتی رسانند حضرت پیر دستگیر از آن حال خبردار شده آن جماعت غدار را باز گردانیده. (بیگم، ۱۶۳۹: ۲۳-۲۴)

مسلمان شدن اجیپال

جادوگر مشهور آن زمان اجیپال در دست خواجه معین الدین چشتی دین اسلام را قبول کرد. جهان آرا بیگم چنین نقل می کند:

«گویند جنی بود که پتهورا و پدران او آن جن را پرستش می کردند و دولت خود را از طفیل آن می دانستند چند پرگنه بجهت اخراجات او وقف نموده بودند، بخاطر طلوع آفتاب دین اسلام در آن سرزمین جن مذکور لرزان خود را به خدمت پیر دستگیر رسانید و در پای مبارک آن حضرت سر نهاده ایمان آورد و ایشان او را مسلمان ساختند و نام شادی نهادند القصه چون خبر آمدن آنحضرت و قصه خشک شدن آبها و تشنگی خلق و بر جای نشسته ماند شتران به پتهورا رسانیدند، مادرش گفت این آن شخص است که حقیقت او را پیش از این دوازده سال گفته بودم که زنهار با او مباحثه و مقابله نکنید که شما را سودمند نخواهد بود، و با او بتواضع و تعظیم پیش آید، پتهورا اجیپال جوگی که ساحری بود، کس فرستاده و این قصه را معلوم او کرد. اجیپال بدبخت جواب فرستاد که اینها همه سحر است، من علاج آن خواهم کرد. پتهورا گفته فرستاد که



من میروم شما هم استوار خود نموده بیائید، و چون پتهورا روانه شد در اثنای راه اراده های فاسد نسبت به آن حضرت به خاطر آورد، در حال ناپینا می گشت و چون از آن اراده باز می گردید بینا می شد؛ چنانکه در راه هفت نوبت باز کور شد و بینا گشت، آخر الامر اراده های باطل را از دل بیرون کرده به خدمت آن حضرت آمد و اجیپال جوگی نیز با هفصد مار که سحر و افسون جنی او بودند، و یکهزار و پانصد چکر که از ساحران در هوای معلق می آمدند و پانصد شاگرد به خدمت آن حضرت رسید و هر سحر و جادویی که می دانست بر آن حضرت به کاربرد لیکن هیچ اثر نکرد و چکرها را که به جانب حضرت پیر دستگیر و یاران آن حضرت می فرستاد، همه برگشته بر شاگردان او می رسید و سر و دست و پای آنها می برید و مجروح می ساخت و مارهایی که به زور افسون با خود آورده بوده همگی در سوراخها در آمدند. گویند چکرهای اجیپال از اثر سحر او چنان مسخر شده بودند که اگر شخصی جنگ کردی یا شخصی مدد از او طلبیدی، چکرها خود را روان می ساخت تا صد گروه راه رفته تیرهای دشمنان او را می بریدند. القصه چون پتهورا و اجیپال احوال بدین منوال دیدند، و مردم از تشنگی و بی آبی به هلاکت رسیدند، از راه تضرع و عجز در آمدند، حضرت پیر دستگیر اجیپال را فرمودند این ابریق را برداشته بیار، اجیپال چندانکه قوت کرد ابریق را نتوانسته برداشت. آن حضرت فرمودند سحر و جادویی تو نیست که باطل گردد این ابریق مر دانسته، چون حضرت دستگیر جنی را که مسلمان ساخته شادی نام نهاده بودند، گفتند ابریق را بیار، شادی بموجب فرمان برداشته آورد، آن حضرت اندکی ازان آب به طرف حوضیان بر زمین ریختند، بفرمان الهی حوضها و چاه ها و چشمه ها پر آب گردید و نیز دعا کردند، شتران راجه پتهورا از جای برخاسته به چرا مشغول شدند، از مشاهد این خوارق که حضرت پیر دستگیر با ضرورت ظاهر نموده بودند و مسلمان شدن جن خود و غلام گشتن او کافران حیران ماندند و گفتند پایان تمام عمر پرستش این جن و خدمت جیپال کردیم و جز این صرف اینها نمودیم، در این وقت هیچ بکار ما نیامدند، پس اجیپال جوگی با آن حضرت گفت شما کار خود را یکجا رسانیده اید حضرت پیر دستگیر فرمودند اول تو چیزی که داری بنمای. اجیپال



فی الحال پوست آهویی در هوا انداخت و پوست معلق در هوا بایستاد و بعد از آن خود نیز دم کشید و جسته بر آن پوست نشست و در هوا بلند می شد و کفار را از مشاهده این بسی خوشحالی روی می داد، آن حضرت در مراقبه شدند و بعد از زمانی سر برداشته فرمودند اجیپال تا کجا رفته، گفتند برابر مزرع بنظر در می آید، باز پرسیدند عرض کردند الحال از نظر ها نا پدید گشت، حضرت پیر دستگیر بنعلین خود اشاره کردند نعلین در هوا شد و بالا می رفت تا با اجیپال رسید و بر سر او میزد و او از ضرب آن ناله می کرد و ناله و فریاد اجیپال را جمع حاضران می شنیدند تا آنکه زده زده اجیپال را از هوا فرود آورد و تضرع و زاری تمام به قدم مبارک افتاد و امان خواست، پیر دستگیر نعلین را با اشارت منع فرمودند پس اجیپال گفت حضرت هم چیزی بنمایند، آن حضرت مراقبه شدند روح مطهر ایشان به عالم ملکوت عروج کرد، چون اجیپال نیز ریاضت بسیار کرد مانند هیزم خشکی که به مجرد رسیدن آتش افروخته گردد شده بود. او هم مراقبه نموده و روح او استدراج کرده، از عقب روح پاک آنحضرت می رفت تا آسمان اول رفتند، روح شریف آن حضرت بالای آسمان عروج کرد و روح اجیپال در زیر آسمان بماند و راه نیافت، به آن حضرت فریاد کرد که مرا نیز با خود ببرید، آن حضرت او را با خود به بالا بردند تا بزیبر عرش عظیم رسیدند و از برکت صحبت روح مطهر آن حضرت حجاب از پیش روح اجیپال برداشته شد و تعظیم و ادب فرشتگان که به روح حضرت پیر دستگیر می کردند معاینه می دید، چون روح آن حضرت از آنجا مراجعت کرده به آسمان اول رسید و باز می خواست عروج نماید روح اجیپال به آنحضرت الحاح کرد که مرا در اینجا نگذارید تا همراه بوده قدرتهای خدا تعالی عزوجل مشاهده کرده باشم، آن حضرت فرمودند که تو شایسته این مقامات وقتی شوی که بصدق دل به خدای و رسول خدای ایمان آری، اجیپال قبول کرد که مسلمان می شوم، اما التماس دارم که تا قیامت زنده مانم. آن حضرت به درگاه خدا، عزوجل، مناجات نمودند و فرمان آمد که دعای تو مستجاب شد، پس حضرت پیر دستگیر دست مبارک بر سر اجیپال فرود آوردند و فرمودند زنده خواهی ماند، روح اجیپال فی الحال ایمان آورد، روح شریف آن حضرت روح اجیپال را همراه گرفته عروج



نموده به عرش عظیم رسید و عرش کرسی و بهشت و دوزخ و جمیع حجاییت را دیده بازگشتند و از مراقبه چشم بگشادند، اجیپال کلمه گویان به پای مبارک آن حضرت افتاد و در این وقت بجهت مشاهده حق و باطل خلق انبوهی حاضر شده بودند، پس اجیپال سه مرتبه کلمه شهادت بر زبان راند و پتهورا و جمیع کفار این این معزومات را دیده و شنیده شرمنده و ناامید شدند و به خانه های خود بازگشتند، گویند اجیپال تا حال زنده است در کوهستان اجمیر سیر می کند و هر روز به زیارت روزه متبرکه که آن حضرت می آید» (بیگم، ۱۶۳۹: ۴۰-۴۳)

خانواده خواجه معین الدین چشتی

خواجه معین الدین چشتی در سال ۶۱۰ ق/ ۱۲۱۳ م در ۷۳ سالگی دختر سید وجیه الدین، بی بی عصمت را ازدواج کرد (سرور، ۱۹۰۲: ۲۶۳). سبحان نام او را عصمت اله ذکر کرده و معتقد است که او دومین زوجه خواجه معین الدین چشتی بود (Sufism 2009:206)

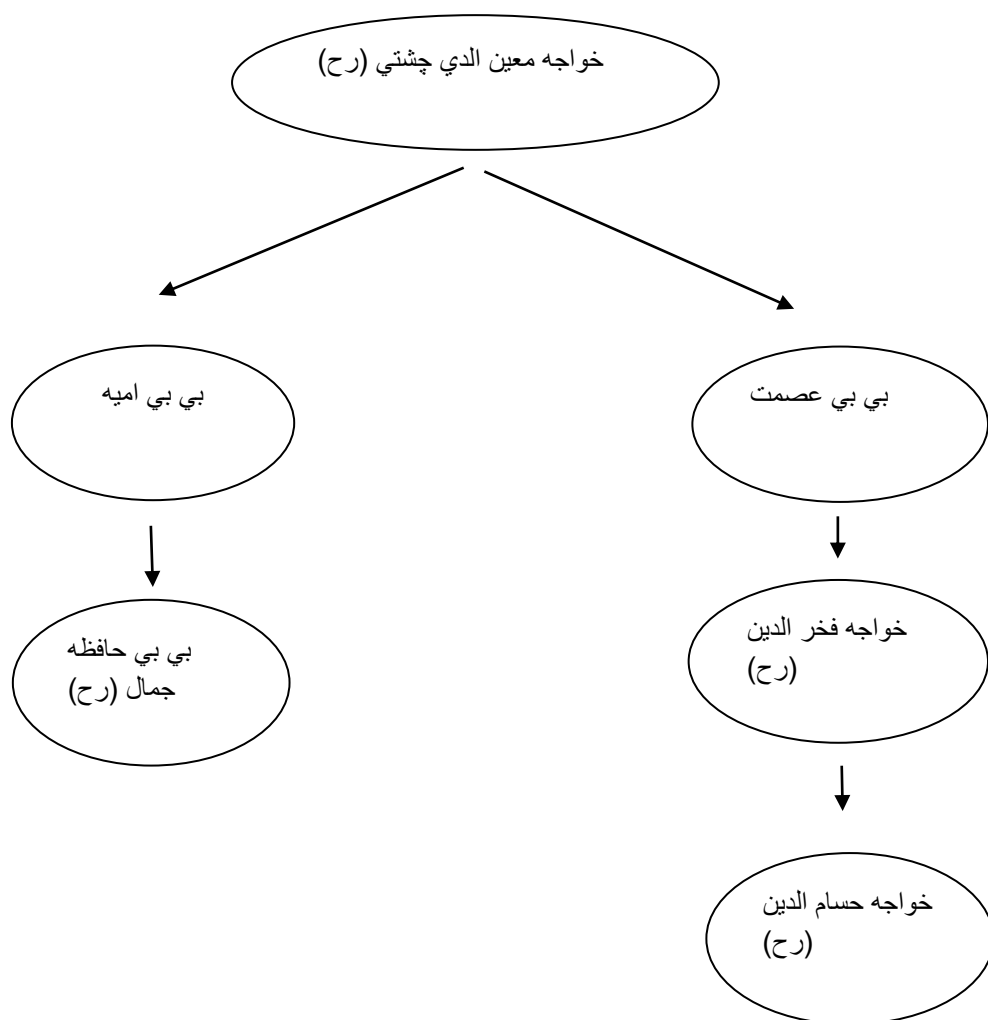
تاریخ فرشته نقل می کند که: «خواجه معین الدین چشتی در عهد شمس الدین التتمش دوبار جهت دیدن مریدش قطب الدین بختیار کاکای، به دهلی رفت و دختر سید وجیه الدین، عم سید حسین جنگ سوار را نگاه کرد. بی بی عصمت حباله داشته بود و پدرش مردد بود که آیا دخترش را به حباله نکاح چه کسی در آورد، تا اینکه شبی امام جعفر صادق، علیه السلام، در خواب به او می فرماید که دخترش را به ازدواج معین الدین چشتی درآورد. پس موضوع خواب خود را با خواجه در میان می گذارد. خواجه معین الدین چشتی می گوید که اگرچه عمرم به آخر رسیده است، اما چون اشاره امام همان است جز اطاعت چاره ای نیست» (هندوشاه، ۱۸۸۶: ۳۷۷).

خواجه معین الدین چشتی از این زن صاحب سه پسر به نامهای فخرالدین، حسام الدین و ضیاء الدین (ابوسعید) شد، که از میان آنان، فخرالدین (وفات ۱۲۶۳ م) پس از پدر بر مسند ارشاد او در اجمیر نشست. خواجه فخر الدین هم مردی بزرگوار و صاحب نعمت بوده و تا بیست سال بعد از فوت خواجه معین الدین چشتی زنده بود. مزار او در یکی از قصبه های نزدیک اجمیر واقع



است. اما فرزند کوچک او خواجه حسام الدین در سن چهل و پنج سالگی وفات یافت که عارفی دل سوخته و صاحب کرامات و خوارق بوده است. (Sufism 2009:207).

بجز این با دختر یکی از راجه‌های هند هم ازدواج کرد که در نبرد با مسلمانان به اسارت درآمده بود. در اینجا اختلاف همین است که غلام سروار این ازدواج را ازدواج دوم و سبحان این ازدواج را اول دانسته است. معین الدین از این همسر خود، که او را 'امه الله' یا 'بی بی امیه' نامید، صاحب دختری به نام بی بی حافظه جمال گردید. او زنی پارسا و اهل سلوک بود؛ ظاهراً بعدها از جانب پدرش وظیفه‌دستگیری از زنان سالک را بر عهده گرفت (سرور، ۱۹۰۲: ۲۶۴). بی بی حافظه به ازدواج شخصی به نام رضی الدین در آمد. قبر او در اجمیر در کنار پدرش قرار دارد.





خواجه ضیاء الدین
(رح)

خلفای خواجه معین الدین چشتی

خواجه معین الدین چشتی خلفای زیادی داشت که به وسیله آنان در این شبه قاره دین اسلام مبین انتشار یافت. در میان آنان نام خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۲۳۵ م) که بعد از خواجه جانشین او گردید، فرزند خواجه معین الدین چشتی حضرت شیخ خواجه فخرالدین چشتی (رح)، شیخ عبد الله (رح) که یکی از جوکیان معروف هندوان بنام اجیچال بوده و به دست خواجه معین الدین چشتی به دین اسلام مشرف گشت و نام عبدالله نهاده است؛ شیخ حمیدالدین ناگوری، شیخ وجیه الدین، شیخ صدرالدین کرمانی، دختر خواجه معین الدین چشتی بی بی حافظه جمال، خواجه محمد یادگار سبزواری، شمس الدین التتمش پادشاه هند، قابل الذکر است. اما مهمترین خلیفه او خواجه قطب الدین بختیار کاکلی بود که خواجه معین الدین چشتی در اواخر عمر خود، هنگامی که قطب الدین بختیار کاکلی به اجمیر آمده بود؛ در حضور دیگر صوفیان خرقة و عصا و دیگر امانتهای خود را به او سپرد و وی را به خلافت و جانشینی خود برگزید (سرور، ۱۹۰۲: ۲۶۵). برخی از منابع دیگر خواجه ضیاء الدین بلخی، خواجه شهاب الدین غوری و خواجه شمس الدین غوری را نیز به عنوان خلفای دیگر او یاد کرده اند (علیشاه، ۱۹۰۰: ۶۳).

تاریخ وفات و آرامگاه خواجه معین الدین چشتی

خواجه معین الدین چشتی در سال ۶۳۳ ق/ ۱۲۳۶ م در شهر اجمیر وفات یافت و در همین شهر خاک سپرده شد. از منابع تاریخی معلوم می شود که مزار او اول از خشت ساخته شده بود و پس از چندی صندوقی سنگی بر فراز آن کار گذاشته شد. شخصی به نام خواجه حسین ناگوری نخستین زیارتگاه را در پیرامون مزار خواجه ساخت؛ و پس از آن در دوره های بعد حاکمان محلی



و پادشاهان دیگر عمارت‌های گوناگونی همچون ضریح، دروازه، مسجد، خانقاه، نقاره‌خانه و ... را نیز در پیرامون این بنا ساختند. برخی از پادشاهان همچون اکبر و جهانگیر نیز هدایا و اوقافی به آرامگاه او اختصاص دادند (دهلوی، ۲۰۰۴: ۲۳).

مؤلف سیر الاولیاء نقل می‌کند که: «آن شب که شیخ الاسلام مشرف به موت بود، چندین از اولیاء بزرگ حضرت رسالت، صلی الله علیه را در خواب دیدند که می‌فرمود "دوست خدا معین الدین چشتی خواهد آمد، به استقبال او آمده ایم" و در هنگام فوت در پیشانی خواجه این نوشته ظاهر شد "حبیب الله مات فی حب الله" یعنی حبیب خدا در حب خداوند وفات یافت» (کرمانی، ۱۸۰۵: ۵۸).

داراشکوه می‌نویسد که: «وفات وی روز دوشنبه ششم ماه رجب سال ششصد و سی و سه هجری بوده است و بعد از رحلت بر پیشانی وی "حبیب الله مات فی حب الله" نقش بسته بود؛ و عرس ایشان را مشایخ هند در ششم ماه رجب بر پای می‌دارند. در همین ماه از اطراف و جوانب، مسلمان و کافر، خواص و عوام، از راه‌های دور جمع شده و هر ساله هزاران نفر به روضه متبرکه ایشان حاضر می‌شوند» (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۳).



فصل دوم

آشنایی با آثار فارسی منسوب به خواجه معین الدین چشتی

ذکر آثار خواجه معین الدین چشتی در منابع قدیم

تشخیص دادن تعداد تألیفات خواجه معین الدین چشتی دشوار است. هرچه از زمان او دورتر می‌رویم، می‌بینیم که در طی زمان تذکره نویسان تعداد تألیفات وی افزوده اند. از گذشته زمان نام هیفده اثر از خواجه معین الدین چشتی یافته می‌شود، اما بعضی از آنها ناپیداست و بعضی از آنها نیز با نامهای متفاوت مخلوط شده است.

در منابع تاریخی که در میان آنها در مورد خواجه معین الدین چشتی بیان شده است، مثل *سیرالاولیاء* (میرخورد، ۱۹۷۸م، ص ۱۰۲-۱۰۵)، *اکبرنامه* (مبارک، ۲۰۰۶م، ص ۱۵۴-۱۵۵)، *تاریخ فرشته* (فرشته، ۱۹۲۶م، ص ۳۳۲)، *سفینه الاولیاء* (قادری، ۱۹۸۶م، ص ۱۲۸-۱۳۰)، *انوار العارفین* (حسین، ۱۸۷۳م، ص ۲۷۶-۲۸۵)، *مفتاح التواریخ* (بیل، ۱۸۶۷م، ص ۵۷)، *ارمغان هندوستان* (لنگرودی، ۱۹۵۲م، ص ۵۵)، *مفتاح العاشقین* (دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳) و از همه مفصل و مهم تر: *معین الاولیا* (چشتی، ۱۸۹۶م)؛ در میان این کتابها حالات و ملفوظات و مناقب و مقامات خواجه معین الدین چشتی بیان شده است.

در میان این تألیفات در کتاب *مفتاح العاشقین* نام *دیوان خواجه معین الدین چشتی* و در کتاب *اخبار الاخیار* نام آثار عرفانی خواجه معین الدین چشتی "دلیل العارفین" و در کتاب *مؤنس الارواح* نام کتاب *انیس الارواح* خواجه معین الدین چشتی دیده می‌شود.

کتاب "مفتاح العاشقین" در سال ۱۳۵۷ میلادی، یعنی ۲۱۵ سال بعد از رحلت خواجه معین الدین چشتی تألیف شد؛ و در شبه قاره این کتاب به عنوان "ملفوظات خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی"^{۲۷} معروف است.

^{۲۷} . شاه نصیرالدین چراغ دهلوی (۱۲۷۶-۱۳۵۶ م) در این شبه قاره به عنوان ابوحنیفه ثانی مشهور است و خلیفه خواجه نظام الدین اولیاء (وفات ۱۳۲۵ م) شمرده می‌شود. از خلفای مشهور چراغ دهلوی، نام حضرت شیخ



در مجلس هفتم این کتاب از قول شاه محمد محب الله که از حلقهٔ مریدان چراغ دهلوی بود، چنین بیان می‌کند: «روزی او در مجلس شاه نصیرالدین چراغ دهلوی حاضر بود. همین وقت در یاد نصیرالدین چراغ دهلوی شعر نظامی گنجوی در آمد و او آن شعر را آرزو کرد. از شنیدن این شعر حضرت شاه محب الله گفت که: "منم یک شعر خواجه معین الدین چشتی در یادم آمد".

همین وقت او یکی از غزلیات خواجه معین الدین چشتی خواند که مطلع آن همین بود:

از مطلع در زد علم یک لمعه از رخسار او شد ذره ذره هستیم در پردهٔ انوار او

(چراغ دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳)

وقتی که شاه محب الله این غزل را تمام کرد، حضرت شاه نصیرالدین چراغ دهلی گفت که: "من هم این غزل را خیلی خوب یاد دارم که از غزلیات دیوان خواجه معین الدین چشتی است" او با خوشحالی جبه و چادر خود را به شاه محب الله عنایت کرد (چراغ دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳).

اخبار الاخیار آثار عبدالحق محدث دهلوی^{۲۸} هست که در سال ۱۵۹۰ م یعنی سیصد و پنجاه سال بعد از زمان خواجه معین الدین چشتی تألیف یافته است. در این کتاب دربارهٔ "دلیل العارفین" که آثار خواجه معین الدین چشتی محسوب می‌شود، چنین نوشته شده است: «از کلمات قدسی سماوات اوست که در دلیل العارفین که خواجه قطب الدین بختیار اوشی از ملفوظات خواجه قدس سره جمع کرده اند» (دهلوی، ۲۰۰۴: ۴۴).

همینطور جهان آرا بیگم^{۲۹} (۱۶۱۴-۱۶۸۱م)، دختر شاه جهان (۱۶۲۸-۱۶۵۸م) در مونس الارواح^{۳۰} دربارهٔ کتاب انیس الارواح خواجه معین الدین چشتی چنین می‌نویسد که «الحمد لله و

محمدبن نصیرالدین جعفر مکی حسینی (وفات ۱۴۸۶ م)، مولانا جلال الدین تهمیسری (وفات ۱۵۸۱ م) قابل ذکر اند. شاه محمد محب الله، یکی از مریدان و خلفای شاه نصیرالدین چراغ دهلوی است که ملفوظات مجلسهای چراغ دهلوی را جمع می‌کرد و در سال ۱۳۵۷ م به صورت کتاب 'مفتاح العاشقین' تألیف نمود.

^{۲۸} . عبدالحق محدث دهلوی ۹۵۷ ق / ۱۵۵۱ م در زمان شاه سوری در دهلی تولد یافت. عالم برجستهٔ زمان خود محسوب می‌شود. نسخه خطی کتاب اخبار الاخیار در کتاب خانهٔ دارالعلوم دیوبند محفوظ است. در سال ۱۶۴۲ م شیخ عبدالحق محدث دهلوی از دنیا رفت.

^{۲۹} جهان آرا بیگم (۱۰۲۳-۱۰۹۲ق) ملقب به فاطمة الزمان، دختر شاه جهان، زنی فاضل و اندیشمند بود که به مسائل رفاهی و اقتصادی مردم هند توجه بسیاری مبذول می‌کرد. جهان آرا بیگم در دورهٔ جوانی به تصوف گرایید و از



المنته که از برکت روح مطهره آن حضرت به ایمان و عقیدت و اخلاص خود برین مطلب اعلی فائده گردید و رساله جدا تحریر نموده، بمناسبت اسمی رساله که حضرت دستگیر نوشته انیس الارواح نام کرده اند، این مرید عقیده مند این رساله را که موسوم به مونس الارواح گردانید، امیدوار است که هرکس بر کشتی ارادت چشتیان نشستند، الله سبحانه و تعالی او را از طلاطم امواج بحر عصیان نجات بخشیده» (بیگم، ۱۶۳۹: ۱).

فعلاً کتابهایی که در میان چهارصد سال بعد از رحلت خواجه معین الدین چشتی نوشته شد، در میان آنها نام سه آثار خواجه معین الدین چشتی یعنی دیوان خواجه معین الدین چشتی و دلیل العارفين و انیس الارواح دیده می شود.

دکتر غلامعلی آریا در کتاب طریقه چشتیه در هند و پاکستان نام شش اثر از خواجه معین الدین چشتی یعنی نام انیس الارواح، دلیل العارفين، رساله آداب دم زدن، کلمات معین الدین سجزی، گنج اسرار و دیوان خواجه معین الدین چشتی را ذکر کرده است (آریا، ۲۰۰۴: ۹۹-۱۰۲).

دکتر ممتاز بیگم پژوهشگر دانشگاه پنجاب در پایان نامه دکتری خود به عنوان کتاب های تصوف به زبان فارسی در شبه قاره پاکستان و هند نام ده اثر خواجه معین الدین چشتی را ذکر کرده است که شامل کتابهای منثور خواجه معین الدین می باشد. در ذیل آنها را متذکر می شوم:

۱. انیس الارواح ۲. حدیث المعارف ۳. دلیل العارفين ۴. رساله آداب دم زدن ۵. رساله در تصوف ۶. رساله وجودیه ۷. کشف الاسرار ۸. گنج الاسرار ۹. مکاتیب ۱۰. اصول المعراج (چیمه، ۱۳۵۳: ۵۹۱-۵۷۳).

آقای جهاد الاسلام و دکتر ک. ام. سیف الاسلام خان در کتاب ترجمه بنگلای دیوان خواجه معین الدین چشتی نام نه اثر خواجه معین الدی چشتی یعنی نام دیوان خواجه معین الدین

مربدان ملا شاه قادری شد و سپس در زمره گروه چشتیه درآمد (علوی، لاهور، ۱۹۷۹م؛ جهان آرا بیگم، صاحبیه،

به کوشش سردار علی احمدخان، لاهور، ۱۹۹۳م)

۲۰. مونس الارواح تألیف جهان آراء بیگم دختر شاهجهان و از شاهزادگان با فضل گورکانیان هند است که آن را در سال ۱۰۴۹ق نگارش کرده است.



چشتی، انیس الارواح، اسرار حقیقی، گنج اسرار، رساله معین الدین، آداب دم زدن، کلمات معین الدین، رساله تصوف منجم و مکتوبات خواجه معین الدین چشتی را ذکر کرده اند.

از اطلاعات کتاب های تاریخی و بررسی نسخه خطی محفوظ در کتاب خانه های گوناگون جهان، ما می توانستیم یازده آثار به خواجه معین الدین چشتی انتساب بکنیم. از روش بیان و سیاق کلام و دیدگاه سبک ثابت می شود که آنها در قرن دوازدهم میلادی، یعنی در عصر خواجه معین الدین چشتی نوشته شده است. از رکورد نسخه خطی و دلایل دیگر دقیقاً می توان گفت که این یازده آثار منسوب به خواجه معین الدین چشتی است.

آثار فارسی منسوب به خواجه معین الدین چشتی

از بررسی آثار تاریخی و جستجوی مخطوطات کتابخانه های گوناگون ما یازده اثر به خواجه معین الدین چشتی منسوب کردیم. آنها در شرح زیر است:

آداب دم زدن : این رساله از مکتوبات خواجه معین الدین چشتی است که هنوز چاپ نرسیده است. این اثر به نام های ، وصول المعراج (چشتی، نسخه خطی: PSC-66) ، رساله در تصوف (چیمه، ۱۹۷۴: ۵)، رساله گفتار خواجه معین الدین حسن سجزی، رساله آفاق و انفاس، رساله معرفت در کسب نفس (چشتی، نسخه خطی: PSC-66) نیز مشهور است.

نسخه خطی این رساله با عنوان "رساله آداب دم زدن" در میان مجموعه رساله عرفانی در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران با شماره ۴۶۷۲ محفوظ است. بر بالای فهرست این مجموعه چنین نوشته شده است که «مجموعه عرفانی داراشکوه، شامل ۱۸ رساله، ۸۶۲ صفه و حاوی بعضی از رسایل خود صاحب مجموعه و برخی از مشایخ سلسله قادریه و چشتیه است و در سال های ۱۱۲۸ نوشته شده، طبق فهرست دارای پانزده رساله میباشد» (نسخه خطی، آداب دم زدن،) از این معلوم می شود که این مجموعه رساله را محمد داراشکوه^{۳۱} آماده کرده است. مشخصات

۳۱ . داراشکوه در ۲۹ صفر سال ۱۰۲۴ هجری (بیست مارس ۱۶۱۵ میلادی) دهمین سال جلوس شاه جهان در اجمیر شهری که شیخ معین الدین چشتی در آن مدفون است، به دنیا آمد. وی پسر ارشد شاهجهان و ممتازمحل بود. او خود در سفینه الاولیاء ذکر کرده است مادرش سه دختر داشته بود و پسری نداشت. مادرش در درگاه



ظاهری نسخه ۱۴ × ۹ انچ، به خط نستعلیق و شامل ۱۷ صفحه است. جلد مقوایی با روکش تیماج قهوه ای است. عکس نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۱، ۲، ۳ صفحه ۱۸۴

نسخه دیگر در کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT)

تحت شماره PSC-66 در مجموعه رساله های معرفت و کسب نفس به عنوان وصول المعراج موجود است. این نسخه شامل ۹ صغه و به خط نستعلیق نوشته شده است. بعضی اوراق موربانه خورده و بعضی از آن پاره شده است. عکس نسخه همین است:

مربوط به عکس ۴ و ۵ است، صفحه ۱۸۵.

این رساله مایه هندی داشته و درباره نیروهای ناشی از ذکر و ریاضت و چله نشینی نوشته شده است. آغاز این رساله چنین است: «بسم الله الرحمن الرحیم، رساله من تصنیفات حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سرّه العزیز، میان رگها که در وجود آدمی است اول سنکهمننا بعده انگلا بعده پنکلا، بعده نوناتک سیصد و شست رگها شده بعده شانزده هزار شده؛ فاما مقصود از سه اصل یک است که از سنکهمننا دم از ناف می کشد» (چشتی، نسخه خطی: - PSC 66).

از متن رساله معلوم می شود که این مشتمل بر سخنان خواجه معین الدین چشتی است؛ اما کسی دیگر آن را نگاشته است. این رساله شامل یک دیباچه و دو باب است. در باب دوم خواجه معین الدین چشتی مرشد خود، خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰ م) را چنین یاد کرده است که «آن وقت که پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی بر فقیر عنایت فرمودند و بناختند که پیر دستگیر روح فقیر را پیش روح حضرت رسالت را پناه برده» (چشتی، نسخه خطی ۴۶۷۲: ۱۳).

خواجه معین الدین چشتی رفت و برای یک پسر دعاء کرد. از برکت این دعاء او به دنیا آمد (شکوه، قرن نوزدهم: ۹۴).



مضامین و مطلب رساله خیلی جالب و دارای جنبهٔ ابتکاری است. گاهی در میان آن واژه های هندی دیده می شود. رگهای وجود انسانی چه جوری بر ریاضات و مجاهدات و مشاهدات صوفیان تأثیر می گذارد، با این مطلب رساله شروع شده است.

خواندن و تصحیح متن رسالهٔ آداب دم زدن

رساله من تصنیفات حضرت خواجه معین الدین حسن سجزی، قدس الله سره العزیز، میان رگها که در وجود آدمی است، اول سنگهمنّا بعده انگلا بعده پنگلا، بعده نوناتک^{۳۲} سیصد و شست رگها شده بعده شانزده هزار شده؛ فاما مقصود از سه اصل یک است که از سنگهمنّا دم از ناف می کشد. سر رگها سنگهمنّا اصل از ناف است و پنج سنگهمنّا در میان روده است از میان درز آلت بر آید؛ این انگلا و پنگلا که هستند که چپ و راست سنگهمنّا است. هر وقتی که طالب از ناف دم می کشد، تا از دل در میان سنگهمنّا شده می آید بعده بالای دل سه قسم می شود و سه قسم شده، در میان گوشت و رگها شده می آید در سر بعده در میان آب شده بر گشت؛ چونکه طالب این نه دروازه بند کرده است؛ اگر قوه تنگ خورد تا در میان یک چهله دیک بند شود.

فرودینه بعده تا چهلهٔ دیگر دوم اگر ریاضت کند تا بند در میان شود، بعده تا چهلهٔ سیوم اگر ریاضت کند نشستن و نرم خوردن تا مشقت بسیار و محنت بیشمار، سیوم بند بالا شود و وقتی که این سه بند محکم دیده و دانست که سه بند محکم شده است. بعد از این دم در میان شده سه کرت می گردد، بعده که در راه رحم مادر دم می رفت، شش در بار تِه ناف است در میان بند کرسی سه دروازه طرف چپ و سه دروازه طرف راست، و بعده این شش دروازه کشیدند؛ بعده در روزن صلب در آید. در آنجا بیست و هشت منزل است: اول طالب که این بیست [و] هشت منزل را طی کرده باشد تا این بیست و هشت بر مقرر منزل موکل است؛ از ایشان ره بر آید اصل ایشان از

^{۳۲} . در تعقیب نفسانی یا ترکیب دم زدن صوفی و فداکاری هندی نام این رگها را ذکر می نمایند. خصوصاً باول (باڈل) های بنگلادش نام سه رگ به عنوان انگلا (ইঞ্জলা)، پنگلا (পিন্গলা) نوناتاک (সুশ্মা) ذکر می کنند.



پنج چیز^{۳۳} است؛ فاما در میان ایشان چهار صفت غالب است و یکی مغلوب، ایشان را مرشد مجردی کار و بار کنند.

دیگر از خود و حقیقت خود ایشان گفته است از پنج کس؛ این بیست و هشت کس پیدا شده اند تا از این تفصیل پنج کس از خاک شدند، رنگ آنرا از زرد است؛ و پنج از آب شد، رنگ آنرا سفید است و هشت از باد، رنگ او سبز است؛ و پنج از آتش شدند، رنگ او سرخ است؛ و پنج از نور است، رنگ آن سیاه است و بیست و هشت دایره و منازل ماهتابست؛ و بیست و هشت عروج است و بیست و هشت منزل است و بیست و هشت منزل راست و بیست و هشت منزل چپ، و این بیست و هشت منزل را سه بند است که از اینجا دم سه بار می گردد؛ بعده راست شدن روده، این نشانی است هر چیز خورد بسوزد، اگر نخورد طلب نباشد، قوت بسیار پیدا می شود؛ بعده از روده راست گردد در میان گوشت و خون می گردد تا یکهفته در میان گوشت و پوست از هر بار کشیدن سه سه بار دم میگردد؛ بعده گوشت و خون کم شود و این نشانی پیدا شود آنچه سرّ مخفیست، اظهار گردد و کشف نیز پیدا شود، به فرمان خدای، ، تعالی،، کار طالب تمام شود.

باب اول

از گفتار خواجه معین الدین حسن سجزی، قَدَسَ اللهُ سَرَّهُ،

کیفیت دم

خدای، تعالی، که این عالم ساخت، از اربع عناصر و چهار وجود آفریده است و چهار نفس پیدا کرده است؛ اول حق، تعالی، خواست که خود را خود ببیند، پس حق، تعالی، نگردد^{۳۴} که از خود نوری جدا گردانید، به چهار مراتب، این گوهر از ذات جلّ و علی پیدا شد؛ بدین مانند است که از خود جدا گردانید، آب و آتش و باد و خاک؛ این چهار رکن دارد؛ بدین مانند باز این چهار

۳۳. متن: خپر

۳۴. متن: جگرد



نفس شده؛ اول اماره، دوم لوامه سیوم ملهمه، چهارم مطمئنه؛ چنانچه^{۳۵} در قسمت چهار عناصر دایره است:

باد تعلق به روح دارد و آب تعلق به عقل دارد و آتش تعلق به عشق دارد و خاک تعلق به نفس دارد؛ همچنان نفس اماره تعلق به آتش دارد، و نفس لوامه تعلق به آب دارد، و نفس ملهمه تعلق به باد دارد و نفس مطمئنه تعلق به خاک دارد؛ دیگر خدای، تعالی، به آیات خویش هر چه در آفاق آفریده است، در وجود انسان نیز آفریده است؛ به حکم این آیه ثابت است سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ^{۳۶} وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ (الذاریات / آیه ۲۱)

و مثل دیگر دوازده برج^{۳۷} آفریده است؛ اول سر: حمل، و ثور: گردن، و جوزا: دستها و بازو، سرطان: سینه اند، و اسد: دل، و سنبله^{۳۸}: روده، و میزان: ناف، و عقرب: ذکر، و قوس: ران، و جدی: زانو، و دلو: ساق، و حوت: کف پای.

دیگر هفت ستاره که بر دوازده بروج سرآید و در وجود انسان آن هفت ستاره نیز بدین مانده است: دل: خورشید، و قمر شش، زهره [پیا] [پیه]، مشتری: جگر، گرده: مریخ، زحل: سپرز، عطارد: دماغ.^{۳۹}

دیگر همچنین خدای، تعالی، در سالی سیصد و شصت روز آفریده است؛ بروج فلک نیز سیصد و شصت درجه داده است و این نیز مانند سیصد و شصت پاره استخوان مثل - سیصد و شصت پاره گوشت و سیصد و شصت پاره پوست .

^{۳۵} . همه جا چ را به صورت ج آورده است.

^{۳۶} . سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (آیه ۵۳ سوره فصلت)

^{۳۷} . این ۱۲ نام، نام ماههای فارسی است که هنوز هم در کشور افغانستان کاربرد دارد. در ایران نیز تا سال ۱۳۰۴ خورشیدی از همین نام ها استفاده می شد به عنوان برج..

^{۳۸} . متن: سنبل.

^{۳۹} . ترتیب این هفت ستاره به این صورت است: زحل، مشتری، مریخ، آفتاب، ناهید (زهره)، تیر (عطارد) قمر.



دیگر هفت اعضاست: سیصد و شصت پاره رگها است؛ مانند جویها و در عالم سیصد و شصت جویهای کلان است و شکم مانند دریا است، و مویهای اندام مثال درختان، و گزنده اندام، مثال درنده است و روی همچنان عمارت آبادانی است و پشت همچون سرامیخها.

و دیگر اخلاق چهار فصل است: بهار همچون همچو طفلی است و تابستان همچو جوانی، خزان همچون کاهلی، زمستان همچون پیری.

دیگر آواز همچون رعد است، برق همچون جستن، و دیگر زبان آب از دل می خورد، از آن شیرین است، و بینی آب از شش میخورد از آن گنده است، گوش آب از زهره میخورد، از آن تلخ است چشم، آب از جگر میخورد از آن شور است.

دیگر عقل در دماغ است و حیا در چشم، و فهم در گوش و علم در سینه و فکر در قالب است. دیگر آفریدگار عالم، فلک هفت آفریده است: اول فلک زحل، دوم فلک مشتری، سیوم فلک مریخ، چهارم فلک شمس است، پنجم فلک زهره، ششم فلک عطارد، هفتم فلک قمر است، و این هفت پرده در وجود انسان نیز آفریده است و خدای، تعالی، به قدرت خویش این چهار گواه پیدا کرده است:

اول گواه آتش، دوم گواه باد، سیوم گواه آب، چهارم گواه خاک.

زُبدهٔ فلک عناصر خاک است و زبدهٔ خاک، نبات است، و زبدهٔ نبات، حیوانات است، و زبدهٔ حیوان، انسان است و خلاصهٔ انسان کل، وَجِه [ذات] حق است.

ای یار چنانچه گفته شد، باید دانستن این چهار باب، از حق نفس گفته شد طالب را که باید این چهار دم بداند و آشنا شود، و مقدار دم، هرچه قوت دارند، باید دانستن از پنجا نظر^{۴۰} باید کرد.

تحقیق، باید دانست کسب فرض عین است که این کیفیت پیش مرشد و این نکته تحقیق باید کرد: آب و آتش باد و خاک

^{۴۰}. متن: نظر



باب دوم از گفتار خواجه معین الدین

العلم

نکته که گفته اند، همین نکته است که باید دانستن این هر یک رکن را یک کلمه شد، و هر رکن را کلمه ایست منزل ناسوت، جمله عالم همچون باز در چاه ناسوت زبان است. خبر جبرئیل داند، جای جبرئیل مقام محمود است، مقام محمود نیز خاکبست، رنگ زرد است و لذت شیرین دارد؛ اما از تن دوازده انگشت دم بیرون می شود؛

دیگر جبروت بینی است، مقام او ناف است، خبر اسرافیل بداند و اسرافیل بادی است، مقام ناف هم بادبست، رنگ سبز است. و لذت شیرین است؛ اما از تن هشت انگشت دم بیرون می شود. دیگر ملکوت چشم است مقام تارک سر^{۴۱} است، خبر او میکائیل داند و میکائیل آبی است و تارک سر هم آبی است رنگ او سفید است صورت او چون ماه نو است، لذت شور دارد؛ اما از شانزده انگشت دم بیرون می شود.

دیگر مقام لاهوت است مقام آتش است^{۴۲}، خبر او عزرائیل داند و عزرائیل نیز آتشی است مقام گوش آتشی است رنگ او سرخ است صورت او – است بوی و لذت تلخ دارد اما از تن چهار انگشت دم بیرون می شود و آن مقام سلطان نصیر و محمود^{۴۳} است نور جلال و نور جمال و نور محمد و نور محمد و محمود و محمد و احمد و احد و این چهار تن است تن لطیف و تن کشیف و تن بقا و بن لقا .

و این روح است اول روح سفلی و دوم قدسی سیوم روح علوی چهارم روح سماویست ان الله علی کل شیء محیط^{۴۴} و شغل این چهار^{۴۵} نفس را بشناسد و مقدار دم کشیدن این هر چهار نفس

۴۱ . متن: سبز

۴۲ . لوهشت

۴۳ . در سوره بنی اسرائیل در آیه ۷۹ خداوند می فرماید: وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا و در آیه ۸۰ می فرماید: وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَأَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا.

۴۴ . سوره فصلت آیه ۵۴، خداوند می فرماید: اَلَا اِنَّهُمْ فِيْ مَرِيْرَةٍ مِّنْ لِّقَاءِ رَبِّهِمْ اَلَا اِنَّهٗ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ



از مرشد یاد کرد دیگه چون این چهار دم را بیکبار بکشد و علیحده علیحده جا به جای آرد همچنان عمل نما^{۴۶} ببند، تابان باد مقام محمودا و سلطان نصیرا هر دو باد غالب اند. بدین نتیجه طالب را باید که هر چهار دم هر چهار بار طی کند تا این منزل در دست آید تا فناء فی شیخ بقا بالله گردد پس باید که این چهار باد را بشناسد چه کار فرمایند این چهار باد که هستند که در وجود انسان هر چهار پادشاهی دارند فاما متابعت یک کس که هست نور محمدی که این چهار تابع سوار است و این نور محمدی از نور خدا است.

پس طالب را باید که چنانکه احد بود بآن همچنان که بود شود، شدن نور از محمدی کسب است که مرشد آن عالم بوده اند خواهند بود؛ بغیر این کسب معراج نشود. فاما یمنکن آنست که درین کسب موکلان غالب اند هیچکی را دخل دهند تا آنکه به حق، تعالی، بخواست و نخواهد این دوستان حضرت رسالت را صلی الله علیه و سلم حضرت جبرئیل آموخته بود و حضرت رسالت پناه عالم آن وقت که پیر^{۴۷} دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی بر فقیر عنایت فرمودند و بنواختند که حضرت پیر دستگیر روح فقیر را پیش روح حضرت رسالت پناه برد پیر دستگیر فرموده اند که:

«یا حضرت فرزندی لایق خلافت است حضرت رسالت پناه روح این فقیر ازین مقدار»

خبر دادند و این کسب نمود و گفت ای معین الدین این کسب خدای، تعالی،^{۴۸} بر جبرئیل آموخته بود و جبرئیل وقتی که حق، تعالی، خواست که پیغمبر خود را اظهار کند و مرا که اینجا جدا کرده بود باز این کسب و سیل شدند آنروز که این شغل تمام شده بود همچون محل معراج نصیب شد پس نوشتن این سر رخصت نبود باز عرض نمودیم و هزار منت و زاری از حضرت رخصت گرفتیم شرط آنکه بهر طالبی و هر یاری و هر مریدی را^{۴۹} این سر نکوئی الا آنکه طالب صدق تحقیق کند و پیش مرشد بگذراند مگر مرشد داند و اندک و پیش علم خوانده باشد بوی

۴۵. متن: چهار

۴۶. متن: عملنما

۴۷. متن: پیر

۴۸. متن: خدایتعالی

۴۹. متن: مریدیرا



گوی و گرنه این اسرار در میان منه ای برادر این کسب است و اگر این تحقیقات که بالا گفتم هر طالب عیان گشت بعده کسب فرمایند و بگویند که ارواح دو صورت دارد یکی علوی دوم سفلی است چهار صورت را در میان این دو صورت ضم کرده‌اند باز این دو صورت را دو مقام است یکی سلطان نصیرا دوم سلطان محمودا و دو صورت که هستند یکی مسافر است دوم مقیم است پس طالب که به صورت مسافر آشنا شود و بشناسد و رنگ او داند چنانچه بالا گفته شده است برآنچه که تا طالب را معابطه نباشد اگر این صورت مسافر به صورت مقیم میرساند و آن صورت مقیم بحق مشاهده رساند و آنجا آن صفت حقیقت نود و نه نام الله تعالی آشنا گردد اول مرشد که طالب را می فرماید یکی نظر خود را بر بالای بینی در میان نگاهدارند برآنچه تا آنکه این هر دو چشم شمس و قمر گویند و ایشان تعلق از هر دو شاه رگ دارند هندوی آن را انکلا و پنکلا گویند و این هر دو رگ متعلق ترک جان دارند هندوی سنگه‌منا گویند این هر دو آفتاب و ماهتاب هر دو در میان سنگه‌منا رنگ قرار گیرند صورت خود محو میکنند و صورت که نمودیم بدین صورت در تصور صورت مرشد ضم است که در نظر ظاهر مینماید کدام وقت، وقتی که مرشد می فرماید که بالای بینی نظر بداری میان بینی مقام ملکوت است و صورت مکان هزار انواع ظاهر و باطن می نماید فال آن صورتهای که نماید برای آن اعتبار کند و صورت مرشد که در نظر تصور است آن تصویر را نگهدارد تا آنکه آن تصور صورت مرشد بصورت محمدی ضم است اینصورت حاصل شود پس تصور بصورت محمدی رساند و تصور محمد بتصور احد رساند از پنجا حقیقت نود و نه نام باری تعالی^{۵۰} اظهار گردد و این نودونه نام بیک (به یک) نام محو شود و یک نام که هست آن الف بود دور کشند هو شد و هو مقام خودیم حد ساخت و و از هم نون تمام شد.

اسرار حقیقی : اسرار حقیقی نامه خواجه معین الدین چشتی است که برای ارشاد مرید و خلیفه خود خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) نوشته است. تربیت هدایت سالکان و

^{۵۰} متن: باری تعالی



مطلب های گوناگون علم تصوف موضوع اصلی این نامه می باشد. این آثار در سال ۱۹۰۰ م از نشر تاجر کتب قومی لاهور به زبان اردو ترجمه شد.

نسخه خطی این در کتابخانه ایندیا آفیس (دفترهند) لندن (INDIA OFFICE LIBRARY) با شماره IO_ISLAMIC_449 موجود است. این نسخه شامل ۱۴ صفه و به خط نستعلیق شکسته نوشته شده است آن نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۶، ۷ و ۸ است، صفحه ۱۸۵.

این رساله چنین آغاز شده است: «کتابتی که حضرت خواجه معین الدین بحضرت خواجه قطب الدین نوشته اند برادر خواجه قطب دهلی ارشدک الله تعالی از معین الدین بدانند روی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم نشسته بودند...» (چشتی، نسخه خطی IO_ISLAMIC_449)

(۱):

حقیقت کلمه طیبه، تعریف دل حقیقی و مجازی، فضیلت ذکر خفی، تعریف مؤمنان، حقیقت های نماز و روزه و زکات و حج، از موضوع اصلی این رساله می باشد. نسخه دیگر در کتابخانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOTKATA) تحت شماره PCC 462، در میان مجموعه رساله به عنوان مجموعه در تصوف موجود است. این نسخه خطی شامل ۹ صفه و به خط نستعلیق شکسته نوشته شده است. اوراق ها پاره شده و حشرت خورده است. عکس آن نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۹ و ۱۰ است، صفحه ۱۸۵.

نسخه دیگر از این نسخه در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد در ضمن مجموع عرفانی دو نسخه خطی از این آثار تحت شمار ۳۶۸۸/۸۹۰ و ۳۶۸۸ محفوظ است. این نسخه چنین شروع شده است:



« بسم الله الرحمن الرحيم، رب يسر و تمم بالخير، همراز اهل تعین برادر خواجه قطب الدین دهلوی ارشد که الله تعالی از معین الدین چند نکته های وحدت و رمز های وحدانیت... » (چشتی، نسخه خطی، ۳۶۸۸: ۱).

عکس این نسخه خطی چنین است:

مربوط به عکس ۱۱ و ۱۲ و ۱۳، صفحه ۱۸۶.

خواندن متن اسرار حقیقی

مکتوبی که حضرت خواجه معین الدین به حضرت خواجه قطب الدین نوشته‌اند برادر خواجه قطب الدین دهلوی ارشد که الله تعالی، از معین الدین بدانند روزی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودند و برای امیرالمؤمنین عثمان و حسن و حسین و ابو هریره و انس ابن عبد الله و مسعود و خالد و هلال و بلال و یاران اصحاب ترتیب جذبه سرالله نهانی و دریافتن سخنهای معانی رموز خفیات کمالیت عمل حقیقی و استقامت در دل و جان وعظ و نصیحت تلقین می نمودند. اما در آن مجلس امیرالمؤمنین عمر حاضر نبودند. چون عمر به خدمت رسول الله، صلی الله علیه و سلم آمدند حضرت رسالت با یاران فرمودند که لا "تقل"، بعضی یاران در دل کردند شاید که حضرت از عمر دریغ داشتند. اما ابابکر و عمر هر دو نفر یاران عالی بودند.

حضرت رسالت تلقین و ارشاد سخن معانی و رموزات علم حقیقت و پیوستن کمالات قرب حضرت امیرالمؤمنین ابابکر و علی ارشاد نمود و از عمر دریغ داشت. سیدالمرسلین، علیه السلام، نظر فرمودند و گفتند ای یاران! من از عمر دریغ نداشته‌ام؛ اما چون طعام طفل شیر خواره را حلوی شیرین و گوشت چرب بخوراند زیان شود، احتمال نکند، اما چون رضیع شیرخواره را حلوی شیرین کمالات بلاغت برسد هیچ ماکولات مطعومات مضر نگردد. حضرت رسالت، علیه السلام، برای دل امیرالمؤمنین عمر چند احادیث در باب معرفت فرمودند، در مقام و منزل جبروت و لاهوت و دریافتن معانی اظهار تلقین اختصار ترتیب فرمودند.



قال النبی صلی الله علیه و سلم: من عرف لایقول «الله» و من قال «الله» لا عرف؛ من عرف الله کل لسانه، و ارجله، بدانکه ای عمر هر که شناسد خدای را نگوید «الله» و هر که بگفت «الله»، نشناخت «الله» و هر کس الله را شناخت، زبانش کند می شود. و زبان و قدم را دنیا دار.

امیرالمؤمنین از رسول، صلی الله علیه و سلم، سؤال کردند که این «الله» رسول، علیه السلام فرمودند: «فی قلوب عبادہ». عمر پرسید یا رسول الله! دل بنده کجاست؟ رسول فرمود ای عمر! دل در وجود اصل آدمی است؛ اما دل بر دو نوع است دل مجازی و حقیقی. مجازی آن است که نه جانب چپ و نه راست و نه فوق و نه تحت و نه دور و نه نزدیک؛ اما شناختن دل حقیقی پیوستن قرب حضرت رب العالمین است که قلب المؤمن عرش الله تعالی، ارشاد صحبت بر منت مرشد کامل مردمان علما زهاد و طالبان صادق را هرگز استفهام نبود.

قال النبی، صلی الله علیه و سلم، «قلب المومنین حاضره من ذکر الخفی فهو حقیقی» عمر پرسید مقام ذکر الخفی، حال دائماً و قلب المسلم غافل من ذکر الخفی فهو میت؛ عمر پرسید یا رسول الله مؤمن کیست؟ و مسلم چیست؟ رسول فرمودند ای عمر! زهاد مسلم و مومن عارف؛ قال النبی، صلی الله علیه و سلم، «لیس مومن یجتمعون فی المساجد و یقولون لا اله الا الله» رسم آن کلمه گویان مومن نباشند، بلکه منافق؛ چرا که به زبان گفتند «لا اله الا الله»؛ ولی مراد از این کلمه ندانستند که معنی کلمه چیست؟ یعنی نیست خدای مگر آن خدای کدام است؟ همین دانستند که را نفی میکنم و که را ثبوت، چون خدای خود را نفی نکند قوم هم در منزل عرفان نرفته باشد. (در عبارتهای لاله الا الله دقت شود، شاید لاله الا اله باشد)

حقیقت نماز

ذکر نماز

قال النبی صلی الله علیه و سلم الصلوة نوعان صلوة العلماء و الفقهاء و الزهاد من الاقوال و الافعال بلا وصال فی عالم الملكوت نفسانیه و الصلوة الانبیاء و الاولیاء و الخلفاء من قلوب عندالوصال فی العالم الجبروت رحمانیه ای عمر! نماز حقیقی رحمانیست نه آن نماز باشد که



خلایق عوام اهل اسلام ظاهر جویان وصال نفسانی دارند؛ قال النبی صلی الله علیه و سلم «من یصلی الصلوة طویلا فی المسجد و زمنیه البدن المقامیت فی مناظر الخلائق و ما کان فی قلبه من نماز الدارین.

قال النبی، صلی الله علیه و سلم، «اولیایی تحت قبابی لا یعرفهم غیری». ای عمر بدانکه انواع مردمان اهل اسلام برای نمودار شهرت میان خلق زینت الملبوسات جبه و دستار نیازمندی و آخر الحال دایماً در غیرت الهی باشد، هیچ بوی معرفت حق پرستی و رحمانی در دل ندارند، همیشه در اعمال نفسانی گرفتار باشند.

ای عمر! اصحاب ظواهر که نماز می گذارند بدانکه دل‌های ایشان هر کجا متفرق میشود در خطرات نفسانی و شیطانی می مانند. هر چه نفسانی، آن شیطان‌نست و هر چه شیطان‌نست، کفر و ضلالت است؛ بت پرستی است زهی گمراهان اینچنین بت را نماز بندارند زهی کوران و خجلان هر که در دل حاصل آمد چه باشد آن را نماز می شمرند که از من و تو در حرکات قیام و قرات و قعود و رکوع و سجود بود آن نماز باشد؛ قوله تعالی و تقدس: الانبیاء و الاولیاء یصلون فی قلوبهم دائمون هست؛ نماز خلق تسبیح و سجود است، نماز عاشقان ترک وجود است.

قال النبی، صلی الله علیه و سلم: صلوة الانبیاء و الاولیاء و الخلفاء عند القلوب حس الحواسی و عدد الانفاس عند القلوب من نیاز المحبوب؛ حضرت رسالت فرمود ای نماز حقیقی حق پرستی است رحمانی و استقامت قرب حضرت من الانبیاء و الاولیاء و الخلفاء دایم الحال ذکر الخفی بدل باشد «ذکر اللسان لقلقه، ذکر القلب وسوسه، ذکر روح و راحت و ریحان و جنات النعیم . ذکر صوم حقیقی

ذکر صوم حقیقی و افطار حقیقی و دریافتن عبادت امساک بدل اهمیت‌های دینی و نهمت دینی چیست؟ یعنی دیدار و فکرهای دنیا و دین آنجا که هست در آنجا حجاب موجود است و برای محافظت اسرار کمالیت عمل حقیقت است و شکستن این روزه فکر کردن غیر حق، تعالی، خبر اندیشه قیامت چون قوت و لباسی هل بدانست این معامله دنیا تعلق دارد و توشه راه آخرت



قال ، علیه السلام، «عیانست من رویته» ما دون الله رویت قال الله تعالی: «انی نذرت للرحمن صوما».

بدانکه ای عمر! افطار این روزه جز لقاء الله تعالی نباشد، جز ابن روزه حقیقی چه شاید گفتن و چه فهم باید کرد؟ قال ، علیه السلام: «صوموا لرؤیته و افطروا لرؤیته» ای عمر ابتدای حالت این روزه بخدا باشد و آخر افطار این روزه بخدا باشد. اما ای برادر، این روزه را آن طریق است «من صام الدهر فلا صام و لا افطار» یعنی صوموا ساعه و افطروا ساعه بدانکه ای عمر صوموا لحقیقه و افطروا لطریقه چه فهم خواهی کرد، اول صوم چه باشد و آخر افطار آن درجه نمود؛ بعضی صوم هر کسی از چیست؟ ای برادر صوم جز معرفت حق، تعالی نیست؛ ساعه فساعه ، گاه گاه بعضی، یعنی صوموا خفی و افطروا جلی؛ قال النبی، صلی الله علیه و سلم: «فرحتان فرحته عند الافطار و فرحته لقاء الجبار».

ای برادر مردمان را اول روزه است آخر افطار؛ اما صوم حقیقی را اول افطار است آخر افطار صوم باشد؛ بدانکه سالکان مجذوب به خدایوندگان را دایم الحال صوم نباشد و به همه حال افطار نبود، در عالم حقیقت؛ زیرا که صوم را به افطار شرط نیست و افطار با صوم شرط است یعنی سالک به خدایپیوسته را صوموا ساعه و افطروا شرطست، اما عامه مردمان که روزه می دارند و از امساک و آب و افطار این صوم مجازی فناست؛ و مراد از فنا چیست؟ یعنی هیچ چیز نیست یعنی همه کس مردمان عامه کوز شده در چاه نماز و روزه افتاده اند یعنی هرگز به درنیابند، یعنی از غفلت غیر خدای خطرات انسانی و نفسانی درین صوم به دل^{۵۱} حاصل آید از قولا و فعلا غیر الله بود این مجازی هرگز رحمانی نبود در گرسنگی و تشنگی ایشان هیچ منفعت نباشد و هیچ بقائی ندارد.

قال النبی، صلی الله علیه و سلم «من لا شیخ له لا دین له و من لا دین له لا عرف له و من لا عرف له لا جذب له و من لا جذب له لا انس له و من لا انس له لا شیخ له» و سالکان له بدانکه ای برادر انواع درویشان و سالکان غیر مجذوبی صحبت تربیت مرشد کامل دریافتن معرفت اصطلاح

^{۵۱} . در متن بدل نوشته شده است.



باطن جبروت و پیوستن تلقین ملازمت حفظ قلوب و پاسبانی حق، تعالی، عبادت خفیات بدل و جان خیر ندارد؛ دایم الحال بعمارت ظهور و عبادت مشهود استقامت عالم ناسوت و ملکوت دایم الحال زهاد و فقهاء سالکان غیر مجذوب و در استقامت محبت تربیت مرشد کامل مجذوبه نپیوستند جز صحبت تربیت جذبه اسرار حق حقیقت نیافتند، دایم بعمارت جبهه و دستار روشن ملبوسات اولیاء کبار، طالب مطلوب هوا و حرص دینی و تن گرفتار به شهرت مشهورند. کلمه و نماز و روزه بجا ماند هر کس که در سلک عارفان باشد او را خدای نفی کردن فرض آمده است؛ پس این مردمان مردار دنیا را نفی کرده است. عرفان کجا ماند.

ذکر زکوات^{۵۲} در شریعت

چون دو صد تکه موجود باشند، بعد پنج تکه بعد یک سال بدهد و زکوة حکم شرح بر حر و عاقل و بالغ است. و فی الطریقت در صد تکه داشتن رواست باقی دادن فرض است؛ این را اینچنین مالک گویند همه کس دروغیان و آنکه دروغیست منافق شد، کسی که منافق شد آن کافر شد و کسی که کافر شد مشرک شد و در کسی که این چهار صفت یکی ظاهر شد، مردود دارین شد؛ چراکه^{۵۳} می گویند که مال زکوة است پس جائی که مال باشد مال را گنج کننده آنرا محبوس باشد و مراد محبوس وجود انسان است و آنچه جائر گنج کننده درون وجود گنج خود خبر نباشد بر آن زکوة به مسکون لازم شود، و زکوة بر حر فرض است، بر بنده نباشد چراکه این هنوز از بند حق، تعالی، آزاد نشده است؛ پس برین کس؛ کسی زکوة چون لازم آید این کس را همین فرض است. اولاً از خدای، تعالی، آزاد شود توسط آنکه کسی که یک آدمی را غلام باشد آنرا زکوة نیست بس اینکه خدای ...^{۵۴} باشد و از گریختن او مشرق و مغرب و شمال و جنوب نتواند؛ پس بر او چون زکوة لازم آید همه کسان کورند و می گویند زکوة بر عاقل فرض است و فهم نمی

^{۵۲}. املاى «زکوة» در این نسخه گاهی «زکوت» نوشته شده و گاهی «زکوة» نوشته شده است.

^{۵۳}. در متن «چرک» نوشته شده است.

^{۵۴}. در اینجا واژه هست که خواندنی نیست.



کنند؛ پس کسی را اینچنین دیو غفلت و جن عبرت و شیطان هوا خوابیده است هیچ نوعی مقدار دزه ای هم از عرفان هو شیاری ندارند، چونکه از عرفان و هوشیار نیست همه چیز را هوشیاری نباشد.

و گفتند کسی که بالغ نباشد بر او هیچ نوعی از زکوة نباید، نزدیک عارفان غیر ذلک طفل شیر خواره اند؛ بلکه^{۵۵} در شکم مادراند، بلکه در صلب پدرند، بلکه در عدم اند پس اینها بالغ چگونه باشند؟

ببینید ای برادر! ایشان همه کورند. بناحق از حرص خود و از طمع دنیاوی تهمت مال نهاده اند که بخشش کند باز من همین بهانه زر و سیم را بیابم، چنانکه در حدیث آمده است: «العلماء طامع كالغنی والمستمع كالعقیم فلا يتولد منها» و آنکه مال است آنرا خبر نیست و آنکه زکوة است آنرا فهم نیست که مال چیست و زکوة چیست؟ مراد مال اسرار نهانی از آن خدای، تعالی؛ پس آن اسرار خدای، تعالی، به گواهان برسانند و راهنمائی خلق بکنند و مراد مال دادن زکوة که بودن این درویش گفت: بیشتر تا راه خودپرستان هیچ کاری نیست.

ذکر حج

ذکر حج گزارد تا بدانند مراد از این حج کعبه دل انسان است؛ چونکه دل کعبه ادا کرده بعده از همه ایمن شد محب طواف کعبه دل کن اگر تو دلداری دل است خانه کعبه تو دل چه پنداری؟ کعبه خانه و بیت را گویند و دل مؤمن عرش الله را گویند. پس از کعبه دل افضل اند؛ خانه کعبه چهار دیوار و سقف مثل این خانه های دیگر اند همچنان یکی آن کعبه هم است تا غایت که پیش نظر آن خانه است، آنچه پس آن خانه باشد نظر بیابد چونکه خانه را ویران کند و فنا سازد و حسن شود و هر چند که نظر وار شود و هر چه آنجا باشد ببیند چون کسی را این شد تا از همه منظوری محجوب گشت و این مقام استقامت گرفته. «موتوا قبل ان تموتوا»^{۵۶} ای برادر آنچه بنای مسلمانی

^{۵۵} . در متن «بلک» وشته شده است.

^{۵۶} . حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم است. این را موتوا قبل الموت هم گفته می شود.



بود درویش نوشته است «با خود پرستان هیچ چاره ندارم و ما را با ایشان هیچ کاری نیست» و الله اعلم بالصواب.

تم تمام شد.

انیس الارواح

این کتاب به نام های *انیس الارواح*، *انیس الدولت* و *کلمات خواجه عثمان هارونی* معروف است. خواجه معین الدین چشتی با مجموعهٔ ملفوظات مرشد خود خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰ م) این کتاب را نگاشته است (آریا، ۲۰۰۴: ۱۰۰). این کتاب تاکنون چند بار چاپ رسیده است. بار اول در سال ۱۸۹۰ میلادی در شهر لکهنوی هندوستان با چهل صفحه به چاپ سنگی^{۵۷} چاپ رسید. بار دوم در هندوستان به چاپ سنگی چاپ رسید که تاریخ چاپ در این نسخه وجود ندارد. نسخهٔ چاپ سنگی اول در کتابخانهٔ ملی ایران به عنوان *انیس دولت*، تحت شماره ۲۹۹۷۵۶۳ و در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۴۳۱۵۶ و در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، تحت شماره ۶۳۱۴ موجود است. عکس کتاب چاپ سنگی همین است:

مربوط به عکس ۱۴، ۱۵ و ۱۶ است، صفحه ۱۸۶.

نسخه خطی این کتاب در کتابخانهٔ عمومی شرقی خدابخش، بیهار، پتنا (KHUDA BAKSH ORIENTAL PUBLIC LIBRARY, BIHAR, PATNA) تحت شماره HL 1636 موجود است. این نسخه خطی دارای ۱۹ صفحه و به خط نستعلیق شکسته نوشته شده است. عکس آن همین است:

مربوط به عکس ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ است. صفحه ۱۸۶.

نسخه دیگر در کتابخانهٔ جامعهٔ آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT) در ضمن مجموعه تصوف، تحت شماره pcc 460 محفوظ است. این نسخه دارای ۳۴ صفحه و در خط

^{۵۷} چاپ سنگی ساده ترین انواع چاپ که پیش از چاپ سربی و اختراع ماشین معمول بود، بدین طریق که نوشته را روی یک پاره سنگ صاف صیقلی برمی گرداند. سپس با وسایل مخصوص از روی آن سنگ هر چند نسخه ای که می خواستند چاپ می کردند. (لغت نامه دهخدا)



نستعلیق نوشته شده است. بعضی اوراق حشره خورده و بعضی از آن پاره شده است. حالت نسخه خیلی نازک است؛ آیه های قرآنی، احادیث پیغمبر گرامی و عنوان باب ها با مداد قرمز نشانه گذاری شده است. آن نسخه خطی چنین است:

مربوط به عکس ۲۰، ۲۱ و ۲۲ است. صفحه ۱۸۷

این کتاب چنین شروع شده است «الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و اله اجمعین، بدان اسعدک الله تعالی اخبار و آثار انبیاء و این اسرار و انوار اولیاء از کلمات و انفاس متبرکه سید العابدین بدرالعارفین اکرم اهل ایمان وافر الاحسان شیخ المعظم والمکرم خواجه عثمان هارونی غفرالله له و لوالدیه شنیده شد بر رساله ای که انیس الارواح نام اوست» (چشتی، نسخه خطی 460 pcc: 1)

این کتاب به بیست و هشت مجلس تقسیم شده است که موضوعات آن مجلسها بدین قرار است: ۱. در احکام ایمان، ۲. مناجات مهتر آدم، ۳. در خرابی شهرها، ۴. فرمانبرداری زبان، ۵. احکام صدقه، ۶. شرب مویز، ۷. آزار مؤمنان، ۸. قذف گفتن، ۹. کسب کردن، ۱۰. مصیبت، ۱۱. کشتن جانواران، ۱۲. احکام سلام کردن، ۱۳. کفارات روزه، ۱۴. فضیلت حمد و اخلاص، ۱۵. سخن در اهل جنّت، ۱۶. فضیلت مسجد، ۱۷. گرد آوردن مال دنیا، ۱۸. عطر، ۱۹. بانگ نماز، ۲۰. سخن در مؤمنان، ۲۱. روا کردن نیاز مردم، ۲۲. آخرت الزمان، ۲۳. تفکر به مرگ، ۲۴. چراغ مسجد، ۲۵. درویشان، ۲۶. در شلوار و آستین دراز پوشیدن، ۲۷. امیران ستمگر و عالمان دنیا دوست، ۲۸. توبه و سلوک.

خواندن و تصحیح متن انیس الارواح

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة والسلام علی رسوله محمد و اله اجمعین، بدان اسعدک الله تعالی فی الدّارین که اخبار و آثار انبیا و اسرار و انوار اولیاء از کلمات و انفاس متبرکه سید العابدین بدرالعارفین اکرم اهل الایمان، وافر الاحسان شیخ معظم خواجه عثمان هارونی غفر الله و لوالدیه شنیده شد درین رساله که انیس الارواح نام اوست نوشته آمد «الحمد لله رب



العالمین» دعاگوی مسلمانان فقیر حقیر اضعف عباد الله معین حسن سجزی که در شهر بغداد در مسجد خواجه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز دولت پابوس خواجه عثمان هرونی حاصل کرد؛ مشایخ کبار به خدمت شیخ حاضر بودند همین که این درویش روی بر زمین نهاد بایستاد فرمودند دوگانه نماز بگذار گزاردم، گفت مستقبل کعبه بنشین نشستیم، فرمودند که سوره البقره بخوان بخواندم فرمود بیست بار کلمه «سبحان الله» بگو بگفتم آنگاه خود بایستاد و رو سوی آسمان کرد و دست من بگرفت که بیا تو را به خدا، تعالی، رسانیدم.

همین که این سخن بگفت به دست مبارک خود مقرض بر سر این درویش براند و کلاه بر سر این کمینه نهاد و گلیم خاص عطا کرد آنگاه فرمود بنشین، بنشستم گفت هزار بار سوره اخلاص بخوان، بخواندم، فرمود که در خانواده ما همین یک شبانه روز مجاهده است امروز و شب بروز زنده دار.

همین که این درویش بر حکم اشارت پر بشارت مخدوم یک شبانه روز بطاعت گذرانید. چون دوم روز شد به خدمت خواجه رفتم گفت بنشین! بنشستم، گفت نظر بالا کن، چون سوی آسمان نظر کردم گفت: چه می بینی؟ گفتم تا عرش عظیم، فرمود فرو نظر کن چون در زمین نظر کردم فرمود تا کجا می بینی؟ گفتم تا تحت الثرای، باز فرمود که بنشین و سوره اخلاص هزار بار بخوان، بخواندم، فرمود که بالا نظر کن نظر کردم، گفت این زمان تا کجا می بینی؟ گفتم تا حجاب عظمت، فرمود چشم پیش کن، همین که پیش کردم فرمود که باز کن باز کردم دو نر انگشت خود مرا بنمود، گفت چه می بینی گفتم هیژده هزار عالم؛ همین که این بگفتم، فرمود برو که کار تو تمام شد. بعد از آن خشتی پیش بود فرمود که این را بر کن، چون بر کردم مشتی دینار زر بود، گفت ببر درویشان را صدقه کن، صدقه کردم و باز آمدم گفت چند روز صحبت ما باش، گفتم فرمان بالاست بباشم.

آنگاه خواجه عثمان مسافر شدند بجانب خانه کعبه اول مسافرت دعا گو همین بود الغرض برسیدیم در شهری جماعت متحیران را دریافتیم که از خود خبر نداشتند، چند روز در صحبت



ایشان بودیم آخر شنیده شد که از امروز تا حیات ایشان نیست، در عالم تحیرند و در عالم صحو نیامده اند.

آنگاه به سعادت زیارت خانه کعبه رسیدیم. آنجا دست مرا بگرفت و به خدای، تعالی، سپرد و در زیر ناودان خانه کعبه در باب این درویش مناجات کرد و آواز آمد که معین الدین حسن سجزی را قبول کردیم؛ چون از آنجا باز گشتیم در مدینه منوره آمدیم بر سر روضه خواجه کائنات سرور موجودات محمد رسول الله، صلی الله علیه و سلم؛ درویش را فرمان شد سلام کن، سلام کردم از روضه مبارک پیغمبر، علیه السلام، آواز بر آمد «علیک السلام یا قطب المشایخ برو بکمالت رسیدی».

بعد از آن در شهر بدخشان آمدیم بزرگی را دریافتیم از منسلکان خواجه جنید بغدادی رحمت الله علیه که عمر او صد و چهل سال بود به خدا مشغول؛ اما یک پای نداشت، از آن حال سؤال کردم جواب گفت که وقتی درین مدت بهوای نفس خواستم که از صومعه بیرون آیم همین که پای از صومعه بیرون نهادم آواز آمد که ای مدعی عهد برین بود که از صومعه بیرون نیایم مگر فراموش کردی، کارد موجود بود پای را بریدم و بیرون انداختم، امروز چهل سال است که این پا را بریده ام و در عالم تحیر مبتلا شده نمی دانم که فردای قیامت این رو میان درویشان چگونه خواهیم نمود.

آنگاه از آنجا باز گشتیم در بخارا آمدیم بزرگان بخارا را دریافتیم هر یکی را در عالم دیگر دیدم که صفت ایشان در قلم نیاید، همچنین تا مدت ده سال بخدمت خواجه مسافر بودم بعد از آن چون از عالم مسافرت باز به بغداد آمدیم خواجه معتکف شد بعد از آن چند گاه باز مسافر شد تا ده سال دیگر ابریق و جامه خواب خواجه بر سر کرده برابر برفتمی همین که بیست سال راست شد.

آنگاه چون خواجه باز گشت در بغداد و حجره گرفت این درویش را فرمان شد؛ که درین روزها بیرون نخواهم آمد اما شما را می باید که هر روز وقت چاشت بر من بیایید تا ترغیب فقر



شما را بگویم تا بعد از من تو را یادگاری باشد درویش نیز بر حکم فرمان همچنان می کرد و هر روز بخدمت خواجه در مقام عزلت حاضر می شد و آنچه از زبان مبارک ایشان شنیده می شد آن را در قلم آورده مشتمل بر بیست و هشت مجلس کرده شد که آخر می آید.

مجلس اول: سخن در احکام ایمان افتاده بود، مجلس دوم: در مناجات مهتر آدم صلی الله افتاده بود و در گرفتن افتاب و ماهتاب که به خسوف و کسوف شهرت دارد^{۵۸}، مجلس سوم: در خرابی شهرها افتاده بود،^{۵۹} مجلس چهارم: سخن در فرمانبرداری زنان افتاده بود، مجلس پنجم: سخن در فرمانبرداری زنان افتاده بود، مجلس ششم: سخن در شراب مویز افتاده بود،^{۶۰} مجلس هفتم: سخن در آزار مومنان افتاده بود، مجلس هشتم: سخن در قذف گفتن افتاده بود و در فضیلت سفره سرخ، مجلس نهم: سخن در کسب کردن افتاده بود،^{۶۱} مجلس دهم: سخن در مصیبت و در فضیلت دختران افتاده بود،^{۶۲} مجلس یازدهم: سخن در کشتن جانوران افتاده بود، مجلس دوازدهم: سخن در احکام سلام کردن افتاده بود مجلس سیزدهم سخن در کفاره نمازهای گذشته و در فضیلت بیداری شب افتاده بود^{۶۳} مجلس چهاردهم: سخن در فضیلت سوره فاتحه و سوره اخلاص افتاده بود،^{۶۴} مجلس پانزدهم: سخن در اهل جنت افتاده بود، مجلس شانزدهم، سخن در فضیلت مسجد افتاده بود مجلس هفدهم سخن در دنیا و گرد آوردن مال و در گریستن کودکان افتاده بود^{۶۵}، مجلس هیژدهم: سخن در عطسه زدن افتاده بود، مجلس نوزدهم: سخن در بانگ نماز افتاده بود، مجلس بیستم: سخن در مؤمن افتاده بود، مجلس بیست و یکم: سخن در روا کردن حاجات برادران مسلمانان افتاده بود، مجلس بیست و دوم: سخن در کیفیت آخر زمان

^{۵۸} در نسخه خطی pcc 460 «در مناجات افتاده بود» نوشته شده است.

^{۵۹} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در آخرالزمان و خرابی شهرها افتاده بود» نوشته است.

^{۶۰} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در شراب خوردن» نوشته است.

^{۶۱} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «در کشت افتاده بود» نوشته است.

^{۶۲} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در مصیبت افتاده» نوشته است.

^{۶۳} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در کفارات نماز افتاده بود» نوشته است.

^{۶۴} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در فاتحه افتاده» نوشته است.

^{۶۵} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در دنیا گرد کردن» نوشته است.



افتاده بود، مجلس بیست و سوم: سخن در فضیلت یاد کردن مرگ افتاده بود^{۶۶} مجلس بیست و چهارم: سخن در فضیلت چراغ فرستادن در مسجد افتاده بود، مجلس بیست و پنجم: سخن در باب درویشان افتاده بود، مجلس بیست و ششم: سخن در آستین دراز و پاسجه شلوار افتاده بود^{۶۷} مجلس بیست و هفتم سخن در امیران جابر و عالمان که دنیا را دوست دارند و در فضیلت صدقه به کسی دادن که مستحق صدقه باشد افتاده بود^{۶۸}، مجلس بیست و هشتم: سخن در توبه و اهل سلوک افتاده بود.^{۶۹}

آغاز کتاب

مجلس اول

سخن در احکام ایمان افتاده بود:

سخن در احکام ایمان افتاده بود فرمود که روایت کرده امیرالمومنین عثمان، رضی الله عنه، که از پیغمبر، علیه الصلوه و السلام پرسیدم که ایمان برهنه است یا پوشیده؟ پیغامبر، علیه السلام، گفت که: برهنه است و لباس او تقوی است و پایش فقر است و دارویش علم است و ایمان گفتار است به قول شهادت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله؛ آنگاه فرمود که ای درویش ایمان زیاده و کم نمی شود و هر که این سخن بگوید بر خویشتن ستم کرده شد، آنگاه گفت که چون بر رسول، علیه السلام، فرمان آمد که برو با کافران کار زار بکن تا بگویند «لا اله الا الله» همین که رسول، علیه السلام، کارزاز کرد همه گواهی دادند که خدای یکی است پس نماز فرود آمد آنرا پذیرفتند پس روزه فرود آمد آنرا پذیرفتند پس حج فرود آمد آنرا پذیرفتند تا

^{۶۶} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در آن افتاده که مؤمن» نوشته است

^{۶۷} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «در شلور و آستین دراز افتاده» نوشته است.

^{۶۸} در نسخه خطی pcc 460 این عنوان «سخن در علماء افتاده بود» نوشته است

^{۶۹} در نسخه خطی pcc 460 در این عنوان اهل توبه ندارد.



ایمان آوردند به خدای، عزّ و جلّ، پس فرود این همه تکرار ایمان است اما زیادت و نقصان اندر نماز در روزه و جز آنست که هر فرایض نماز بگذارد و نقصانی در آن در آید خدای، تعالی، بر وی ایمان نقصان نکند و بگوید هر فرشتگان را که بنگرید هیچ صلوة تطوع کرده است که بدان تطوع فریضه او تمام کنید و اگر فریضه ها تمام نگزارده باشد و تطوع هم نکرده باشد سزاوار دوزخ گردد مگر رحمت خدای، تعالی، در آیدش با شفاعت محمد صلی الله علیه و سلم.

اما قول شریعت آنست که هر که فریضه ها را منکر شود کافر گردد بخدای، تعالی،، اما اصل ایمان زیادت و نقصان نپذیرد، آنگاه گفت که امیرالمومنین علی، کرم الله وجهه، روایت کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدم از ایمان، فرمود: ایمان نوریست که اندر دل مؤمن پدید می آید هر چند بنده نیکوی بیش کند سپیدی دلش زیاده شود، چون بر نیکی کردن استقامات کند همه دلش سفید گردد پس چون همه دلش سفید شد حلاوت ایمان بیاید چون حلاوت ایمان در دلش پدید آمد از جمله دوستان گشت.

اما نفاق ورزیدن تاریکی است که در دل پدید آید هر چند که بنده بدی بیشتر کند سیاهی دلش زیاده گردد و چون بر بدی کردن استقامات کند همه دلش سیاه شود و منافق تمام گردد چون منافق شد از رحمت خدای، تعالی، نومید گشت پس حال او در دنیا و آخرت به بینند که چگونه گردد، آنگاه گفت ای درویش اگر دل مومن بشکافی جز سپیدی در دل او چیزی دیگر نیابی و اگر دل منافق بشکافی همه سیاهی بیابی بعد از آن فرمود که شنیده ام از پیر خود که انس ابن مالک، رضی الله عنه، روایت کرد از رسول صلی الله علیه و سلم که اصل ایمان زیادت و نقصان نپذیرد؛ ولیکن ایمان را حدی است هر که گوید ایمان زیادت و نقصان بیند او تجاوز کرده باشد.

اما اصل ایمان آن است که بگوید «لا اله الا الله محمد رسول الله و حد او نماز است و روزه و زکوه و حج و سر و تن شستن از جنابت و هر که درین نکته ها زیادت کند ثواب زیاده یابد و هر که درین ثواب نقصان کند ثواب کم یابد.



آنگاه فرمود که خدای، تعالی، مؤمن را از اعمال بی‌پرسد و از ایمان نپرسد و منافق را از تصدیق پرسد و کافر را از ایمان، و ایمان مؤمن تباه نشود مگر بکفر، آنگاه خواجه فرمود هر که نماز را عمدا ترک میکند کافر گردد بر حکم حدیث انه قال «من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر» آی مستوجب القتل عند الشافعی،، رضی الله عنه،؛ یعنی هر که نماز را بعمد ترک کرد بدرستی و راستی کافر گردد، پس واجب است نزد شافعی که او را قتل کنند. همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذالک.

مجلس دوم

در مناجات مهتر آدم صلی الله افتاده بود و در گرفتن آفتاب و ماهتاب که به خسوف و کسوف شهرت دارد:

سخن در مناجات مهتر آدم، علیه السلام، افتاده بود فرمود که شنیده ام از خواجه ناصح الدین یوسف چشتی قدس الله سره العزیز که در کتاب نوشته دیده ام بروایت امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که رسول، علیه السلام، گفت: چون خدای، تعالی، فرمود «فتلقى آدم من ربه کلمات» و این آن وقت بود که آدم، علیه السلام، در بهشت می گریخت حق، تعالی، گفت یا آدم از من می گریزی؟ گفت نی یا رب لیکن شرم می دارم از زلتی که کرده ام بعد از آن سخن در گرفتن ماهتاب و آفتاب افتاده بود بر لفظ مبارک راند که روایت است از ابن عباس رضی الله تعالی عنهما که وقتی در عهد رسول صلی الله علیه و سلم ماه را بگرفتند از رسول، علیه السلام، پرسیدند، رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت آفتاب و ماهتاب را که می گیرند چون گناه بندگان در دنیا بسیار شود فرمان می شود ایشان را بگیرد تا خلق را عبرت شود و از گناهان باز آیند؛ آنگاه گفت چون ماه را در محرم بگیرند در آن سال آتش و بلاها و فتنه های بزرگان و پراگندگی ضعیفان بسیار باشد، و اگر ماه را در صفر بگیرند بارانها در آن سال اندک شود و دریاها خشک شود، و اگر ماه را در ربیع الاول بگیرند در آن سال قحط و مرگ بسیار باشد و بارانها و



بادها بسیار باشد، و اگر ماه را در ربیع الآخر بگیرند تبدیل بزرگان شود یعنی تحویل ملک شود و اما در آخر زمان و اگر ماه را در جمادی الأولى بگیرند برفها و بارانها و مرگِ مفاجات بسیار شود، و اگر ماه را در جمادی الآخری بگیرند در آن سال کشتهها نیک و غله ها ارزان بود و فراخی شود در نعمت، و اگر ماه را در رجب بگیرند در آن سال گرسنگی و بلاها بسیار باشد و از آسمان بانگی عظیم پدید آید، و اگر ماه را در شعبان بگیرند در آن سال میان مردمان صلح و آرامش و نیکی بسیار بود،

آنگاه گفت که رسول الله، صلی الله علیه و سلم، فرمود: چون ماهتاب و آفتاب را در رمضان در آخر زمان بگیرند و آن روز آدینه بود، در آن سال گرسنگی و هلاکت خلق بسیار شود، و اگر ماه را در شوال بگیرند بیمار بسیار شود دو مردمان را بدان مشغول گرداند، و اگر ماه را در ذیقعد بگیرند زلزلهها و بادهای سخت بود و درخشان بشکنند و در آن سال فراخی شود و حاجیانرا در آن سال قطع راه نباشد، و اگر ماه را در ذی الحجه بگیرند در آن سال فراخی نعمت باشد و حاجیان را قطع امراه باشد، و اگر ماه را در نهم ذی الحجه و هم در محرم بگیرند حقیقت بدانید که دنیا آخر شد و فتنها قائم گشت و عیبهای یکدیگر بیوشند و دنیا را بیارایند و آخرات را ویران کنند، و بقول و گفتار مؤمن نباشند و بفعل و قول منافقان شریک و خوشنود شوند و خداوندان نعمت و مال را بزرگ دارند و درویشان را خوار کنند آنگاه خدای، تعالی، بر ایشان بلاها مسلط گرداند تا عیش بر ایشان تلخ شود نعوذ بالله منها همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذالک.

مجلس سوم

در خرابی شهرها اوفتاده بود:

سخن در خرابی شهرها افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در آخر زمان شهرها از شومت گناهان بندگان خراب شوند چنانچه شنیده ام از زبان خواجه قطب الدین مودود چشتی قدس الله سره العزیز که وقتی مسافر بودم بجانب سمرقند از زبان بزرگی شنیدم و او روایت کرد از



امیرالمومنین علی کرم الله وجهه که چون این آیت فرود آمد «وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا» یعنی هیچ شهری نیست پیش از آنکه قیامت آید مگر که عذابی و بلائی در آن شهر فرود آید و آن شهر را زود ویران گرداند آنگاه فرمود که در آخر زمان چون مصیبتها بسیار شود مکه را حبشیان ویران کنند و مدینه از قحط ویران شود و از گرسنگی همه میرند؛ و بصره و عراق از شومت میخواران خراب گردد و بلاها مُنزل گردد همدان از شومت زنان خراب گردد و شام از ظلم پادشاهان خراب شود و ملخ از آسمان بیارد و روم از بسیاری لواطت خراب گردد و از آسمان بلائی در آید که جمله خلق خفته باشند چون سگ و خوک گردند و خراسان تا بلخ از شومت مخنث گری و اصحاب تجارت که خائن باشند ویران گردد و مسلمانان همه مردار خوار گردند و بعد از آن فرمود که شنیده ام از زبان خواجه مودود چشتی قدس سر العزیز که خوارزم و چند شهر دیگر حوالی آن از شومت مزامیر که بسیار خورند خراب شوند و یکدیگر را بکشند و هلاک گردند اما سیستان از بادهای سخت و تپها و تاریکیها و زلزلهها که کوه ها را پاره پاره کند، خراب شود و اهل آن شهر نیست گردند.

آنگاه فرمود که خرابی مصر و دمشق از سبب آن بود که در آخر زمان زنان را بکشند و بردار کنند و بگویند که این فاطمه است خاک در دهنهای ایشان پس ایشان را در زمین فرو برند. و اما ویرانی سند از جهت هند باشد و ویرانی هند از سبب آن باشد که چون فسادها و زناها و لواطها و شراب و پنج بوزه خوردن بسیار کنند حق، تعالی، باد را فرمان دهد تا همه را هلاک کند آنگاه فرمود که چون همه شهرها بمثل این خراب شود محمد بن عبد الله بیرون آید و از شرق تا غرب عدل کند و مهتر عیسی، علیه السلام، از آسمان فرود آید و بدان وقت دین مسلمانی بغایت عزیز گردد^{۷۰} آنگاه فرمود که درویشی گفت که رسول، علیه السلام، فرمود که در امت من زمانه پیدا آید که علما بسیار شوند و بر علم کار نکنند، همه بدنیا مغرور گردند حق را از میان بر گیرند همه در عمل ربا کنند و در ظلم و در تعدی و سنامیها مبتلا باشند پس به ترسید و بالای خدائر ساخته

^{۷۰} در نسخه خطی PCC 460 مجلس سوم در ایت تمام شده است.



باشند که از آسمان نازل خواهد شد، آنگاه فرمود که در آخرالزمان درویشان بسیار شوند اما هیچ یکی از ایشان بر سنت پیران خود نروند، لباس درویشان پوشند اما از کار درویشان نباشند و گلیم بپوشند اما حق آن بجا نیارند و کلاه بر سر نهند اما از راه حق خبر ندارند، پس ای درویش حقیقت بدانکه قیامت نزدیک رسید. آن شهر خراب شود بعد از آن فرمود که وقتی من در شهری رسیدم آن از حد عظیم و بزرگ بود اما خراب شده بود تا آنکه نفری چند از مسلمانان در آن شهر بودند چون دعاگوی در آن شهر رسید از مسلمانان سبب خرابی آن شهر پرسید. ایشان گفتند ای عزیز این شهر بس عظیم بود اما درین شهر طایفه سیاه پوشان بسیار بودند و عمل نداشتند از شومت ایشان بادی و صاعقه خاست تمام خلق را هلاک گردانید؛ خراب شدن این شهر از سبب این بود.

آنگاه فرمود: ای درویش! چون در شهرها ببینند که میخواران بسیار شوند و مطربان از حد و اندازه بگذرند و زنان با مردان یکجا نشینند و شراب خورند و بازرگانان خیانت پذیر شوند و علما خوار گردند و درویشان را عزت نباشد و ظلم آشکارا شود، حقیقت بدانید که آن شهر خراب گردید و قیامت نزدیک رسید. همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت؛ الحمد لله علی ذالک.

مجلس چهارم

سخن در فرمانبرداری زنان افتاده بود:

سخن در فرمانبرداری زنان افتاده بود و برده آزاد کردن افتاده، فرمود روایت کرد امیرالمومنین علی، رضی الله عنه، از رسول، علیه السلام، هر آن زنیکه شوی او را در جامه خواب خواند و آن نیاید پس از همه نیکیهای خود چنان بیرون آید که مار از پوست، و بزه چندان باشد که به مقدار یک بیابان و اگر آن زن بمیرد و شوی از وی خوشنود نباشد هفتاد در دوزخ از برای او بگشایند و اگر شوی خوشنود باشد هفتاد درجه از بهشت به نام وی برآرند.



بعد از آن خواجه فرمود که در تنبیه امام ابواللیث سمرقندی نوشته دیده ام هر زنیکه روی خود را با شوی خویش ترش کند و در روی شوی ترش بنگرد بعدد هر ستاره که بر آسمان باشد یک گناه بر آن بنویسند؛ آنگاه فرمود اگر شوی را در یک سوراخ بینی ریم برود و در دوم سوراخ بینی خون، آن زن ریم و خون را بلیسد هنوز حق شوهر تمام نگذارده باشد؛ پس ای درویش! اگر بدون خدا، تعالی، کسی را سجده کردن روا بودی، رسول، ، علیه السّلام، بفرمودی زنان را که سجده کنند مر شوهران را.

آنگاه سخن در برده آزاد کردن افتاده بود، همچنان درویشی به خدمت خواجه پیامد روی بر زمین نهاد برده بود بخدمت خواجه او را آزاد کرد، خواجه دعایی نیز ارزانی داشت آنگاه خواجه فرمود که رسول، علیه السّلام، گفت هر که برده آزاد کند خدا، تعالی، بفرماید تا بنویسند بهر رگی که در تن او باشد ثواب پیغامبری و از دنیا بیرون نرود تا خدا، تعالی، گناهان خورد و بزرگ او عفو بکند و مادر و پدر از اهل او هفتاد تن بیامرزد و به هر تار موی که در تن اوست شارستانی در بهشت بنام او بنا کنند و به هر رگی که در بدن آن بنده باشد نورش دهند و بر پل صراط چون برق بگذرد و نامش در هفت آسمان اولیا خوانند و پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت: هر که برده را آزاد کند، از دنیا بیرون نرود تا جایگاه خود در بهشت ببیند و در وقت جان دادن ملک الموت مژده دهد رفتن بهشت.

آنگاه فرمود هر آنکه برده آزاد کند از دنیا نرود تا شراب بهشت نخورد و جان کندن بر وی آسان شود و روز قیامت زیر سایه عرش باشد و بیحساب در بهشت رود.

آنگاه فرمود اهل عشق بردگان را با هزار آرزو در راه دوست آزاد کرده اند تا فردای قیامت جزا باشد که از دوزخ خلاص شوند.

{آنگاه فرمود که چون رسول، علیه السّلام، این فواید می فرمود امیرالمومنین ابوبکر صدیق ،، رضی الله عنه، بایستاد و روی بر زمین نهاده عرض کرد که یا رسول الله من بیست برده دارم اگر فرمان شود هر بیست بنده برای رضای خدا و خوشنودی رسول آزاد کنم، رسول صلی الله علیه



گفت نیکو باشد بعد از آن امیرالمؤمنین ابوبکر هر بیست نفر برده بخدمت رسول، علیه السلام، آزاد کرد در حال جبرئیل، علیه السلام، فرود آمد گفت: با نبی الله، صلی الله علیه و سلم فرمان اینچنین است هر بنده که امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق، رضی الله عنه، آزاد کرد و بهر رگی که در آن برده بود هزار کس از امت گنهار بیامرزیدم و هزار درجه بنام امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق، رضی الله عنه، بنا گردانیدم آنگاه امیرالمؤمنین عمرابن خطاب، رضی الله عنه، برخاست و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و سلم من نیز بیست برده دارم ده برده از آن به رضای خدا، تعالی، بخوشنودی تو آزاد کردم چون باشد؟ رسول، علیه السلام، فرمود نیکو باشد و دعای خیر ارزانی داشت. همان زمان جبرئیل، علیه السلام، فرود آمد گفت یا محمد صلی الله علیه و سلم برده که عمر، رضی الله عنه، آزاد کرده است به عدد هر موی که در تن بندگان بود پانصد کس از امت تو از آتش دوزخ خلاص دادم و پانصد درجه در بهشت به نام عمر، رضی الله عنه، بنا کردم بعد از آن امیرالمؤمنین عثمان، رضی الله عنه، صد برده برای رضای خدا، تعالی، و رسول، علیه السلام، آزاد کرد رسول، علیه السلام، دعای خیر ارزانی داشت همچنان جبرئیل، علیه السلام، بر رسول، علیه السلام، فرود آمد گفت یا رسول الله هر برده که امیرالمؤمنین عثمان، رضی الله عنه، آزاد کرده است دویست و پنجاه کس از امت تو آزاد شوند و ایمن گشتند از آتش دوزخ. همچنان امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، بر پا خاست و عرض نمود که یا رسول الله من هیچ ندارم جان خود را در راه خدا، تعالی، و بر نام تو فدا کردم همچنین که امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، این مقدار گفته ماند همان زمان جبرئیل، علیه السلام، فرود آمد گفت یا رسول الله فرمان می شود که امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، از آن ماست و او هیچ ندارد اما هیژده هزار عالم را که آفریده ایم بدرستی و راستی که امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، را از هر عالمی ده هزار نفر آدمی از امت تو از آتش دوزخ خلاص دادیم. آنگاه فرمود که ای درویش! هر که چیزی ندارد اگر او از نیت خود چیزی در راه خدا، تعالی، بدهد و بازمانی در خود شکستگی آرد که من چیزی ندارم که در



راه خدا، تعالی، و هم بحق شکستگی یک ساعت ثواب آزاد کردن هیژده هزار بنده در اعمال نامه او بنویسند. ای درویش شکستگی یک زمان این کارها دارد^{۷۱}

آنگاه فرمود هر که برده آزاد کند از دنیا بیرون نیاید تا جای خود در بهشت ببیند آنگاه فرمود که اهل سلوک دنیا را بتر از دوزخ داشته اند زیرا چه دوستی دنیا اصل همه ضلالت است پس هر مردم که در تاریکی ضلالت افتد به دشواری بیرون آید؛ اما مردار اوست که خود را در بن مردار دست و دهان خود نیالاید تا بمقامی بتواند رسید.

آنگاه فرمود که اهل عشق بندگان را هزار آرزو اندر راه دوست آزاد کرده اند تا فردای قیامت از آتش دوزخ خلاص یابند {آنگاه فرمود که بزرگی در جنب بود هر که به خدمت ایشان بیامد بجهت پابوس آن بزرگ بفرمودی که برو یک برده خدمتی برای من بیار چون آن بنده یک نفر برده بیاورد آن بزرگ بفرمودی که آزاد کن؛ چون آزاد کردی این سخن بگفتی مگر من و تو به طفیل این بنده از آتش دوزخ خلاص یابیم^{۷۲}} همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذالک.
مجلس پنجم

سخن در احکام صدقه دادن افتاده بود:

خواجه فرمود که رسول، علیه السلام، را یاران پرسیدند که اعمال کدام فاضلتر است پیغامبر ، علیه السلام، گفت که صدقه دادن که این پرده است از آتش دوزخ، پس پرسید که صدقه چیست؟ گفت حاجت برادر مسلمان روا کردن آنگاه فرمود بصدقه دادن از هفتاد هزار از آن وی ایمان باشند آنگاه فرمود که وقتی خواجه حسن بصری، رضی الله عنه، را پرسیدند که قرآن خواندن فاضلتر یا صدقه دادن؟ فرمود که از رسول صلی الله علیه و سلم مردیست که اگر یک نان و پارچه خرما صدقه بدهد بهتر باشد مراد را که هزار بار قرآن بخواند،

^{۷۱} این سطرها در نسخه خطی PCC 460 نیامده است.

^{۷۲} این سطرها در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد.



آنگاه خواجه فرمود که وقتی جهودی در میان بازار ایستاده سگ گرگین را نان پرکاله می داد بر سر وقت او خواجه حسن ،، رضی الله عنه، گذشت گفت که نو بیگانه این خیر تو قبول نیست آن جهود گفت که اگر قبول نیست باری او می بیند و میداند. الغرض خواجه حسن بصری، رضی الله عنه، ازو بگذشت در خانه کعبه آمد طواف می کرد زیر ناودان خانه کعبه چه بیند؟ یک پیری سر سجده نهاده ربی ربی می گوید آواز لبیک عبدی بر می آید خواجه حسن بصری آنجا ایستاده بود همین که پیر از سجده سر بر کرده چه بیند که همان پیر است آن پیر بر خواجه حسن آواز کرد که ای خواجه حسن مرا می شناسی؟ گفت خیر، گفت من همان جهودم که سگ را نان میدادم، دیدی که خیر هم قبول کرد و هم بخواند.

پس ای خواجه حسن کار در قبضه قدرت خداست، عزّ و جلّ، کسی نداند که عاقبت مردم چگونه شود آنگاه خواجه فرمود که در سلوک نوشته دیده ام خواجه ابراهیم ادهم گفت یکدرم صدقه دادن بهتر از عبادت یکسال باشد و فاضلتر است از آنکه برده آزاد کنند و فاضلتر است از آنکه شب قیام کنند.

آنگاه خواجه فرمود امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، از رسول صلی الله علیه و سلام پرسیدند که قرآن خواندن فاضلتر است یا صدقه دادن؟ گفت صدقه؛ چون صدقه ایمن کند از آتش دوزخ آنگاه فرمود صدقه نور دل است و صدقه کابین حور است و صدقه فاضلتر از هزار رکعت نماز که بگذارد.

آنگاه خواجه هم درین محل فرمود آنروز که امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق، رضی الله عنه، تجرید کرد گلیم پوشید هشتاد هزار دینار و در میان آورد در نظر مبارک رسول صلی الله علیه و سلم صدقه داد در راه خدا، تعالی، و رسول، علیه السلام، گفت ای ابوبکر ذخیره دنیا بی آن میسر نیست چیزی بر خود داشته گفت الله و رسول او هم در این حکایت بودند که مهتر جبرئیل رسید پرسیدند که یا اخی جبرئیل امروز چیست که لباسی پشمین کرده ای گفت با نبی الله! بموافقت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق، رضی الله عنه، فرمان شده است تا ما نیز این لباس بکنیم.



آنگاه فرمود صدقه نور است و صدقه کابین حور است و صدقه فاضلتر از هزار رکعت نماز که بگذارد. آنگاه خواجه فرمود که صدقه دادن هر نماز کننده را فاضلتر است که صدقه دهنده صدیق است و دوست خدای، عزّ و جلّ، است.

آنگاه خواجه فرمود که چون روز قیامت باشد قومی در زیر سایهٔ عرش باشند که پیش از مرگ خود صدقه داده باشند و آن صدقه قبه بر سر گردد و هر صدقه دهنده را راهبرست بسوی بهشت و هرگز از رحمت خدا، تعالی، دور نباشد.

آنگاه خواجه فرمود که خدا، تعالی، فرموده است که سخیان دوستدار من هستند و سخیان در عذاب گور نباشد و شدت قیامت نشود آنگاه خواجه گفت که زمین فخر می کند بسخیان و هر روز و شب که سخی بر زمین بگذرد یک نیکی در اعمال او بنویسند آنگاه خواجه گفت که سخیان هزار سال پیش از همه مردم بوی بهشت یابند و هر روز ثواب پیغمبری بنام ایشان بنویسند .

آنگاه سخن در آن افتاده بود که اولیاء خدا نفس خود را ده سال به آرزو نرسانیده اند چنانکه می آرند خدمت خواجه ابوتراب زاهد را بیست سال آرزوی نان تنک و بیضهٔ مرغ بود که نفس خود را نداد چنانچه روزی در خاطر مبارک بگذشت که هر چه امروز برسد بدان افطار کنم الغرض بوقت نماز دیگر خواجه ابوتراب بجهت تجدید وضو بیرون صحرا رفت کودکی بیامد دست در دامن خواجه زد که دیروز کلای من برده ای امروز باز آمده که تا دیگر ببری و فریاد بر آورد دزد دزد! خلقی گرد آمدند هر کسی چیزی می گفتند همچنان پدر آن کودک بیامد و و خواجه ابوتراب را مشت زدن گرفت و خواجه شمار می کرد؛ چون مقدار شصت مشت بزد، هم دران لحظه مردی رسید خدمت خواجه را بشناخت بانگ بر زد که این دزد نیست نخشبی است؛ هر کسی به معذرت پیش آمدند که ما ندانستیم. الغرض پدر آن کودک خواجه ابوتراب را بهزار اعزاز و اکرام در خانهٔ خود آورد قضا را در خانهٔ او نان تنگ و بیضهٔ مرغ موجود بود در طبقی کرده پیش آورد همین که خواجه بدید ساعتی تبسم کرد و گفت ای خواجه این طعام خود را بردار که ناخورده شصت مشت



خوردم مبادا این بخورم بلائی از آسمان نازل گردد که در آن ناچیز گردم؛ پس با وجود آرزوی بیست ساله نخورد و همچنان از خانه آن مرد برخواست در مقام خود برفت.

آنگه خواجه، حکایت ابراهیم خواص رحمت الله علیه فرمود که دوازده سال آرزوی انار داشت آن زمان که نقل ایشان نزدیک رسید، انار بیاوردند و پیش خواجه ابراهیم خواص نهادند خدمت خواجه انار را در دست گرفت مردی پیش نشسته بود او را داد که تو بخور آن مرد پرسید که شما چرا نمی خورید که تسکینی جمله شود خدمت خواجه گفت نباید که بگویند ابراهیم بوقت نزع انار بخورد؛ هم در این محل حکایت دیگر فرمود که ابراهیم ادهم چهل سال میوه نخورد او را در مکه پرسیدند که شما چرا میوه نمی خورید؟ خدمت خواجه ابراهیم ادهم گفت که این زمین لشکریان است از این سبب نمی خورم. همین که خدمت خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذالک.
مجلس ششم

سخن در شراب مویز افتاده بود:

خواجه فرمود که امیرالمؤمنین عمر، رضی الله عنه، روایت می کنند از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که خوردن آب مویز حلال نیست محض خمر است آن شراب مؤمنان نیست.
آنگاه خواجه فرمود که می خوردن اندک و بسیار حرام است. آنگاه خواجه فرمود که وقتی رسول، علیه السلام، را پرسیدند از خوردن شیره، رسول، علیه السلام، فرمود که اگر می پخته نشود و در ساعت مالیده باشند روا بود.

آنگاه فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و سلم گفت لعنت خدای، تعالی، بر آن کس باد که خمر بخورد و یا بفروشد و یا بهای آن بخورد. آنگاه فرمود که آب خوردن حرام است اما درین راه مردان خدا، تعالی، باشند و بوده اند که نفس رایگان سال آب نداده اند و بیزار گشته اند، هم در این محل حکایت فرمود که پیش خواجه یوسف چشتی قدس سره خواست که هزار رکعت نماز گزارد نفس با ایشان نمود اندیشه کردند که این کاهلی از کجا زاده شد آنروز وظیفه آب که



میخوردند یک کوزه زیاده خورده بودند آنروز عهد کردند که تا بزیم نفس را آب سیر ندهم تا آخر عمر بر آن عهد بودند {آنگاه خواجه فرمود که وقتی خواجه ابو یزید رحمه الله علیه را پرسیدند که یکی حکایت مجاهده بما بگو تا بشنوم خواجه ابو یزید رحمه الله علیه فرمود که اگر حکایت مجاهده خود شما را بگویم طاقت شنیدن آن نیارید اما معامله که با نفس خود کرده ام میگویم که شبی خود را در عبادت طلبیدم نفس کاهلی کرد و با من موافقت نمود چون روز شد عهد کردم نفس را تا یک سال آب ندهم^{۷۳} همین که خدمت خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.
مجلس هفتم

سخن در آزار مومنان افتاده بود:

بر لفظ مبارک راند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت که میازارید مومنان را که بر سینه هر مومن هفتاد پرده است و در گرد بر گرد هر پرده هفتاد فرشته است پس هر که بیازارد مؤمنان را همچنان باشد که گویا چند فرشتگان را رنجانیده باشد.

آنگاه حکایت در نماز افتاده بود که بعد از فریضه می گزارند؛ فرمود که مشایخ ما گزارده اند پس هر که پیش از نماز پیشین چهار رکعت نماز گزارد و هر چه داند از قرآن بخواند مژده دهند فرشتگان هر او را به بهشت و هفتاد هزار فرشته بوقت دفن برگور او بیایند و بر سر گور او نثار کنند و چون از گور بر خیرد هفتاد حله او را بپوشانند و در بهشت برند و هر که چهار رکعت نماز پس از نماز پیشین بگزارد، قرآت متعین نیست حق، تعالی، هزار حاجات او روا کند و به هر رکعتی ثواب عبادت یکساله در نامه اعمال او بنویسند و هر که پیش از نماز دیگر چهار رکعت نماز بگزارد ابو دردا،، رضی الله عنه، گفت که بدهند مر او را بهر رکعتی قصری در بهشت و چنانستی که در همه عمر عبادت کرده باشد مر خدای را، عز و جل، و هر که چهار رکعت نماز کند پس از نماز شام روز قیامت در زیر سایه عرش جای گیرد و هر که چهار رکعت نماز دیگر کند میان نماز شام خفتن

^{۷۳}. این سطرها در نسخه خطی PCC 460 نیست.



در بهشت رود و ایمن باشد از جمله بلاها و بهر رکعتی ثواب پیغامبری بنویسند و هر که بعد از نماز خفتن چهار رکعت نماز بگزارد بیحساب در بهشت رود آن نماز نکند مگر دوست خدا، تعالی..

آنگاه فرمود هر که نماز بسیار بکند همچنان باشد که جمله فرشتگان ثواب در نامه اعمال او بنویسند. آنگاه فرمود هر که مؤمن را بیازارد هفتاد گناه کبیره بنام او بنویسند و هر که مؤمن را بیازارد همچنانکه یک خانه برای خود در دوزخ بنا کرده باشد و نیازارد مؤمن را مگر منافق.

آنگاه فرمود ای درویش اهل سلوک که خود را گنگ و گر کرده اند از برای این که با هیچکس همکلام نشوند که داند که در سخن برادر مؤمن برنجد آن نیکو نباشد پس فاضلان و عاملان بر آن معامله خود را کور و کر ساخته اند تا هیچکس از ایشان رنجیده باز نگردد همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد دعاگوی بازگشت. الحمد لله علی ذالک.

مجلس هشتم

سخن در قذف گفتن مومنان افتاده بود:

فرمود هر کسی را از مؤمنان دشنام دهد همچنان باشد که مادر و دختر خود را زنا کرده باشد و چنانستی که فرعون را یاری کرده باشد به حرب مهتر موسی،، علیه السلام..

آنگاه فرمود هر که مؤمن را دشنام دهد دعایش مستجاب نشود تا صد روز و اگر بی توبه میرد عاصی مرده باشد و اگر کسی را ناحق دشنام دهد جای از در دوزخ باشد.

آنگاه فرمود وقتی در مجلس خواجه ناصرالدین ابو یوسف چشتی قدس الله سره العزیز حاضر بودم سخن در بحث علم می رفت مردی حرفه بزبان نداشت سؤالهای روان می کرد. خواجه ابو یوسف بدو گفت که ای مرد سخن آهسته گوی. همین که این بگفت بخود باز آمد چندان زبان را بخائید که در خون یکی شد گفت بدین بیهوده گفتن ترا چه کار بود؟ تا ده سال از سبب این معنی میان خلق ننشست و عزلت گرفت. بعد از آن فرمود که در حدیث آمده است هر که مؤمن را دشنام دهد دعایش در دنیا و آخرت مستجاب نشود تا صد روز. آنگاه هم در این معنی فرمود بلکه او را نیامرزد.



آنگاه طعام آمد فرمود سفره سرخ باید تا بالای آن بخوریم، زیرا چه رسول، علیه السلام، نان برخوان کمتر خوردی و لکن حرام نکرده اما همیشه بر سفره سرخ خوردی و اگر مهمانی بیایدی و یا مهمانی کردی همچنان بر سفره سرخ نان خوردی و گفتی که ما مانند کنیم خوان را بمانند خوان برادرم عیسی، علیه السلام، آنگاه فرمود که خوان صلی الیه السلام سفره سرخ بود از آسمان فرود آمده بود درو هفت گرده بود و پنج انار و نمک؛ پس هر که بر سفره سرخ نان خوردی بی شک به هر لقمه صد نیکی بنویسند و صد درجه در بهشت یابد و در همسایگی عیسی، علیه السلام، باشد و بخوردن نان بر سفره سرخ یک شارستان بدهند در بهشت و چون از نان خوردن فارغ شود خدا، تعالی، جمله گناهان او آمرزیده گرداند.

آنگاه فرمود که رسول، علیه السلام، فرموده است که بر سفره سرخ نان خوردن سنت مهتر ابراهیم است، علیه السلام، و پیغامبران دیگر.

آنگاه فرمود مهتر موسی، علیه السلام، هرگز نان بر خوان بخورده است بلکه بر سفره سرخ. پس گفت بذات خدا، تعالی، که جان من به امر اوست، هر که بر سفره سرخ نان خورد همچنانست که حج و عمره گزارده باشد و هزار گرسنه را سیر کرده باشد و هزار اسیر از امت من رهانیده باشد.

آنگاه فرمود هر که بر سفره سرخ نان خورد فردای قیامت مهتر جبرئیل را فرمان شود تا براق نور بیاورد و حله در پوشند و در بهشت برود قصر بیابد.

آنگاه فرمود هر که مهمان را بر سفره سرخ طعام خوراند هر دانه که از آن سفره مهمان بر گیرد هزار نیکی در دیوان او بنویسند.

آنگاه فرمود که شنیدم از زبان پیر خود هر که بر سفره نان خورد خدا، تعالی، بنظر رحمت در وی نگرد و هزار درجه در بهشت بنام او بنویسند. همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.



مجلس نهم

سخن در کسب افتاده بود:

بر لفظ مبارک راند که از رسول، علیه السّلام، مردی پرسید که یا نبی الله چه گویی در پیشیه من؟ رسول، علیه السّلام، گفت پیشه تو چیست گفت پیشه من درزیگری است اگر راستی درزی کار تو نیکوست فردای قیامت در برابر ادريس پیغمبر، علیه السّلام، باشی.

آنگاه دیگر پرسید که یا نبی الله در پیشه ما چه میگوی؟ رسول گفت پیشه تو چیست؟ گفت آهنگری پیغامبر، علیه السّلام، گفت که پیشه تو از آن نیکوست با منفعت و این حرفت داؤد پیغامبر، علیه السّلام، است اگر امانت داری کنی روز قیامت همسایگی داؤد پیغامبر، علیه السّلام، باشی و ثواب یابی.

آنگاه دیگر برخواست گفت یا نبی الله در پیشه من چه گویی؟ پیغامبر، علیه السّلام، فرمود که پیشه تو چیست؟ گفت چابکی فرمود پیشه تو نیکوست اگر دروغ نگویی و دزدی نکنی که این حرفت آدم، علیه السّلام، است مهتر جبرئیل، علیه السّلام، او را بیاموخت اگر راستی ورزی فردای قیامت در بهشت برابر آدم، علیه السّلام، باشی.

آنگاه مردی دیگر برخاست گفت یا نبی الله چه گویی در پیشه من؟ پیغامبر، علیه السّلام، گفت پیشه تو چیست؟ گفت پیشه من کشاورزیست گفت پیشه تو نیکو است که ابراهیم، علیه السّلام، این پیشه داشت و از میان کسب آن با منفعت است خدا بر شما برکتی دهد. آنگاه برابر ابراهیم، علیه السّلام، فردای قیامت قرب او در بهشت باشد.

آنگاه مردی دیگر برخاست گفت یا نبی الله چه گویی در پیشه من؟ گفت پیشه تو چیست؟ گفت تعلیم کردن گفت پیشه ترا دوست دارد خدا، تعالی، اگر در نصیحت باشی روز قیامت با خضر، علیه السّلام، قریب شوی و ثواب مهتر خضر یابی و اگر عدل کنی بر آسمان فرشتگان ثنا بر شما را کنند.

آنگاه مردی دیگر برخاست یا نبی الله چه گویی در پیشه من؟ گفت پیشه تو چیست پیشه ما بازارگانی است گفت راستی گیری در بهشت رفیق لقمان باشی



آنگاه فرمود در خبر است از رسول خدا ، علیه السلام ، «طلب الحلال فریضه علی کل مسلم و مسلمه» یعنی طلب حلال کردن فریضه است بر جمله مسلمانان از مردان و زنان آنگاه فرمود که حدیث دیگر آمده است «الکاسب حبیب الله» یعنی کسب کننده دوست خدا است.

آنگاه فرمود کاسب را می باید که بر کسب لابدی که بدان چاره نیست کوشش نماید و نماز و روزه جز آنکه فریضه است برپای دارد آنگاه بطلب کسب لابدی بیرون آید و چون بیرون آید بر نیت صادق بیرون آید که کسب حلال خدا روزی کند و اگر کسی گوید که رزق من از کسب است در حال کافر گردد چون رزق دهنده را فراموش کند و اگر کسی گوید که چاکروار کار می کنم و خواجه وار می خورم و این نیز کفر باشد این نوعی سخنان بدست.

آنگاه فرمود در عمده نوشته دیده ام که ابوذر ،، رضی الله عنه، دوکانداری کردی مدتی بر آمد ترک دوکانداری کرد پرسیدند که چرا ترک می دهی گفت چون حقیقت مسلمانی در یافتیم دیدم که دکانداری با مسلمانی راست نیاید پس یا مسلمانی باشد یا دکانداری.

آنگاه فرمود هم درین محل که امام اعظم،، رضی الله عنه، بر جهودی مبلغی قرض بود ولکن چون امام اعظم تقاضای سیم کردی او هفته ای مهلت خواستی. همچنان آن جهود بر جانب شام مسافر شد چون بعد از یکسال بیامد وکیل بخواست که تقاضا کند فرمود که زر آینده است چند روز صبر کنی الغرض یکبار دیگر بران جهود خواست که طلب کند نیز آن جهود مهلت خواست یک هفته بعد جانب بغداد مسافر شد همچنین گویند هفت بار جهود مسافر شد باز آمد امام اعظم، رضی الله عنه،هیچ نگفت آن جهود پیش امام اعظم، رضی الله عنه، آمده مسلمان شد گفت که اینچنین دین که شمار است حیف باشد که مردم مسلمان نشود.

آنگاه خواجه فرمود آری وقتی اسلام در آمده بود حق، تعالی، امام را مهربان گماشته بود تا او را مهلت دهد مسلمان شود همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.



سخن در مصیبت افتاده بود:

بلفظ مبارک راند که عبد الله انصاری، رضی الله عنه، روایت کرد از پیغامبر، علیه السلام، هر که در وقت مصیبت بانگی با نوحه کند آن کفر است و را بدوزخ ببرند و بنویسند نام او را در دیوان منافقان و لعنت خدای بر کسی باد که در وقت مصیبت بانگی یا نوحه کند و هر که در وقت مصیبت بانگی و نوحه کند صد ساله گناهش بنویسند و صد ساله عبادت حبط شود و اگر هم برین حال بمیرد، بی توبه مرده باشد قریب ابلیس باشد در دوزخ.

آنگاه فرمود که وقتی خواجه ابراهیم ادهم قدس سره در راهی برفت آواز نوحه شنیده بود به بیست سال این بود که هیچ شنیدنی نشنیده بود بلکه همچنین گفتند که ارزیر بگداخته در گوش انداخته آخر عمر کر شده بود بعد از آن فرمود هر که جیب را پاره کند در وقت مصیبت خدای، تعالی، هرگز بدان بنده بنظر رحمت نکند در روز قیامت به سخت ترین عذاب باشد و در روایت دیگر آمده است هر که پیراهن پاره کند با نوحه کند روز قیامت میان دو ابروی او نوشته ای پیدا آید که نومید است از رحمت خدا، تعالی، و هر که روی را سیاه کند از بهر او در دوزخ دادئی بیافرینند و هیچ طاعتی از آن او قبول نشود و چنانستی که هفتاد مؤمن را کشته است و هزار بدی در نامه اعمال او بنویسند و هر چه در آسمان و در زمین فرشته است بر وی لعنت کند تا آنزمان که روی سیاه باشد.

آنگاه سخن در دادن آب افتاده بود فرمود هر که تشنه را آب دهد در ساعت از گناهان چنان بیرون آید که گویی امروز زاده شده است و اگر در آنروز بمیرد شهید مرده باشد و بیحساب در بهشت رود.

آنگاه فرمود هر که کسی را شربی دهد خدا، تعالی، هزار حاجاتش را روا کند و او را از آتش دوزخ آزاد کند و در بهشت قصری بنام او بنا کنند.

آنگاه سخن در آن افتاده بود [که آیا] دختران هدیه خدای، عزّ و جلّ، اند؟ فرمود: آری! زیرا که هر که را خدا، تعالی، دختری دهد و آن دختر را گرامی دارد خدا، تعالی، از آن کس خوشنود



باشد و هر کرا دختری دهد و او بدان شادی کند فاضلتر از آنکه هفتاد بار خانه کعبه را طواف کند و فضلش بیش از آن که هفتاد برده آزاد کند؛ پس هر که پدر آن دختر را رحمت کند، خدا، تعالی، بر آنکس رحمت کند. آنگاه فرمود هر که را یک دختری باشد پانصد ساله راه میان او و میان دوزخ باشد.

آنگاه فرمود که دختران را رسول، علیه السلام، دوست داشته است و دوستی دختران دوستی رسول است همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.
مجلس یازدهم

سخن در کشتن جانوران افتاده بود:

فرمود که عبد الله بن مسعود، رضی الله عنه، روایت کرد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم هر که چهل ماده گاو بسمل کند یک خون را بنام او در نامه اعمال او بنویسند و هر که ده گوسفند بسمل کند یک خون به نام او بنویسند و هر که جانوری را به هوای نفس بسمل کند همچنان باشد که به ویران کردن خانه کعبه یاری کرده باشد مگر مجلسی که در آن روا باشد.

آنگاه فرمود که شنیده ایم از زبان پیر خود که او فرمود درویشی بود که او را عبد الله مبارک گفتندی هفتاد سال عمر او بود او قسم راند که درین عمر وقتی یاد ندارم که مرغی یا جانوری را بسمل کرده ام.

آنگاه فرمود که رسول، علیه السلام، گفت که شاید هیچ جانوران را در آتش افکندن که آتش عذاب خداست، عز و جل، و آنکس که جانوری را بآتش اندازد یابی جرمی بکشد کفارت او آن است که برده آزاد کند یا شصت درویش را طعام دهد و هر که این نکند از عذاب خدای، تعالی، نرهد.



آنگاه فرمود که رسول، علیه السلام، گفت که نیندازید هیچ جانوری از جانوران در آتش می ترسم از شما بعقوبت خدای، تعالی، اندر دنیا و آخرت و هر که چنین کند یک ماه پیوسته روزه دارد بهر کفارت او و هر که جانوری را در آتش افکند چنانستی که با مادر خود زنا کرده باشد.

آنگاه سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک راند که درین راه مردان باشد تا آنزمان که در رکوع و سجود بودند تا بعد هر تسبیح لبیک عبدی نشوند تسبیح دیگر نگویند چنانچه در سلوک اولیا نوشته دیده ام که وقتی خواجه جنید بغدادی و خواجه ابوبکر شبلی رحمه الله علیهم برای تجدید وضو کردن بیرون آمدند و همین که نزدیک دجله رسیدند خواستند که وضو کنند همچنان هیزم فروشی پشتواره هیزم بر سر کرده گذشت چون دید که ایشان تجدید وضو میکنند او نیز پشتواره هیزم بر سر کرده از سر فرود آورد و مشغول وضو شد الغرض آن هر دو بزرگوار به فراست بشناختند که این مرد بزرگ کسی است هم او را پیش فرستادند هر بار که در رکوع و سجود می شد تا دیری در رکوع و سجود می ماند همین که نماز تمام کردند از دیر ماندن در رکوع و سجود سؤال کردند گفت هر بار که تسبیح می گفتم تا آن زمان که لبیک عبدی نمی شنیدم تسبیح دیگر نمی گفتم.

آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و بگریست و گفت آری اهل سلوک و محبت را تا آن زمان که حضور مشاهده در نماز نیست نماز را نماز نمی دانند.

آنگاه فرمود که در مجلس خواجه ابو یوسف چشتی این دو مصراع شنیده بودم و آن اینست که فرد:

هر بار که در نماز مشغول شوم چون دوست حضور نیست آن نیست نماز

آنگاه فرمود خواجه ابو یوسف چشتی را قدس سره العزیز رسم بودی آن زمان که تکبیر گفتی در بیست بار گفتی تا آن زمان که اطمینان خاطر نشدی در نماز شروع نکردی و آن زمان که در ایاک نعبد و ایاک نستعین رسیدی صد بار بگفتی آنگاه در آیت دیگر مشغول شدی بعد از آن



فرمود که شمس العارفین همین که از آنجا بیرون آمد هر که پیش آمد از مسلمانان می گفت یا شمس العارفین.

آنگاه فرمود که امام اعظم، رضی الله عنه، را همین معامله بود چون او در صدر حال بر روضه پیغامبر ، علیه السلام، رسید و سلام کرد السلام علیک یا سید المرسلین، جواب آمد علیک السلام یا امام المسلمین

آنگاه فرمود که خواجه بایزید بسطامی را نیز همین معامله بود چنانکه شبی از شبها، نیم شب بالای بام بر آمد ماهتاب تافته بود و خلق همه خفته در خاطر مبارک خواجه گذشت که ای دریغ چنین حضرتی و خلق همه خفته، وقت است که اعلام نمایم تا این خلق بیدار گردند همین که این اندیشه در خاطر مبارک بگذشت باز در خاطر بگذشت که این اندیشه نیکو نیست مقام شفاعت از آن خواجه عالم است مرا چه زهره باشد که شفاعت کنم؟ در حال ها تقی آواز داد که ای بایزید! همین مقدار که تو ادب نگاه داشتی نامت میان جهان سلطان العارفین گردانیدم. همین که خواجه این فواید تمام کرد مشغول در عبادت گردید و دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذالک. مجلس دوازدهم

سخن در سلام کردن افتاده بود:

فرمود که در خبر است از رسول، علیه السلام، هر که از مجلس بر خیزد سلام گوید که گفتن سلام کفاره گناهانست و فرشتگان آمرزش خواهند آنکس که از مجلس بر خیزد و سلام گوید رحمت خدای، تعالی، بروی فرود آید و نیکیهایش بیفزاید و درجات او زیادت گردد.

آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان خواجه ابو یوسف چشتی قدس سره العزیز که چون این کس از مجلس بر خیزد باید که سلام گوید زیرا که بدان سلام هزار نیکیش بنویسند و هزار حاجتش روا کنند و از گناهان چنان پاک شود گویا از مادر زاده شده است و یکساله عبادت در نامه اعمال او بنویسند و صد حج و عمره بنام او بنویسند و هزار طبق رحمت بر سر او فرمان شود که نثار کنند.



آنگاه فرمود چون جان در قالب مهتر آدم، علیه السّلام، در آوردند همین که برخاست عطسه زد مهتر جبرئیل پیش بود سلام کرد مهتر آدم، صلوات الله علیه، جواب سلام داد؛ پس سلام گفتن سنت انبیاست آنگاه فرمود که امیرالمؤمنین علی رضی الله تعالی عنه گفت: هر چند خواستم که وقت در آمدن مجلس و یا بوقت برخاستن مجلس رسول، علیه السّلام، را اول سلام کنم، میسر نشد؛ پیش از آنکه ما سلام گوئیم رسول، علیه السّلام، بگفتی. همین که خواجه این فواید تمام کرد برخاست و مشغول شد در دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذالک .
مجلس سیزدهم

سخن در کفارات نمازهای گذشته افتاده بود:

فرمود که امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، روایت کرد از رسول، علیه السّلام، که هر که را نمازها قضا شده باشد در حالت نادانی نداند که چندانست پس شب دوشنبه پنجاه رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعتی سوره الحمد یک بار و سوره {اخلاص یازده بار} ^{۷۴} چون از نماز فازغ شود و صد بار استغفار گوید خدا، تعالی، کفارات از آن بکند اگر چه صد سال نماز او قضا شده باشد.

بعد از آن سخن در قیام شبها افتاده بود و بر لفظ مبارک راند که رسول، علیه السّلام، فرموده است هر که شب قیام کند که مردمان خفته باشند فرشتگان را ایزد تعالی بفرماید تا شب دیگر دیر آنگاه دارند و آن شب تا روز آمرزش خواهند. و در حدیث دیگر آمده است که رسول، علیه السّلام، گفت: هر که شب آدینه بیست رکعت نماز کند و در هر رکعتی بخواند الحمد یک بار و قل هوا الله احد یک بار [ثواب] پانصد هزاران صدیقان و شهیدان یابد و بر خیزد و در هر رکعتی یک شارسنایی یابد و بهر حرفی نوری یابد که بر پل صراط بگذرد.

آنگاه فرمود که قیام در شب کند اگر چه مقدار اشتری که دم می جنباند فاضلتر از آن باشد که شصت حج و عمره گذرانیده باشد و درهای رحمت بروی گشایند.

^{۷۴} در نسخه خطی PCC 460 قل «هوالله احد یکبار» نوشته شده است.



آنگاه فرمود که در وقتی بخانه کعبه مسافر بودم بزرگی را دریافتم از حد بزرگ هر شبی در دو رکعت چهار ختم قرآن کردی که هنوز صبح بامداد ندیده بود.

آنگاه فرمود وقتی که در سمرقند مسافر بودم بزرگی بود که او را شیخ ابو الواحد سمرقندی گفتندی ازو شنیدم که گفت نیست در دل حلاوت ایمان که درد قیام شب نیست و روزه نیست و هر که این دو فعل کند حلاوت ایمان بیابد.

آنگاه فرمود که قیام شب نوریست در دنیا و نوریست در گور و نوریست در موقف و نوریست در پل صراط و رهبر است در بهشت.

آنگاه فرمود هر که قیام شب کند هر دعائی که کند مستجاب شود و بهشت آرزومندی گردد و خدا، تعالی، از او خوشنود باشد.

آنگاه فرمود که به بخارا مسافر بودم درویشی را دریافتم از حد بزرگ مدتی در صحبت او بودم درین مدت که در صحبت او بودم شبی ندیدم که ایشان بی قیام بودند آخر شنیده شد که آن درویش را امروز چهل سال باشد که پهلوی او بزمین نیامده است همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگو بازگشت. الحمد اه علی ذلک.
مجلس چهاردهم

سخن در فاتحه و اخلاص افتاده بود

فرمود که خواجه یوسف چشتی قدس الله سره العزیز در رساله خودی نویسد که پیغامبر، علیه السلام، فرمود هر که در وقت خفتن فاتحه سه بار و اخلاص سه بار بخواند بروز قیامت از امتیان من باشد و از پس پیغامبران هیچ کس پیش از وی در بهشت نرود و در بهشت رفیق عیسی پیغامبر، علیه السلام، باشد.

آنگاه فرمود که شنیده ام که خواجه محمد مرعشی رحمه الله علیه گفت هر که در وقت خفتن یکبار الحمد و سه بار اخلاص بخواند چنان از گناهان پاک شود که گویا از مادر زاده باشد.



آنگاه فرمود که در حدیقه خواجه ذو النون مصری نوشته دیده ام بروایت ابن عمر، رضی الله عنه، هر که بوقت خفتن قل یا ایها الکافرون بخواند هزار فرشته برین گواهی دهند به بهشت.

آنگاه فرمود که روزی با پیر خود در بدخشان مسافر بودم در مسجد بدخشان بزرگی را دیدم از حد مشغول که او را خواجه محمد بدخشانی گفتندی ازو شنیدم که فرمود هر که در وقت آفتاب بر آمدن دو رکعت نماز یا چهار رکعت بگذارد ثواب حج و عمره در نامه اعمال او بنویسند و در خبر است هر که وقت بر آمدن آفتاب دو رکعت یا چهار رکعت نماز بگذارد فاضلتر از آن باشد که چون در دنیا هزار درهم صدقه کرده باشد. همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعا گو باز گشت. الحمد لله علی ذلک .

مجلس پانزدهم

سخن در خدمت اهل جنت افتاده بود:

بر لفظ مبارک راند که در تفسیر امام شافعی نوشته دیده ام که رسول، علیه السلام، را پرسیدند که ما را خبر کن از خوردن و آشامیدن اهل جنت پیغامبر، علیه السلام، گفت بدان خدای که مرا به پیغامبری فرستاده است که {در بهشت یک مرد بمقدار صد مرد طعام خورد و صد کَرْت العیان خود صحبت کند} ^{۷۵} گفتند یا رسول الله صلعم چندین طعام بخوردن قضای حاجات باشد یا نه، گفت نباشد آن همه از وی همچو خوی بیرون آید خوشبوی تر از مشک و در شکمش هیچ نماند.

آنگاه فرمود که اهل بهشت زنده باشد هرگز نمیرند جوان باشند هرگز پیر نشود و پیوسته در نعمت باشند هرروز نعمت شان زیادت باشد بعد از آن فرمود هر که خواهد آن نعمت بیابد در روز آدینه بعد از نماز صد بار سوره اخلاص بخواند هر که پیوسته سوره اخلاص بخواند نعمتهای بهشت بر وی زیادت گردد.

^{۷۵} . این قسمت در نسخه خطی PCC 460 چنین نوشته شده است که « هر صد مرد را طعام و شراب خورد و پانصد زن صحبت کند»



آنگاه فرمود که رسول، علیه السلام، را پرسیدند که مادران و پدران خود را در بهشت ببینند؟ گفت بر حکم کلام الله «جنات عدن یدخلونها و من صلح من ابائهم و ازواجهم و ذریّاتهم و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب»^{۷۶} یعنی در آینده در بهشت بهشتیان و آن کسانی که لایق بهشت هستند از پدران و مادران و فرزندان خود و ملائکه گویند در روید از هر در یک خواهید. آنگاه فرمود چون بهشتیان آرزو کنند که مادر و پدر خود را ببینند بر اسپان سوار شوند و قصرهای ایشان بروند. همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد در دعاگوی باز گشت.

الحمد لله علی ذلک.
مجلس شانزدهم

سخن در فضیلت مسجد افتاده بود:

بر لفظ مبارک راند هر که پای راست در مسجد نهد و بگوید «بسم الله و توکلت علی الله لا حول و لا قوت الا بالله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» پیغامبر، علیه السلام گفت یا علی، کرم الله وجهه، هر که در مسجد رود و بگوید این کلمات در مسجد پس هر نمازی که بکند خدای، عزّ و جلّ، از وی بپذیرد و بنویسد به هر رکعتی از آن نماز ثواب صد رکعت نماز و بیامزد خدای، تعالی، همه گناهان او را و به هر قدمی درجه در بهشت بنام او بنا کنند.

آنگاه فرمود هر که در رود در مسجد و بگوید «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ابلیس گوید {آه پشتم شکستی}^{۷۷} و بنویسند به نام او عبادت یک ساله و چون بیرون آید همین کلمه بگوید بدهندش به هر رگی به هر تار مویی که بر اندام باشد صد نیکی و بر دارند در بهشت صد درجه.

آنگاه فرمود که امام زندویسی در کتاب خود می نویسد که چون مؤمنی در مسجد رود نخست پای راست نهد فرشتگان گویند یا رب گناهانش بیامرز و چون بیرون آید پای چپ بیرون نهد فرشتگان گویند یا رب نگاهدار و حاجات او را روا دار و جائگاهش در بهشت جاویدان کن.

^{۷۶}. سوره رعد، آیه ۲۳.

^{۷۷}. در نسخه PCC 460 آه کمر من شکستی آمده است.



{آنگاه فرمود که در رسالهٔ خواجه محمد مرعشی رحمت الله علیه نوشته دیده ام وقتی سفیان ثوری رحمه الله علیه در مسجد در آمد پای چپ درون نهاد آواز بر آمد ای ثور در خانهٔ خداوند پای چپ نهادی سبب بی ادبی آن ثور نام شد} ^{۷۸}

همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذلک.
مجلس هفدهم

سخن در گرد کردن مال دنیا افتاده بود

اول دنیا حب است آنگاه گرد کردن آن پیش مردمی باید که دنیا را ترک دهد و آنچه برسد در راه خدا، تعالی، صرف کند و هیچ نگاه ندارد.

آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان مبارک خواجه ابویوسف چشتی، قدس الله سرّه العزیز شکر مال صدقه دادن است و شکر اسلام «الحمد لله رب العالمین» گفتن پس هر که «الحمد لله رب العالمین» بگوید حق اسلام بجا آورده باشد و هر که زکوة مال بدهد شکر حق مال بجا آورده باشد.

آنگاه سخن در بدخوی کردن کودکان افتاده بود رسول، علیه السلام، فرمود که مر امتان را که کودکان را در وقت گریستن که ابلیس لعین گوش می مالد تا ایشان بگریند و هر که {خوردگان} ^{۷۹} را بزند مصیبت به نام او و بنام مادر و پدر او بنویسند آنگاه فرمود در حدیث آمده است که نگریند کودکان خود را تا ابلیس او را نیازارد؛ اما باید که چون بگریند «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» {تا شما را مژده باشد و ایشان از گریه بمانند} ^{۸۰} همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.
مجلس هیزدهم

سخن در عطسه زدن افتاده بود

^{۷۸} . این قسمت در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد.

^{۷۹} در نسخه خطی PCC 460 کودکان نوشته شده است.

^{۸۰} در نسخه خطی PCC 460 « مژده دهند فرشتگان در بهشت» نوشته شده است.



فرمود که رسول، علیه السّلام، فرموده است چون مؤمن عطسه زند و بگوید «الحمد لله رب العالمین» حق، تعالی، همه گناهانش بیامزد و برآورد در بهشت به نام آن بنده درختی و ثواب بنده آزاد کردن بنویسند؛ چون عطسه دوم زند پدر و مادرش را بیامزد و چون عطسه سوم زند بداند که زکام است اما ای مسلمانان جواب دادن عطسه کفارت گناهانست و زیادت درجات آنگاه فرمود که عطسه پرده است میان آتش دوزخ بنویسند هزار نیکی و برآرد هزار درجه و هر که در زند عطسه یکبار جواب «الحمد لله رب العالمین» دهد عطا کند حق، تعالی، همسایگی پیغمبران و شارستانی با هزار حور و ثواب یک پیغمبر.

آنگاه فرمود که اول کسی که عطسه زد آدم، علیه السّلام، بود مهتر جبرئیل، علیه السّلام، {و مهتر آدم صفی الله} ^{۸۱} پیش او بود یرحمک الله گفت. همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذلک.
مجلس نوزدهم

سخن در بانگ نماز افتاده بود

فرمود: پرسید امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، از پیغمبر، علیه السّلام، از فضیلت بانگ نماز و تفسیر آن گفت یا علی هر که بانگ نماز گوید ثواب آن خدای، تعالی، داند اما بانگ نماز حجت است بر امت من و تفسیر این است چون مؤذن گوید «الله اکبر» چنانستی که می گوید خدا ترا بر آسمان گواه گرفتم تا امت محمد حاضر شوند و دست باز دارند از شغل دنیا چون گوید «اشهد ان لا اله الا الله» بگوید ای امت خدا ترا و فرشتگان را گواه گرفتم که خبر تازه کردم بوقت نماز که هیچ چیز بزرگتر ازین نیست و چون «اشهد ان محمد رسول الله» گوید بگوید که گواهی میدهم که محمد رسول خداست، عزّ و جلّ، فرستاده او بحق است و چون گوید «حی علی الصلوه» ای امت محمدین بر شما آشکارا کردم بشتابید بنماز تا خدا، تعالی، همه گناهان شما بیامزد که نماز ستون دین است و چون «حی علی الفلاح» گوید بگوید ای امت محمد بگشادند

^{۸۱} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 اضافه شده است.



بهر شما درهای بهشت و رحمت برخیزد و نصیب خویش بر گیرید از رحمت که نماز بهتر باشد از دنیا و آخرت و چون گوید «الله اکبر الله اکبر» چنانستی که می گوید رحمت کنید بر خویش و بدانید که هیچ عملی فاضلتر از نماز نیست هر که دست بدارد بسیار پشیمانی خورد چون گوید «لا اله الا الله» بگوید بدانید که امانت هفت آسمان و هفت زمین است در گردن شما و هر که اجابت کرد رستگاری یابد پس {هر که اجابت کند کفارت گناهان مؤمن است و رفتن در مسجد طاعت داشتن خدا و رسول است} ^{۸۲} پس هر که خدا و رسول را طاعت دارد {در رود در بهشت با صدیقان و شهیدان و رفیق داؤد، علیه السلام، باشد} ^{۸۳} آنگاه فرمود که اجابت کردن مؤذن شفیع خلق است در روز قیامت پس هر که بنماز به جماعت گذارد به هر رکعتی ثواب شش صد رکعت نماز در یابد و شارسستانی در بهشت بدهند؛ همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذلک.

مجلس بیستم

سخن در مؤمن افتاده بود

بر لفظ مبارک راند که مؤمن کسی است که سه چیز را دوست دارد: اول درویشی را دوم نماز را سوم مرگ را پس هر که این سه چیز را دوست دارد خدا، تعالی، او را دوست دارد و فرشتگان دوست دارند و مکافات او بهشت باشد آنگاه فرمود که درویشان را خدا، تعالی، دوست دارد و مؤمنان خود دوستان خدای، عز و جل، اند آنگاه فرمود انس ابن ملک، رضی الله عنه، گفت هر که {شصت هزار} ^{۸۴} درم ^{۸۵} دارد او توانگر است و هر که ازین کمتر دارد درویش است و هر که ازین

^{۸۲} در نسخه خطی PCC 460 «هر که اجابت نکند او عاصی مرده باشد و کفارات گناهان آنست که رفتن مسجد و طاعت داشتن خدای عز و جل است» نوشته شده است.

^{۸۳} در نسخه خطی PCC 460 «در بهشت برابر پانصد صدیقان و شهیدان و در بهشت رفتن برابر پیغمبر علیه السلام باشد» نوشته شده است.

^{۸۴} در نسخه خطی PCC 460 شش هزار نوشته شده است.

^{۸۵} شاید این «درهم» می شود.



هیچ ندارد شب و روز شکر کند منزلت او بمنزل ایوب است و میراث ایوب پیغمبر ، علیه السلام، یابد.

آنگاه فرمود که شنیدم از زبان خواجه مودود چشتی قدس سره که حق، تعالی، در سه گروه بنظر رحمت بنگرد و آن گروه در زیر سایه عرش باشند {اول گروهی که بر چشم پیوسته آب دارد و دوم زنیکه شوهر از وی خوشنود باشد سوم کسی که درویشان و درماندگان و مسکینانرا طعام دهد} ^{۸۶}.

{آنگاه فرمود هر که همسایه را بیازارد او ملعون است و هر که اهل بیت رسول را دشمن دارد منافق است} ^{۸۷} آنگاه فرمود که فاضلترین اعمال همین نماز است پس ازان صدقه دادن و خواندن قرآن پس هر که جهد کند درین چیز دوست باز ندارد در رود در بهشت.

{آنگاه فرمود که امیر المؤمنین علی رضی الله تعالی را رسول، علیه السلام چندان وصیت کرد در باب همسایگی که مرا گمان رفت [همسایه از همسایه ارث می برد]. پرسیدیم یا نبی الله ملک میراث همسایه بعد از آن نفس او برد؟ رسول علیه السلام گفت آری برد، چون او را هیچ وارثی نباشد همسایه بردگان فرمود که رسول علیه السلام گفته است هر که در باب همسایه شفقت کند بدانچه بداند فردای قیامت در بهشت همسایگی من باشد} ^{۸۸} انشاء الله تعالی چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذلک.

مجلس بیست و یکم

سخن در حاجت روا کردن مومن افتاده بود

^{۸۶} در نسخه خطی PCC 460 «اول آنکه شوهر او با او خشنود باشد خدای تعالی با او خشنود باشد دوم کسی که درویشان را دوست دارد و سوم کسی که درماندگان را طعام دهد» نوشته شده است.

^{۸۷} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد

^{۸۸} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد.



فرمود که خدای، تعالی، دوست دارد مؤمنی را که حاجت مؤمن روا کند و بهشت جایگاه او باشد هر که مؤمنی را گرامی دارد خدا، تعالی، همه گناهانش بیامرزد و اگر بدان مقدار که {بندِ نعلینش راست کند}^{۸۹} یا خاری از راه بر دارد تا در پای مؤمن نخلد، حق، تعالی، او را در میان صدیقان و شهیدان برانگیزد چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت.

الحمد لله علی ذلک.
مجلس بیست و دوم

سخن در کیفیت آخر الزمان افتاده بود:

بر لفظ مبارک راند که رسول، علیه السلام، گفت که چون آخرالزمان آید {علماء امت مرا زار زار بکشند}^{۹۰} و {علماء را منافق خوانند}^{۹۱} پس در آن زمان مرگ بهتر باشد از زندگانی.

آنگاه فرمود هر که علم بنویسد از بهر خدا مکافات او خدا بداند و در دنیا و آخرت او را درجه ارزانی کنند و فردای قیامت همسایگی رسول، علیه السلام، جای دهند.

آنگاه فرمود هر که یک درهم در کار علم خرج کند حق، تعالی، او را ثواب هزار سال عبادت بدهد و هر که یک گامی در طلب علم زند حق، تعالی، او را در بهشت صد درجه بدهد و هزار حور او را کرامت کند چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذلک.

مجلس بیست و سوم

سخن در تفکر یاد کردن مرگ افتاده بود

آنکه در تفکر یاد کردن مرگ فاضلتر از قیام شب و روز و بطوع یاد کردن مرگ است. آنگاه فرمود که رسول، علیه السلام، فرمود که فاضلترین زهد اندر دنیا یاد کردن مرگ است هر که همیشه در شغل مرگ باشد گور خود را مرغزاری یابد از مرغزاری های بهشت.

^{۸۹} در نسخه خطی PCC 460 «پای برهنه باشد و او نعلین دهد» نوشته شده است.

^{۹۰} در نسخه خطی PCC 460 «عالمان امت را نا حق زار بکنند

^{۹۱} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد



آنگاه فرمود هر که در یاد کردن انبیاء را صلوات بفرستد، خدا، تعالی، همه گناهانش بیامرزد اگر چه گناهان او از کف دریا زیادت بود و هفت اندامش بر آتش دوزخ حرام گرداند و در همسایگی انبیاء خانه یابد در بهشت انشاء الله تعالی همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد. دعاگوی باز گشت الحمد لله علی ذالک. مجلس بیست و چهارم

سخن در چراغ فرستادن در مسجد افتاده بود:

فرمود که از امیرالمؤمنین علی آمده است، رضی الله عنه، هر که یک شب چراغ در مسجد فرستاد هفتاد ساله گناه او عفو کنند و هفتاد ساله نیکیش در نامه اعمال او بنویسند } و در بهشت شریستان دهد {^{۹۲} و هر که یک ماه چراغ به مسجد دهد خدا، تعالی، هفت اندام او بر آتش دوزخ حرام گرداند و درهای بهشت بر وی بگشایند پس از هر دری که خواهد در آید و از دنیا بیرون نرود تا جایگاه خود در بهشت نه بیند و در بهشت رفیق پیغمبران باشد انشاء الله تعالی چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک. مجلس بیست و پنجم

سخن در باب درویشان افتاده بود:

{ هر که درویشی را مهمانی دارد }^{۹۳} هفتاد در بهشت بر وی بگشایند و او را توانگر آخرت گویند و مهماندار از گناهان پاک گردد هر که درویشی را نانی پنهان دهد درهای بهشت بگشایند. آنگاه فرمود سه گروه بوی بهشت نیاشامند یکی درویش دروغ گوی دوم بخیل سوم بازرگان خائن. این سه گروه را عقوبت سخت باشد؛ پس چون درویشان دروغ زن بشوند و تونگران بخیل گردند و بازرگان خیانت ورزند خدا، تعالی، برکت از زمین بر گیرد نعوذ بالله منها. همین که خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذالک.

^{۹۲} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 نیامده است.

^{۹۳} . در نسخه خطی PCC 460 «هر که مهمانی را دوست دارد مهمانی سازد» نوشته شده است.



مجلس بیست و ششم

سخن در شلوار پای داشتن دراز افتاده بود:

فرمود که مرویست از امیرالمؤمنین علی، رضی الله عنه، که روایت کرد از پیغامبر، علیه السلام، که علامت منافقان دراز کردن شلوار پایچه است پس هر که شلوار پایچه دراز کند که زیر پایش افتد او عاصی باشد و خدا و رسول از وی ناراضی شوند و جای او در دوزخ باشد. آنگاه فرمود هر کرا ازار دراز باشد که تا زیر پایش آید بهر قدمی که بر زمین نهد فرشته ها که در میان آسمان و زمین است بر او لعنت کنند. به هر مویی که بر اندامش باشد خانه در دوزخ به نام او بنا کنند و ابو هریره، رضی الله عنه، گفت هر که ازار دراز پوشد او منافق است و هر که آستین پیراهن دراز کند او ملعون است.

آنگاه فرمود که دو گروه همیشه در لعنت خدا، تعالی، باشند اول پوشنده آستین دراز و دوم پوشنده ازار دراز؛ پس هر که این دو چیز بکند خانه برای او در دوزخ بنا کنند نعوذ بالله منها؛ چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگوی باز گشت. الحمد لله علی ذالک.
مجلس بیست و هفتم

سخن در عالمان و امیران جابر افتاده بود:

فرمود که در خبر است چون آخرالزمان آید امیران جابر گردند و {علماء دنیا را دوست دارند}^{۹۴} فتنه در عالم پدید آید پس در آن زمان مرگ بهتر از حیات باشد؛ زیرا که عیش مؤمنان تلخ بود.

آنگاه فرمود که چون امیران جابر گردند و {عالمان فرمانده شوند}^{۹۵} خدا، تعالی، برکت از میان خلق بر دارد و شری در میان ایشان پدید آید و شهرها ویران شوند و درین فسادها کردن

^{۹۴} در نسخه خطی PCC 460 «علماء در دنیا رشوت گیرند» نوشته شده است.

^{۹۵} در نسخه خطی PCC 460 علماء رشوت می گیرند» نوشته شده است.



گیرند. آنگاه فرمود که آخر الزمان علماء {می خوار گردند}^{۹۶} و لوطی شوند پس بدانید که ایشان اهل دوزخ اند.

آنگاه سخن در صدقه دادن افتاده بود فرمود که صدقه دادن کسی را باید که او درویش باشد و درویشی خویش پنهان دارد که ثواب یکی بده باشد دیگر بخویشاوندان باید داد که یکی به هزار است و دیگر صدقه یعنی هدیه به عالمی باید داد که یکی بسته هزار باشد و دیگر هدیه به نیکمردی صالحی باید داد که یکی به پانصد است {پس هر که صدقه بدین نوع دهد خدا، تعالی، او را بیامرزد و جمله گناهانش عفو کند چون خواجه این فواید تمام کرد و مشغول شد، دعاگوی باز گشت}^{۹۷} الحمدلله علی ذالک.
مجلس بیست و هشتم

سخن در توبه و اهل سلوک افتاده بود:

فرمود که در خبر است از رسول، علیه السلام، که توبه نصوح کنید پیش از آنکه نمرده باشید آنگاه از آن پشیمانی سود ندارد. آنگاه فرمود که {در کلام آله فرمان میشود}^{۹۸} «یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبه نصوحا»^{۹۹} یعنی ای آن کسانی که ایمان آورده اید به خدای، تعالی، توبه نصوحه کنید پیش از آنکه در توبه بسته شود.

آنگاه فرمود که چون آدم، علیه السلام، از بهشت بیرون آمد گفت الهی چون ابلیس را بر من مسلط کردی و مرا طاقت آن نیست که وی را دفع کنم مگر بتوفیق تو، ندا آمد ای آدم چون ترا فرزندان شوند فضل من گرد ایشان باشد هیچ مکر نتواند کرد پس ایمن باشند ایشان از مکر او پس آدم گفت، علیه السلام، الهی زیادت کن فرمان آمد ای آدم توبه فریضه کردم تا جان اندر تن

^{۹۶} در نسخه خطی PCC 460 علماء رشوت می گیرند» نوشته شده است.

^{۹۷} این قسمت در نسخه خطی PCC 460 وجود ندارد.

^{۹۸} در نسخه خطی PCC 460 «خدا تعالی در کلام مجید و فرقان حمید خود چنان میفرماید» نوشته شده است.

^{۹۹} سوره تحریم، آیه ۸



آدمیست چون توبه کند من توبه او قبول کنم آنگاه فرمود اهل سلوک می گویند که توبه کردن بر جمله مسلمانان فریضه است می باید که پیش از آنکه گوشمالش مرگ دهد و توبه کند.

آنگاه فرمود که پیغامبر، علیه السلام، گفت حق، تعالی، سوی مغرب دری آفریده است از بهر توبه پهنای آن در هفتاد ساله راه است و یا چهل ساله پس آن در گشاده است که هرگز بسته نشود مگر آنگاه که آفتاب از سوی مغرب بر آید.

آنگاه فرمود که ای معین الدین این همه از برای کمالیت حال ترا بود که چندین تربیت کردم باید که هرچه گفتم این همه را بگردار رسانی تا فردای قیامت میان حشر شرمنده نمایی همین که این بگفت عصا پیش بود دعاگو را داد و مصلی و خرقة نیز و بعد از ان فرمود که این کار خواجهگان است این را بستان و هرکه را بعد از خور مرد یابی این در گردن او کنی و بدهی. همین که خواجه این فواید تمام کرد بنده روی بر زمین آورد و باز گشت. الحمد لله علی ذالک.

دلیل العارفین

مجموعه سخنان و ملفوظات خواجه معین الدین چشتی است که خلیفه او خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) آنها را گرد آورده است. نسخه خطی این کتاب در کتابخانه عمومی شرقی خدابخش، بیهار، پتنا (khuda baksh oriental public library, bihar, patna) تحت شماره HL 1637 موجود است. این نسخه دارای ۷۱ صفحه و در خط نستعلیق نوشته شده است. در جای های مختلف ذکر آیه های قرانی و احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم با مداد قرمز دیده می شود. عکس آن نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۲۳، ۲۴ و ۲۵ است، صفحه ۱۸۷.

این کتاب در سال ۱۹۱۳ م/۱۳۳۰ ق در چاپخانه اسلامی لاهور به چاپ رسیده است. این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران محفوظ است که شماره دسترسی آن B/448 است.



نسخه دیگر نیز در کتابخانه مجلس شورای اسلامی محفوظ است که شماره دسترسی آن ۳۸۷۱ است.

این کتاب چنین آغاز می شود: «بسم الله الرحمن الرحيم، این صحیفه علوم ربّانی و تحفه فقه مبانی از کلمات جان پرور ملک المشایخ سلطان السّالکین منهاج المتّقین قطب الاولیاء شمس الفقراء ختم المجتهدین معین المله والدین خواجه معین الدین حسن سجزی، ادام الله القول شنوده می آید جمع کرده شد درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفین نبشته آمد بتوفیق الله تعالی ...» (چشتی، ۱۹۱۲: ۱).

این کتاب به چهار قسمت تقسیم شده است: قسمت اول در فقر و صواب، قسمت دوم در مکتوبات تسبیح، قسمت سوم اوراد و جز آن، قسمت چهارم در سلوک و فواید آن. در کتاب اخبار الاخبار فی اسرار الابرار برخی از اقوال خواجه معین الدین چشتی مقتبس از دلیل العارفین نگاشته شده است (دهلوی، ۲۰۰۵: ۲۴).

خواندن و تصحیح متن دلیل العارفین:

این صحیفه علوم ربّانی و این نفخه فقیر مبانی از کلمات جان پرور ملک المشایخ سلطان السالکین منهاج المتّقین قطب الاولیاء شمس الفقراء ختم المهتدین معین المله والدین حسن سنجری نورالله مرقدۀ شنیده می آید جمع کرده شده درین مجموعه که نام اوست دلیل العارفین نبشته آمد [در چهار] قسم، بدین تفصیل: قسم اول در فقر و صواب قسم دوم در مکتوبات و تسبیح قسم سوم در ورا و دو جز آن قسم چهارم در سلوک و فواید آن بتوفیق الله تعالی الحمد لله علی ذلك.



قسم اول

مجلس اول

بتاریخ پنجم ماه رجب دام قدره سنه ۵۱۴ اربع عشر و خمسمایه^{۱۰۰} درویش خیف ضعیف را که یکی از سلک بندگان ملک المشایخ سلطان السالکین المقلب به قطب الدین بختیار اوشی است چون دولت پایبوس آن شاه فلک دستگاه در بغداد بمسجد امام ابواللیث سمرقندی حاصل شد همان زمان بشرف بیعت مشرف شدم و کلاه چهار ترکی از ناصر اصفیا بر سر این ضعیف زینت یافت الحمدلله علی ذلک و آن روز شیخ شهاب الدین محمد سروردی و شیخ داؤد کرمانی و شیخ برهان الدین محمد چشتی و شیخ تاج الدین محمد اصفهانی یکجا حاضر بودند سخن در نماز افتاده بود بر لفظ مبارک راند که منزلگاه عزت نزدیک نشود مگر در آغاز زیرا که معراج مؤمن همین نماز است چنانچه در حدیث مسطور است «الصلواه معراج المؤمنین» بالاتر جمله مقام همین نماز است و پیوستن بحق اول همین نماز است.

آنگاه فرمود که نماز رازی است که بنده با پروردگار خویش میگوید و در باز گفتن کسی قرب باید که لایق آن راز است و راز گفتن نشود مگر به نماز. دانید در حدیث مسطور است «المصلی یناجی ربه» یعنی نماز کننده راز میگوید با پروردگار خویش. بعد از آن روی سوی دعاگو کرد و فرمود در آنچه من بخدمت شیخ الاسلام و مشایخ خواجه عثمان هارونی نورالله مرقدۀ پیوستم به ارادت بیعت قبول افتادم مدت هشت سال در خدمت کردن ایشان یک زمانی نفس را آسودگی ندادم چنانچه نه روز دانستم و نه شب هر جا که خدمت خواجه مسافر میشدند دعاگو برابر بودی و جامۀ خواب و توشه خواجه بر سر کرده رفتی چون پیر خدمت این درویش بدید نعمت به من روان کرد که آن نعمت را حدی و نهایتی نبود.

آنگاه فرمود هر که یافت بخدمت یافت پس مرید را باید که ذره از فرمان پیر تجاوز نکند و هر چه او را از نماز و تسبیح و او را در جز آن ترغیب کند هوش و گوش بران متعلق باشد و آن

^{۱۰۰} . در عدد ۵۱۴ نوشته شده اما در واژه اربع و عشرين و خمسمایه یعنی ۵۲۴ نوشته شده است. والله اعلم که کدام درست میشه.



فرمان را نفاذ رساند تا بمقامی برسد که پیر مشاطه مرید است؛ زیرا که هر چه پیر مرید بما ترغیب خواهد کرد از برای کمالیت حال مرید خواهد کرد.

بعد از آن فرمود که برادرم شیخ شهاب الدین سهروردی را نیز معامله بود تا ده سال برابر پیر خود توشه بر سر کرده در حج برفتنی و باز آمدی آنگاه نعمت یافت که آن را حد و نهایت نبود که در فهم دیگران نگنجد از نعمت که شیخ شهاب الدین بود.

بعد از آن فرمود که در مسیر امام خواجه ابواللیث سمرقندی که در فقه امام است می نویسد که هر روز از آسمان دو فرشته فرود می آیند یکی بر بام کعبه بایستد و با آواز بلند ندا کند که آدمیان و پریان بشنوید و بدانید هر که فریضة خدای، عزّ و جلّ، نگزارد از زندهار خدای، عزّ و جلّ، بیرون آید فرشته دوم بر بام حظیره رسول الله صلی الله علیه و سلم بایستد و ندا کند ای آدمیان بدانید و بشنوید که هر که سنتهای رسول الله صلی الله علیه و آله سلم بگزارد و تجاوز کند از شفاعت بی بهره ماند.

آنگاه فرمود که در مسجد کرکری برابر اولیای بغداد حاضر بودم حکایت در خلال انگشتان می رفت بوقت وضو کردن فرمود که یکی از سنت است؛ زیرا چه در حدیث آمده است از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، که ترغیب کردم صحابه (رض) را در خلال کردن انگشتان هر که انگشتان را بوقت آبدست خلال کند حق، تعالی، انگشتان او را از شفاعت محروم نه کند آنگاه فرمود که وقتی با خواجه اجل شیرازی (رح) یکجا بودم وقت نماز شام بود خدمت خواجه (ره) تجدید وضو می کرد خلال انگشتان از ایشان سوا فراموش شد هاتف غیب آواز داد و درود سردی فرو خواند که اجل دعوی دوستی محمد ما میکنی و از امت او باشی و فسدت او را ترک دهی؟ بعد از آن خواجه اجل سوگند خورد که از آن روز باز که ندا شنیدم تا وقت موت سنتی از سنتهای رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، ترک نشد.

آنگاه فرمود که وقتی خواجه اجل شیرازی را از حد خاطر متردد دیدم پرسیدم که حال و ماجرا چیست فرمود که از آن روز باز که از من خلال انگشتان فوت شده است در حیرتم که فردا



این روی خود بر آن خواجه کائنات چگونه خواهیم نمود آنگاه فرمود که در صلوة مسعودی به طریق ترغیب به روایت ابوهریره (رض) در فقه سنت نوشته است که هر اندامی را سه بار شستن سنت است چنانچه در حدیث مسطور است از رسول صلی الله علیه و آله سلم که سه بار شستن هر اندامی سنت من است و سنت پیغمبران پیشین که پیش از من بودند پس فرمود از آن زیاده کردن ستم باشد بعد از آن هم درین محل فرمود خواجه فضیل عیاض رح در وقت بر دست شستن دوبار فراموش کرد چون نماز بگزارد هم در آن شب حضرت رسالت را ، صلی الله علیه و آله و سلم، در خواب دید گفت که: عجب آمد که در وضوی تو نقصانی باشد خواجه از هیبت آن خواب بیدار گشت باز از سر تجدید وضو کرد برای کفّارت آن وضو نفس خویش پانصد رکعت نماز وظیفه کرد تا یکسال.

آنگاه فرمود که طایفه عارفان اهل فضل اند و ایشان مستغرق صحبت دوست اند؛ پس در شرح خویش ایشان مینویسند چون بنده در شب ما طهارت خبید^{۱۱} فرمان شود هر فرشته را که برابر او باشند تا آنگاه که او بیدار شود فرشته گوید الهی این بنده را بیامرزد که با طهارت نیک خفته است.

آنگاه هم در این محفل فرمود که در شرح عارفان آمده است که چون مردم با طهارت بخشید جان او را بالا برند زیر عرش فرمان شود که خلعت نور بر او کنند چون او سجده کند فرمان شود باز گردانید که بنده نیک است که با طهارت خفته بود و آنکه او بی طهارت خفته باشد جان او از آسمان اول باز گردانند که بگوید که این لائق آن نه که بالا برند دایم خدای را سجده کننده نیست.

آنگاه بر لفظ مبارک راند که یقین مینویسد که از رسول علیه الصلوه و السلام آمده است که «الیمین للاکل والیسار للمقعد» یعنی دست راست مردم از برای طعام خوردن و روی شستن و دست چپ برای استنجا کردن است آنگاه سخن در آن افتاده بود که چون مردم در مسجد در

^{۱۱}. از خوابیدن گرفته شده است.



آیند سنت این است که پای راست در مسجد نهند که یکی از سنت رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، است و چون بیرون روند پای چپ بیرون نهند آنگاه فرمود وقتی خواجه سفیان ثوری رح در مسجد در آمد پای چپ بسوی درون مسجد نهاد آواز بر آمد که ثور در خانه خدا خداوند چنین بی ادب در می آیی پس از آن روز باز خواجه سفیان ثوری گویند.

آنگاه سخن در عارفان افتاد و احوال ایشان بر لفاظ مبارک راند که عارف کسی را گویند که از عالم غیب هر روز صد هزار تجلی بر وی نازل گیرد و در یکزمان چند هزار تجلی و حال دروی دمبدم پیدا می شود آنگاه فرمود که عارف کسی را گویند که جملگی عالم بداند و از عقل صد هزار در معنی بیرون دهد و بیان کند جمله دقائق محبت را جواب گوید و همه وقت در بحر معنی شنا کند تا داری که در اسرار و انوار الهی بود آنرا بیرون آرد و پیش جوهریان مبصر عرض کنند چون ایشان آنرا بینند بیسندند تحقیق دانید که او عارف است بعد از آن هم در این محل فرمود که عارف همه وقت در اوله عشق است و متحیر در آفرینش قدرت خدای باشد اگر ایستاده است در وهم دوست است و اگر نشسته است در ذکر دوست است و اگر خفته است در خیال دوست متحیر است و اگر بیدار است در گرد حجاب عظمت دوست است طواف میکند.

بعد از آن فرمود که اهل عشق نماز بامداد بگذارند و بر جای نماز قرار گیرند تا آفتاب بر آید و مقصود ایشان را این باشد که به نظر دوست قبول افتد و انوار تجلی دمبدم بر سر ایشان گردد آنگاه فرمود چون آن کس نماز فرض بامداد بگذارد و بر جای نماز قرار گیرد فرشته را فرمان شود تا بیاید و بر ابر او بایستد تا آن زمان او را آمرزش خواهند که او از آنجا بر خیزد.

آنگاه هم درین محل فرمود که خواجه جنید بغدادی رحمه الله تعالی در عمده خویش می نویسند و آن اشارت است از اسرار الهی که روزی رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، ابلیس را غمگین دریافت پرسید غم و اندوه ترا سبب چیست که چنین به خوف بگداخته؟ جواب داد که از جفای چهار گروه از امت تو.



یکی موذنان که ایشان بانگ می گویند؛ زیرا چه آن زمان که ایشان بانگ نماز میگویند هر که میشنود به جواب موذن مشغول می شود گوینده و شنونده آمرزیده می گردند.

دوم گروهی که بغزا بیرون آیند آواز ایشان که چون ایشان تکبیر می گویند و برای خدا در جنگ می در آیند فرمان می شود که ایشان را با اهل ایشان بیامرزیدم.

سوم گروه کسب کنندگان حلال و درویشان پس چون ایشان از آن کسب حلال خود به کسی نصیب کنند خدای، تعالی، به برکت آن کسب حلال ایشان را و آن کسان را بیامرزد.

چهارم گروه آنکه چون نماز بامداد و بگزارند و بنشینند تا آفتاب بر آید پس نماز اشراق بگزارند.

گفت یا رسول الله آنروز که من در میان ملکوت بودم در لوح محفوظ دیده ام هرکه نماز بامداد بگزارد و بر جای نماز قرار گیرد و بذکر مولی مشغول بود تا آفتاب بر آید و اشراق بگزارد گفت یا رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، حق، تعالی، او را با هفتاد هزار آدمی از ان او که باشد و بیامرزد و از آتش دوزخ خلاصی دهد.

بعد از آن فرمود که در فقه الاکبر نبشته دیده ام بروایت امام المتقی ابوحنیفه کوفی (رض) که وقتی نباشی بود چهل سال به کفن دزدی عمر خود بمصرف رسانید آخر چون او نقل کرد او را در خواب دیدند که در بهشت می خرامد خلق متحیر ماندند سؤال کردند تو کفن دزد بودی چه عمل نیک کردی که این سعادت یافتی جواب داد که در من یک چیز بود آنزمان که نماز بامداد می گزاردم بر جای نماز قرار می گرفتم تا آفتاب بر آمدی اشراق می گزاردم آنگاه در کار نباشی مشغول می شدم حق، تعالی، چون اندک پذیر و بسیار بخش است از برکت بیامرزید و کردارهای مرا محو کرد و بدین درجه رسانید.

آنگاه ملا مرا این معنی حکایت فرمود که چون عارف را حال پیدا شود و بدان چیز فرود ماند اگر آنزمان چند هزار ملک که بهر نوعی عجیبی دیگر باشد برو عرض کنند بدانوقت او دران نه بیند مگر در همان چیز که فرود شده است یک چیز نشان عارفان همین است که عارف همه وقت در



تبسم می باشد و آن زمان که عارف تبسم می کند در عالم ملکوت حیات مقربان در نظر گاه می افتد پس هرچه از ایشان ظاهر می گردد او تبسم می کند.

بعد از آن فرمود که در عرفان حالی است آنزمانکه آن حال در ایشان پیدا می شود در یک قدم که می زنند از عرش تا حجاب عظمت طی می گردد و از آنجا تا حجاب کبریا می رسد بعد از آن به قدم دوم به مقام باز می رسد. آنگاه خواجه چشم پر آب کرد بگریست که کمترین درجه عارف همین است؛ اما آنکه کاملان را درجه است آندرجه ایشان را خدای، عز و جل، داند کجاست و به کجا می رسند و کی باز می آیند. الحمد لله علی ذالک.
مجلس دوم

در روز پنجشنبه دولت پایبوس پیر گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بهاء الدین بخاری و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی به خدمت حاضر بودند بر لفظ مبارک راند که جنابت زیر هر مویی است بر تن آدم پشم در را باید که زیر هر موی که جنابت است آب برساند و تر کند مویهای خویش را که اگر یک موی خشک راند و آب نرسد روز قیامت تن با وی خصمی کند.

آنگاه فرمود که در فتاوی ظهیریه به نبشته دیده ام دهان مردم پاک است و آنکه جنب شود در هر چه آب بخورد آنجا پلید نگردد اگر او بی طهارت و یا جنب بود و یا حائض بود مؤمن بود یا کافر بود دهان پاک است.

بعد از آن هم درین محل فرمود که وقتی رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، نشسته بودند اصحابی بر پائی خاسته سؤال کرد یا رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، اگر کسی جنب بود و هوائی تابستان باشد و او عرق کند جامه در آن آلوده شود پلید گردد یا نه؟ رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که پلید نشود و و آب دهن پاک است اگر بجامه رسد پلید نگردد و بعد از آن هم درین محل فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان هارونی (رح) که چون آدم (ع) از بهشت بدنیا آمد او را با حوا صحبت افتاد مهتر جبرئیل (ع) بیامد و گفت یا آدم برخیز خویشتن را بشوی؛ یعنی غسل کن. چون مهتر آدم غسل کرد و خوشی و فرخی حاصل شد گفت یا آخی



جبرئیل این را مژد و مکافای هست گفت ای آدم، به عدد هر مویی که در اندامت است ثواب یکسال عبادت مر ترا حاصل آید و بعدد هر قطره که آب بر اندام بو رسیده است از هر قطره خدا، تعالی، فرشته بیافریند تا روز قیامت عبادت می کند و ثواب آن مر ترا باشد.

بعد از آن مهتر آدم، صلوات الله علیه و سلامه، گفت یا اخی جبرئیل این ثواب مرا است یا فرزندان مرا مهتر جبرئیل گفت یا آدم هر که از فرزندان تو که مؤمن است چون او غسل از حلال کند بعدد هر مویی که بر اندام او بود یکساله عبادت در دیوان او بنویسند و به عدد هر قطره آب که از اندام او بر زمین افتد حق، تعالی، فرشته بیافریند تا روز قیامت تسبیح و تهلیل می کند و ثواب آن مرد مؤمن را باشد.

چون خواجه این تمام کرد بگریست و فرمود که این فواید درباب کسانی است که از حلال غسل کنند اما طایفه ای که از حرام غسل کند، به عدد هر مویی که بر اندام باشد حضرت عزت یک ساله گناه در نامه اعمال او ثبت کند بعدد هر قطره آب که بر زمین افتد یک دیو آفریده شود تا روز قیامت هر بدی که از آن دیو بوجود آید، بزه آن مر آن کس را باشد که او از زنا غسل کند. آنگاه فرمود که اول روندگان راه شریعت این است چون مردم در شریعت ثابت آمد و هر چه فرمان شریعت است بجای آرد از آن فرمان ذره ای تجاوز و تفاوت نکند بیشتر شود بپایه دویم رسد که آنرا طریقت خوانند بعد از آن چون درین مرتبه ثابت شد چنانچه شرائط طریقت است و آنچه در فرمان است بر سنت روندگان راه سلوک که وقتی از آن تجاوز نکند بیشتر در مرتبه معرفت رسد چون در مرتبه معرفت رسید آنجا هم شناخت و جایی که آشنائی آمد حقیقت بدان که رو شنائی پیدا شد چون درین مرتبه ثابت شد در مرتبه چهارم رسید که آن مرتبه حقیقت است بعد از آن چون مردم درین مرتبه رسد پس هر چه میطلبد می یابد.

آنگاه فرمود که وقتی بزرگی بود از وی شنیدم که او فرمود عارف کسی است که از هر دو کون ببرد، فرد گردد پس بمقام فردا نیت تواند برسد زیرا چه این راه کسی پیش گیرد که از همه بیگانه گشت.



آنگاه هم درین محل فرمود که نماز امانتی است از پروردگار حاکم بر بندگان پس بندگان را واجب است که آن امانت را چنان نگاه دارند و حق آنچنان بجا آرند که هیچ خیانتی در وی ظاهر نشود و بعد از آن فرمود چون این کس در نماز می شود باید که رکوع و سجود تمام بجا آرد چنانچه شرط است و ارکان نماز نیکو نگاه دارد.

آنگاه فرمود که در صلوة مسعودی نبشته دیده ام که چون مردم نماز نیکوتر بگزارد و حق آن تمامی بجا آرد و رکوع و سجود و قرأت و تسبیح او نگاهدارد فرشتگان آن نماز او را در آسمان برند نوری از آن نماز شایع شود پس درهای آسمان بگشایند و آن نماز در زیر عرش برند فرمان آید که سجده کن و آمرزش خواه مر آن نماز کننده را که حق تو نگاه داشته است.

آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که در حق نماز گزارندگان است و آنکه حق به جا نیارد و ارکان نماز نگاه ندارد چون فرشتگان آن نماز را خواهند که بالا ببرند درهای آسمان گشاده نگردند فرمان آید این نماز را ببرید بر روی آن نماز کننده باز زنید؛ پس نماز بزبان حال بگوید که خدای، تعالی، ضایع کند ترا چنانکه ضایع کردی مرا.

بعد از آن هم درین محل فرمود وقتی به بخارا بودم میان اهل دستار این حکایت از ایشان شنیده ام که وقتی حضر رسالت، صلی الله علیه و آله و سلم، مردی را دید که نماز می گزارد و رکوع و سجود و حق نماز بجا نمی آورد باستاد چون او از نماز فارغ آمده پرسید که امروز چند سال است که بدین طریق نماز می گزاری؟ گفت یا رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، امروز قریب چهل سال است که نماز می گزارم رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، چشم پر آب کرد و فرمود که هیچ نماز نکرده ای درین چهل سال اگر مردی بر سنت من نمرده باشد.

آنگاه فرمود که شنیده ام از زبان خواجه عثمان هارونی رحمه الله که فردای قیامت از انبیا و اولیا تا آنجا که مسلمان اند اول حساب نماز خواهند کرد پس هر که هر عهده نماز بیرون آمد برست و هر که از جواب نماز بیرون نیامد بر دست زبانیه دوزخ گرفتار گشت.



آنگاه هم درین محل فرمود که وقتی در شهری بودم نام آن شهر یاد نمانده است اما نزدیک شام است بیرون آن شهر غاری بود بزرگی در آن غار مسکن داشت شیخ اوحد محمد الواحد غزنوی گفتندی پوست و استخوانی در وجود مبارک ایشان مانده بر سجاده نشسته بود و دو شیر پیش در او استاده دعاگو از ترس شیر آن نتوانست که نزدیک رود نظر آن بزرگوار بر من افتاد آواز داد که بیا و مترس چون نزدیک شدم روی بر زمین آوردم و بنشستم اول سخن که آن بزرگ بر من گفت این بود که اگر تو قصد یکی نکنی او نیز قصد تو نکند یعنی شیر خود چه کس است که ازو نمی ترسی؟

بعد از آن فرمود که چون خوف حق در دل یکی باشد هر که بود از وی در خوف بود شیر خود کدام کسی است که از مردم در خوف نبود الغرض ازین بابت سخنها بسیار گفت.

بعد از آن فرمود که ای درویش از کجا می رسی گفتم از بغداد. فرمود نیکو آمدی. اما باید که درویشان را خدمت کنی تا مرد بزرگ گردی اما بشنو امروز درین غار چند سال است که سکونت کرده ام و از جمله خلائق عزلت گرفته ام و از ترس یک چیز سی سال است که از گریه نیاسوده ام ازین ترس شب و روز می گریم گفتم آنچه کدام است فرمود نماز است. آن زمانی که نماز می گزارم در خود می بینم و می گریم که این چه نماز است که می گزارم اگر ذره آنچه شرط نماز است فوت شود این جمله آنچه کرده ام ضائع گردد به یک زمانی طاعت بر روی من باززنند. پس ای درویش اگر خود را از حق نماز بیرون بتوانی آورد کاری کرده باشی و اگر نه عمری است که بغفلت از ما می رود و همه کار کرده باشی.

آنگاه این حدیث فرمود که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، می فرماید: هیچ گناهی نیست بزرگتر ازین نزدیک خدای، تعالی، در دنیا و دشمن تر به قیامت بعد از آن سخن در دوزخ افتاده از کیسکه او نماز چنانچه شرط است نگزارد و حق آن بجا نیارد و بر سر آن بیوقت بگزارد و در وقت.



بعد از آن آن بزرگوار فرمود مرا که استخوانی و پوستی مانده می بینی هم ازین سبب نمی دانم حق نماز بجا می آرم یا نه چون حکایت بگفت سببی پیش داشت بر گرفت مراد او این سخن همه بگفت که عهده نماز بزرگ عهده ایست اگر سلامت ازین عهده بیرون آمدی برستی و اگر نه چنان شرمنده مانی که فردا این روی به کسی نتوانی نمود.

بعد از آن خواجه چشم پر آب کرد بر لفظ مبارک راند که ای درویش نماز رکن دین است و رکن ستون است پس وقتی که ستون بر پا شد خانه سلامت بماند و آنگاه که ستون از خانه برفت خانه فی الحال بیرون شود چون اسلام و دین را نماز ستون است هرگه خلال اندر نمازها و فریضه و سنت و رکوع و سجود اندر آمد پس حقیقت اسلام و دین و جز آن خراب باشد.

بعد از آن فرمود که در شرح صلوة مسعودی امام زاهد رحمه الله در واسعه نبشته خدای، عز و جل، در هیچ عبادتی چندان تغلیظ و تشدید نه کرد چنانچه در نماز.

آنگاه هم در این محل حکایت فرمود که امام جعفر صادق (رض) روایت کرد که خدای، تعالی، نصیحتی جابجا در قرآن یاد کرده است بعضی از آن خطاب است به لفظ مدح و بعضی بر سبیل ترغیب و بعضی بوجه ترهیب مر بندگان را و اندرین هفتصد جای وصیت کرد که نماز را بر پای دارید که ستون دین نماز است آنگاه در تفسیر معرفت است که بروز قیامت پنجاه موقف بایستانند و از پنجاه چیز ایشان را سؤال کنند اما اگر بنده از سر موی از شرائط از هر موی ایمان و صفت‌های او شناخت باری تعالی بیرون آید نیکو و اگر از عهده آن بیرون نیاید هم از آنجا به دوزخ فرستند.

بعد از آن بموقف دوم بایستانند از نماز و فریضه سؤال کنند اگر از عهده آن بیرون آید نیکو و گر نه هم از آنجا با موکلان دوزخ فرستند بعد از آن در موقف سوم بایستانند از سنت‌های رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، پرسیدند اگر از عهده سنتها بیرون آید برهد و گر نه با موکلان پیش حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلم، فرستند که این کس از اُمت تست که در سنتها تقصیر کرده است چون این فواید تمام کرد های های بگریست و این لفظ مبارک راند که



وای بر آنکس که فردای قیامت از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، شرمنده ماند پس او را جا کجا باشد چون از وی شرمنده باشد پیش که رود بعد از آن چون خواجه این فواید تمام کرد هر کسی باز گشت الحمد لله علی ذلک.

مجلس سوم

روز چهارشنبه دولت پایبوس سیر گشت شش نفر درویش از جانب سمرقند آمده بودند و بخدمت نشستند هم چنان مولانا بهاء الدین بخاری که لازم صحبت خواجه بودی در آمد و بنشست بعده اوحد الدین کرمانی آمد روی بر زمین آورد و بنشست سخن درین بود که نماز فریضه تأخیر کنند تا وقت بگذرد و قضاء بگذارند بر لفظ مبارک راند که زهی مسلمانان که ایشان اند که نماز فریضه تأخیر کنند تا وقت بگذرد و قضا بگذارند بر لفظ مبارک راند که زهی مسلمانان که ایشان اند که نماز در وقت نگذارند و تأخیر کنند تا وقت بگذرد بیست هزار روایی بر مسلمانی ایشان که در بندگی کردن مولی تقصیر کنند.

آنگاه هم درین محل فرمود که در شهری بودم مسلمان آن شهر را رسم بود یکی پیش از وقت برای نماز مستعد شدنی طریق منتظر آن استادندی از ایشان سؤال کردم که درین حکمت چیست که پیش از وقت هر همه مستعد می شوید گفتند سبب آنکه چون وقت نماز در آید بر فور نماز ادا کنیم و چون مستعد نباشیم پس وقت بگذرد فردا این روی رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، چگونه بنمائیم که در حدیث ما را خبر کرده است و فرمان داده قال النبی، صلی الله علیه و آله و سلم، «عجلوا بالتوبه قبل الموت و عجلوا بالصلوة قبل الفوت» یعنی بشتابید در گزاردن نماز تا آنکه فوت نشده است.

بعد از آن حکایت دیگر فرمود که در روضه امام یحیی حسن زندوسی (رح) در واسعه نبشته دیده ام و پیش مولانا حسام محمد بخاری که استاد این شکسته بود گذاشته ام و این حدیث از ایشان یاد دارم که گفت رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، «من اکبر الکبائر الجمع بین



الصلوه» یعنی بزرگترین گناهان است که نماز فریضة را تأخیر کنند تا وقت بگذرد و یکجا هر دو نماز بگذارند بعد از آن فرمود که در مجلس خواجه عثمان هارونی نور الله مرقدہ حاضر بودم از ایشان شنیده ام بروایت ابوهریره که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که خبر کنم شما را از نماز منافقین گفتند یا رسول الله گفت هر که نماز دیگر را تأخیر کند تا فرو شود آفتاب بدان وقت که متغیر گردد و روشنایی می رود بزه مند میشود پس یاران رو بر زمین آوردند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه و سلم، وقت او تعیین شود فرمود وقت او این است که آفتاب رنگ خود نه گردانیده باشد و روشن باشد به رنگ خود یعنی زرد نگشته باشد اندر تابستان و زمستان همین حکم دارد.

بعد از آن فرمود در بدایه فقه این حدیث نبشته دیده ام بخط شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی (رح) که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرموده است «اسفروا با لفجر فانه اعظم للاجر» یعنی نماز بامداد روشن تر بگذارید تا ثواب بیشتر یابدی و در نماز پیشین سنت آنست که تأخیر کنید تا هوا خنک شود بگذارید در تابستان و در زمستان همین که سایه گشت نماز پیشین بگذارید چنانچه در حدیث آمده است از رسول، صلی الله علیه و آله و سلم، ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فیح جهنم» یعنی در تابستان نماز پیشین در خنک گاه بگذارید بعد ازین فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی رحمه الله تعالی را نماز بامداد قضا شد چندان بگریست و نوحه و زاری کرد که در بیان نگنجد هاتف آواز داد که ای بایزید چندان گریه چه میکنی اگر یک نماز بامداد فوت شده ثواب هزار نماز بامداد در نامه اعمال تو نبشته شد.

آنگاه فرمود که در تفسیر محبوب قریشی نبشته دیده ام که هر که پنج نماز پیوسته بگذارد تا فردای قیامت پیش او شده آن نماز می رود بعد از آن بر لفظ مبارک راند و این خبر فرمود که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که هر که را نماز نیست او را ایمان نیست.

آنگاه فرمود قال علیه الصلوه و السلام «لا ایمان لمن لا صلوة له» هم درین محل حکایت فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی که در تفسیر امام زاهد آمده است



«فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون»^{۱۰۲} یعنی چنان باشد که ویل چاهی است اندر دوزخ دگر چهی گویند که وادی است اندر دوزخ در آن وادی عذاب سخت و آن عذاب نباشد مگر کسانی را که نماز را از وقت تأخیر کنند و در وقت نگزارند.

بعد از آن ویل را تفسیر فرمود که ویل هفتاد هزار بار به خدای ، عزّ و جلّ، بنالد از درد و عذاب آنکه یا رب این عذاب چنین سخت جای کدام طایفه خواهد بود؟ فرمان آید برای آنان که نماز در وقت نگزارند و قضا کنند.

آنگاه فرمود که وقتی امیرالمؤمنین عمر خطاب رضی الله تعالی عنه نماز شام بگزارد و در آسمان نگه کرد ستاره در آسمان پدید آمده بود وهمناک شد اندر خانه رفت کفارت آن برده آزاد کرد و این او سبب آن بود که چون آفتاب فرو می شود تأخیر نکند، در حال نماز مغرب بگزارد که سنت است.

بعد از آن سخن در صدقه افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که گرسنه را سیر گرد اند حق سبحانه تعالی روز قیامت میان او و میان دوزخ هفت حجاب پیدا آرد که بزرگی هر حجاب پانصد سال راه باشد.

آنگاه لختی سخن در دروغ گفتن افتاده بود بر لفظ مبارک راند که هر که سوگند دروغ خورد گویی خانمان خود را ویران کرده باشد و ذخیره برکت از آن خانه بر گیرند.

آنگاه هم درین محل حکایت فرمود که وقتی در مسجد جامع بغداد تذکیریه بود مولانا عماد الدین بخاری گفتندی از حد مرد صالح بود و تذکیر می کرد این حکایت از وی شنیده ام که وقتی خدای، عزّ و جلّ، مهتر موسی، صلوات الله علیه، صفت دوزخ می کرد فرمان آمد که یا موسی اندر دوزخ هاویه وادی آفریده ام و آن هاویه هفتم دوزخ است از همه پر هول تر و تاریک تر و آتش آن همتاریک و تیزتر و عذاب سخت تر است و مار و کژدم در آن بیشتر و سنگها کبریت است اندر آن دوزخ که هرروز آن را می تابند پس ای موسی یک قطره که از آن کبریت است اگر در دنیا

^{۱۰۲} . آیه قرآن، سوره ماعون، آیه ۵.



افتاد همه آبهای دنیا خشک گردد از تیزی آن کوهها فرو ریزد و از سوزش آن هفت طبق زمین بشگافد از گرمی آن پس ای موسی آنعذاب بدین سختی از برای دو گروه آفریده اند؛ یکی از برای آنکسان که ستیزه کاری کنند در نماز یعنی نگزارند، دوم از برای آن کسان که سوگند دروغ خورند به نام من.

آنگاه هم درین محل فرمود که بزرگی بود او را خواجه محمد سلیم طوسی گفتندی وقتی در کار خدمت ایشان سوگند راست بر زبان راندند و این در حالات شکر بود چون در عالم صحو آمد پرسید که من سوگند امروز خورده ام گفتند آری فرمود که چون امروز نفس من خیره باشد بدین سوگند راست که خورد فردا سوگند دیگر هم خورده خواهد شد چون عادت شد بعده قسم راند نا برین سخن نه گویم خدمت خواجه چهل سال بزیست بر هیچ آفریده سخن نگفت کفارت آن یک سوگند راست که خورده بود.

بعد از آن دعاگو التماس نمود که اگر خدمت خواجه را کار آمدی گفت اشاره کردی و به اشاره کار فرمودی چون خواجه این فواید تمام کرد خلق و دعاگو روی بر زمین آورد هر کسی باز گشت خواجه مشغول گشت. الحمد لله علی ذالک.
مجلس چهارم

روز دو شنبه سعادت پایبوس حاصل شد آن روز شیخ شهاب الدین سهروردی و خواجه اجل شیرازی شیخ سیف الدین باخرزی رحمه الله علیهم از دیدن آمده بودند سخن در آن افتاده بود که صادق در محبت کیست؟ بر لفظ مبارک راند که صادق در محبت کسی بود که چون بلای دوست باز گردد او بطوع رغبت آن بلا را قبول کند.

بعد از آن شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) فرمود که صادق در محبت کسی بود که در عالم شوق و اشتیاق غالب باشد اگر صد هزار تیغ بر سر او زنند او را هیچ خبر نباشد.
بعد از آن خواجه اجل شیرازی (رح) فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که اگر او را ذره ذره کنند و بر سر آتش سوزند و خاکستر کنند او در آن دم نزند صادق باشد.



بعد از آن شیخ سیف الدین باخرزی فرمود که صادق در دوستی مولی کسی بود که همیشه او را ضربی برسد و او در مشاهده دوست را فراموش نکند و هیچ اثر پیدا نشود.

آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الدین ادام الله تقواه فرمود این سخن به شیخ شهاب الدین نزدیکتر است و سابق است زیرا که در آثار اولیای نبشته دیده ام که وقتی رابعه بصری (رح) و خواجه حسن بصری (رح) و مالک دینار و خواجه شقیق بلخی رحمه الله علیهم هر همه در بصره یکجا نشسته بودند سخن در صدقه محبت می رفت هر کسی سخن در دوستی می گفت همچنان خواجه حسن بصری (رح) گفت که صادق در دوستی مولی بسی بود که چون او را دردی و محنتی رسد او در آن خبر کند. رابعه گفت ای خواجه ازین بوی منی می آید.

آنگاه مالک دینار گفت که در دوستی مولی کسی صادق است که هر بلای و جفای که از دوست برین کس برسد او در آن رضا طلبی کند و بدان راضی باشد. رابعه فرمود که به ازین بایستی.

بعد از آن خواجه شقیق رح فرمود که در دوستی مولی کسی صادق باشد اگر او را ذره ذره گردانند بدان دم نزند رابعه فرمود که چون او را مللی و حزنی برسد او در آن مشاهده دوست فراموش نکند.

آنگاه خواجه فرمود که ما را نیز قرار است شیخ سیف الدین باخرزی (رح) فرمود که سخن در صدق محبت همین است. آنگاه سخت در خنده افتاد بر لفظ مبارک راند که در اصل خنده قهقهه که یکی از گناهان کبیره است در میان اهل سلوک همین خنده قهقهه است.

آنگاه فرمود اول باز می خنده قهقهه است اما در گورستان منع آمده است که آنجاگاه عبرت است نه جای لهو بازی؛ زیرا چه در خبر است از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، هر گاه که کسی در گورستان بگذرد مردگان گویند که ای غافل اگر تو بدانی که ترا چه پیش است گوشت و پوست بر اندام تو بریزد.



بعد از آن بر لفظ مبارک راند و هم درین محل این حکایت فرمود که وقتی در کرمان من و شیخ اوحدی کرمانی مسافر بودیم پیری مفتی از جد پیش بزرگ و صاحب‌نعمت و مشغول اما مشغولی که در آن بزرگ دیدم وقتی کسی را چندان مشغول ندیدم الغرض چون او را در یافتیم سلام کردم دیدم که همین روحی در ایشان مانده بود گوشت و پوست گویی در ایشان نبود آن بزرگوار نیز کمتر می گفت در خاطر گذرانیدم که این بزرگ را پرسم که حاصل ماجرا چیست که چنین ضعیف و حقیر آن بزرگوار شده اند ضمیر روشن که در وی بود پیش آنان که ما می‌گوییم او بر فور مکاشفه کرد که ای درویش با یاری در گورستان می گذشتیم نزدیک گور قرار گرفتیم چون نشستیم قضا را آن چیزی لهُو بگفت مرا خنده قهقهه آمد از آن گور آواز بر آمد که ای غافل کسی را که این مقام پیش است او حریفی همچو ملک الموت در پس مونس او در زیر پاک اسیر ما و کژدم بود او را با خنده چه کار بود؟ همینکه این شنیدم آهسته برخاستم دست یار بوسیدم او را وداع کردم او جایی رفت من بیامدم. درون غار قرار گرفتم چنانچه از هیبت این سخن در زاری ام و هر روز بر خویش میریزم و این یاد می کنم و امروز مدت چهل سال است که از شرم آن خنده قهقهه سوی آسمان ندیده ام و شرمنده ام که فردا این روی چگونه خواهم نمود.

بعد از آن هم درین محل حکایت فرمود بزرگی بود که او را خواجه عطا سلمی گفتند چهل سال او جانب آسمان ندید پرسیدند که چرا چندین می گویی گفت که از ترس گور و هیبت قیامت بعد از آن پرسیدند اینکه جانب آسمان نمی بینی از کجاست فرمود که از شرم گناه که بسیار کرده ام و در مجلسها خنده قهقهه زده ام ازین سبب دیده بالا نمی کنم و به سوی آسمان نمی بینم.

بعد از آن حکایت دیگر فرمود که خواجه فتح موصلی که یکی از بندگان طریقت بود هشت سال الحمربست که گوشت و پوست از رخسار مبارک ایشان می ریخت آنگاه بعد از نقل، او را در خواب دیدند گفتند خدای، تعالی، با شما چه کرده است گفت بیامرزد اما آن زمان که بالا بر آوردند چون زیر عرش بردند سجده کردم اما لرزان و ترسان خطاب آمد که فتح چرا چندین



بگریستی مرا غفار ندانستی سر بسجده نهادم و مناجات کردم الهی غفار می دانستم اما از ترس
 ضغطه گور و وهیبت قیامت و درشتی ملک الموت می گریستم که در آن تنگ لحد حال من
 چگونه خوا بود بعد از آن فرمان شد که چون ازین ترسیدی باز گرد که ازان ترس ایمان گردانیدم
 و ترا بیامرزیدم.

آنگاه فرمود که وقتی در سیوستان برابر خواجه عثمان هارونی رحمه فرا بودم در مقامی
 صومعه بود در آن صومعه درویشی شیخ صدرالدین محمد (ص) احمد سیوستانی گفتندی از حد
 مشغول بزرگ من چند روز ملازم صحبت او بودم هر که در صومعه ایشان بیامدی باز محروم
 نگفتی در عالم غیب رفته چیزی بر دست او دادی و این سخن بگفتی که این درویش را بدعای
 ایشان یاد کنید اگر من ایمان خود در گور سلامت توانم برد کاری کرده باشم الغرض آن بزرگوار
 چون حکایت گور و هیبت مرگ بشنیدی چنان بر خود بلرزیدی که برگ بلرزد و از چشم خون
 روان شدی گویی چون چشمه آب است بعد از آن هفت شبانروز در عالم گریه بودی اما ایستاده و
 دو چشم در هوا داشته است که ما را از گریه نمودن او گریه گشادی که این چه مرد است و اینچه
 بزرگ است؟

بعد از آن چون از آن عالم فارغ آمدی و بنشستی رو به سوی ما کردی. ای عزیز! آن کسی را
 که مرگ در پیش است و حریفی همچو ملک الموت و روزی همچو روز قیامت پیش باشد او را با
 خواب و قرار و خنده و خوشدلی چه کار بود و بکار دیگر مشغول شدن چگونه خوش آید؟
 آنگاه فرمود که ای عزیزان اگر شما را از حال خفتگان زیر خاک که اسیر مور و مار اند و
 محبوس در زندان خاک اند اگر ذره ای معلوم شود که بر ایشان چه معامله می رود، استاده بر خود
 بگدازید و چون نمک آب گردید.

آنگاه فرمود که عزیزان وقتی دعاگو در بصره بزرگی را دید از حد مشغول برابر او در
 گورستان بودم و او صاحب کشف بود نزدیک گوری من و آن بزرگ نشسته بودم که مرده آن گور
 را عذاب می کردند اما عذاب سخت آن بزرگ چون معاینه دید، از نعره بیفتاد چون بدیدم جان



داده بود و ساعتی شد که بر خود چون نمک بگداخت آب شد و نا پیدا گشت از خوفی که در آن بزرگ دیدم وقتی در هیچ آفریده ندیده بودم و نشنیده بودم.

آنگاه فرمود آنچنان بر خود فرد شدم که هر روز بر خود می گدازم از هیبت گور با شما بعد از سی سال سخن گفته ام و این حکایت کرده ام. پس ای عزیز آن این مقدار که مردم بخلق مشغول گردد از خدای، عزّ و جلّ، باز می ماند پس باز گردید به زاد راحله مشغول گردید که ما همه آنروز پیش داریم، باشد که ایمان به سلامت توانیم برد این بگفت و دو خرما پیش داشت بر دست من داد خود برخاست و در گریه مشغول شد و باز در عالم تحیر شد.

بعد از آن خواجه های های بگریست و گفت: پس ای درویش بدان خدای که جان من اندر قبضه اوست از آن روز باز تا غایت امروز دعاگو بر قرار خود است و از هیبت مرگ و گور هر روز بر خود می گدازم و از ترس بر خود میریزم و زاد و راحله ندارم که بدان قوت از آن ترس ایمن گردم. آنگاه فرمود که یکی از گناه کبیره است که در گورستان طعام و آب خورند برای هوای نفس یعنی عمداً و قصداً پس اوست ملعون و منافق زیرا که آن جای عبرت است نه جای شهوت و لهو آنگاه به لائم این معنی حکایت فرمود که در روضه امام یحیی ابو الخیر زندوسی رح نبشته دیده ام از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، «من اکل فی المقابر طعاما و شرابا فهو ملعون و منافق» یعنی هر که بخورد در مقبرها طعام و شراب پس او ملعون و منافق است.

بعد از آن هم درین محل حکایت فرمود که وقتی خواجه حسن بصری (رح) در گورستان می گذشت طایفه ای از مسلمانان را دید که در گورستان به طعام و شراب مشغول بودند نزدیک ایشان شد و گفت این خواجه گان شما منافقانید یا مسلمانان؟ این سخن ایشان را دشوار نمود خواستند تا به خواجه حسن بدی کنند خواجه فرمود من بهر آن می گویم که حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلّم، می فرماید هر که در گورستان طعام و شراب خورد او منافق باشد زیرا که این مقام هیبت و عبرت است که معاینه می بینید که همچو شما و بهتر از شما درین خاک خفته اند و اسیر مور و مار و در زندان محبوس مانده و گوشت و پوست ریخته و جمال ایشان با



خاک یکی شده شما بر دست خود آن چنان عزیزان را بخاک سپردید شما را چگونه دل می شود که اینجا طعام و آب می خورید و به لهو لعب مشغول می شوید چون خدمت خواجه این معنی بر ایشان بگفت علی الفور جوانان تائب شدند که باز می گردیم شما ببخشید.

بعده خدمت خواجه هم در این محل حکایت دیگر نمود که در ریاحین نشسته دیده ام که وقتی حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلم، بر قومی گذشته که در خنده و لهو و لعب مشغول اند حضرت رسالت، صلی الله علیه و آله و سلم، بایستاد و سلام گفت ایشان در حال همه روی بر زمین آوردند چون بندگان دست پیش آورده باستاند حلمی که حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و سلم، را بود بر آنهمه فرمود که ای برادران شما از مرگ ایمن شدید هر همه بانفاق گفتند که خیر یا رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، گفت از ترس اعمالها رستید گفتند خیر گفت از پل صراط گذشتید گفتند خیر. پس فرمود چگونه در خنده و لهو و لعب و جز آن غافلوار مشغول گشته اید؟ این نصیحت حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلم، چنان در ایشان اثر کرد که بعد از آن به هیچکس آن طایفه را در خنده ندیده.

آنگاه خدمت خواجه فرمود که مشایخ طبقات و اولیاء صفت طریقت و امامان دین خواجگان مغرفت که از جمله دنیا و آنچه در دنیاست تبرا کردند سبب آنکه چندین عقب هیبت و حیرت پیش می دیدند آنگاه فرمود که در مرتبه سوم که آن را اهل سلوک گناه کبیره می نویسند آن است که هیچ گناه بزرگ تر از آن نیست که برادر مسلمانی را بیموجبی بیازرد و چنانچه در نص کلام الله مسطور است که فرمان می شود «والذین یؤذون المؤمنین یغیر ما اکتسبو فقد احتملو بهتانا و اثما مبیناه»^{۱۰۳} معنی چنین باشد رنجانیدن برادر مسلمان از گناه کبیره در بخش رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، در بخش خدای، عزّ و جلّ، است.

بعد از آن خدمت خواجه حکایت فرمود در وقتی ملکی به ظلم و تعدی دست دراز کرد بندگان خدای را به ظلم جبر هلاک می کرد و عذاب می داشت بعد از آن بعد مدتی همان ملک



ظالم را پیش در مسجد کنکری در بغداد استاده دیدند موی سر و ریش پراگنده و در خاک یکی شده و از آن غافل قاعده او تمام بر گشته و خاکستر بر اندام انداخته و خراب و منغص گشته است شخصی او را شناخت پرسید که تو همان ملکی که در مکه بر خلق ظلم و تعدی می کردی؟ شرمنده شده گفت که تو مرا از کجا شناختی و چه دانی؟ گفت ترا آن روز زبان نعمت و دولت دیده ام استاده که بر خلق خدا نمی بخشیدی و دست ظلم و تعدی دراز کرده بودی گفت آری در آن وقت بندگان خدا را به موجبی می رنجانیدم دستم بر ایشان می کردم لاجرم سزای خود دیدم. بعد از آن خدمت خواجه حکایت فرمود که وقتی در بغداد بودم در کنار دجله صومعه ای دیدم در آن صومعه بزرگی مسکن داشت چون سر در آن صومعه کردم سلام گفتم جواب سلام به اشاره باز داد و هم به اشاره فرمود که بنشین. زمانی بنشستم. روی سوی من کرد و گفت ای درویش قریب پنجاه سال باشد که از خلق عزلت گرفته ام و اینجا مسکن ساخته ام چنانچه شمایان مسافرت می کنید مرا نیز در عالم همین نوع مسافرت بودمی در شهری رسیدم بزرگی از دنیاداران دیدم استاده از برای دادستد خلق خدایرا در بخش می داشت و در آن غلو می کرد. من او را هیچ نگفتم و باز نداشتم و دیده نادیده می کردم و می گذشتم. هاتف غیب آواز داد که درویش چه شدی اگر برای حق با آن دنیا داد می گفتی که از حق بترس و با خلق زیادتی مکن از سخن تو از آن ظلم باز ماندی اما بترسیدی از آن دنیا دار که لطفی می کند از آن باز خواهد ماند از آنروز که آواز غیب شنیدم از غایت شرمندگی سالها بر آمد که درین صومعه مسکن ساخته ام و پای خویش ازین مقام بیرون نیاورده ام و درین اندیشه فرو شده ام اگر فردای قیامت ازین معامله پرسند جواب چه گویم پس ای درویش از آن تاریخ باز قسم بر زبان راندم که پیش طرفی نروم که چیزی بینم تا بدان فعل مقرون نگردم که فردای قیامت بگویند بیاگواهی بده

بعد از آن نماز شام شد یک کاسه آشام و دو نان جوین و یک کوزه آب از هوا پیدا شد این بزرگ و دعا گو یکجا افطار کرد. چو آم را روان شدم دو سیب از زیر مصلا بیرون آورد به دعا گو داد دعا گو روی بر زمین آورد و باز گشت.



بعد از آن بر لفظ مبارک راند که مرتبه چهارم در سلوک آن است که یکی از گناه کبیره همین است که چون مردم نام خدا، عزّ و جلّ، بشنود و یا از کلام الله بخواند پس باید که دل نرم شود از هیبت خدای، تعالی، اعتقاد او در ایمان زیاده شود و اگر عیاذا بالله در شنیدن ذکر خدای، تعالی، و خواندن کلام الله دل‌های نشوزگان نرم نگردد و اعتقاد در ایمان زیاده نه شود بلکه در خنده و لهو و لعب مشغول شود پس یکی از گناه کبیره همین است چنانچه در کلام الله مسطور است و فرمان میشود «أما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم و إذا تلى عليهم آیاته زادتهم ایماناً و علی ربهم یتوکلون»^{۱۰۴} امام زاهد در تفسیر مینویسد که معنی این آیت چنان باشد که مؤمن بحقیقت آن کسانی اند که چون نام خدای، تعالی، بشنوند اعتقاد در ایمان ایشان زیاده گردد ایشان مؤمنانند پس هر که ذکر خدای، تعالی، بشنود و خواندن کلام الله هر که بخندید پس بحقیقت بدانید که آواز منافقان است.

آنگاه هم در این محل فرمود که روزی رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، بر قومی گذشت آن طایفه را دید ذکر خدای، تعالی، می گویند مگر در خنده لهو خنده اند و هیچ از ذکر و خواندن دل‌های ایشان نرم نمی شود پس رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، بایستاد و گفت «و هو طائف ثالث منافقون» یعنی این طایفه سوم منافقانند که در شنیدن کلام الله هیچ دل ایشان نرم نگردد.

آنگاه حکایت فرمود که خواجه ابراهیم خواص (رح) بر جماعتی گذشت ایشان از ذاکران بودند نشسته ذکر می گفتند همین که خواجه ابراهیم نام خدای، عزّ و جلّ، بشنید چنان ذوق در وی پیدا شد که خواجه ابراهیم در رقص شد هفت شبانروز در رقص بیهوش بودی که خبر از خود نداشتی هر بار که بیهوش باز آمدی نام خدا بر زبان راندی باز در عالم بیهوش مستغرق شدی همین هفت شبان روز برین منوال بودی و چون بیهوش باز آمدی تجدید وضو کردی و دو گانه نماز

^{۱۰۴} سورة الانفال، آیه ۲.



بگزاردی و سر بسجده نهاد و باز گفت یا الله سر بر نکرد جان بداد. آنگاه خواجه چشم پر آب کرد
و این بیت بر لفظ مبارک راند که:

عاشق به هوای دوست بیهوش بود وز یاد محب خویش بیهوش بود
فردا که به حشر خلق حیران باشد نام تو درون سینه و گوش بود

بعد از آن خواجه حکایت فرمود که وقتی در خانقاه خواجه یوسف چشتی (رح) چند نفر
درویش صاحب جمال و نعمت در دایره حاضر بودند دعاگو نیز حاضر بود این بیت گویندگان می
گفتند چنان در دعاگو و بدان درویشان در گرفت که هفت شبان روز مدهوش بودند که خبر آن
نداشتند و در رقص بودند هر بار که گویندگان می خواستند بیتی دیگر بگویند همین بیت می
گویانیدیم از میان آن درویشان دو نفر چنان بیخبر شدند که در زمین افتادند خرقة بر قرار ماند و
آن درویشان از میان ناپیدا شدند چون خواجه این فواید تمام کرد خلق باز گشت خواجه در
تلاوت مشغول شد. الحمد لله علی ذلک.

مجلس پنجم

روز دو شنبه دولت پایبوس حاصل شد شیخ جلال و شیخ محمد اوحد چشتی و بزرگان دیگر
بخدمت حاضر بودند سخن درین بود که نگریستن در پنج چیز یکی از عبادت است در مذهب اهل
سلوک یکی از عبادت است؛ زیرا چه در خبر است از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، هر
فرزندی که در شوی مادر و پدر دوستی خدای، تعالی، بنگرد حجتی پذیرفته در نامه اعمال او
بنویسند و هر زمانی که فرزندی در پای مادر و پدر بوسه زند حق، تعالی، ثواب عبادت هزار سال
در نامه اعمال او بنویسد و او را بیامرزد.

بعد از آن هم در این محل بر لفظ مبارک راند وقتی جوانی گناهکاری و فسادکاری از جهان
نقل کرد او را در خواب دیدند که میان حاجیان در بهشت می خرآمد خلق را تعجب پیدا شد
پرسیدند که این دولت از کجا یافتی که هیچ عمل نیکو نکردی؟ گفت آری همچنان است اما مادر
زال داشتم آن زمان که از خانه بیرون آمدم سر در پای مادری آوردم مادر دعا کردی خدای،



تعالی، تو را بیامرزد و ثواب حج روزی کند حق، تعالی، دعای مادر مستجاب کرد مرا بیامرزد و میان حاجیان بخرامیدم.

بعد از آن هم ملایم این معنی حکایت کرد که وقتی خواجه بایزید را پرسیدند که این دولت از کجا یافتی فرمود که وقتی که کودک بودم هفت ساله به مسجد میرفتم پیش استاد قران می خواندم درین آیت که فرمان می شود «و بالوالدین احسانا»^{۱۰۵} از استاد معنی این آیت پرسیدم گفت درین آیت فرمان می شود که خدمت مادر و پدر بواجبی کنید چنانکه خدمت من که پروردگار شما ام همین که از استاد بشنیدم تخته بستدم پیش مادر آمدم سر در پای مادر آوردم که ای مادر من همچنین شنیدم که خدا، تعالی، چنین فرماید از خدا، تعالی، بخواه تا چنانکه حق توست تو را خدمت کنم چون این عرض داشت پیش مادر و پدر کردم دلش بر من مسکین بسوخت دو گانه نماز بگزارد دست من بگیرد و روی سوی قبله کرد مرا بخدا سپرد این دولت از آن یافتم که دعای مادر بود دوم آنکه وقتی شبی از شبهای زمستان مادر من نیم شب آب طلبیده کوزه پر آب کردم بر کف دست نهادم مادرم در خواب برفت من بیدار نکردم چنانچه آخر شب بیدار گشت مرا با کوزه ایستاده دید آن زمان که کوزه آب از من بستد از غایت سرما کوزه با دست من چسبیده بود چون کوزه بر آمد با پوست بر آمد به شفقتی که مادرست سرم را در کنار گرفت و بوسه داد و گفت ای جان مادر رنج بردی و مرا دعا کرد که خدای، تعالی، ترا بیامرزد حق، تعالی، دعای مادر مستجاب کرد و این همه دولت از دعای مادر یافتم.

بعد از آن فرمود که مرتبه دویم آنست که نگریستن در مصحف یکی از عبادت است؛ زیرا چه در شرح اولیا نبشته دیده ام هر که در کلام الله نظر کند و یا بخواند خدای، تعالی، بفرماید تا دو ثواب در نامه اعمال او بنویسند یکی ثواب خواندن قران و یکی ثواب نگریستن و هر حرفی که در کلام باشد حق، تعالی، بفرماید تا به عدد هر حرفی ده نیکی در نامه اعمال او بنویسند و ده بدی پاک گردانند.

^{۱۰۵} سوره بنی اسرائیل آیه ۲۳



بعد از آن دعاگو التماس کرد که مصحف در شکر و جائی که به سفر روند برابر توان برد یا نه؟ فرمود در اول که اسلام چندان آشکارا نبود رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، در سفر مصحف برابر نمی بردی و بگفتی که داند چیزی خطا می شود و مصحف در دست کفار افتد اما در آنچه اسلام قوی شد و مسلمانی انبوه گشت بعد از آن هر جا که برفتی مصحف را برابر بردی.

بعد از آن هم در این محل فرمود که سلطان محمود غزنوی، انار الله برهانه، را بعد وفات بخواب دیدند پرسیدند که خدای، تعالی، با تو چه کرد؟ گفت شبی از شبها من در خانه یکی مهمان بودم در طلاق مصحف بود با خود گفتم که مصحف اینجاست من چگونه چشم [برهم نهم]؟ باز گفتم که مصحف را ازین موضع بیرون فرستم چون وقت نقل من رسید نقل کردم مرا هم بدان مصحف ببخشیدند.

بعد از آن بر لفظ مبارک راند هر که در مصحف نگرد و بر کرم خدای، تعالی، روشنایی چشم او زیاده شود هیچ گهی آن چشم به درد نیاید و خشکی نپذیرد.

آنگاه هم در این محل حکایت فرمود که وقتی بزرگی بر سجاده نشسته بود مصحف پیش بود نابینائی بیامد روی بر زمین آورد التماس نمود که چندین تداوی کردم این چشمهای من نیکو نشدند اکنون بر شما آمده ام تا این چشمهای من نیکو شوند فاتحه در خواست دارم آن بزرگ مستقبل قبله شده فاتحه خواند و مصحف که در پیش داشت بر دست گرفت و بر هر دو چشم او مالید چشم او چون چراغ روشن گشت.

بعد از آن فرمود که در جامع الحکایت نبشته دیده ام در روزگار پیشین جوانی فاسق بود که از فسق او مسلمانان را نفرت گرفته بود هر چند که او را مانع می شد نمی شنید، الغرض چون نقل کرد او را در خواب دیدند که تاجی بر سر و رواجی در کمر بسته و خرقة در بر پوشیده فرشتگان را فرمان شده است تا در بهشت بزید. از وی پرسیدند که تو مرد فاسق بودی این دولت او کجا یافتی فرمود که در دنیا یک خیرات از من بوجود آمده است و آن این بود که حای مصحف را بدیدمی برخاستمی آنگاه در خدمت استاد شدمی و با حرمت تمام در وی نظر کردمی حق، تعالی،



بجمله گناهان مرا بدین یک چیز عفو کرد و مرا در کار مصحف کرد و بیامرزید و این درجه روزی کرد.

و بعد از آن بر لفظ مبارک راند که سیوم مرتبه آن است که اگر کسی در روی علما بنگرد حق، تعالی، فرشته بدان نظر بیافریند تا روز قیامت آن فرشته مراد را آمرزش می خواهد از خدای، عزّ و جلّ، بعد از آن فرمود هر که را دوستی علما و مشایخ در دل بود خدای، تعالی، هزار ساله عبادت در نامه اعمال او نبشتن فرماید و اگر در همین حال بمیرد حق، تعالی، درجه او چون درجه علما گرداند و مقام او علین باشد.

آنگاه فرمود که در فتاوی ظهریه نبشته دیده ام از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، که در روی علما بسیار بنگرد و با ایشان برود و بیاید و تا هفت روز ایشان را خدمت کند حق، تعالی، گناه او را بتمام در گذارد و نیکی به هفت هزار ساله در نامه اعمال او بنویسد که روز به روزه گذارنیده باشد و شب به قیام.

و این حکایت فرمود که مردی بود در ایام پیشین هر وقتی علما را یا مشایخ را بدیدی روی از ایشان بگردانیدی و از حسد ایشان نتوانستی که ببیند. الغرض چون آن مرد نقل کرد او را در گور فرو آوردند هر چند که روی بجانب قبله می کردند روی از جانب قبله می گشت و جانب دیگر می شد. خلق را تعجبی و حیرتی پیدا گشت. هاتفی آواز داد که ای مسلمانان خود را و این مرد را چه رنجه دارید. او مردی بود در دنیا از علما و مشایخ روی بگردانیدی پس هر که از علما و مشایخ رو بگرداند ما رحمت خویش از وی باز دادیم و از میان رانندگان بگردانیم و فردای قیامت وی را چون روی خرس برانگیزم.

بعد از آن فرمود که مرتبه چهارم در خانه کعبه دیدن است و یکی از عبادات است رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، فرمود هر که در خانه کعبه زاده‌ها الله شرفاً و تعظیماً دیده برود یکی از عبادات باشد هر جا که جانب خانه کعبه زاده الله شرفاً و تعظیماً بنگرد در نگرستن هزار ساله عبادت و ثواب حج در نامه اعمال آن کس بنویسند و او را در حبه اولیا کرامت کنند.



بعد از آن فرمود که مرتبه پنجم خدمت کردن و در روی پیر خود و نگریستن یکی از عبادات است زیرا که در معرفت المریدین نبشته دیده ام که خدمت شیخ عثمان هارونی رحمه الله تعالی فرماید هر که یک روز پیر خود را خدمت کند چنانچه حق خدمت است حق، تعالی، او را در بهشت هزار کوشک از یک دانه مروارید بدهد و در هر کوشکی حور کرامت کند و فردای قیامت بیحساب به بهشت برند و هزار ساله عبادت در نامه اعمال او بنویسند.

بعد از آن فرمود که مریدی را باید که هر چه از زبان پیر خود بشنود گوش هوش وی بر آن متعلق بود و هر نماری و اورادی و جز آنکه خدمت پیر فرماید بکردار رساند و متواتر بخدمت پیر حاضر باشد و خدمت کند و اگر متواتر سیر نشود کوشش نماید.

بعد از آن هم در این محل حکایت فرمود که وقتی زاهدی به صد سال مر خدای را، عزّ و جلّ، عبادت کرده بود روز به روز گذراندی و شب به قیام هیچ ساعتی و لحظه از طاعت خالی نبود و هر که بروی بیامدی پند و نصیحت کردی و بر آیندگان و روندگان گفتی که در کلام الله مجید فرمان میشود قوله تعالی «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون»^{۱۰۶} یعنی ای بندگان خدای، تعالی، شما را نیافرید مگر برای عبادت نه برای خوردن و آشامیدن و غافل بودن در کار عبادت پس ای مسلمانان ما را واجب است که در هیچ کاری دست نزنیم مگر در طاعت و عبادت خدای، تعالی، الغرض چون این زاهد نقل کرد و او را در خواب دیدند از وی سؤال کردند که خدای، تعالی، با تو چه کرد گفت بیامرزید گفتند بکدام عمل فرمود چندین عمل که کردم و روز و شب خود را بیدار داشتم و هیچ وقت خود را آسایش ندادم این جمله اعمال محبوب نبود الا سبب آمرزش من خدمت کردن پیر خود شد فرمان آمد چون تو در خدمت کردن پیر تقصیر نکردید بخشیدم.

بعد از آن خواجه ادام الله تقواه فرمود و چشم پر آب کرد که فردای قیامت امنّا و اصدقاّ و اولیا و مشایخ و صدیقان را مبعوث گردانند گلیمها بر دوش ایشان بود چنانچه در هر گلیمی صد هزار ریشه بود پس در آیند مریدان و فرزندان ایشان در آن ریشه های گلیم درآویزند و هر یکی



ریشه بگیرد ایستاده شود چون خلق از حشر قیامت فارغ شوند حق، تعالی، ایشان را قوت بخشد که نزدیک پل صراط بر فور برسند آن گلیم را آن درویشان و مریدان بر گیرند از راه سی هزار ساله و آن عقوبات قیامت بگذرانند و خود را بر در بهشت استاده ببابند زهره نباشد که سختی برسد چون خدمت خواجه این فواید تمام کرد در تلاوت مشغول شد. خلق سوی دعاگو باز گشت.

الحمد لله علی ذلک.

مجلس ششم

روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در خدای، عزّ و جلّ، افتاده بود. شیخ برهان الدین چشتی و شیخ محمد صفاهانی و درویشان دیگر در مسجد جامع بغداد در خدمت خواجه حاضر بودند. بر لفظ مبارک راند در چیزهاست که خدای، تعالی، به علم و قدرت خود در عالم آفریده است اگر مردم در آن فرود شود در ساعت از دست برود دیوانه گردد.

بعد از آن فرمود که وقتی حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلّم، آرزوی دیدن اصحاب کهف کرد فرمان آمد که حکم کردیم تو در دنیا ایشان را نبینی مگر در آخرت اما اگر خواهی ایشان را در دین تو در آرم بعد از آن فرمود یاران خود را برین گلیم بنشان. گلیم یاران را به آن جهان ببرد در غار اصحاب کهف فرود آورد. یاران بر اصحاب کهف سلام کردند. حق، تعالی، ایشان را زنده گردانید. جواب سلام باز دادند. بعد از آن یاران دین رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، بر ایشان عرض کردند و ایشان قبول کردند.

آنگاه خواجه این حکایت فرمود که چه چیزست که در قدرت خدای، تعالی، نیست اما می باید که در فرمانهای او تقصیر نکند تا هر چه خواهد آن شود. آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود که وقتی بخدمت خواجه خود شیخ عثمان هارونی (رح) حاضر بودم و جماعت درویشان نشسته بودند حکایت از مجاهدۀ متقدمان و فواید ایشان می گفتند. درین میان پیری محنتی و ضعیف و مخیف عصا بر دست گرفته بیامد سلام کرد جواب سلام گفت شیخ عثمان هارونی برخاست با بشاشت تمام در پهلوی خود جا داد. آن پیر آغاز کرد. امروز سی سال است پسری از



من جدا مانده است از درد فراق او حالم بدین جای رسیده است و از حال حیات و ممات او خیر ندارم بخدمت خواجه آمده ام فاتحه و اخلاص درخواست دارم برای آمدن پسر و سلامتی او. همین که شیخ عثمان هارونی این سخن بشنید سر در مراقبه کرد. دیری بود چون سر بر آورد روی بسوی حاضر آن کرد که فاتحه و اخلاص بخوانیم برای آمدن پسر این پیر جدا مانده را همین که خود و درویشان فاتحه و اخلاص تمام کردند فرمود که ای پیر برو بعد یک لحظه پسر خود را بر ما بیاری چون پیر از زبان مبارک سخن بشنید روی بر زمین آورد باز گشت. هنوز در میان راه بود که آینده بیامد و دست پیر بگرفت گفت مبارک باد که پسر تو آمد. پیر را خاطر پیش آمد در خانه پیر و پسر یکجا شدند و ملاقات کردند. پیر را چشم ضعیف شده بود روشن گشت پای پس آن باز گشت. پسر را بخدمت خواجه آورد پای بوس گشاید خواجه آن پسر را پیش خود طلبید پرسید کجا بودی گفت بر نیمه دریا بودم دیوان در زنجیر بند کرده بودند. امروز هم در آن مقام نشسته بودم درویشی هم بر مشابیهت مخدوم گویا که آن درویش خدمت مخدوم است در آمده در زنجیر دست دراز کرد گردن مرا به زور بر گرفت و مرا نزدیک خود بایستاند. فرمود پای خود بر پای من نه من بر حکم اشاره آن درویش همچنان کردم فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود را بر در خود ایستاده دیدم. همین که این سخن بگفت و خواست که سخن دیگر گوید که شیخ الاسلام انگشت مبارک در دندان گرفت که مگوی. آن پیر بدوید سر در قدم خواجه آورد که اینک مردان خدای با این قدر خود پوشیده دارند.

آنگاه فرمود که در روایت کعب الاحبار آمده است، رضی الله عنه، در آفرینش قدرت خدای، عزّ و جلّ، فرشته آمده است بدان هیبت و بزرگی که خدای داند پس نام آن فرشته هابیل است الغرض آن فرشته دو دست دراز کرده است یکی سوی مغرب و دویمی سوی مشرق و تسبیح میگوید «لا اله الا الله محمد رسول الله» و آن فرشته موکل است بر روشنائی روز و تاریکی شب بدان دست که بسوی مشرق است روشنائی بدان نگاه می دارد و دستی که به سوی مغرب است تاریکی شب بدان دست نگاه می دارد. اگر آن فرشته روشنائی را از دست بگذارد همه عالم روشن



گردد. هرگز شب نیابد و اگر تاریکی را از دست بگذارد. همه عالم آسمان و زمین تاریک گردد. هرگز روز نگردد و لوحی معلق آویخته اند و خطهای سپید سیاه اندر وی نبشته اند او می بیند گاهی نقصان کند چون بیفزاید روشنائی روز زیاده گردد و چون نقصان کند تاریکی شب زیاده گردد. ازینجاست که گاهی روز دراز بود گاهی تاریکی شب کوتاه گردد.

خواجه این فواید تمام کرد چشم پر آب کرد، های های بگریست و در عالم سکر بود فرمود که درین راه مردان خدای باشند هر معامله که در عالم می گذرد و هر عجایبی که از آن قدرت می باشد پیش نظر ایشان آن چیزها معاینه است و می بیند و پیش بندگان خدای، عزّ و جلّ، آن معامله باز می گویند.

بعد از آن هم دراین محل فرمود فرشته دیگر آفریده است بدان بزرگی و هیبت که یک دست در آسمان است بادها را بدان دست نگاه می دارد اگر آن فرشته از آن دست آنها بگزارد همه عالم غرق شود و اگر از دست بادها بگزارد همه عالم زیر و زیر گردد.

بعد از آن هم دراین محل فرمود حق، سبحانه و تعالی، که کوه قاف را بیافریده است بزرگی آن بگرد همه دنیا است و این دنیا و جمله چیزها در میان آن کوه است که همی تا بد چنانکه در کلام الله فرمان می شود «ق و القرآن المجید» پس رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلّم، این را تفسیر کرد و فرمود که حق، سبحانه و تعالی، فرشته دیگر آفریده است که بالای آن کوه نشسته است و تسبیح او همین است که می گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و نام آن فرشته قرتائیل است و بدان کوه موکل است او گاهی دست می گشاید و گاهی می بندد و رگهای زمین بر دست اوست هر گاهی که خدای، تعالی، خواهد که بر زمین تنگی پیدا گردد آن فرشته را فرمان می شود تا رگ زمین او کشد چون رگها فراهم آید آنها در چشمه خشک شود نبات بر نیاید و چون خواهد که فراخی در زمین فرستد فرشته را فرمان می شود تا رگ زمین بگشاید و چون خواهد که خلق را بترساند و قدرت خود بنماید آن فرشته را فرمان دهد تا رگ زمین به جنبش آرد آنرا زلزله گویند. پس زمین بجنبد تا آن زمان که فرمان شود.



بعد از آن هم در این محل فرمود که شنیده ام از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی (رح) و از شیخ سیف الدین باخرزی (رح) که در اسرار العارفین نبشته دیده ام که خدای، تعالی، آن کوه را چهل جهان جز این چهار چند بیافریده است و هر جهانی از آن چهار صد قسمت است و هر قسمتی چهار چند ازین دنیا است و اندرین چهل که از پس آن کوه است هیچ ظلمت نیست و هرگز شب نشود و تاریکی نباشد مگر که نورست و زمین آن از زرست و ساکنان آن همه فرشتگان اند پس آن چهل جهان نه آدم داند نه ابلیس و نه بهشت و نه دوزخ از آن روز باز که ایشان را خدای، تعالی، آفریده است آن فرشتگان هرهمه میگویند که «لا اله الا الله محمد رسول الله» و پس آن چهل حجابهاست و از پس آن دیگر حجاب است که بزرگی و عظمت آن نداند مگر خدای، عزّ و جلّ.

بعد از آن فرمود که این کوه را بر سر گاو نهاده اند و بزرگی آن گاو سی هزار سال راه است و آن گاو ایستاده است و حمد و ثنا می گوید مر خدای، عزّ و جلّ، را و سر آن گاو در مشرق و دم آن در مغرب است بعد از آن شیخ عثمان هارونی (رح) قسم راند در آن روزی که این حکایت آن زبان شیخ مودد چشتی شنیده ام خدمت ایشان شد در مراقبه کردند درویشی بخدمت ایشان حاضر بود هر دو از درون خرقة ناپیدا شدند همان زمان باز در عالم موجود پیدا آمدند. آن درویش سوگند خورد که من و شیخ مودود چشتی (رح) هر دو نزدیک آن کوه بودیم و چهل جهان که خواجه فواید می فرمود و رغبت بود معاینه می کردیم که ذره ای تجاوز نبود این مکاشفه سبب آن بود که در من شکی پیدا شده بود و ایشان در وقت حکایت آن را معاینه می کردند.

آنگاه شیخ الاسلام خواجه معین الحق و الدین ادام الله تقواه فرمود که درویش را قوت باطن همچنین می باید که هر شنونده که در حکایت اولیا نقض دارد آن را بدو معاینه کند و بقوت کرامت او را ملزم گرداند.

آنگاه هم در این محل فرمود حکایت احوال خود که وقتی دعاگو جانب سمرقند مسافر بود نزدیک محلت امام ابو اللیث سمرقندی بزرگی مسجد بنا کرده بود دانشمندی ایستاده می گفت



که محراب بدین سمت بدارید که سمت کعبه اینجاست دعاگو آنجا ایستاده بود گفت که این طرف نیست آن طرف است که دعاگو می گوید هر چند که دعاگو بگفت او نشنید دعاگو برو تفت کرد و گردن دانشمند بگرفتم و گفتم بدان سمتی که می گویم کعبه است یا نه؟ چون دانشمند بدین سمت معاینه کرد خانه کعبه را هم بدان سمت بدید که دعاگو می گفت.

بعد از آن هم در این محل فرمود این حکایت کرد که حق، سبحانه و تعالی، مار را بیافرید در آن روز که دوزخ را بیافرید. فرمان داد ای مار امانتی به تو میدهم نگاه دار. مار گفت فرمان بردارم ندا آمد که دهان باز کن آن مار دهان باز کرد حق، تعالی، فرشتگان را فرمان داد دوزخ را گرفتند در دهان آن مار بنهادند پس فرمان آمد که دهان ببرند و دهان بر بست. اکنون دوزخ در دهان آن مارست در زیر هفتم زمین پس اگر دوزخ در جهان مار نبودى جمله عالم بسوختى و هلاک شدى. بعد از آن بر لفظ مبارک راند که چون روز قیامت بیاید حق، سبحانه و تعالی، فرشتگان را فرمان دهد تا دوزخ را از دهان مار بیرون آرند و دوزخ را هزار سلسله باشد و در هر سلسله هزار فرشته آویزند و هر فرشته را بزرگی چندان بود که حق، سبحانه و تعالی، اگر فرمان دهد جمله آفریدگان را یک لقمه کند. آنگاه دوزخ نیابند چون یک دمی بزنند جمله محشر قیامت پرورد گردد.

آنگاه خواجه این فواید تمام کرد و فرمود هر که خواهد از عقاب آن روز ایمن بود پس او طاعتی بکند که نزدیک آن بهتر از و هیچ طاعتی نیست که کند. دعاگو عرض داشت کرد که آن طاعت کدام است؟ فرمود درماندگان را فریاد رسیدن و حاجت بیچارگان را روان کردن و گرسنگان را سیر گردانیدن که هیچ عمل بهتر ازین عمل نزدیک خدای، تعالی، نیست. همین که خواجه این فواید تمام کرد، خلق و دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذلک.

مجلس هفتم

روز چهارشنبه دولت پایبوس سیر گشت چند نفر حاجی از خانه کعبه زاده‌ها الله شرفاً و تعظیماً آمده بودند سخن در فاتحه افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در آثار مشایخ طبقات نبشته



دیده ام که فاتحه را از برای بر آمدن حاجات بسیار باید خواند در حدیث شریف است از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، هر کرا مهمی و یا کاری مشکل پیش آید سوره فاتحه الکتاب بدین طریق بخواند: بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله؛ یعنی میم رحیم را در لام الحمد ادخال کند وقت آمین سه بار آمین بگوید حق، سبحانه و تعالی، آن مهم را به کفایت رساند. بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، نشستند بودند یاران گرد بر گرد حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلم، بودند بر لفظ مبارک راند که حق، سبحانه و تعالی، بجای من بسیار کرامتها ارزانی داشت چنانکه پیش از من بر هیچ پیغمبری نبود.

آنگاه فرمود که من نشسته بودم که مهتر جبریل (عم) بیامد و گفت یا محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمان می شود نزدیک تو کتابی فرستاده ام و در آن کتاب سورتی فرستاده ام اگر آن سورت در تورات بودی هیچکس از امت موسی عزم جهود نه گشتی و اگر این سوره در انجیل بودی هیچکس از امت عیسی ترسا نشدی و اگر این سوره در زبور بودی هیچکس از امت داؤد منع نه گشتی و این سوره در فرقان از آن فرستادم تا ببرکت این سوره امتان تو از خدا، تعالی، مظفر باشد تا روز قیامت از عذاب دوزخ و هول آن برهند از برکت خواندن و مطالعه کردن این سوره رسول، علیه السلام، از جبریل پرسید آن سوره کدام است گفت آن فاتحه است.

آنگاه جبریل، علیه السلام، گفت ای محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، بدان خدای که تو را براستی بخلق فرستاده اگر دریاها روی زمین مداد گردد و درختان عالم قلم گردند و هفت آسمان و هفت زمین کاغذ گردد و از ابتدای عالم تا انقراض او همه ملائک و آدمی و پری بنویسند یک یک فضیلت یک فضائل این سوره نبستن نتوانند.

بعد از آن خواجه ادام الله بقاءه بر لفظ مبارک راند که سوره فاتحه جمله دردها را و بیماریها را شفاست هر بیماری که هیچ علاج نیکو نشود این سوره میان سنت و فریضه نماز بامداد با بسم



الله چهل و یک بار بخواند و بروی بدمد حق، تعالی، او را شفا بدهد و صحت بخشد از برکت این سوره.

بعد از آن هم در این محل فرمود که در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و سلم «الفاتحه شفاء من کل داعٍ» یعنی سوره فاتحه شفاست مر هر دردها را. بعد از آن هم در این معنی فرمود وقتی هارون رشید، نور الله مرقدہ را زحمتی صعب بود مدت دو سال بیشتر بود چون از علاج در ماند وزیر را بخدمت خواجه فضیل عیاض (رح) فرستاد که از دست زحمت بجان رسیده ام و هر علاجی که کردم مرا صحت نشد. الغرض چون وقت در آمده بود خواجه فضیل عیاض بر فور برخاست بخدمت هارون الرشید بیامد دست مبارک خود بر هارون رشید فرود آورد و سوره فاتحه چهل و یکبار بخواند و بر وی بدمید هنوز نیکو ندیده بود که از آن زحمت سخت صحت یافت.

آنگاه هم در این محل فرمود که وقتی امیرالمؤمنین علی (رض) بر سر بیماری رسید فاتحه بخواند و بدمید در زمان صحت یافت و مردی دیگر بیعادت او آمده بود پرسید که چگونه ما را صحت شد؟ گفت امیرالمؤمنین علی (رض) بیامدند همین سوره فاتحه که ما میخوانیم خواندند مرا صحت شد هنوز این سخن نگفته بود که که باز آن مرد را زحمت شد و هم در آن زحمت بر دوستیش بد اعتقادی او بود که مردم را بهر کاری که باشد صدق می باید و عقیده نیک می باید اگر دست بی فاتحه فرود آرد همه صحت شود خاصه سوره فاتحه که جملگی دردها را شفاست.

بعد از آن بر لفظ مبارک راند که در تفسیر آمده است که خدای، تعالی، همه سوره یک نام خواند و سوره فاتحه را هفت نام خواند اول «فاتحة الكتاب» دویم «سبع المثانی» سیوم «ام الكتاب» چهارم «ام القرآن» پنجم «سورة مغفرت» ششم «سورة رحمت» هفتم «سورة الكنز» و هم در این سوره هفت حرف است که نیامده است: اول حرف «ث» نیست زیرا چه اول حروف ثبور است خواننده الحمد را یا ثبور کاری نیست دویم حروف «جیم» نیست که جیم از جهیم است سوم حرف «ز» نیست که زی از زقوم است خواننده الحمد را با زقوم کاری نیست. چهارم «ش» نیست که شین از شفاوتست. خواننده الحمد را با شفاوت کاری نیست. پنجم حرف «ظ» نیست که



ظ از ظلمت است. خواننده الحمد را به ظلمت کاری نیست. ششم «فاء» نیست که فاء از فراق است. خواننده الحمد را با فراق کاری نیست. هفتم «خ» نیست که خ از خواری است خواننده الحمد را با خواری کاری نیست. درین سوره هفت آیت است. امام ناصر بستی (رح) می نویسد درین سوره هفت آیت است و در تن هفت اندام آفریده است هر آن بنده که این هفت آیت بخواند حق، سبحانه و تعالی، هر اندامی را از هفت دوزخ نگاه دارد.

آنگاه هم در این محل فرمود که مشایخ طبقات و اهل سلوک می نویسند که حق، تعالی، درین سوره صد و بیست و چهار حرف فرمود یک لک‌هزار [صد هزار] و بیست و چهار پیغمبر شد به عدد حرفی که درین سوره است ثواب هزار پیغمبر آنست که به شما می دهد از برکت الحمد.

آنگاه این تمثیل کرد که الحمد پنج حرف است حق، تعالی، پنج وقت نماز فرمود در شبانروزی هر آن بنده که پنج حرف بخواند هر نقصی و نقصائی که درین پنج نماز کرده باشد خدای، تعالی، از آن بنده بپذیرد آنگاه فرمود که «الله» سه حرف است و سه در پنج ضم کنی هشت گردد خدای، تعالی، هشت در بهشت بر وی گشاده گرداند تا از هر دری که خواهد در آید. «رب العالمین» ده حرف است ده را با هشت ضم کنی هژده باشد حق، سبحانه و تعالی، هژده هزار عالم بیافریده است. هر آن بنده که هژده حرف را بخواند به عدد هر حرفی که درین هژده هزار عالم است ثواب یابد. «الرحمن» شش حرف است. شش حرف را با هژده ضم کنی بیست و چهار باشد حق، تعالی، هر شب و روز بیست و چهار ساعت بیافریده است. هر آن بنده که این بیست و چهار حروف را بخواند از گناهان هم چنان بیرون آید گویی که امروز از مادر زاده شده است «الرحیم» شش حرف است شش را بیست و چهار ضم کنی سی باشد حق، سبحانه و تعالی، پل صراط را سی هزار ساله راه بیافریده پس هر آن بنده که این سی حرف بخواند از پل صراط سی هزار سال راه همچو برق جهنده بگذارد و «مالک یوم الدین» دوازده حرف است دوازده را با سی ضم کند چهل و دو باشد حق، سبحانه و تعالی، هر سالی دوازده ماه آفریده است هر آن بنده که این دوازده حرف را بخواند بر گناهی که درین دوازده ماه کرده باشد حق، تعالی، از گناه وی در



گذرد «ایاک نعبد» هشت حرف است هشت با چهل و دو ضم کنی پنجاه باشد حق سبحانه تعالی روز قیامت که به مقابله پنجاه هزار سال باشد پیدا کرد؛ پس هر آن بنده که این پنجاه حروف را بخواند حق، تعالی، بر آن بنده چنین معامله کند که با صد یقان کرده باشد «وایاک نستعین» یازده حرف است یازده را با پنجاه ضم کنی شصت و یک باشد حق، سبحانه و تعالی، در دنیا و در آسمان شصت و یک دریا آفریده است هر آن بنده که این شصت و یک حرف را بخواند بعدد هر قطره که از آن دریا بود آن مقدار نیکی در نامه اعمال او بنویسند و همان مقدار بدی از نامه اعمال وی محو کنند «اهدنا الصراط المستقیم» نوزده حرف است نوزده را با شصت و یک ضم کنی هشتاد باشد هر که در دنیا خمر خورد هشتاد تازیانه بر وی واجب آید پس هر آن بنده که این هشتاد حرف بخواند حق، سبحانه و تعالی، از او هشتاد تازیانه ساقط گرداند «انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین آمین» چهل و چهار حرف است چهل و چهار را با هشتاد ضم کنی صد و بیست و چهار باشد حق، سبحانه و تعالی، صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بر خلق فرستاده است هر آن بنده که این صد و بیست و چهار حرف بخواند ثواب صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بدهد و پیامرزد.

بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی برابر شیخ عثمان هارونی (رح) در سفری بودم در کنار دجله رسیدم آنجا کشتی نبود که بگذریم و ما به تعجیل می رفتیم خواجه فرمود که چشم پیش کن چون چشم پیش کردم خود و شیخ را در کنار دجله ایستاده دیدم دعاگو بخدمت عرض داشت کرد که چون از دجله گذشتیم؟ فرمود که پنج بار فاتحه الکتاب خواندم پای در آب نهادم و بگذشتم پس هر که فاتحه الکتاب بصدق بخواند برای حاجت و مهم را اگر آن مهم و حاجت روا نشود چونکه او بد امن من باشد. چون خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعا باز گشت. الحمد لله علی ذلک.



مجلس هشتم

روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل شد سخن در او را در تسبیح افتاده بود بر لفظ مبارک راند هر که درد بر خود و وظیفه کند باید که هر روز بخواند و اگر در روز نتواند شب بخواند البته همه حال وظیفه که کرده باشد آن را بخواند بعد از آن در کار دیگر شود زیرا چه در حدیث است قال النبی، صلی الله علیه و آله و سلم، «تارک الورد ملعون» یعنی فرق گیرنده ورد ملعون است.

بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی مولانا رضی الدین (رح) از آسیب خطا کرد پای شکست همین که در خانه آمد اندیشید که این بلا از کجاست بر افتاد، بعد یاد آمد که بعد فرض بامداد او سوره یس وظیفه بود در آن روز وظیفه از وی فوت شده بود.

آنگاه ملایم این حکایت فرمود که بزرگی بود از بزرگان دین خواجه عبد الله مبارک (رح) گفتندی وقت از خدمت ایشان وظیفه فوت شد همان زمان هاتف غیب آواز داد که ای عبد الله عهد که با ما کرده بودی مگر فراموش کردی وظیفه که بود آنرا نخواندی.

آنگاه فرمود که انبیاء و اولیا و مشایخ و مردان را که وظیفه باشد آنرا می خوانند و هر چه از پیران خود شنیده اند آنرا انجام می رسانند.

بعد از آن فرمود: اورادی که از خواجگان ما آمده است می خوانیم و شما را نیز میگویم تا وظیفه فوت نکنید بعد از آنکه چون مردم از خواب بیدار شود از پهلو راست بر خیزد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم آنگاه باید که وضو کند چنانکه شرط وضوست بعده دو گانه نماز بگزارد بر سر مصلا نشیند چند آیت از سوره بقره بخواند و هفتاد آیت از سوره انعام بخواند این ذکر صد بار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آنگاه سنت نماز بامداد بگزارد و بخواند در رکعت اول فاتحه و الم نشرح و در رکعت دویم فاتحه و الم ترکیف بعد از آن فرمود صد بار بگوید «سبحان الله، سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه» آنگاه فرمود چون نماز بامداد بگزارد مستقبل قبله بنشیند ده بار بگوید «لا اله الا الله وحده لا شریک له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت ابداً ذوالجلال والاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر» بعد از آن سه بار بگوید «اشهد ان محمد عبده و رسوله» آنگاه سه بار بگوید «اللهم



صلی علی محمد ما اختلف الملوان و تعاقب العصران و تکرار تجدیدان و استصحاب الفرقدان
القمران بلغ علی روح محمد متی التحیته والسلام» و سه بار بگوید «یا عزیز» و «یا غفور» آنگاه
سه بار بگوید «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم» و سه بار بگوید استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه» بعد از آن بگوید «سبحان الله بحمده
سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم غفار الذنوب ستار العیوب
علام الغیوب کشف الکروب مقلب القلوب و اتوب الیه» بعد از آن سه بار بگوید «یا حی یا قیوم یا
حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا بدیع السموات الارض یا ذو الجلال و الاکرام برحمتک
یا ارحم الرحمین» بعد از آن سه بار بگوید «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم یا قدیم یا دایم یا حی
یا قیوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم یا علی یا نور یا فریا وتر یا باقی یا حی یا قیوم یا حی اقض
حاجتی بحق محمد و آله و اجمعین» بعد از آن نود و نه نام باری تعالی بخواند بعده نود و نه نام
پیغامبری، صلی الله علیه و آله و سلم، بخواند که این است «بسم الله الرحمن الرحیم محمد،
احمد، حامد، محمود، قاسم، عاقب، خاتم، حاشر، حی، ماحی، داعی، سراج، منیر، بشیر، نظیر،
هادی، مهدی، رسول الرحمته، طه، یس، مزمل، مدثر، صفی، خلیل، کریم، حبیب، مجید، احدید،
دحید، قیم، جامع، مقفی، مقتی، رسول اللاحم، رسول الراحه، کامل، اکلیل، مصطفی، مرتضی،
افتخار، ناصر، قائم، حافظ، شهید، عادل، حکیم، نور، حجه، بیان، برهان، مؤمن، مطیع، مذکر،
واعظ، واحد، امین، صادق، ناطق، مکی، مدنی، البطحی، اوبی، هاشمی، مضری، امی، عزیز، حریص،
رئوف، یتیم، طیب، طاهر، مطهر، فصیح، سید، متقی، امام، بار، حق، همین، اول، آخر، ظاهر، باطن،
شفیع، محرم، آمر، ناهی، حلیم، شهید، قریب، منیب، ولی، عبد الله، محمد، کرامت الله، و محمد
آیت الله و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین» بعد از آن سه بار این درود بخواند
«اللهم صلی علی محمد حتی لا یبقی من الصلوه شی و ارحم علی محمد حتی لا یبقی من الرحمته
شی و بارک علی محمد حتی لا یبقی من البرکات شی» بعد از آن یکبار آیت الکرسی بخواند «الله
لا اله الا هو الحی القيوم لا تاخذه سنته و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من الذلی یشفع



عنده الا باذنه يعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء و سع کرسیه السموات و الارض و لا یؤوده حفظهما و هو العلی العظیم» بعد از آن سه بار بگوید «قل اللهم مالک الملک تعطی الملک و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شی قدیر» بعد از آن سه بار بخواند «قل هو الله احد» بعد از آن هفت بار بگوید «فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم» آنگاه سه بار بخواند ربنا لا تحملنا ما لا طاقته منا^{۱۰۷} به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن سه بار بخواند «اللهم اغفر لی ولوالدی و لجميع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین» بعد از آن سه بار بخواند «سبحان الاول المبدی سبحان الباقی المعید الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد» آنگاه سه بار بخواند «و ان الله علی کل شی قدیر و ان الله قد احاط بكل شی عدادا» آنگاه سه بار بخواند «اتوب توبه عید ظالم لا یملک لنفسه نفعاً و لاضرراً و لا موتاً و لا حیوة و لا نشورا» بعد از آن سه بار بگوید «اللهم یا حی یا قیوم یا الله لا اله الا انت اسئلك ان یحی قلبی بنور معرفتک ابدأ یا الله بعد از آن سه بار بگوید «یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب و الابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغنین اغثنی توکلت علیک یا رب و فووضت امری الیک یا رب لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ماشاء الله کان و ما لم یشا لم یکن بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین» بعد از آن «یکبار بگوید اللهم انی اسالک یا من یملک حوایج السائلین و یعلم ضمیر الصامتین فان لک من کل مسئله منک سمعاً حاضراً و جواباً عتیداً و ان لک من کل صامت علماً ناطقاً فاعطنا مواعدک الصادقه و ایاک الشامله و رحمتک الواسعه و نعمتک انظر الی نظره برحمتک یا ارحم الراحمین» بعد از آن یکبار بگوید «یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا سبحان یا غفران یا ذوالجلال و الاکرام» آنگاه سه بار بگوید «اللهم اصلح امة محمد اللهم ارحم امة محمد اللهم فرج عن امة محمد» بعد از آن سه بار بگوید «اللهم انی اسالک باسمائک و اسمک الاعظام ان

^{۱۰۷} سوره بقره، آیه ۲۸۶، در آیه منا ننوشته است بلکه «ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به» نوشته شده است.



تعطینی ماسالتک بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین الحمد لله الذی فی السموات عرشه و الحمد لله الذی فی القبور قضاؤه و امره و الحمد لله الذی فی البر و البحر سبيله و الحمد لله الذی لا ملاذ و لا ملجاء الا الیه رب لا تذرني فردا و انت خير الوارثین» بعد از آن سه بار بگوید سبحان الله ملا المیزان و مهنتی العلم و زینة العرش و مبلغ الرضا و لا اله الا الله ملا المیزان و مهنتی العلم و زینة العرش و مبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین» آنگاه یکبار بگوید رضیت بالله رباً کریماً و بحمده نبیاً و با الاسلام دنیا و با القرآن اماماً و بالكعبنة قبله و با لمؤمنین اخواناً آنگاه سه بار بگوید «بسم الله خير الاسماء بسم الله رب الارض و السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم» بعد از آن چند بار بگوید «اللهم اجرنا من النار یا مجیر» بعد از آن ده بار بگوید «لا اله الا الله» دهم بار «محمد رسول الله» بعد از آن یک بار بگوید «الجنة حق و النار حق و المیزان حق و الموت حق و السؤال حق و الصراط حق و الشفاعة حق و کرامت الاولیاء حق و مؤجزة الانبیاء حق فی دار الدنيا و ان الساعته آتیه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور» آنگاه دست بالا کند و این دعا بخواند «اللهم زد نورنا و زد حضورنا و زد مغفرتنا و زد طاعتنا و زد نعمتنا و زد محبتنا و زد عشقنا و زد قبولنا برحمتک یا ارحم الراحمین. بعد از آن سبعت عشر و سوره یس بخواند بعد از آن سوره الملک بعد از آن سوره الجمعة بخواند بعده چون آفتاب بلند بر آید نماز اشراق بگزارد ده رکعت بر پنج سلام نیت همین است در رکعت اول «فاتحه» یکبار و «اذا زلزلت الارض زلزالها» یک بار و در رکعت دویم «فاتحه» یک بار و «انا اعطینا» یک بار بعد از آن ده بار درود فرستد بعده در تلاوت قرآن مشغول شود تا صلوة چاشت بگزارد دوازده رکعت به شش سلام در هر رکعتی فاتحه یکبار سوره الضحی یکبار چون سلام دهد صد بار کلمه «سبحان الله» تا آخر بگوید و صد بار درود بر پیغامبر ، صلی الله علیه و آله و سلم، فرستد بعده تلاوه قرآن مشغول شود تا آن زمان که استواء درنگ بگذارد و البته با مهتر خضر ملاقاتی شود و هر دو سوره آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس و چون سلام بدهد ده بار درود بفرستد بعده سوره نوح بخواند و مشغول شود تا آنگاه که نماز دیگر شود و بعد از آن



صد بار بگوید «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم بعد سوره فتح بخواند بعده سوره الملک پنج بار بخواند بعده سوره عم نباء و نون و سوره والنازعات بخواند حق، تعالی، او را در گور نگزارد آنگاه ذکر مشغول شود در شرح مشایخ نبشته دیده ام که هر که سوره والنازعات بخواند حق، تعالی، او را در گور نگزارد بعده نماز شام بگزار و بعد از سنت دو رکعت نماز حفظ ایمان بگزارد در رکعت اول بعد فاتحه اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الفلق یکبار و در رکعت دویم فاتحه یکبار و اخلاص سه بار و قل اعوذ برب الناس یک بار بعد از فراغ سر بسجده نهد و بگوید یا حی یا قیوم ثبتنی علی الایمان بعد از آن صلوة الاوابین بگزارد اما نزدیک ما شش رکعت به سلام اندر و رکعت بعد فاتحه اذا زلزلت الارض و در رکعت دویم بعد فاتحه الهکم التکاثر و در رکعت سیوم بعد فاتحه سورة الواقعة بخواند تا آنزمان مشغول باشد که نماز خفتن در آید و ادا کند و این دعا بخواند: اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک بعد از آن نماز خفتن چهار رکعت نماز بگزارد و در رکعت اول بعد فاتحه آیت الکرسی سه بار و هر سه رکعت هر سه قل بخواند بعد سلام حاجت بخواهد روا شود بعده چهار رکعت نماز صلوه السعادت بگزارد و در هر رکعت بعد فاتحه انا انزلناه سه بار و اخلاص پانزده بار چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهاده سه بار بگوید یا حی یا قیوم ثبتنا علی الایمان بعد از آن چون بنشینند این دعا بخواند «اللهم انی اسالک برکنه فی العمر و صحته فی المعیشه و دسته فی الرزق و زیاده فی العلم و ثبتنا علی الایمان بعد از آن شب را سه قسم کند اول پاس شب در نماز مشغول باشد دویم پاس شب نماز تهجد بگزارد که بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فریضه بود بر ما واجب است بچهار سلام بگزارد و هر چه داند از قرآن بخواند آنگاه یک زمانی در خواب رود بعده بر خیزد تجدید وضو کند تا صبح کاذب مشغول باشد. در خبرست که بزرگی را نماز تهجد فوت شده بود از اسب خطا کرد پای بشکست این بزرگ گرد خود بر آمد که از کجا بود هاتف آواز داد که نماز تهجد فوت شد همین بار آورد که پای بشکست بعد از آن مشغول شود تا وقت صبح کاذب چنانچه بالا گفته شده است همچنان باز از سر گیرد اما می باید که ذره ای تجاوز نکند و سنت مشایخ خود رفته باشد الحمد لله علی ذلک



مجلس نهم

دولت پایبوس سیر گشت شیخ اوحد کرمانی و شیخ واحد برهان غزنوی و خواجه سلیمان عبد الرحمن و چند نفر درویشان دیگر بخدمت خواجه حاضر بودند سخن در سلوک می رفت بعد از آن بر لفظ مبارک راند که سلوک را مشایخ صد مرتبه نهاده اند از آن هفتادم مرتبه کشف و کرامت است پس هر که درین خانه هفتادم خود را کشف بکند مرتبه هشتاد و یکم برسد پس دوازده راه می باید که خود را تا آن زمان کشف نکند او در هر صد مرتبه برسد.

بعد از آن فرمود که در خاندان خواجه چشت بعضی از آن پانزده مرتبه در سلوک نهاده اند از آن پنجم مرتبه کشف و کرامت است پس خواجه ما می گویند که مردم خود را درین مرتبه کشف و کرامت نگرداند چون در هر پانزده مرتبه برسد آنگاه خود را کشف و کرامت کند آنگاه کامل بود.

بعد از آن هم در این محل فرمود که در سلوک آمده است که وقتی خواجه جنید بغدادی رحمه الله تعالی را پرسیدند که شما دیدار چرا نخواهید اگر بخواهید بیابید فرمود یک چیز بخواهم و آن این است که موسی ، صلوات الله علیه، بخواست و آن دولت بدو روزی نشد و محمد، صلی الله علیه و آله و سلم، را بی خواست روزی شد پس بنده را با خواست چه کار اگر لائق و اهل آن شده ام به خودی خود حجاب بر خواهند گرفت تجلی خواهد شد پس چه حاجت است که خواست کنم.

بعد از آن سخن در عشق افتاد بر لفظ مبارک راند که دل عاشق آتشکده محبت باشد پس هر چه در فرود آید آن را بسوزد و ناچیز گرداند زیرا چه هیچ آتشی بالا تر از آتش محبت نیست. بعد از آن فرمود که وقتی خواجه بایزید بسطامی، رحمه الله تعالی، در مقام قرب شد هاتف آواز داد که امروز روز خواست تو و بخشش ماست بخواه هر چه می طلبی تا مطلب ترا بدهم. خواجه سر به سجده نهاد و گفت بنده را با خواست چه کار کرمی و بخششی که از پادشاه شود



بنده بدان راضی است آواز بر آمد که بایزید آخرت بتو دادم گفت الهی آن زندان خانه و دستان است باز آواز آمد که ای بایزید بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و هر چه مملکت ماست هم بتو دادم گفت خیر. ندا بر آمد که مطلب و مقصود چیست تا بتو بدهم؟ گفت الهی تو می دانی که مقصود من چیست هاتف آواز داد که ای بایزید تو ما را می طلبی اگر ما تو را طلبیم تو چه کنی؟ همین که آواز بر آمد خواجه سوگند خورد که به عزّ و جلال تو اگر مرا بطلبی فردای قیامت در میان حشر در آیم و پیش آتش و دوزخ بایستم بیک آه جملگی آتش دوزخ را فرو برم و آن را ناچیز گردانم زیرا چه پیش آتش محبت آتش دوزخ هیچ تابش ندارد. چون بایزید این سوگند بر زبان راند، هاتف آواز داد که ای بایزید یافتی آنچه مطلوب داشتی.

بعد از آن هم در این محل فرمود که رابعه بصری شبی از شبها بشوق و اشتیاق عشق فریاد می کرد الحریق الحریق خلق بصره آن فریاد بشنیدند بیرون آمدند تا آتش را اطفاء کنند. واصلی در میان ایشان بود گفت در ایشان چه نادانی است که آتش رابعه را به اطفاء کردن آمده اند. او آتش محبت دارد. در سینه او عشق دوست سکنا گرفته است. چون طاقت نمی آرد فریاد می کند که الحریق الحریق. و این آتش عشق کشته نگردد مگر به وصال دوست.

آنگاه هم در این محل فرمود که منصور حلاج (رح) را پرسیدند که کمالیت در عشق دوست چه چیزست؟ فرمود که چون معشوق بساط سیاست بگسترده باشد. پس عاشق را بر سر سیاست بدارند او ذره ای از آن قائده خود تجاوز نکند و در رضای معشوق کمر بر میان بندد و بمشاهده او چنان مستغرق شود که از بستن و کشتن ایشان خبر نباشد. آنگاه خواجه معین الدین ادام الله تقواه چشم پر آب کرد و این بیت بر لفظ مبارک راند:

خوبرویان چو بنده ای گیرند عاشقان پیششان چنین میرند

بعد از آن هم در این محل فرمود عاشقی را بر سر قبه بغداد هزار تازیانه زدند آواز دست نشد و از پای در نیامد واصلی بر سر او رسید، پرسید چه حال است؟ گفت معشوق من پیش نظر من بود بقوت مشاهده او ذره الم بمن نرسید و خبر نبود.



امام محمد غزالی جایی می گوید که وقتی عیاری را بر سر بازار بغداد دست و پای برهنه او را در خنده یافتند شخصی بر سر او می گذشت او را در خنده دید. پرسید که این چه طریق است؟ گفت محبوب من در نظر من بود به قوه مشاهده او ازین درد خبر نداشتم چنان در مشاهده مستغرق بودم که خبر از قصاص ایشان نبود. آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و فرمود: بر مناسب حال مشاهده دوست

او بر سر قتل و من در او حیرانم کان راندن تیغش چه نکو می آید

بعد از آن سخن در اهل سلوک و احوال عارفان افتاده بر لفظ مبارک راند که وقتی خواجه بایزید بسطامی (رح) در مناجات بود و این سخن از زبان بیرون آمد که «کیف السلوک الیک» ندا شنید که ای بایزید «طَلَّقَ نَفْسَكَ ثَلَاثًا وَ قَلَّ هُوَ اللهُ» یعنی اول خود را طلاق ده آنگاه حدیث ما گوی.

بعده خواجه فرمود اگر مردم در راه طریقت اول دنیا را و آنچه در دنیاست بعد از آن خود را طلاق نه گوید یعنی خط بیزاری ندهد او داخل اهل سلوک در نیاید و از ایشان نباشد پس اگر چنین نبود کذاب بود در میان اهل دعوی که در سلوک می کند بعد از آن فرمود که یکی از بزرگان طریقت که اهل عشق بودند وقتی در مناجات گفت الهی تو از من هفتاد سال را حساب خواهی من از تو هفتاد هزار سال بلی گفتن خواهیم از آنکه امروز هفتاد و هشتاد هزار سال است» بربکم» گفته جمله را شور آورده از بلی گفتن و این جمله شورها که اندر زمین آسمان آمده است از شوق آلت^{۱۰۸} است همین که آن بزرگ این سخن بگفت آواز بر آمد که جواب بشنو آرزوی شما شما را یعنی هفت امت را ذره ذره کنم و بهر ذره دیدار بنمایم گویم اینک هفتاد هزار سال و باقی در کنار نهادیم.

^{۱۰۸} اشاره به آیه قرآن «الست بربکم، قالوا بلی» سورة الاعراف، آیه ۱۷۲.



آنگاه هم در این محل فرمود که عارفی بود هر روز این سخن بگفتی هر که بچیزی فرود آمد و مائیم که بهیچ فرود نمی آییم. پس یکبار خود را فنا نکردم از برای خود نخواهم و هفت زمین برین افگند.

آنگاه هم در غلبات شوق حکایت فرمود او خواست مرا ببند و ما نخواستیم که او را بینم یعنی بنده را با خواست چه کار که وقتی بزرگی می فرمود که سهل روی از ایشان بگردانیدم و به حضرت رفتم همه را پیش از خود آنجا حاضر دیدم آنچه خواستم حق، تعالی، پیک عنایت را پیش از من بخود رسانید.

هم در این محل فرمود که وقتی بزرگی می فرمود که چون ما را پوست بیرون آمدم و نگاه کردم عاشق و معشوق و عشق یکی دیدم یعنی در عالم توحید هم یکیست و یکی از تو دید بعد از آن فرمود که چون عارف کامل حال می شود از صد هزار مقام بیرون می آید و کار خود پیشتر می کند و اگر ازین مقام بیرون نمی آید هم در این مقام حیرت از آن است که یعنی هنوز در کناره است پس راه نمی یابد پیشتر شود و ضائع می ماند

آنگاه هم در این محل فرمود که خواجه بایزید گفتی رحمه الله تعالی که سی سال است حق من بود اکنون من آینه خود دیدم یعنی آنچه من بودم نماوند و شرکت و جز آن و ما و منی از میان برخاست؛ اما چون نماونده ام حق، تعالی، آینه خویش است و اینکه می گویم آینه خویشم یعنی حق بزبان من میگوید و من در میان نه.

بعد از آن هم در این محل فرمود بر لفظ مبارک راند که خواجه بایزید (رح) گفت که سالها بدین درگاه مجاور بودم عاقبت جز همین حسرت نصیب نشده است و چون به درگاه شدم هیچ زحمتی نبود. اهل دنیا مشغول بودند دنیا و اهل آخرت بآخرت. و مدعیان بدعوی و ارباب تقوی بتقوی و قومی به اکل و شرب و قومی به سماع و رقص و قومی پیشی شاه بودند در دریای عجز غرق شده بودند بعد از آن این حکایت فرمود مدتی بر آمد که گرد خانه کعبه من طواف می کردم.



آنگاه هم در این محل فرمود چون بحق رسیدم که از شبهای عاشقی یعنی بایزید صادق دل خود را می طلبد وقت سحر گاه آواز بر آمد که ای بایزید بجز ما چیزی دیگر می طلبی تو را با دل چه کار؟

بعد از آن هم در این محل فرمود که عارف آن کسی هست هر کجا که باشد و خواهد پیش او آید یا هر که سخن گوید جواب شنود اما درین راه او عارف نیست که بر پی چیزی برود. بعد از آن فرمود که عارفان را مرتبه ای هست که چون بدان مرتبه رسد جملگی عالم و آنچه در عالم است میان انگشت خود بیند چنانچه خود بایزید (رح) را پرسیدند که کار خود تا کجا در طریقت رسانیدی؟ گفت تا اینجا رسانیده ام آنزمان که در میان دو انگشت خود نظر می کنم جمله دنیا را و آنچه در دنیا است می بینم.

آنگاه هم در این محل فرمود که طاعت حلاوت مرید بود فرمود که مرید آنرا در طاعت حلاوت آنگاه پیدا می شود که او در طاعت عزم و شادان باشد از آن شادی او را حجاب قرب گردد بعد از آن هم در این محل فرمود که کمزین درجه عارف آن است که صفات حق در وی بود.

آنگاه فرمود وقتی رابعه بصری (رح) در غلبات شوق بود گفت الهی اگر بدل خلق مرا به آتش سوزند و من صبر کنم از آنجا که دعوی محبت است، هنوز هیچ نکرده باشم و اگر گناه من همه خلق را بیامرزد از آنجا که عفت و رافت و رحمت اوست هنوز بس کاری نباشد.

بعد آن هم در این محل فرمود که در مذهب اهل سلوک عجب آوردن بر یک یکی از گناه است. آنگاه فرمود که از گناه بد زیرا چه توبه از معصیت یکی است و از طاعت هزار یعنی عذاب بدتر از گناه است آنگاه فرمود که کمال درجه عارف در محبت حق آنست که اول بر خود نور دل نماید اگر کسی بروی بدعوی آید آن را بقوت کرامت ملزم کند.

بعد از آن هم در این محل حکایت فرمود که وقتی برابر شیخ اوحدی کرمانی و شیخ عثمان هارونی (رح) طرف مدینه مسافر بودم در شهری رسیدم که آن را دمشق گفتندی پیش مسجد دمشق و دوازده هزار انبیا را روضه است و حاجتها روا بر می آید زیارت انبیا بکردیم و بزرگان



آنجای را در یافتیم چنانچه روزی در مسجد دمشق دعاگو و شیخ اوحدی کرمانی و شیخ عثمان هارونی (رح) و عزیزی بود او را محمد عارف گفتندی از در مرد بزرگ بود از حد واصل بود. درویشی چند برابر وی نشسته بودند. حکایت درین بود هر که دعوی چیزی بکند تا آن را میان خلق اظهار نکند کی بدانند الغرض مردی بر محمد عارف در بحث بود و محمد عارف می گفت که فردای قیامت درویشان را عذری خواهند خواست. یعنی معذرت خواهد بود و توانگران را حساب و عقاب آن مرد را دشوار نمود گفت این سخن در کدام کتاب است خواجه محمد عارف را نام کتاب یاد نبود زمانی سر در مراقبه کرد در کشف حجب آن مرد گفت تا مرا نمائی درست نبود. سر بالا کرد و گفت هر چه بندگان خدا را بنمائی آن صحیفه پیش آن مرد بدار تا ببیند بر فور فرشتگان را فرمان شد آن صحیفه که در آن سخن بود آنمرد را نمودار کردند. برخاست اقرار کرد سر در قدم آورد و گفت اینک مردان خدای.

بعد از آن سخن درین کشید که هر که درین مجلس است چیزی قرائت بنماید بر فور خواجه عثمان هارونی (رح) دست در زیر مصلا کرد و مشتی تنگهای زر بیرون آورد درویشی حاضر بود او را داد که برو حلوا برای درویشان موجود کن همین که شیخ عثمان این کرامت نمود شیخ اوحد نزدیک چوبی نشسته بودند دست بر وی زدند بفرمان خدای، تعالی، آن چوب زر گشته بود از آن دعاگو بماند از سبب او به پیر خود نتوانستم که چیزی اظهار کنم بر فور عثمان هارونی (رح) روی سوی من کرد گفت شما چرا هیچ سخن نگفتید؟ درویشی گفت که گرسنگی اثر کرد. از شرم نمی گفت بر فور دعاگو دست دراز کرد از زیر گلیم چهار قرص چوبین بکشید جانب آن درویش پرتاب کرد آن درویش و خواجه محمد عارف بر زبان مبارک که درویش را چندین قوت نباشد او را درویش نتوان گفت.

آنگاه فرمود یکی از بزرگان بود او گفتی چون دنیا را دشمن گرفتم و نزدیک دنیا نرفتم خدای را بر مخلوق اختیار کردم چندان محبت پیش من مستولی شد بلکه خود را نیز دشمن گرفتم و حیات ممات از میان برداشتم انس بقا و لطف حق برداشتم.



بعد از آن فرمود که در ملوک آمده است که فردای قیامت از توئی {نوعی} عاشقان را فرمان شود که در بهشت فرستند. ایشان گوید که بهشت را چه کنم؟ بهشت کسی را بده که از برای بهشت ترا پرستیده اند.

آنگاه خواجه فرمود که چون رضای خود کسی را بدهند آنکس بهشت را چه کند بعد از آن این اشاره فرمود اگر توانید به سر بقای اول باز روید تا بدین حدیث رسید و گرنه هم صلاحیت زهد باد است که بر شما می وزد آنگاه خواجه چشم پر آب کرد و های های بگریست گفت درین راه بسیار مردان را عاجز گردانید بسی عاجز آن را بمردی رسانید.

آنگاه هم در این محل فرمود که گناه شما را چنان زیان ندارد و بحیرمنی و خوار داشتن برادر مسلمان را بعد از آن فرمود که درویشی بود از حد بزرگ یکی از واصلان حق او بگفتی که اهل دنیا در راه دنیا معذور اهل آخرت مسرورند در سرور. بدستی حق و اهل معرفت را نور علی نور و این سریست که اهل سلوک دانند عبادت اهل معرفت پاس انفاس است.

آنگاه فرمود که چون عارف خاموش باشد مراد آن باشد که با حق سخن می گوید چون چشم بر هم نهد طلب کند که سر بر ندارد تا مهتر اسرافیل صور ندمد از بسیاری طلب که یا خدای، تعالی، مشغول دارد.

بعد از آن فرمود که خواجه ذو النون مصری (رح) گفتی که علامت شناخت حق، تعالی، گریختن از خلق و خاموش شدن در معرفت است آنگاه هم در این محل فرمود که وقتی شاه شجاع کرمانی (رح) پرسیدند که چند سال است زیرا چه چون شناخت خدای، تعالی، آمد نفرت از خلق آمد.

بعد از آن فرمود هر که خدا را شناخت اگر او از خلق عزلت نگیرد و همچنین پندارد که در وی نعمت نیست آنگاه هم در این محل فرمود که عادت کسی بود هر چیز از درون او بود همه از دل خود بردارد تا یگانه شود چنانچه یگانه اوست حق، تعالی، از وی هیچ دریغ ندارد و او بر خود هر دو سرای فرو و نیارد.



آنگاه بر لفظ مبارک راند که کمالیت عارف سوختن باشد خود را در راه دوست، بعد از آن فرمود که اگر فردای قیامت کسی که از محدث در صورتی بهشت فرو شود و پیش او را زهد بود و نه علم بود و نه عمل چون این کسی نی همه باشد و این درد را الهی باید آنگاه فرمود که عارف چند از آن معرفت بگوید و در کوی دوست بپوید عارف به معرفت نرسد تا معارف یاد نیورد.

بعد از آن فرمود که از فریاد اهل محبت هرگز نماند او با اشتیاق و شوق بسیار تا ایشان بمقام وصال نرسند زیرا چه فریاد عاشق تا آن زمان است که از مشاهده دوست همین که بدولت مشاهده برسد گفتگوی از میان برخاست .

آنگاه این سخن بر لفظ مبارک راند که از جویهای آب روان آواز می شنوی که چگونه فریاد می کند همچنین که به دریا می رسد ساکن می گردد و پس چون عاشق به معشوق رسد او را فریاد نماند.

بعد از آن فرمود که شنیده ام از زبان شیخ عثمان هارونی (رح) که خدای را دوستانند یعنی همچنان که یکزمان در دنیا از وی حجب باشد نابود گردند و عبادت چگونه گفتند.

بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی خواجه عبد الله حنیف (رح) بسوی کار دنیا مشغول شد یاد آمد که این خلاف دوست بود سوگند خورد تا که در حیات باشم در دنیا هیچ کار که از دنیا تعلق دارد نفرمایم. آخر العمر پنجاه سال زیست. وقتی کسی ایشان را مشغول بکار دنیا ندید. آنگاه از ولوله عشق خواجه بایزید (رح) حکایت فرمود که هر صبح از نماز و اوراد فارغ شدی در یک پای ایستادی فریاد کردی. وقتی این ندا آمد «یوم تبدل لارض» یعنی بود آن ساعت که این زمین را به بیچند و زمین دیگر پیدا آرند تا فراق به وصال شود.

آنگاه هم در این فرمود که وقتی خواجه بایزید رحمه الله تعالی علیه در صحراء بسطام بمتوذا بیرون آمدند در عالم شوق اشتیاق افتاده فریاد می کردند و می گفتند هر چند که در صحرا نظر می کنم می بینم که عشق باریده است هر چند که خواستم که پایم برون شود نشد.



آنگاه فرمود که راه محبت راهی است که هر که در راه عشق دوست فرو شد نام و نشان از وی بر نیاید.

هم در این محل بر لفظ مبارک راند که اهل عرفان بر زبان سخن دیگر جز یاد حق نگردانند. بعد از آن فرمود که کمترین چیزی که بر عارفان پدید آید آن است که از مال و ملک فرارکنند خواجه چشم پر آب کرد فرمود که حق اینست که هر دو جهان در دوستی او بذل کنند هنوز اندک کرده باشند.

آنگاه فرمود که اهل محبت اگرچه به محبت مجبورند اما کار آن قوم دارند که خفته اند و اگر بیدار اند طالب مطلوب اند و از طلبگاری و دوستداری خود فارغ اند. خود مشغول مشاهده معشوق آنکه معشوق خود آن است در مقابل مطلوب به طلبگار خود نگریست در راه محبت کار مطیعان است.

آنگاه فرمود که خواجه سمنون محب (رح) فرموده است چون دل‌های اولیا خود مطلع است از دل‌هایی دید که بار محبت و معرفت او نتوانستند کشید. بعبادتش مشغول گردانید. پس بار گردن خاص نتواند بر داشت که ملال مجاهدت و ریاضت یافت مجاهده آمد.

بعد از آن فرمود که عارف آن بود که جهد کند یک دم بدست آرد و عارف دم چیست که ذکر خدا بگوید و همه عمر خود فدای آن دم کند. اگر این چنین دم در یابد اگر سالها آن دم در میان آسمان و زمین بجوید نیابد.

بعد از آن فرمود که شنیدم از زبان پیر خود شیخ عثمان هارونی (رح) که اگر این کس را سه خصلت بود حقیقت بدان که خدای، تعالی، او را دوست می دارد اول آن که سخاوت چون سخاوت دریا و شفقت چون شفقت آفتاب و تواضع چون تواضع زمین.

بعد از آن فرمود که اگر حاجیان به قالب گرد خانه کعبه طواف کنند اما چون از آن مشاهده غافل بخواهند و اهل محبت و عاشقان این راه به قالب گرد عرش حجاب عظمت طواف کنند چون جز آن مشاهده دارند فریاد کنند و بقا خواهند.



آنگاه فرمود محبت میان اهل سلوک علمی است که صد هزار علما می خواهند که دانند و ذره ای از آن علم ایشان خبر ندارند و در زهد نیز طاعتی است زاهدان را از آن خبر نیست و غافل اند و آن سری است که بیرون این دو عالم است و این را ندانند مگر اهل محبت و اهل عشق.

آنگاه فرمود که چون کسی درین هر دو عالم ثابت گردد و آن را بداند پس او هرگز نه بیند بعد از آن گزیدن دعوی گمارد تا او را می رنجاند و درد بخش می دارد و بعد از آن فرمود که این همه گفت و مشغله و حرکت که زار عشق و سلوک و طایفه عشق در وجود می آید این هر چه بیرون آمده است اما چون در دل پرده جای یافتند خاموشی و سکونت و آرام پیدا گشت تو گویی که هرگز شور و فریاد نبود.

آنگاه فرمود که این دلیری چندان نیست که خواجه عاریست از حضرت دوست و عاشق است بر خود چون حضور آید جای گفتگوی است و فریاد. چون خواجه این فواید تمام کرد دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذلک.

مجلس دهم

روز پنجشنبه دولت پایبوس حاصل گشت هر کسی از بندگان و اصحاب سلوک حاضر بودند سخن در صحبت نیک افتاده بود بر لفظ مبارک راند که در حدیث آمده است قال علیه الصلوه و السلام «الصحبه توثر» یعنی اثر کند اگر بدی در صحبت نیکان بشنید امید آن باشد نیک گردد و اگر نیکی در صحبت بدان بنشیند بد گردد زیرا چه هر که یافت از صحبت یافت و هر که نعمت یافت از نیکان یافت.

آنگاه فرمود اگر بدی چندی ملازم در صحبت نیکان باشد امید بود که صحبت نیکان در وی اثر کند دلیل بر نیکی و باشد و اگر نیکی در صحبت بدان چند روز ملازمت نماید او نیز همچو ایشان گردد.

بعد از آن هم در این محل فرمود که در سلوک آمده است که صحبت نیکان بهتر از کار نیک است صحبت بدان بدتر از کار بد.



آنگاه هم در این حکایت فرمود که چون خلافت به عمر خطاب رسید رضی الله تعالی عنه. او را پادشاه عراق در مصاف گرفتار آمد او را پیش امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی عنه آمدند امیرالمؤمنین عمر رضی الله تعالی فرمود اگر مسلمان شوی بادشاه عراق تو باشی و این ملک هم ترا ارزانی دارم. پادشاه عراق گفت که اسلام نخواهم آورد و عمر (رض) فرمود «اما ان الاسلام و اما ان السیف» یعنی که اسلام قبول کن و گرنه ترا بکشم. پادشاه عراق گفت من اسلام قبول نمی کنم عمر (رض) فرمود تا تیغ بیارند و ایشان را بخواند آن بادشاه در کیاست تمام بود نیک دانا چون این حال معاینه کرد روی سوی عمر کرد گفت من تشنه ام بگو تا مرا آب دهند آنگاه عمر رض را به کسی فرمود آب دهند. آب در آرند شیشه آوردند آن بادشاه گفت من درین آرند آب نخورم عمر (رض) فرمود که بادشاه است برای او در آرند زر یا نقره آب بیارند همچنان کردند هم نخورد گفت مرا آب در آرند گلی باید بیارید آب در کوزه گلی آوردند بدست او دادند روی بسوی عمر (رض) کرد و گفت با من عهد کن تا من این آب نخورم تو مرا نکشی عمر (رض) فرمود که عهد کردم نکشم تا این آب نخوری آن بادشاه بر فور کوزه آب را بر زمین زد کوزه بشکست و آب ریخت. آنگاه عمر (رض) را گفت که ترا با من عهد کردی تا من این آب نخورم ترا نکشم عمر (رض) از کیاست او متعجب ماند فرمود که امان دادم بعد از آن او را در مصاحبت مردی فرمود که آن یار در غایت صلاحیت و زهدات بود. چون بادشاه را در صحبت آن یار بروند صلاحیت آن یار بر وی اثر کرد جانب عمر (رض) پیغام فرستاد که مرا پیش خود طلب کن تا ایمن آرم. عمر (رض) او را پیش طلبید اسلام عرض کرد او مسلمان شد. چون اسلام آورد عمر (رض) فرمود که اکنون ما مملکت عراق ترا بدهیم. آن بادشاه جواب داد که مرا ملک کار نمی آید. مرا از ملک عراق دیهی خراب بده که در وجه معاش من کفاف باشد. عمر (رض) قبول کرد و کسان خود را در ولایت عراق فرستاد. جمله ملک عراق را تفحص کردند هیچ دیهی خراب نیافتند عمر (رض) بادشاه عراق را صورت حال باز گفت که در ملک عراق هیچ دیهی خراب نیست. بادشاه گفت که مقصود من آن است که ملک عراق چنین آبادان و مثمور بتو تسلیم می کنم. اگر بعد از هیچ دهی خراب شود،



فردای قیامت عهده جواب خدای بر عمر (رض) باشد نه بر من. بعده چشم پر آب کرد که زهی کیاست آن بادشاه که از حد مرد دانا بود .

آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ عثمان هارونی که مردم مستحق اسم فقر کی گردد؟ فرمود آن زمان که فرشته دست چپ او تا هشت سال بر وی هیچ ننویسد آنگاه فرمود که عارفان حق باشند که از حق هیچ چیز باز نگیرند.

بعد از آن فرمود که بر هر عارفی که تقوی اباد صحبت نیک کند حقیقت بدانکه در درویشی محض حرام می خورد.

آنگاه فرمود که روزی خواجه جنید بغدادی (رح) شنیدم که بر طریقت محبت پرسیدند که شوق ثمره محبت چیست؟ فرمود که ثمره محبت آن بود که از آن حق، تعالی، سروری رسانیده و اشتیاق پدید آید و بقدر آنکه بنده را از دور ماندن و از راندن می ترسد اما هر که حق را دوست دارد بهشت آزومند بقاء او گردد.

آنگاه خواجه معین الدین ادام الله تقواه بر لفظ مبارک راند که محبت در میان اهل سلوک و اهل محبت آنست که مطیع باشند و می ترسند که نباید براند.

بعد از آن هم در این محل فرمود که در کتاب محبت نبشته دیده ام بخط استاد خود مولانا شرف الدین (رح) که صاحب شرع الاسلام بود که وقتی خواجه شبلی (رح) را پرسیدند که چندین طاعت و ریاضت که تو داری و پیش فرستادی خوف چندین چرا؟ گفت خوف از هر دو چیز است اول آنکه می ترسم که نباید مرا از خود براند که گوید که مرا نمی شایی. دویم از ترس که بوقت مرگ اگر ایمان خود بسلامت کارم کاری کرده باشم و گرنه جمله اعمال و طاعت ضایع کرده باشم.

بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی جناب خواجه شبلی رحمه الله علیه مردی روی بر زمین نهاد پس سوال کرد از مسئله محبت و هر چه فراهم می آمد. پرسید چنانچه سؤال کرد که علامت شقاوت چه بود فرمود آن آن است که معصیت کنی و امید داری که قبول خواهد بود این شقاوت است. آنگاه پرسید اصل در میان چیست گفت آنکه پیوسته خاموش باشد و در اندوه بود



که فضیلت عارفان همین است. آنگاه هم در این محل فرمود که عزیزترین چیزی که در جهان است چه چیز است؟ فرمود سه چیز است اول عالمی که سخن او از علم خود بود. دویم مردی که او را طمع نبود. سیوم عارفی که پیوسته صفت دوست کند.

بعد از آن هم در این محل فرمود که وقتی خواجه ذو النون مصری رحمه الله علیه در مسجد ککری با اصحاب طریقت نشستند بود سخن در محبت می گفت. صوفیایی از میان مجلس سؤال کرد که صوفیان و عارفان کرا گویند خواجه ذو النون مصری (رح) گفت که صوفیان و عارفان آن طایفه اند که دل‌های ایشان از کدورت بشریت آزاد شده اند و از هوای دنیا و حب اوصاف شده باشند. پس چون چنین شوند در درجه اعلی بیارامند و از جمله مخلوقات خالق را بر گزیدند و از خیر دوست برمند. آنگاه مالک شوند نه مملوک.

آنگاه فرمود که تصوف رسوم است و نه علوم و لیکن به انفاس اهل محبت و مشایخ طبقات را همین اخلاق است که تخلقوا باخلاق الله زیرا چه از خلق خدای بیرون آمدن نه بر رسوم دست دهد و نه بعلوم آنگاه فرمود که عارف دشمن دنیا است و دوست مولی از سبب تبری او که در دنیا دارد و هر چه غل و غش و حسدات خبر ندارد بعد از آن پرسیدند که عارف را گریه بسیار باشند فرمود که آری اما چنانچه در راه بود چون بحقایق قرب رسد و وظیفه وصال چشد گریه زایل شود. آنگاه فرمود خدای، تعالی، را عاشقانند که ایشان را دوستی حق خاموش گردانیده که هیچ چیز از موجودات نیست و نمی داند که در عالم چیزی موجود است یا نه و ایشان را طایفه فصحا و بلغا آمد در نظر بعد از آن فرمود که هر کرا دوستی حق در دل بود جان او اقرار گرفت پس او را واجب است که هر دو سرای را بدیگری ببند و گر نه ببند عاشق صادق نباشد.

آنگاه هم در این محل فرمود که وقتی داؤد طائی رحمه الله علیه را دیدند که از درون صومعه چشم بسته بر در آمد بایستاد. درویشی بخدمت حاضر بود سؤال کرد که حکمت چیست که چشم بسته اید فرمود که امروز چهل و پنج سالست که چشم را بسته ام تا جز خدای، تعالی، بدیگری نظر کنم زیرا چه این محبت نباشد که دوستی خدا کنم و نظر بدیگری کنم و یا به کسی پیوندم.



بعد از آن فرمود که بزرگی بود از وی شنیدم که فردای قیامت حق، تعالی، بفرماید اعمال اولیا مطالعه کنند و از سبب آن که چون او را بر گزیدند و اختیار کردند پس روا دارند که میان ایشان در آیند بود احتمال نکند ایشان را در هیچ کاری راحتی بود الا که بدو.

بعد از آن فرمود که خواجه ابو سعید ابو الخیر (رح) گفتی که چون حق، سبحانه و تعالی، خواهد که بند را از بندگان خود دوست گیرد محبت خویش بر وی مستولی گرداند. بار دیگر چون مردم چنین شود پس دوست او را در سرای فردانیت فرود آرد تا باقی ماند.

بعد از آن فرمود که چون عارف بحق رجوع کند و تعلق بدو بود و در منزل قرب ساکن گردد بعد از آن چون او را پرسند که کجا بودی و چه خواهی او را هیچ جوابی غیر ازین نیست که گوید بالله.

هم دراین محل فرمود که اگر پرسند «افمن شرح الله صدره» چیست؟ باید گفت که چون عارف را نظر بر عالم وحدانیت و جلال ربوبیت افتد نابینا شود تا بغیری نظر نکند.

آنگاه فرمود که وقتی در بخارا مسافر بودم مردی دیدم از حد مشغول اما نابینا. پرسیدم که خواجه چند مدت باشد که شما نابینا شده اید فرمود آنچه آن بود که در دوستی کار من به کمالیت و نظر به وحدانیت و جلال و عظمت افتادن گرفت. روزی نشسته بودم بغیری در نظر آمده پیش این هاتف آواز داد که ای مدعی دعوی محبت ما کنی نظر بدیگری کنی همین که این آواز شنیدم چنان شرمنده شدم که گفتن بر زبان نیاید مناجات کردم آلهی دیده ای که به غیر دوست ببیند کور باد. هنوز این سخن نیکو نگفته بودم که هر دو نابینا شدند.

بعد از آن فرمود که چون حق، سبحانه و تعالی، آدم (عم) را بیافرید او را فرمود تا در نماز شود یعنی در قیام باشد دل در صحبت پیوست و جان بمنزل قرب قرار گرفت و سر به وصلت رسید. مصلحت آفرینش آدمیان در عامل همه از برای این بود.



آنگاه فرمود بزرگی بود از بندگان طریقت هر بار سر بسجده نهادی و در مناجات این بگفتی که آلهی مرا چون فردای قیامت بر انگیزی نابینا بر انگیز گفتند این چه دعاست که تو میکنی؟ گفت آنکس که دوست را ببیند نباید که فردای قیامت بدیگری دیده شود و آن از دوستی نباشد. بعد از آن حکایت درویشی افتاد که درویشی این است هر آینده که باید او را محرم بگزارد و اگر گرسنه باشد طعام سیر خوراند و اگر برهنه باشد جامه نفیس در بر او کند. می باید که همه حال آنکس را محرم نگذارد از حال او پرسان باشد که همین است آنگاه فرمود که وقتی دعاگو و شیخ عثمان هارونی (رح) و درویشی مسافر بودم شیخ بهاء الدین بختیار اوشی را در یافتیم از حد مرد بزرگ بود و یکی از واصلان حق مشغول بود اما در خانقاه آن درویش رسم بودی هر آینده و رونده که می آمدی محروم از خانقاه ایشان نه رفتی و اگر برهنه بیامدی جامه نفیس خویش بدو دادی و هنوز نیک نداده بودی که جامه های دیگر از عالم غیب برسیدی الغرض چند روز بخدمت ایشان ملازمت کردیم آن درویش فرمود که اول نصیحت این بود که ای درویش هر چه ترا پیدا شود در راه خدای، تعالی، بدهی و خلوصی نگاه نداری و طعام بر بندگان خدای برسانی تا تو از دوست باشی. آنگاه فرمود که ای درویش هر که نعمت یافت ازین یافت.

بعد از آن هم دراین حکایت فرمود که درویشی بود از حد فقیر اما او را رسم بودی اگر چیزی از فتوح بر وی رسیدی همه را به درویشان دادی و آیندگان را نیز نسیب کردی و خود در خانه گذرانیدی چنانچه وقتی دو نفر درویش صاحب ولایت بر سر وقت او رسیدند آب طلب کردند آن درویش اندرون رفت دو نان جوین موجود بود کوزه آب پیش آورد که آن درویشان گرسنه بودند دو تایی نان تناول کردند و آب بخورند روی به یکدیگر کردند که این درویش کار خویش کرد ما را نیز می باید کرد. یکی گفت دنیا بدو دهم دویم گفت از سبب دنیا این در ضلالت افتد جواب داد که درویشان بخشندهگانند. دنیا به آخرت دادیم دعا کردند و بگذشتند. آخر حال آنچنان درویش کامل حال شد که روزی در مطبخ او هزار من طعام موجود شدی که خلق خدای را خوراندی. بعد از آن فرمود که در راه محبت عاشق کسی بود که از هر دوکون دل خود بریده گرداند.



آنگاه خواجه فرمود که محبت چهار معنی دارد یکی بر دوام ذکر خدای بدل و جان شاد بودن. دویم آن است که عظیم گرفتن بذکر حق. سیوم آن است که اشغال کردن و آن قاطع بارزیدن. چهارم بر خود گرید و هر چه غیر اوست چنانچه در کلام الله فرمان داده است «قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم الخ»^{۱۰۹} و صفت محبان است که بر محبت ایشان بر این معنی ایثار بود بعد از آن بر چهار منزل روند یکی محبت دویم علمیت سیوم حیا چهارم تعظیم.

آنگاه فرمود که در محبت حق صادق کسی است که آواز مادران و پدران و فرزندان و برادران ببرد بسوی خدای و رسول گردد و آن از همه کس بیزار باشد. پس محب آن کس است که بر حکم نص کلام الله رود بدوستی حق صادق باشد.

بعد از آن فرمود که ایثار عارفان عاشق بی نیازی بود و ایثار محبان بوقت چاشت آرزوست.

آنگاه فرمود که وقتی حسن بصری را پرسیدند که عارف کیست گفت کسی از دنیا اعراض کند و هر چه باشد در دوستی حق ایثار کند آنگاه فرمود که خصلت عارفان اخلاص است در محبت.

آنگاه فرمود که عزیزتر در جهان این است که درویشان با درویشان بنشینند و هر چه در خاطر باشد با یکدیگر بگویند و صفا گویند و بدترین چیزها این است که درویشان از درویشان جدا گردند. پس بدانی که از عاری خالی نیست بعد از آن فرمود که دوستی خدای بچه توان کرد فرمود که بدشمنی آن چیزها که خدای، تعالی، بدشمنی گرفته است از دنیا و از نفس بعد از آن فرمود که عارف در محبت کامل کی شود فرمود وقتیکه گفتگوی از میان برخیزد، چنان شود که با دوست ماند و یا او بعد از آن بر تو مبارک راند که صادق در میان عارفان اوست که در ملک او هیچ چیز نباشد و او در ملک کسی نباشد.

آنگاه هم در این محل فرمود که وقتی خواجه سمنون محب سخن در محبت می گفت مرغی از هوا فرود آمد بر سر او بنشست پس چند منقار زد و باز در دست او نشست باز در کنار او

^{۱۰۹} سوره توبه، آیه ۲۴.



نشست پس چندان منقار بر زمین زد که خون از منقار او روان شد پس بیفتاد و جان بداد چون خواجه این فواید تمام کرد مشغول شد خلق و دعاگو باز گشت. الحمد لله علی ذلک.
مجلس یازدهم

روز چهار شنبه دولت پایبوس مسیر گشت. مولانا بهاء الدین صاحب تفسیر حاضر بود و شیخ اوحدی کرمانی و چند نفر درویش حاضر بودند سخن در توکل عارفان افتاده بود و فرمود توکل عارفان آنست که توکل ایشان جز خدای، تعالی، بدیگری نباشد و التفات بهیچ کس نه. آنگاه هم در این محل فرمود که متوکل در حقیقت این است که به رنج و مؤونت خلق، نه به کسی شکایت کند و نه با کسی حکایت.

آنگاه هم در این محل فرمود که مهتر ابراهیم خلیل را عم مهتر جبریل (عرم) گفت حاجت داری؟ گفت بتو نه زیرا چه از نفس خویش غایب بود اما با حق، تعالی، حضور باطن حاضر بود بعد از آن فرمود که اهل توکل را اوقات است در غلبات شوق اگر در آن ساعت ایشان را ذره کنند و ایشان را به علم مجروح کنند و بآلت ایشان را بگردانند ازین حمله ایشان را خبر نباشد. بعد از آن فرمود که توکل عارف برین نوع بحق بود که متحیر باشد در عالم سکر از آن فرمود که خواجه جنید را پرسیدند که عارف کیست گفت آنکه دل را بریده گرداند از سه چیز: اول از علم دویم از عمل سوم از خلوت یعنی تا ازین سه چیز بریده نه گرداند آن در توکل ثابت نیست. بعد از آن فرمود بزرگی را از علامت عارف پرسیدند فرمود که عارف کسی باشد که در راه عشق جز بخدای بدیگری نبیند.

بعد از آن فرمود که شنیدم از بزرگی که شوق چند چیز است تا آن زمان که در عارف آن نبود عارف نتوان گفت اول دوست گرفتن مرگ است در وقت راحت و امن گرفتن بذکر مولی و بیقرار شدن در وقت آمدن دوست و طرب آمدن در وقت تفکر خاص ساعتی که نظر او بر حق او بود.



بعد از آن فرمود که شنیدم از برادرم شیخ شهاب الدین عمر محمد السهروردی رحمه الله علیه که پسندیده تر ازین دو چیز در دنیا نیست اول صحبت فقر دویم حرمت اولیا. بعد از آن سخن در توبه افتاد بر لفظ مبارک راند که توبه چند مقام دارد اول دور بودن از جاهلان و ترک گرفتن از باطلان و روی گردانیدن از منکران و در رفتن به محبوبان و شتافتن بخیرت و درست کردن توبه و لازم همه توبه رد کردن مظالم و طلب کردن عنیمت و تصفیه قوه.

آنگاه هم دراین محل فرمود که رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، فرمود که ضعیف ترین مردمان آن است که قادر بود بر ترک گفتن. بعد از آن فرمود که قرار گرفتن درین راه دو چیز است یکی ادب عبودیت و تعظیم حق معرفت.

بعد از آن هم دراین محل فرمود که وقتی شیخ ابوبکر شبلی (رح) را پرسیدند که شوق بالاتر محبت چیست زیرا که شوق ازو خیزد.

آنگاه حکایت فرمود آوازه «عسی آدم» بر آمد جمله چیزها بر آدم بگریستند مگر سیم و زر. حق، تعالی، با ایشان وحی کرد که چرا ابا آدم نگریستند؟ گفتند ما بر کسی که بر تو عاصی شود نگرییم. حق، تعالی، فرمود بعزت و جلال من که قیمت شما و هر چه در شما بود بر دست ایشان آشکارا کنم و فرزندان او را خادم شما کنم. بعد از آن فرمود که چون محب دعوی مملکت کند از محبت بیفتد.

بعد از آن هم دراین محل فرمود که محبت دعوی وفاست با وصال و حرمت باطن از وصال و حرمت وصال یعنی مشاهده فقر محب است که نگاه دارد سر خود را و گوش دارد نفس خود را به گزاردن نماز فرائض.

بعد از آن فرمود که وقتی خواجه جنید رحمه الله علیه را پرسیدند که رضای محبت چیست فرمود آنکه هفت دوزخ را از عظمت و هیبت بر دست راستش بدارند او بگوید که بر دست چپ می باید نهاد.



بعد از آن هم در این محل فرمود او چیزی که بر بنده فریضه گردید چیست؟ گفت معرفت «و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون»^{۱۱۰} آنگاه فرمود که حق، تعالی، پنهان کرده است چیزها را در هر چیزی از مکر خویش.

بعد از آن فرمود که در محبت اسرار اولیا آمده است که حق، تعالی، چون محبان را زنده گرداند به انوار خویش آن رویت چنانچه حضرت رسالت پناه، صلی الله علیه و آله و سلم، نظر کرد بحق حق را دید باقی ماند چون حق بی زبان و بی کام و بی مکان از جهت آنکه حضورت نه مکان از اوصاف مجرد گشت به اوصاف حق، تعالی،

آنگاه فرمود که فردای قیامت آما و صدقنا عاشقان را از صدق محبت می گرداند سؤال کند و اگر کسی ازین عاشقان که دعوی محبت کردند صادق و ثابت نیابند شرمنده گردند که روی خود میان محبان نتوانند نمود. پس ندا آید که این عاشقان صادق نبودند او را از میان عاشقان دور کنید.

بعد از آن لفظ مبارک راند اهل محبت کسانی اند که بواسطه استاد سخن دوست می شوند که «الحديث عن قلبی ربی» یعنی دل عاشقان نشنود مگر سخن حق.

بعد از آن فرمود که صاحب محبت چون بمیرد زود در مردی بخشند. آنگاه که در بادیه درویشی را دیدند که مرده است و می خندد پرسیدند که تو مرده چه می خندی؟ گفت محبت خدای چنین بود.

بعد از آن هم در این محل فرمود که دل آن بود که از حال خود فانی بود و بمشاهده دوست باقی حق، تعالی، استولی در اعمال او بود او را بخود هیچ اختیار نه بود و تا عرش قرار نه این راه آمد سلوک را فرمود روزی مالک دینار را پرسیدند که ملازمت کردن پروردگار دوست البته چگونه بود؟ فرمود هر که ملازمت کند پروردگار دوست البته او را وصول حاصل آید؛ یعنی وصال.

^{۱۱۰} سوره الذاریه، آیه ۵۶.



بعد از آن فرمود که رابعه بصری را، رضی الله عنه، سؤال کردند که فاضلترین اعمال کدام است؟ گفت فاضلترین اعمال عمارت اوقات است هر که دعوی بزرگی کند او را هنوز مرادی از اندوه است پس او دروغ زن بود در دعوی و مرد کسی است که او را مرادات خویش فانی گردد بمراد حق باقی شود و نامش آن بود که نهاده بود حق، تعالی، از آن بود که دوست گوید پس او جواب نه گوید مگر از بندگی زیرا چه اهل محبت را نه اسم است و نه رسم و نه جواب آنگاه فرمود که شنیدم از زبان شیخ الاسلام خواجه عثمان هارونی رحمه الله علیه که اهل عشق جز دوست بدیگری مشغول نشود زیرا چه هر که بغیر دوست شاد شود بجمله اندوه نزدیک بود و بحق که در خدوت دوست انس نه گیرد او بجمله وحشت بود هر که خاطر آویخته دوست نه دارد او هیچ در هیچ است.

بعد از آن فرمود که عارف کسی بود که چون بامداد برخیزد از شب یاد نبود بعد از آن خواجه ادام الله تقواه چشم پر آب کرد فرمود ای غافل توشه این سفر را که در پیش داری یعنی مرگ را ساخته باش. بعد از آن فرمود که اهل محبت طایفه ای اند که در میان ایشان و در میان حق هیچ حجابی نیست.

بعد از آن فرمود که عارف در محبت کسی است که هیچ چیزش عجیب نیاید زیرا چه تسلیم دعوی در یک چیز نه شود وقتیکه از دست داده بود.

آنگاه فرمود که فاضلترین اوقات اینست که وسواس نفس رسته باشی و مردمان از خلق رسته باشند پس گفت هر کرا محبت داده اند و فقر او را وحشت ندهند او فریفته شود.

آنگاه فرمود که عارفان می گویند که یقین نوری است که بنده بدان منور گردد در احوال خویش پس از آن برسند بدرجه محبان و متقیان بعد از آن فرمود که اصل آدمی از آب است و خاک پس کسی که آب بر وی غالب است به لطف ریاضت بدید جمال اگر بعنف کشد معجب گردد و او بمقصد نرسد و کسی که خاک بر وی غالب گردد لابد او را با نیک یابد بوقت سختی پایدانش تا کاری را شاید.



آنگاه هم در این محل فرمود که چون حق، تعالی، خواست که ابر را بیافریند از هر الوان لون او گیرد و از طعام طعمه او گرداند چون الوانها بیامیخت از لون آب گشت ازین معنی کسی آب نداشت و چون همه مطعوم را بیامیخت طعمه آب بشناخت از خوردن او لذت و حیات یابند اما از لذت خبر ندارد چون «من الماء کلّ شیء حیّ» بعد از آن به خدمت خواجه درویشی حاضر بود پرسید که مجنون کیست؟ گفت آنکه همه در آغاز عشق نا چیز گردد دویم و سیوم پیدا شود. و گفت بقا و فنا چیست؟ گفت بقا حق است. گفت تجرید چیست؟ گفت صفات محبوب بدل و صفات محب نشنید. فاذا «احببته کنت له سمعاً و بصراً» فرمود که در ملتان بودم. از بزرگی شنیدم که توبه اهل محبت بر سه نوع است اول ندامت است دویم ترک معاصی است سیوم خود را پاک کردن است از مظالم و خصومت.

بعد از آن فرمود که علم چیزی است محیط و معرفت جزئی است از محیط پس خدا کجاست بنده کجاست علم خدای راست و معرفت را هر دو محیط باشند.

آنگاه فرمود که وقتی که عارفی را سر خالص نبود هیچ فعل او صافی نبود آنگاه فرمود هر کسی را دوست داری بلا بر سر او بارانی.

آنگاه فرمود که توبه نصوص سه چیزست در میان اهل سلوک اول کم خوردن از بهر روزه دویم کم خفتن از بهر طاعت سیوم کم گفتن از بهر دعا اول خوف دویم رجا سیوم محبت پس در ضمن خوف ترک گناه است تا از آتش نجات یابی و در ضمن رجا طاعت کردن است تا در بهشت و منزلت برسی و در حیات ابد باشی و در ضمن محبت اجتهاد فکرها کردن است تا رضای حق حاصل شود.

گفت عارف در محبت کسی است که هیچ چیز را دوست ندارد مگر ذکر حق گفتن چون خواجه درین فواید رسید چشم پر آب کرد فرمود مسافر می شوم جائی که دفن ما خواهد بود یعنی در اجمیر میروم هر کسی را وداع کرد دعاگو با او در راه بودیم بعد از آن در اجمیر رسیدیم.



آن روز اجمیر از آن هندوان معمور و آباد و مسلمانی چنان نبود. چون قدم مبارک خواجه آنجا رسید چندان اسلام ظاهر شد که آن را حد نبود الحمد لله علی ذلک.

مجلس دوازدهم

روز پنجشنبه مجلس آخرین همین بود در مسجد جامع اجمیر دولت پایبوس حاصل شد درویشان و عزیزان اهل صفا و مریدان برابر بودند سخن در حکایت ملک الموت بود بر لفظ مبارک راند که دنیا بی ملک الموت جوی نیرزد. گفتند چرا؟ گفت از آنکه در حدیث مسطور است قال النبی، صلی الله علیه و آله و سلم، «الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب» مرگ پلی است که دوست را بدوست میرساند /

آنگاه فرمود که دوستی آنست که او را بدل کنی که دلهایی برای یاد آفریده شده. خصوصاً از برای آنکه تا گرد عرش که طواف کند که در کتاب محبت آمده است که حق، سبحانه و تعالی، می فرماید که ای بنده من چون ذکر من بر تو غالب شود من عاشق تو شوم و عشق بمعنی محبت است.

آنگاه فرمود که عارفان آفتاب صفت اند جملگی عالم می تابند که از انوار ایشان عددی باقی نیست چون خواجه چنان فواید تمام کرد بگریست. فرمود که ای درویش ما را که ما را اینجا آورده اند مدفن ما اینجا خواهد بود میان چند روز ما سفر خواهیم کرد. شیخ علی سجزی حاضر بودند او را فرمان شد که مثال بنویس بر دست شیخ قطب الدین بختیار کاکلی ما بده تا در دهلی رود که خلافت او را دادیم که دهلی مقام اوست.

بعد از آن مثال تمام شد بر دست دعاگو داد روی بر زمین آوردیم فرمان شد نزدیک بیا. نزدیکتر شدم دستار با کلاه بر سر من به دست خود نهاد و عصا شیخ عثمان هاروینی رحمه الله علیه و ورع در بر دعاگو کرد و مصحف و مصلی نیز داد. فرمود این امانتی است از رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، از خواجگان چشت به ما رسیده است. من ترا دادم و روان کردم باید که



چنانچه ایشان و ما بجا آوردیم شما نیز حق این بجا آرید تا فردای قیامت میان خواجهگان ما را شرمنده نگردانی. دعاگو سر بر زمین آورد دوگانه نماز گزارد. فرمود برو بخدای سپردم و ترا بمنزلگاه عزت رسانیدم. بعد از آن سخن فرمود که چهار چیز گوهر نفیس است اول درویشی که توانگری نماید. دویم گرسنه که سیر گرداند. سیوم اندوهگین که شادی نماید. چهارم مردی که با دشمن بود دوستی نماید.

آنگاه فرمود که مرتبه اهل محبت چنان است که اگر پرسند شب نماز گزاردی گوید که ما را فراغت ما گرد ملک الموت می گردیم و هر چه که در مانده است او را دست می گیریم.

چون خواجه درین فواید بود دعاگو می خواست سر در قدم آرد روان شود ضمیر روشن که در سخن بود بر فور فرمان شد بیا. برخاستم سر در قدم آورد و فاتحه خواند گفت روی نخراشی و مرده شده باش روی زمین آوردم باز گشتم. گفت در حضرت دهلی آمدم و سکونت کردم جملگی عالم از اهل صغه و ائمه و جز آن بر دعاگوی روی نهادند چهل روز میان دهلی گذشته بود که آئینه بیامد خبر آورد که شیخ پس از روان کردن من بیست روز در حیات بود که به رحمت حق پیوستند. همان شب خاطر خراب ملبوس مصلا بودم در خواب شدم خواجه را بدیدم گویی در زمین عرش استاده کرده اند من سر نهادم و ازین باز پرس کردم فرمود خدای، تعالی، مرا بیامرزید. کروبیان و ساکنان عرش مقام داد اینجا میباشم علوم ربّانی و فواید سلوک در محمود نبشته شد. الحمد لله علی ذلک فقط.

برخی از احوال حضرت معین الدین حسن چشتی سجزی اجمیری قدس الله سره

بدانکه خواجه علیه الرحمه از اولیای کبرای چشت است. به کرامت و ریاضت معروف و بکمال اوصاف ولایت موصوف بود. شانی عظیم و رتبه عالی داشت و از سادات صحیح النسب است. خرّقه فقر و ارادت از خواجه عثمان هارونی پوشیده و در مشایخ هندوستان امام الطریق بود و بقدم میمنت لزوم وی نور اسلام در هندوستان شایع شده و ازین سبب بخطاب هندای لولی مخاطب



گشت و حضرت خواجه مدام نماز عشا بوضوء فجر ادا کردی چنانچه تا هفتاد سال وضوی او جز متوضاً نشکست و بر هر که نظر توجه کردی بخدا رسانیدی بعد هفت روز به پنج مثقال نان خشک که آب تر کرده می بود روزه افطار کردی و جامه دو تایی بخیه دوز پوشیدی و چون پاره شدی لته های کهنه پاک نموده بر آن پیوند کردی. اصل وی از قصبه سجستان بود و نسب پاک وی به دوازده پشت به امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب، کرم الله وجهه میرسد بدین طریق که حضرت خواجه معین الحق والدین بن عیث الدین بن سید کمال الدین بن سید احمد حسین بن سید طاهر بن سید عبد العزیز بن سید ابراهیم بن امام علی رضا بن موسی کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد باقر بن امام علی زین العابدین بن سید الکونین امام حسین بن علی المرتضی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین. و سید غیاث الدین و الد بزرگوار وی در عراق وفات یافت و همان جا آسوده است و والده ماجده وی خاص الملكه نام داشت مولد شریف وی بلده اصفهان است و نشو و نما در خراسان یافت. و چون عمر شریفش به یازده سالگی رسید پدر بزرگوارش فوت شد و چون مالکان ترکه غیاث الدین سه پسر بودند هر چه ورثه پدری با هم تقسیم نمودند و یک قطعه باغ بورته خواجه رسید.

روزی در آن باغ تشریف می داشت که مجذوبی ابراهیم قلندر نام را در آنجا گذر افتاد و خواجه به تعظیمش برخاست و دستش ببوسید و زیر درختی بنشانند و خوشه انگور پیشکش کرد مجذوب با انگور رغبت نکرد و قدری کنجاره از بغل بر آورده در دهان خود نهاد و به دندان خائیده بر آورده و بدست خود در دهان خواجه نهاد و بمجرد خوردن کنجار انوار آلهی در دل خواجه جلوه گر شدند. خاطر فیض مآثر از اسباب دنیوی سرد شد. فی الحال باغ و غیره را بفروخت و مستحقان رسانید و بطلب خدا مسافر گشت اول بسمرقند رسید و آنجا بحفظ قرآن و تعلیم علوم ظاهری پرداخت و بعد از تحصیل و حصول تفضیل علم عنان توجه بسوی عراق منعطف گردانید و در قصبه هارون که در نواحی نیشاپور است رسیده بخدمت خواجه عثمان هارونی که از کبار مشایخ



وقت بود مرید شد و سالها سال بخدمت آن حضرت مانده خدمات شایسته بجا آورده کار باطن تکمیل رسانید و خرقه خلافت یافت.

بعد از آن روانه بغداد شد و در اثنای راه بقصبه سبحان بخدمت خواجه نجم الدین کبری فایز شد و از آنجا بر کوه جودی که طوفان کشتی نوح، علیه السلام، بر آن کوه قائم شده بود رفت و در آنجا مشرف بشرف خدمت حضرت غوث الاعظم محی الدین عبد القادر جیلانی قدس الله سره السامی شد و همکاب آن جناب بجیلان و از جیلان به بغداد رسید. چندی بفیض صحبت آن حضرت مستفیض ماند و نیز در بغداد بشرف صحبت شیخ ضیاء الدین پیر روشن ضمیر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی مشرف گشت و فیما بین خواجه و شیخ الشیوخ هم صحبتها و رابطه ها به وقوع آمد. من بعد بخدمت باعظمت محبوب سبحانی خواجه اوحالدین کرمانی حاضر شده خرقه خلافت یافت .

پس از آن به همدان آمد و استفاده فیض باطن از مقبول یزدانی خواجه یوسف همدانی نموده از آنجا متوجه تبریز شد و مشرف به شرف زیارت حضرت ابو سعید تبریزی که پیر طریقت شیخ جلال الدین تبریزی بود شده فایده صحبتهایی برداشت و از آنجا رونق افزای اصفهان شده چندی مستفیض صحبت محبوب رحمانی شیخ محمود اصفهانی که قطب وقت بود ماند من بعد به مهمند تشریف برد و خواجه ابو سعید مهمندی را دریافت و نیز در استرآباد رسیده مشرف بشرف صحبت خواجه ناصر الدین استرآبادی که شیخ عظیم القدر و کامل الولاية از اولاد شیخ بایزید بسطامی بود گردید و در آن وقت وی یک و صد و بیست و هفت سال عمر داشت و فخر صحبت او شیخ ابو سعید ابو الخیر و شیخ ابو الحسن خرقانی می کردند.

من بعد در غزنی آمد و چند ایام به شمس العارفین شیخ عبدالواحد غزنوی که پیر شیخ نظام الدین ابوالموید بود صحبتها داشت و سوای این حضرات عالی درجات از دیگر صد ها اولیاء الله و مشایخ عالیجاه فیض باطنی یافت و از جناب ربّانی مامور بسمت هندوستان گشت و در لاهور تا دو ماه بر مزار پر انوار مخدوم علی علوی هجویری لاهوری قدس سرّه معتکف مانده بعد حصول فواید



باطنی از لاهور روانه دهلی گشت و چندی در دهلی قیام پذیر مانده بتاریخ دهم ماه محرم سال پانصد و شصت و یک رونق افزای دارالخیر اجمیر گشت و در آنجا اول شخصی که بشرف ارادت آن حضرت مشرف شد میرسید حسن خنگ سوار بود که اول از آن مذهب شیعه داشت و بعد از آن تائب شده مرید گشت و بمراتب اعلی رسید.

من بعد هزار در هزار صغار و کبار خدمت آن محبوب کردگار حاضر شده مشرف بشرف اسلام و ارادت آن حضرت شدند، به حدی که چراغ اسلام در هندوستان بطفیل این خاندان عالیشان روشن گشت و صاحب سیر الاقطاب می فرماید که به شبی که حضرت خواجه معین الحق والدین ازین جهان پر ملال انتقال فرمود، بعد نماز عشاء دروازه حجره خاص خود را بند کرده اصحاب خواص خود را از آمد و رفت حجره منع فرمود. محرمان درگاه که بر در حجره بودند تمام شب صدای پا می شنیدند بدان مانند که متواجد می باشد. پنداشتند که خواجه در وجداند آخر شب آن صدا ساکت شد چون وقت نماز رسید هر چند بانگ زدند و آوازه دادند جوابی نشنیدند. ناچار دروازه گشودند. دیدند که حضرت خواجه برحمت حق پیوسته است. و دران شب چند کسی از اولیاء الله حضرت شاه رسالت علیه الصلوه و التحیت را در خواب دیدند که می فرمایند...

نکته: صفحه آخر پاره شده است. متن ها معلوم نمی شود. عکس آن صفحه در اینجا ضمیمه

می شود:

مربوط به عکس ۲۶ است، صفحه ۱۸۷.

**

دیوان خواجه معین الدین چشتی

این دیوان اولین بار در سال ۱۸۷۱ م / ۱۲۸۸ ق از مطبعه نول کیشور (Novel Kishore) کانپور هندوستان به چاپ رسید. این نسخه در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان "دیوان حضرت خواجه معین الدین چشتی" موجود است. این نسخه شامل ۹۲ صفحه و به خط نستعلیق



نوشته شده است. جلد مقوایی با روکش تیماج قهوه ای است. آدرس الکترونیک منبع و شماره دستیابی آن ۶-۲۵۸۸۲ است. در سال ۱۹۱۰ م/۱۲۸۸ ق از چاپخانه مجیدیه کانپور با چاپ سنگی به چاپ رسیده است. این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه داکا موجود است که شماره دسترسی آن ۸۹۱.۵۵۱ است.

در سال ۱۹۱۰ م/۱۳۲۷ ق از نشر منشی پراگ نرائن (Munshi Parag Narayan) کانپور به چاپ سنگی چاپ رسید. این نسخه در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان "دیوان خواجه معین الدین چشتی" موجود است. مشخصات ظاهری نسخه ۱۶۰۵ × ۲۴۰۵ اس م، به خط نستعلیق نوشته شده و شامل ۹۲ صفحه است. فهرست انتشارات مطبع نول کیشور در انتهای نسخه آمده است. برخی اوراق پارگی دارد. شماره دستیابی آن ۶-۱۵۶۳۳ است. و در سال ۱۹۴۴ م/۱۳۶۳ ق از چاپخانه چشتیه اولین بار این دیوان در ایران چاپ رسیده است. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه آن محفوظ است که شماره دسترسی آن B/991-ICC است. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۴۲۰۴۴ محفوظ است.

نسخه خطی این دیوان در کتابخانه گنج بخش^{۱۱۱} اسلام آباد تحت شمار ۹۲۱ و ۹۲۱/۸۹۰ محفوظ است. این نسخه خطی دارای ۱۲۲ صفه و به خط نستعلیق به دست عبد الحکیم جان نیازی چشتی نوشته شده است. در دیوان او ۱۱۸ غزل، ۲ قصیده و ۵ رباعی وجود دارد. مطالب غزلیات او عرفانی است و موضوعات فنا، بقا، قرب نور الهی، عشق حقیقی و عشق مجازی، وحدت الوجود، وحدت الشهود در آن دیده می شود.

آن نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۲۷، ۲۸ و ۲۹ است، صفحه ۱۸۸.

^{۱۱۱} مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان (کتابخانه گنج بخش) (به انگلیسی: IRAN - PAKISTAN Institute of Persian Studies (Ganj Bakhsh Library) از مراکز حفظ و گسترش زبان فارسی در پاکستان است. این مرکز در اسلام آباد قرار دارد و برپا کردن آن طبق اعلامیه‌ای مشترک بین ایران و پاکستان، با همکاری وزارت فرهنگ و هنر وقت ایران و وزارت آموزش تحقیقات علمی پاکستان در ۱۳ آبان ۱۳۴۸ خورشیدی (نوامبر ۱۹۶۹) به امضای دو دولت رسید و به این ترتیب فعالیت خود را آغاز کرد.



در سال ۲۰۰۳ میلادی این دیوان از مطبع صدر داکا بنگلادش با کوشش آقای جهاد الاسلام و دکتر ک ایم سیف الاسلام خان به زبان بنگالا ترجمه شد. عکس آن نسخه همین است:

مربوط به عکس ۳۰ است، صفحه ۱۸۸

رساله وجودیه

نسخه خطی این رساله در کتابخانه شخصی سید مغیث الدین در لاهور نگهداری می شود. این رساله چنین شروع می شود: «بسمله، چنان می گوید که اول حق، تعالی، خواست که خود را ببند و از خود نور جدا کرده تماشای خود کند» (چیمه، ۱۹۷۴: ۵۸۶). نسخه دیگر در مخطوطات شیرانی دانشگاه پنجاب محفوظ است. متأسفانه این نسخه خطی دریافت نشد.

کلمات معین الدین

این رساله درباره وحدت الوجود، ذکر نفی و اثبات، مقام ناسوت و لاهوت و ملکوت نوشته شده است. بیان پنج نوع کلمه و مقام های آن کلمه در این کتاب بیان شده است. تفسیر آیه های قرآنی و احادیث پیامبر (ص) و اقوال اصحاب رسول در کتاب دیده می شود. کدام پیامبر از خداوند کدام معرفت دریافت کرده است، مقام آنان نزد خداوند چیست؟ همین مطلب ها در این کتاب دیده می شود. این کتاب هنوز چاپ نرسیده است.

نسخه خطی این در کتابخانه گنج بخش، تحت شماره ۲۷۲۸، ضمن مجموعه ای ثبت گردیده است. این نسخه دارای ۱۷ صفحه و در خط نستعلیق نوشته شده است. این رساله چنین آغاز شده است «بسم الله الرحمن الرحيم، روایت می کند بندگان خواجه معین الدین حسن سنجرى قدس الله سره العزيز که جمله کلمات پنج است. اول کلمه الا، دوم کلمه اله، سوم کلمه الا الله، چهار کلمه الله، پنجم کلمه هو که این کلمه نداند برو خرقة درویشی پوشیدن و لقمه قصر خوردن حرام باشد»

عکس این نسخه خطی چنین است:

مربوط به عکس ۳۱، ۳۲ و ۳۳ است، صفحه ۱۸۸.



خواندن متن نسخه خطی

الا علی فی السموت والارض همین معنی دارد یعنی در اهل سموات والارض نعمت تمام باشد

بسم الله الرحمن الرحيم

روایت می کند بندگان خواجه معین الدین حسن سجزی قدس الله سره العزیر که جمله کلمه پنج است. اول کلمه لا دوم کلمه اله سوم کلمه الا چهارم کلمه الله پنجم کلمه هو هو که این کلمه نداند برو خر قه درو یشی پوشیدن و لقمه قصر خوردن حرام باشد جواب اول کلمات گفت الله تعالی که منم و دیگر معبودی نیست چنانچه که در حدیث قدسی وارد است لا معبود خلقتنی فهو صورتک سؤال دگر تو را پرسند لا اله الا الله چه معنا دارد؟ بگو گفت: حق تعالی منم واحد چنان واحد چه معنی دارد منم مقصود دیگری مقصود نیست.

در کلام مجید و فرقان حمید خبر می دهد که و الیکم انه واحد سؤال اگر ترا پرسند هو چه معنی دارد در جواب بگو الا هو جمله چنان منم ذات هو الله الواحد القهار سؤال اگر ترا پرسند لا نفی یا اثبات جواب بگو دو معنی دارد نفی و اثبات. بعضی گفته اند حق تعالی واحد احد بودن وقت لا متصل ذات بود پس لا اثبات است چنانچه در حدیث قدسی آمده است الحی القيوم ابدأ ابداء دیگر روایت میکند حضرت پناه مردان مرتضی علی کرم الله وجهه لا مطلق نفی است چنانچه در حدیث نبوی است کل شیء خلقتنی فهو علیها و کل من علیها فان.

روایت کرده اند هر چیزی که آمد رفت دارد پس آن نفی است پس هر چیزی که آمد و رفت دارد آن نفی است چون بحر و جبل و آسمان و جن و انس و پرنده و خزنده جبر و جز آتش نبود و باد و آب و خاک فهوا الا نفخ بوده روایت میکند حضرت ابابکر صدیق رضی الله تعالی عنه لا این معنی نفی است و هر دمی که بغیر ذکر الله تعالی از زبان بدرآمدن دم مرده است از این جهت نام ایشان لا است چنانچه حضرت رسول فرموده «کل نفس ینخرج بغیر ذکر الله تعالی فهو میت».

دیگر روایت میکند امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه لا فعل صفت است پس بنده را باید دال حق تعالی را یاد کند چراکه در زبان و دل و دل و دست و روی بنده متصل است همراه کذب و



فحش و عیب و شره پس از این جهت بنده را باید زبان و دل و دست خود را پاک کند از یاد کردن صفت حق تعالی آنگاه بنده حق میرسد آن بنده چنانچه در قرآن مجید فرموده «الحمد لله».

باز روایت می کند امیرالمؤمنین عمر رضی الله لا مکانی ناسوت است چنانچه در حدیث نبوی مشهور است که «الناس متصل فی غفلت النوم او الظهور بالشهوة والغضب فی الغیض فهو ناسوت» حضرت رسول فرمود الشریعت الظهور فی الجد طاعت لی الصوم والصلوة والزکوة و نیکی و یدی حضرت حق تعالی فرموده است که اله اثبات است چه معنی دارد؟ بجواب بگو اثبات واحد چنانچه در قرآن مجید خبر میدهد «لو کان فیها آلهة لفسدتا»^{۱۱۲} اگر دو خدا بودی در جهان فساد افتادی. پس هر تخصص را اثبات مقید گردد در دل آن تخص حیاتست.

در حدیث نبوی وارد است «کل نفس ینخرج بذکر الله فهو حی دمی که خدائتعالی است حیاتست. سؤال اگر ترا پرسند که لا و اله و الا و الا الله و الیه و هو مقام او اند جواب بگو آری لا مقام ناسوت است و اله مقام ملکوت است و الا الله مقام جبروت است و الله مقام لاهوت است و هو مقام قرب است.

سؤال اگر ترا پرسند این ها چه معنی دارند جواب بگو ناسوت شریعت ملکوت طریقت جبروت حقیقت لاهوت معرفت که آنجا نگفتن و نشنیدن شریعت فعل اظهارست چنانچه دیده شود به نظر مردمان خواه نیکی خواه بدی یا سخاوه یا عداوه یا صوم یا صلوة یا مشغول تلاوت اختیارنا فی کسب الکسب جل فی جلالک او خیره و نفخت فیه من روحی و جعل لکم السمع والابصار.

باز در حدیث نبوی مشهورست یأکل الروح فهو ثلاث فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و سلم روح سه چیز میخورد اول خوردنی خوب ۲ خوشبوی ۳ دیدن حسن خوب با مقام خوش پس هر کسی که بمقام جبروت رسید او را خورد و آشامیدن سه چیز شد ازین واسطه لاهوت است.

^{۱۱۲} سوره الانبیاء، آیه ۲۲.



سؤال اگر ترا پرسند چه واسطه لاهوت بگو الله لاهوت قرب قرب الله تعالی قرب حق پس هر شخص که مقام لاهوت میرسد گویا که بقرب حق تعالی رسیده باشد. مقام قرب او منزل بی نشان است جز از کون مقام دیگر جهان است چنانچه در حدیث آمده است «الفقر اذا تم الفقر فهو الله». سؤال اگر ترا پرسند الله چه معنی دارد؟ برگو صورت راست کننده هر شی دیگر کسی را حدی نیست که صورت راست کردن بتواند بغیر معبود چنانچه در کلام مجید خود خبر میدهد «تبارک الذی بیده الملك وهو على كل شیٍ قدير» یعنی بزرگ خدای که تمام ملک بدست وی است پس بنده که بمقام رسید تمام ولایت برد مستقیم گشت بحکم خدای چنانچه در کلام مجید خبر میدهد «فاستقم كما امرت» هر طالب خدای که برین کمالیت رسید مرید گرفتن او را روا باشد هر که مرده را غسل دهد آن غسل است باز چنانچه در حدیث نبوی آمده است «الغسل مطهرالمیت» یعنی غسل پاک کننده هر مرده.

چهار مقام الله است که در حدیث قدسی مشهور است «الحی القيوم ابدأ ابداء» پس هر طالبی که مقام الله رسید او هر کز فنا نمیشود چنانچه در فرقان خود خبر میدهد «الا ان اولیاء الله لا یموت» پس هر درویشی که درینه رسید او هر کز فرشتگان حاب کرده نتواند که در فرقان فرموده «کراماً کاتبین یعلمون ما تفعلون» در حدیث نبوی مشهور است «تفکر ساعة من عبادة افضل سبعین سنة» یعنی گفت حق تعالی یک ساعت فکر در درویش بهتر از عبادت هفتاد ساله در حدیث قدسی مشهور است نوم الله طاعه ضحک الله و اکل الله و شرب الله

هر گیاهی که بر زمین روید وحده لا شریک له گوید

روایت میکند حضرت مخدوم جهانیان قدس الله سره العزیز که شریعت مقام جبرائیل ملکوت مقام میکائیل و جبروت مقام اسرافیل و لاهوت مقام عزرائیل شریعت محمد الرسول الله اختیار کرد که در فرقان مجید خبر می دهد «قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی» مهتر جبرائیل خبر می آرد از حضرت عزة و ملکوت مقام میکائیل که نگاهبان باران است و جبروت مقام اسرافیل است که صور در دهان گرفته منتظر حکم حق از برای برهم زدن تمام عالم که در فرقان خبر



است «والمک صفاً صفا» لاهوت مقام عزرائیل که قابض ارواح است در کلام مجید خبر داده است «اذا جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة و لا يستقدمون» چون موت برسد یک ساعت فرصت ندهد و مقام باهوت الباهوت هو الله الواحد القهار گفت خدای تعالی که منم جبرکنده پرستی را شریعت محمد است مقام ملکوت موسی است و مقام جبروت عیسی است و مقام لاهوت ابراهیم است شریعت مقام خاکی است محمد داند معرفت مقام آبی است موسی داند و جبروت باد است عیسی داند و لاهوت مقام آتشی است ابراهیم داند و محمد از شکم مادر از دهان آمد و موسی از شکم مادر براه گوش بدر آمد. موسی از شکم مادر از راه بینی در آمد و ابراهیم از شکم مادر براه چشم در آمد. از این واسطه جمله پیغمبران پاک اند از گناهان صغیره و کبیره چنانکه در کلام مجید خبر میدهد «ان الله يحب التوابین و يحب المتطهرین» یعنی خدایتعالی پاک است و پاکان را دوست میدارد که حدیث نبوی مشهور است «کل شی خلقه مغفور کل عصیان» یعنی هر شی خدای تعالی آفرینش کرده و جمله گناهان مغفرت گرداننده است.

تمام شد

کشف الاسرار

این رساله به نام معراج الانوار هم معروف است. خواجه معین الدین چشتی این رساله را برای طالبان و مریدان در قیام هند تألیف نمود. موضوعات ذکر خفی و چهار منزل عرفانی چون ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت در میان این یاد شده است. این رساله چنین شروع شده است:

«بسم الله الرحمن الرحيم، برانکه ای طالب که لاهوت غیب الغیب است مضمون مشکات غیب قدم احدیت احد است. عالم جبروت عالم مطلق وحدت صرف تعین مبدأ اول وحدت است حقیقت الحقائق برزخ است» (چشتی، نسخه خطی، ۴۶۷۲: ۱). نسخه خطی این در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تحت شماره ۴۶۷۲ در مجموعه رسائل خطی از صغه ۸۲ تا ۱۰۲ می باشد. عکس آن نسخه خطی چنین است:



مربوط به عکس ۳۴، ۳۵ و ۳۶ است، صفحه ۱۸۹.

خواندن متن نسخه خطی:

بسم الله الرحمن الرحيم

بدانکه ای طالب لاهوت غیب الغیب است مضمون مشکات غیب قدم احدیت احد است عالم جبروت عالم مطلق وحدت صرف تعین و مبدأ اول وحدتست حقیقت الحقائق برزخ است عالم ملکوت عالم عقول مراد ارواح است مقام ارواح تعین ثانی ازعالم ارواح کثیر الارواح است و عالم ناسوت عالم مثال تعین کل و طبیعت کل و شکل کل و عالم شهادت و تعین ثالث است لا اله الا الله محمد رسول الله رمهوت یعنی نور مطلق را گویند باهوت یعنی نور اعلی را گویند هاهوت نور الله را گویند الف اول الله ناسوت است خاکیست رنگ زرد دارد تعلق بزبان دارد و لام اول الله ملکوت است بادیست رنگ سبز دارد و تعلق بینی دارد لام دوم الله جبروت است آبی است رنگ سفید دارد تعلق چشم دارد الله لاهوت است آتشی است رنگ سرخ تعلق بگوش دارد. اول طالبی که در عالم ناسوت ذکر کند مشغول بذکر باشد اول ذکر در طاس بینی نظر کند وقتی که بطرف بالا دم برد لا اله الا الله در درون رفتن بگوید الا الله نفس بسته دوم شغل ذکر ملکوت است بالای ابرو نظر کند و چشم را چنان پوشد که دیده سیا هی درون سفیدی رود و ذکر و نقش این است نفس بسته بگوید (در اینجا در نسخه خطی یک نقشه استفاده شده است. به خاطر فهمیدن خوانندگان عکس آن نقشه را در اینجا ضمیمه می کنم:

مربوط به عکس ۳۷ است، صفحه ۱۸۹.

سوم شغل و ذکر جبروتست بالای مغز سر نظر کند چشم بسته و نفس بسته الله گوید (در اینجا هم یک نقش ضمیمه شده است) آن نقش همین است:

مربوط به عکس ۳۸ است، صفحه ۱۸۹



چهارم شغل ذکر لاهوت اینست که سناختن دل است چشم پوشد چنانکه بالا گفته شده

است ذکر نقش دل اینست (در اینجا هم یک نقش ضمیمه شده است) آن نقش همین است:

مربوط به عکس ۳۹ است، صفحه ۱۸۹.

اما بعضی این شکل هم گویند:

مربوط به عکس ۴۰ است، صفحه ۱۸۹

ذکر و شغل این مقامها همین است:

لاهورت پنج است ای پسر جبروت شاخ آن شجر

ملکوت گل‌های نکو ناسوت جمله بارها

ایضاً طالب را باید که آن چهار دم بداند و آشنا شود و این کسب فرض عین است این کیفیت

پیش مرشد تحقیق باید کرد آب و آتش باد و خاک و آب و باد(در اینجا هم یک عکس ضمیمه شده

است:

خاک و آتش چنانچه در قسمت چهار عناصر دایره کشیده شد ای طالب بدانکه منزل ناسوت

جمله عالم است باز همچون در جای ناسوت زبان است خبر جبرئیل بداند جای جبرئیل مقام

محمود است خاکی مقام محمود نیز خاکبست رنگ زرد و لذت شیرین دارد اما از تن دوازده

انگشت دم بیرون میشود از آن محل نبی است صلی الله علیه و سلم و نفس جاریست تعلق به دل

است و دیگر جای جبروت در بینی است مقام او ناف است خبر اسرافیل بداند و اسرافیل بادیست

مقام ناف هم بادیست رنگ سبز و لذت او ترش اما از تن هشت انگشت دم بیرون میشود از آن

محل نبی عیسی علیه السلام دیگر ملکوت در جای ملکوت چشم است مقام او تارک سر است

خبر میکائیل بداند و میکائیل نیز آبی است تارک سر هم آبی است رنگ او سفید است و صورت او

چون ماه نو است لذت شور دارد اما از تن شانزده انگشت دم بیرون میشود و درینجا محل موسی

علیه السلام و دیگر لاهوت در جای لاهوت مقام گوش آتشی است خبر عزرائیل بداند عزرائیل نیز

آتشی است گوش هم آتشی است رنگ او سرخ است بوی و لذت تلخ دارد تعلق بشکم دارد جای



زهر است اما از تن چهار انگشت دم بیرون میشود و آن مقام سلطان نصیرا و محمود است در اینجا محل موسی و ابراهیم خلیل الله است جاریست نور جلال و نور جمال و نور محمد و نور احمد محمود و محمد و احد این چهار تن است تن کشیف و تن لطیف تن بقا و تن لقا و این چهار روح اند روح سفلی روح قدسی روح علوی روح سماویست «ان الله علی کل شیء محیط» در میان ارواح سفلی و قدسی ضم کند باز اول مرشد که طالب را میفرماید یکی نظر خود را بر بالای بینی نگهدار و بر آنچه تا آنکه تا آنکه این سر و چشم شمس و قمر گویند ایشان تعلق از هر دو شهرک دارند این دو رگ برگ جان تعلق دارد و قرار گیرد و صورت خود محو میکند و صورت که نمودیم بدینصورت در تصور صورت مرشد ضم است و در نظر طاهر مینماید کدام وقت وقتی که مرشد میفرماید که بالای بینی نظر بداری در میان منی مقام ملکوت و صورت مکان مزاد انواع ظاهر و باطن مینماید قال آن که نماید بر آن اعتبار کند صورت که مرشد در نظر تصورات آن تصور را نگذارد و تا آنکه آن تصور صورت بصورت محمد ضم است اینصورت حاصل شده است پس تصور تصبور محمد رساند و تصور محمد تصبور احد رساند ازینجا حقیقت نود و نه نام بیکنام محمد شود و آن یک الف بود دور کشد هو نشد و هو مقام خودیم حد ساخت و از هم نون شد ایضاً فیه باد تعلق بروح دارد آب تعلق بعقل دارد و آتش تعلق بعشق دارد و خاک تعلق بنفس دارد همچنان نفس اماره تعلق باش دارد نفس ملهمه تعلق بباد دارد و نفس لواحه تعلق بآب دارد و نفس مطمئنه تعلق بخاک دارد دیگر عقل در دماغ حیا در چشم و فهم و در گوش علم در سینه فکر در قالب ایضاً اگر عقل خاک کند تا از بندگی استاده شود بدانکه عمل خاکیست در ذکر لا اله الا الله مشغول شود اگر باد اکثر آنرا شنید برخیزد

بدانکه باد اگر با اسم الا الله مشغول شود اگر عطبه شود بدانکه آتش عمل گرد باید که باسم هو مشغول شود اگر خواب غلبه کند بدانکه آب عمل کرد باید که باسم الله مشغول شود ای طالب بدانکه اسرار حضرت باریتعالی بر جبرئیل رسید و از حضرت جبرئیل بر حضرت رسالت پناه بر خلفاء الراشدین رسیده اما باید بهر طالبی و هر یاری و هر مریدی را این سر نگوئی الا آنکه طالب



صدق تحقیق کند پیش مرشد بگذرانند اگر مرشد داند اندک و بیش علم خوانده باشد بوی گوید و گرنه این سرار در میان نهد ای برادر اول ایشانرا این تحقیقات که بالا گفتم بر طالب عیان کند و بعده این کسب فرماید که ارواح و صورت دارد یکی علوی و یکی سفلی در میان این دو روح و دو ورح دیگر که بالا گفته شده است ضم کند. این دو صورت را دو مقام ست یکی سلطان نصیرا دوم سلطان محمودا و دو صورت که هستند یکی مسافر است و دوم مقیم پس طالب باید که بصورت مسافر آشنا شود بشناسید و رنگ درو داند چنانچه بالا گفته شده است بر آنچه که طالب در مغالطه نباشد اگر اینصورت مسافر بصورت مقیم رساند آن صورت مقیم بحق مشاهده رساند در آنجا حقیقت نود و نو نام الله تعالی آشنا گردد.

تمام شد

گنج اسرار

به روایتی خواجه این کتاب را بر ارشاد مرشد خود خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰) برای تعلیمات سلطان شمس الدین التتمش (وفات ۱۲۳۶ م) در دوران سکونت خود در دهلی نگاشته است (چیمه، ۱۹۷۴: ۵۸۶). این کتاب به بیست و پنج معرفت تقسیم شده است. در دیباچه این کتاب نوشته شده است که: «بدان که مصنف معین الدین حسن سجزی می گوید که مدت بیست و دو سال در سفر بودم، بخدمت خواجه عثمان هارونی رسیدم، و این ملفوظات را در ۲۵ معرفت جمع آورده، گنج الاسرار نام نهادم» (چشتی، نسخه خطی، ۴۲۳۰: ۱).

نسخه خطی این کتاب در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد تحت شماره ۴۲۳۰ محفوظ است. این نسخه چنین شروع شده است که: «حمد وافر و ثنای متکاتر، مر حضرت بی نیازی را که اطباق سموات و ارض بی ستون افلاک مطبق بحکمت کمالیت قدره بر شاخ ثور متعلق بفضل عنایت نکایات تجلیات منظور و مزین اوست...» (چشتی، نسخه خطی، ۴۲۳۰: ۱)



این نسخه خطی دارای ۲۸۰ صفحه و به خط نستعلیق نوشته شده است. عکس این نسخه خطی چنین است:

مربوط به عکس ۴۲، ۴۳ و ۴۴ است، صفحه ۱۹۰ .

نسخه ای از این کتاب در مخطوطات شیروانی دانشگاه پنجاب لاهور موجود است. عنوان نسخه خطی "ملفوظات گنج الاسرار مؤلفه خواجه معین الدین سجزی" است.

نسخه دیگر به شماره ۳۶۵۰ ضمن مجموعه دیگری، از صفحه ۵۱۳ تا ۷۴۹ به ثبت رسیده است. این نسخه خطی دارای ۲۳۶ صفحه به خط نستعلیق شکسته نوشته شده است. جلد مقوایی با روکش تیماج قرمز است. آدرس الکترونیک منبع و شماره دستیابی آن ۳۶۵۰/۱۹۰ است. حاشیه های قرمز دور هر صغه کشیده شده است و آیه های قرآنی و احادیث رسول الله (ص) با رنگ قرمز نکته گذاری شده است. روی نسخه همینطور نوشته شده است که: «هذا نسخه گنج اسرار مصنف خواجه معین الدین چشتی حسن سجزی هند الولی قدس الله سره العزیز آن نسخه خطی همین است:

مربوط به عکس ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ است، صفحه ۱۹۰

این کتاب دارای ۲۵۰ صفحه به ۲۶ معرفت تقسیم شده است. ضمیمه کردن متن ۲۵۰ صفحه در این پایان نامه دشوار است. چونکه محدودیت پایان نامه دراز می شود. به خاطر اینکه پایان کردن موضوعات معرفت ها اکتفا دانستیم. در آغاز کتاب مقدمه ضمیمه شده است. بعد از مقدمه بیان معرفت های این کتاب بیان شده است. در آنجا معرفت های این کتاب چنین بیان شده است:

معرفت اول: دانستن و دریافت نمودن شریعت. بدانکه دانستن علم شریعت و دریافت علم طریقت از معرفت علم قال الاتصال عالم ناسوت از راه تحصیل که جز کسب آن راه نیست اگر نباشد سلوک کردن نتواند.



معرفت دوم: طهارت و نظافتِ ظاهر و باطن نظافت آینه دل. بدانکه دانستن طهارات ظاهر و دریافتن طهارات و نظافت باطن صقیل کردن آئینه دل را از راه حقیقت حاصل شد و معرفت حق تعالی.

معرفت سوم: عبادت تکلیمات، بدانکه در یافتن عبادت تکلمات و عبادت تجلیات عبادت اعمال فضولات رسوم عبادات اطاعت عالم ملکوت انسانی از راه طریقت .

معرفت چهارم: در رموزات بدانکه دریافتن استفهام معانی رموزات تربیت جذبه اصطلاح باطن تلقین عالم جبروت و لاهوت روحانی رحمانی پیوستن اتصال مع الله غنیمت در جهانی از تربیت مرشد کامل تلقین سالک مجذوب استقامت راه حقیقت و برای تربیت شناختن طالب صادق که مرشد را جز شناختن او چاره نیست.

معرفت پنجم: شب معراج شرح شب معراج، بدانکه دانستن شرح شب معراج آنست که حق تعالی با مصطفی صلی الله علیه و سلم نور و هزار سخن از تربیت تلقین راه حقیقت نصیحت فرمود و دریافتن استفهام معانی رموزات.

معرفت ششم: بدانکه بعضی مردمان مختصر هتمان قاصر دیدگان ظاهر جویان که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم را میدانستند و بیشتر می گفتند و دریافتن کلام ربانی غیر مخلوق. معرفت هفتم: بدانکه در یافتن استفهام تربیات حضرت رسالت برای اطاعت جذبه اصلاح باطن استقامت راه حقیقت مؤمنین کمالیت از پی پاسبانی قرب حضرت.

معرفت هشتم: بدانکه دانستن و دریافتن شرح کفر ضلالت و کفر بطالت و کفر زناری کفر مذموم کفر معصوم کفر مجازی کفر حقیقی و موفقیت توبه اختیاری و توبه نصوح توبه مجازی توبه حقیقی است.

معرفت نهم: بدانکه دانستن و دریافتن مذهب حقیقی و معرفت محراب حقیقی و معرفت طواف حقیقی و معرفت مسجد حقیقی و معرفت قهر حقیقی و معرفت مسافرت حقیقی و پیوستن قرب ربانی.



معرفت دهم: بدانکه دانستن و دریافتن جمعه حقیقی و معرفت خلفاء سلاطین صادق و رجلان حق تعالی و معرفت حاکمان قضاوت لائق حکومت و دریافتن معرفت صلوات حقیقی و معرفت صوم حقیقی و معرفت صوم صوری و مجازی و معنوی و دریافتن صلاحیت صوم صلوات بر عامه مسلمانان معرفت مراقبه حقیقی پیوستن قریب حضرت عزت و معرفت اعتکاف حقیقی رحمانی و دریافتن مشایخ پیوستن استقامت قرب حضرت.

معرفت یازدهم: بدانکه دانستن و دریافتن علم توحید از معرفت وحدنیت حق تعالی و دریافتن معانی اظهار وحدنیت حضرت رسالت معرفت عالم ناسوت و ملکوت و فهم پیوستن حدیثات رموزات و معرفت عالم جبروت و لاهوت و دریافتن سؤالهای معانی و دریافتن اسرار حقیقی.

معرفت دوازدهم: بدانکه دانستن و دریافتن عشق ربانی و تربیت جذبه اصلاح باطن مؤمنین اسرار حقیقت خفیت از ترک اعمال فضولات و دریافتن کیفیت عزازیل که ظهور وی اعمال نفسانی رانده شد.

معرفت سیزدهم: بدانکه مکتوب تاج الاولیاء شیخ سعدی شیرازی رحمه الله علیه و ملاقات خواجه خضر علیه السلام و دریافتن تربیات معانی رموزات راه حقیقت و استقامات مؤمن تعریفات راه های اصلی سوی حق تعالی تلقین خبر به اصلاح باطن و دریافتن عالم جبروت روحانی رحمانی.

معرفت چهاردهم: بدانکه مکتوب خواجه جنید بغدادی رحمت الله برای تربیت مریدان صادق و تربیت حق تعالی برای خواجه شبلی رحمت الله و خواجه حضرت ذوالنون مصری و خواجه بایزید بسطامی رحمت الله برای استقامت مؤمنین و پیوستن بحضرت ربانی.

معرفت پانزدهم: مکتوب قاضی احمد غزالی رحمت الله برای تربیت علماء زهاد سالکان غیر مجذوب که یک اهل قدرت اطاعت ظاهر مشهورند جز تلقین ارشاد جز به احلاح باطن و معرفت مرشدان کامل لائق تلقین ارشاد راه حقیقت که بکمالت پیوسته باشد.



معرفت شانزدهم: بدانکه معرفت خواجه عبد الله انصاری رحمت الله علیه از معرفت مرشدان کامل و سالکان مجذوب در استقامات خلافت ربانی بخدا رسیدگان و معرفت مریدان طالب صادق لائق بیعت آرادات و معرفت پیری و مریدی و اطاعت پیر بر مرید واجب است و دریافتن ما لا بد و غیر ما لا بد و ترک فضولت.

معرفت هفدهم: بدانکه مکتوب قاضی القضاة فضیل همدانی رحمه الله علیه برای تربیت حذبۀ اصلاح باطن تلقین ارشاد عاشقان حضرت و معرفت رساضت حقیقی و تلاوت حفظ حقیقی رحمانی و اتصال مجازی معرفت ربط حقیقی و ربط مجازی سوی معرفت حق تعالی.

معرفت هیجدهم: بدانکه مخدم الخلفاء تاج الاولیاء سلطان ابراهیم ادهم رحمه الله علیه از صحبت تربیت مرشدان کامل پیوستن قرب حضرت ربانی و کمالیت پیوستن سلطان محمود غزنوی بکشف کرامات اظهار شایعت اولیاء و کمالیت رسیدن مولانا جلال الدین رومی از تربیت خواجه شمس تبریزی رحمه الله علیه.

معرفت نوزدهم: بدانکه مکتوب مصنف معین الدین حسن سجزی که از صحبت و تربیت خواجه عثمان هارونی مدۀ بیعت و تربیت تلقین کمالیت رسیده و تلقین نمودن هدایات در راه ظاهر و باطن ثری و خشکی برای نمودن سلطان شمس الدین خلیفۀ دهلی که از صحبت و تربیت خواجه عثمان هارونی رحمه الله علیه بکشف و کرامات اظهار کمالیت معرفت الاولیاء و مرشد کامل.

معرفت بیستم: بدانکه شرح الله و شکر محبت و معرفت شمسی و قمری و معرفت استغراق کمالیت محور معرفت زلف و زلفین و مسخانه و می و شاهد و خته و خال و معرفت جوهر و زر و مروارید و قند و نبات و معرفت دیر و کنشت و زنار حقیقی و مجازی.

معرفت بیست و یکم: بدانکه در اشتقاق مستی شکر محبت پیوستن مقام محور از معرفت عالم جبروت و لاهوت و کمالیت مستی محبت در استماع رود و سرود شوق رباب تفکر تحیر



کمالیت مقام محوی سماع پیوستن شرائطه سماع نگاهداشتی تا سماع حقیقی رحمانی حلال باشد و در راه استقامت دین و در راه یقین.

معرفت بیست و دوم: در شرح عالمان غیر مجذوب مختصر همان محجوبان و شرح طائفه اهل بازرگان اهل غفلت تاجران محجوبان و شرح مردمان اهل قدرت حقیر اهتمام محجوبان و شرح طائفه اهل مسلمانان و درویشان محجوبان که در اعمال ظهور شهیده مشهورند.

معرفت بیست و سوم: بدانکه تربیت حق تعالی برای مهتر موسی علیه السلام در یافتن نوبقات و معرفت مقام عالمان و زاهدان و صوفیان و متوکلان و متقیان و مسکینان و فقیران و شرح حکایت خواجه حسن بصری و خواجه معروف کرخی و خواجه شقیق بلخی و شرح تفضیلات چهارده علم و کمالیت اسلام بدانکه شرح عارفان سالک و شرح عاشقان سالک و واصلات حق تعالی به کمالیت باطن اصلاح استقامات عالم جبروت و لاهوت و پیوستن سوی معرفت حق تعالی و شرح کمالیت پیوستن خواجه بایزید بسطامی رحمت الله علیه و شرح ده چیز شرائط راه طریقت و ده چیز شریطه راه حقیقت برای پیوستن استقامات قرب حضرت حق و شرح در یافتن کمالیت ربی رحمان حقیقی از تلقین مرشد کامل و شرح دریافتن راه حقیقت از شاخه های اصلی یک معانی سوی معرفت حق تعالی از مرشدان کامل حال عندالوصول و دریافتن شرح راه جنب شرائط اصلی برای رفع تفرقه خاطرات مسافرت و همت تلقین از اولیاء و انبیا برای صحت اثر صحبت بر سلاطین صادق تاریخ تفرقه نفسانی در دل نیامد.

معرفت بیست و چهارم: بدانکه شرح مناجات عبدالله انصاری رحمت الله علیه برای تلقین ارشادات تربیت مریدان طالبان صادق سالکان متوجه بندگان استقامته برای قرب حضرت و شرح پند نصیحت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم برای تلقین ارشاد ابرار المؤمنین علی رضی الله عنه و شرح چهار راه درونی که کفر ضلالت و ملاکن اهل غفلت از عندالله بعید بی نصیب مانند هرگز استقامت قرب حضرت و چهارده علم داشتن موسی علیه السلام.



معرفت بیست و پنجم: شرح و دریافتن تصنیف و شرح و دریافتن صفت تصنیفات کمالیت گنج الاسرار که انواع اولیاء منصوب عاشقان در مطالعه و ملازمت تلقین صحبت قربت مرشد کامل بکشف کرامات اظهار استقامات قرب حضرت کمالیت پیوستن و شرح خواجه سعید بلخی رحمت الله علیه و شرح کمالیت اربعین اولیاء واصلان حق تعالی.

مراقب نفسانی

نسخه خطی این رساله در کتابخانه گنج بخش پاکستان موجود است. جناب آقای علی کانباریان این رساله را تصحیح و به عنوان تصحیح شش رساله در مراقب از انتشار صبا چاپ کرده است. نسخه دیگر از این کتاب، در کتابخانه مرکزی تهران موجود است که شماره دسترسی آن ۳۸۰۵۵۷۹ است. درباره عالم های ناسوت، ملکوت، لاهوت، چبروت، و کیفیت مراقب در این رساله بیان شده است. در مراقب سالک عرفانی نور هائی که می بیند؛ درباره رنگ و شکل آن نورها در میان این رساله بیان شده است. آن رساله چنین است:

مربوط به عکس ۴۸، ۴۹ و ۵۰ است، صفحه ۱۹۱.

متن رساله مراقبه نفسانی

ذکر مراقبه آن را گویند که نگا هبانی دل کند و دل را متوجه به حق دارد و خود پا سبان دل باشد. بدان واسطه صوفی را رقیب دل گویند در آن حالت انواری که پیداشود پس ببیند که آن نور کدام رنگ است و کدام شکل است. روز دوم سرخ یا سیاه وام. اگر سیاه وام است و سفیدی المیزان در نظر آید، دایره ناسوتی است و اگر زرد مع سفیدی بود، دایره ملکوتی بود و اگر سرخ رنگ سفیدی دارد، دایره نشان لاهوتی است مطلق نور رنگ سفیدی دارد.

اگر ببیند که کدام طرف می آید و ظاهر می شود اگر از کتف راست متصل کتف ظاهر شود، آن را نور مرشد گویند و اگر از کتف راست پیدا شود، آن رفیق راه راست است؛ ((الرفیق ثم



الطَّرِيقُ)) در شأن اوست اگر از کتف چپ پیدا شود آن کاتب سیه است که اعمال قبیح می نو یسند اگر پیر ریش سفید تسبیح و عصا در دست ایستاده ببند آن نور ابلیس است اگر از بالا نزول است آن نور فرشتگان است که از بهر محافظت تو حاضر گشته است اگر مستقبل قبله ظاهر شود، آن نور محمدیست و هادی راه است. اگر صورتی ظاهر شود که ظاهر او دهشت در دل آرد و بعد رفتن در خاطر ماند، آن نور یقین است و در دل طالب در آید بعد رفتن او حضوری در خاطر ماند اشتیاق و شوق افزون شده آن نور صمدیت حضرت دون است اللهم ارزقنا بلا کیف اگر صورت ظاهر شود از کتف راست، آن نور کرام کاتبین است اگر نور پیدا شود که رنگ او سرخ است و بالای او سیاهی همچون دود از سینه پیدا شود آن خناس است که در دل مؤمنان وسوسه می دهد «الْخَنَاسِ الَّذِي يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ» که اگر نوری ببیند مثل آفتاب ببند آن نور عظیم است. و هر نور که از جانب راست پیدا آید، آن رحمانی است و اگر از جانب چپ ظاهر شود شیطانی است؛ این نور و شکل در تصور ظاهر آید.

مکاتیب

مجموعه هفت نامه خواجه معین الدین چشتی است که به مریدان و خلفای خود فرستاده بود . این نامه ها هنوز خزینه گرانبهای علم طریقت محسوب می شود. این نامه ها در سال ۱۸۹۲ م / ۱۳۲۰ ق در صورت کتاب از مرادآباد هندوستان " بعنوان مکتوبات خواجه معین الدین چشتی " چاپ رسیده است. نسخه خطی این در کتابخانه انجمن ترقی اردو، کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور، کتابخانه بادلیان لندن و در کتابخانه اندیا آفیس لندن محفوظ است.

آقای جهاد الاسلام و دکتر ک ایم سیف الاسلام خان در کتاب ترجمه بنگلای دیوان خواجه معین الدین چشتی ترجمه این هفت نامه ها را ضمیمه کرده اند.

نسخه خطی فاسی این نامه ها دریافت نشده است. اما ترجمه اردو ی این نامه ها از مطبع

کتب لاهور بازار کشمیر پاکستان چاپ شده است. عکس آن کتاب همین است:

مربوط به عکس ۵۱ است، صفحه ۱۹۱.



علاوه بر اینها نام چند آثار دیگر هم در کتاب های تاریخی آمده است، اما الان آنها نا پیدا و گم شده است. مثلاً خانم ممتاز بیگم در پایان نامه دکتري خود به عنوان "کتاب های تصوف بزبان فارسی در شبه قاره هند" نام کتاب حدیث المعارف ذکر کرده است؛ اما این کتاب الان ناپیدا است. دو رساله عرفانی به عنوان "فواید الفواد" و "مخ المعانی" به خواجه معین الدین چشتی نسبت داده شده است؛ اما سعید نفیسی (۱۸۹۵-۱۹۶۶ م) ثابت کرد که فواید الفواد از ملفوظات شاعر معروف فارسی امیر حسن دهلوی (۱۲۵۱-۱۳۳۶ م) است. و کتاب مخ المعانی آثار شیخ شرف الدین احمد بن یحیی منیری (وفات ۷۸۲ ق) می باشد (چیمه، ۱۹۷۴: ۵۸۷). چند رباعیات به نام خواجه معین الدین چشتی منسوب شده است که در دیوان او موجود نیست. مثلاً رباعی زیر که در صفت امیرالمؤمنین حضرت علی ابن ابی طالب، رضی الله عنه، نوشته شده است:

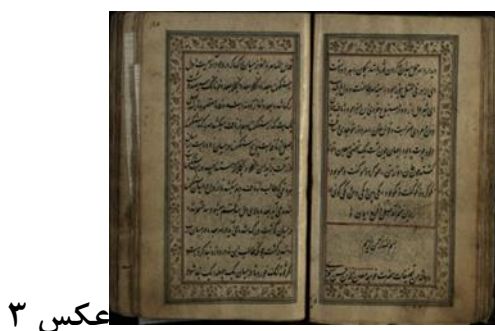
ای بعد نبی بر سر تو تاج نبی
وی داده شهان ز تیخ تو باج نبی
آنی تو که معراج تو بالاتر شد
یک قامت احمدی ز معراج نبی

(چیمه، ۱۹۷۴: ۵۸۷)

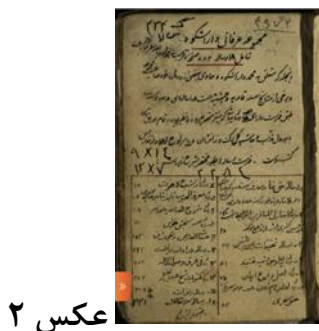
اما از نظر مرحوم سعید نفیسی بعضی رباعیات ابو سعید ابوالخیر با خواجه معین الدین چشتی مخلوط گشته است (چیمه، ۱۹۷۴: ۵۸۷).

عکس های نسخه خطی:

۱. عکس ۱، ۲ و ۳ مربوط به نسخه خطی آداب دم زدن است



عکس ۳



عکس ۲



عکس ۱



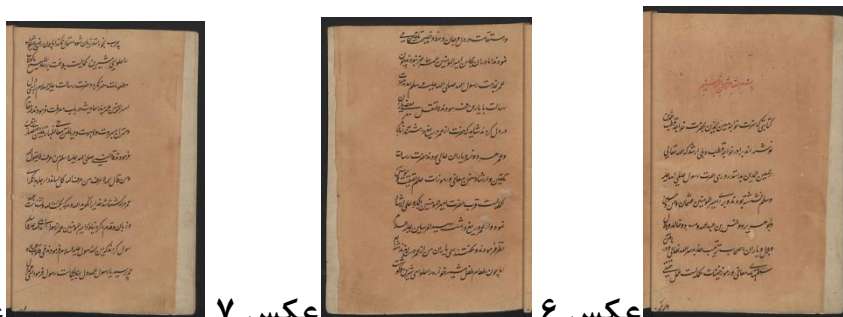
۲. عکس ۴، ۵ مربوط به نسخه خطی آداب دم زدن در کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته

(ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT) تحت شمار 66-PSC است:



۳. عکس ۶، ۷ و ۸ مربوط به نسخه خطی اسرار حقیقی در کتاب خانه ایندیا آفیس (دفترهند)

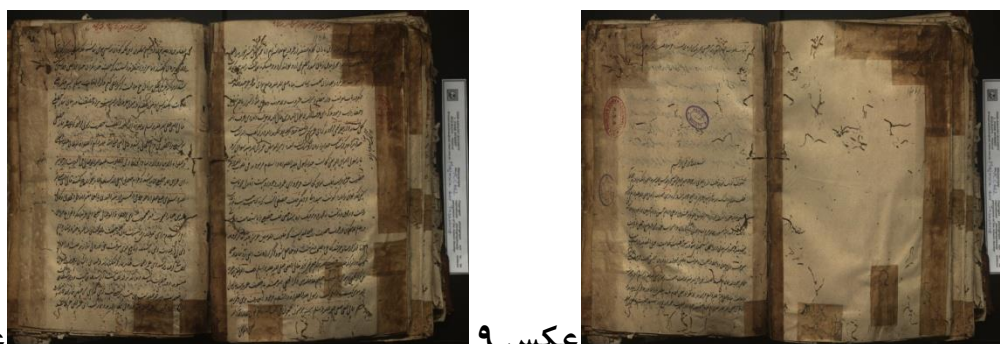
لندن (INDIA OFFICE LIBRARY) با شماره IO_ISLAMIC_449 است.



۴. عکس ۹ و ۱۰ مربوط به نسخه خطی دیگر اسرار حقیقی در کتابخانه جامعه آسیایی کلکته

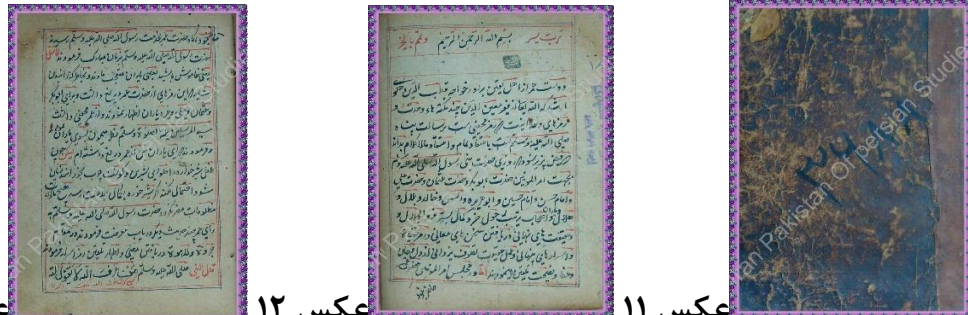
(ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOTKATA) تحت شماره 462-PCC ، در میان مجموعه رساله به

عنوان مجموعه در تصوف است.



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

۵. عکس ۱۱، ۱۲ و ۱۳ مربوط به نسخه خطی اسرار حقیقی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد در ضمن مجموع عرفانی دو نسخه خطی از این آثار تحت شمار ۳۶۸۸/۸۹۰ و ۳۶۸۸ است.



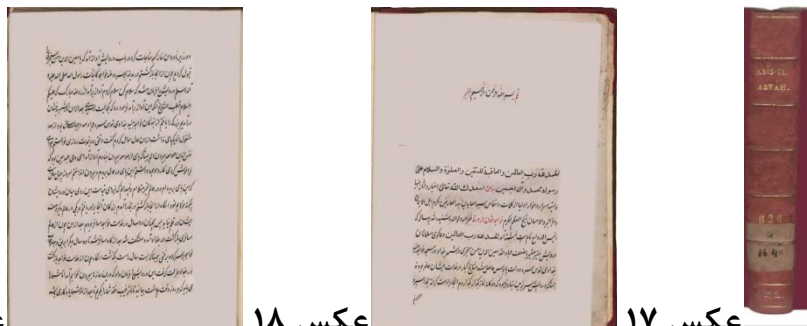
عکس ۱۱ عکس ۱۲ عکس ۱۳

۶. عکس ۱۴، ۱۵ و ۱۶ مربوط به نسخه چاپ سنگی اول کتاب انیس الارواح در کتابخانه ملی ایران به عنوان انیس دولت، تحت شمار ۲۹۹۷۵۶۳ و در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره ۳۴۳۱۵۶ و در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تحت شماره ۶۳۱۴ است.



عکس ۱۴ عکس ۱۵ عکس ۱۶

۷. عکس ۱۷، ۱۸ و ۱۹ مربوط به نسخه خطی انیس الارواح در کتابخانه عمومی شرقی خدابخش، بیهار، پتنا (KHUDA BAKSH ORIENTAL PUBLIC LIBRARY, BIHAR, PATNA) تحت شماره HL 1636 موجود است.

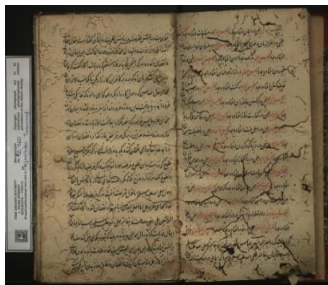


عکس ۱۷ عکس ۱۸ عکس ۱۹



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

۹. عکس ۲۰، ۲۱ و ۲۲ مربوط به نسخه خطی انیس الارواح در کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT) در ضمن مجموعه تصوف، تحت شماره pcc 460 محفوظ است.



عکس ۲۱

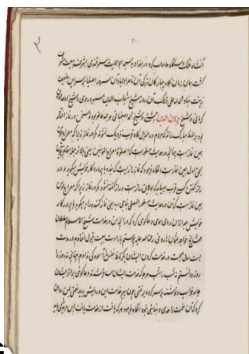


عکس ۲۰

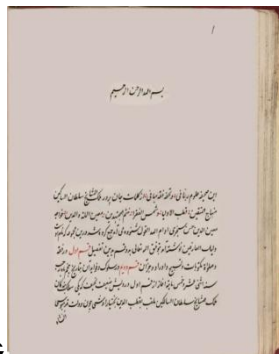


عکس ۲۲

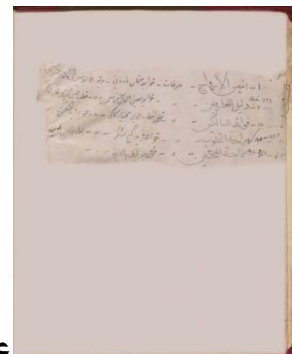
۱۰. عکس ۲۳، ۲۴ و ۲۵ مربوط به نسخه خطی دلیل عارفین در کتاب خانه عمومی شرقی خدابخش، بیهار، پتنا (khuda baksh oriental public library, bihar, patna) تحت شماره HL 1637 است.



عکس ۲۵



عکس ۲۴



عکس ۲۳

۱۱. عکس ۲۶ مربوط به صفحه آخر نسخه خطی دلیل العارفین در کتاب خانه مجلس شورای اسلامی تحت شماره ۳۸۷۱ است.

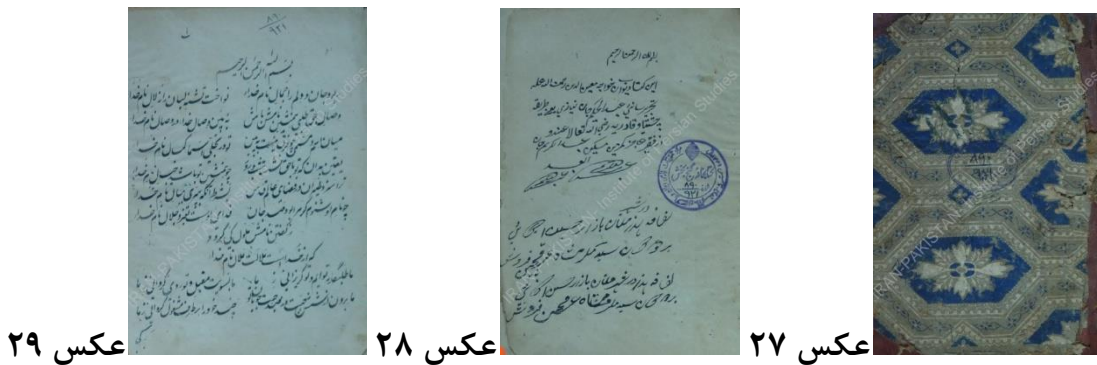


عکس ۲۶

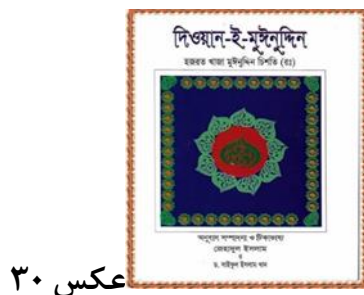


آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

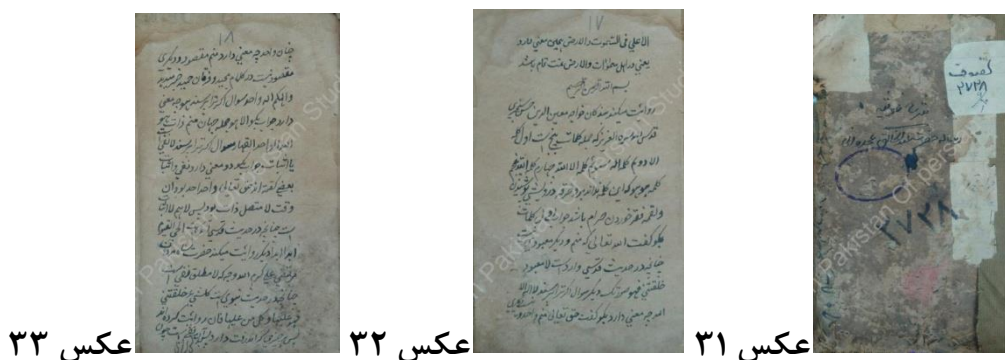
۱۲. عکس ۲۷، ۲۸ و ۲۹ مربوط به نسخه خطی دیوان خواجه معین الدین چشتی در کتابخانه گنج بخش اسلام آباد تحت شمار ۹۲۱ و ۹۲۱/۸۹۰ است:



۱۳ عکس ۳۰ مربوط به نسخه خطی ترجمه بنگلای دیوان خواجه معین الدین چشتی است:



۱۴. عکس ۳۱، ۳۲ و ۳۳ مربوط به نسخه خطی کلمات معین الدین در کتاب خانه گنج بخش، تحت شماره ۲۷۲۸ است.



۱۵. عکس ۳۴، ۳۵ و ۳۶ مربوط به نسخه خطی کشف الاسرار در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تحت شماره ۴۶۷۲ است:





عکس ۳۶

عکس ۳۵

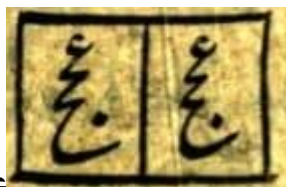
عکس ۳۴

۱۶. عکس ۳۷ مربوط به عکس درونی در نسخه خطی کشف الاسرار در صفحه ۹۰ است.



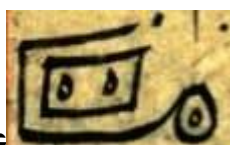
عکس ۳۷

۱۷. عکس ۳۸ مربوط به عکس درونی در نسخه خطی کشف الاسرار در صفحه ۹۰ است.



عکس ۳۸

۱۸. عکس ۳۹ مربوط به عکس درونی در نسخه خطی کشف الاسرار در صفحه ۹۰ است.



عکس ۳۹

۱۹. عکس ۴۰ مربوط به عکس درونی در نسخه خطی کشف الاسرار در صفحه ۹۰ است.



عکس ۴۰

۲۰. عکس ۴۱ مربوط به عکس درونی در نسخه خطی کشف الاسرار در صفحه ۹۰ است.



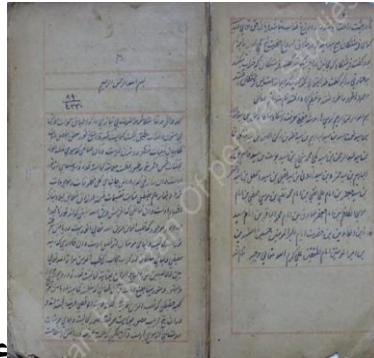


عکس ۴۱

۲۱. عکس ۴۲، ۴۳ و ۴۴ مربوط به نسخه خطی گنج الاسرار در کتاب خانه گنج بخش اسلام آباد تحت شماره ۴۲۳۰ است.



عکس ۴۴



عکس ۴۳

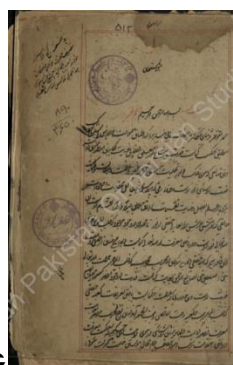


عکس ۴۲

۲۲. عکس ۴۵، ۴۶ و ۴۷ مربوط به نسخه خطی گنج لاسرار در کتاب خانه گنج بخش تحت شماره ۳۶۵۰ است:



عکس ۴۷



عکس ۴۶

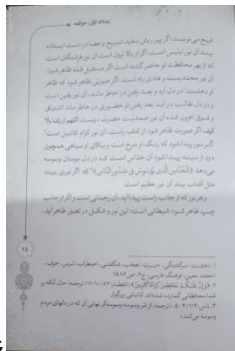


عکس ۴۵

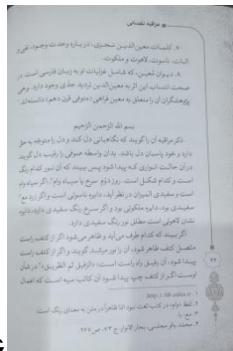
۲۳. عکس ۴۸، ۴۹ و ۵۰ مربوط به کتاب مراقب نفسانی است:



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل



عکس ۵۰



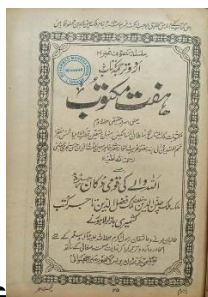
عکس ۴۹



عکس ۴۸

۲۴. عکس ۵۱ مربوط به ترجمه اردوی کتاب مکاتیب از مطبع کتب لاهور بازار کشمیر پاکستان

است:



عکس ۵۱



فصل سوم

دقت انتساب این آثار به خواجه معین الدین چشتی چیست؟

در فصل دوم دربارهٔ آثار خو در اینجا یک سؤال مطرح می شود که اهمیت تناسب این آثار به خواجه معین الدین چشتی چیست؟ چون که بعضی از محققان معاصر گفته اند که خواجه معین الدین چشتی هیچ اثری ندارد، بلکه آثار دیگران به نام او نسبت داده شده است. بعضی از آنها در این باره در شک افتاده اند. در مقابل این عده از محققان جهان مطمئن شدند که آن آثار، منسوب به خواجه معین الدین چشتی است.

در پژوهشی ادبیات فارسی یک گرایش جدید دیده می شود که عده ای از محققان معاصر آثار ادبی بسیاری از مشاهیر جهان را زیر سؤال برند. مثلاً پروفیسور فریتس مایر (Fritz Meier 1912-) (1998)، شرق شناس و پژوهشگر برجسته سوئیدی (Swedish) در کتاب خود به نام *ابوسعید ابوالخیر* می نویسد که ابو سعید ابوالخیر (۹۶۷-۱۰۴۹ م) هیچ وقت شعر نسروده است؛ و رباعیات منسوب به وی کار دیگر است. حتی دربارهٔ شاهنامه فردوسی هم این سؤال مطرح شد که شاهنامه فردوسی منسوب به ابوالقاسم فردوسی (۹۴۰-۱۰۱۹ م) نیست بلکه کار دیگر است (دهقانی، ۲۰۱۵: مقدمه). مثنوی مولوی، مولانا جلال الدین بلخی (۱۲۰۷-۱۲۷۳ م) با دست خود نوشته است؛ بلکه شاگرد او حسام الدین چلبی^{۱۱۳} (۶۸۳-۶۲۲ ق) نوشته است (لغت نامه دهخدا). بدین سبب بعضی محققان می گویند که مثنوی مولوی کار او نیست بلکه آثار حسام الدین چلبی است. همینطور در عصر کنونی دربارهٔ آثار مقداری از مشاهیر جهان اختلاف پیدا شده است. با

^{۱۱۳} استاد فروزانفر در کتاب زندگانی مولانا، شرح حال مفصل چلبی را چنین نوشته اند: «حسام الدین حسن بن محمد بن حسن که مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی مفتاح خزائن عرش و امین کنوز فرش و بایزید وقت و جنید زمان می خواند اصلاً از اهل ارمیه است، بدین جهت مولانا وی را در مقدمهٔ مثنوی «ارموی الاصل» گفته است و خاندان او به قونیه مهاجرت کرده بودند و حسام الدین در آن شهر بسال ۶۲۲ ق تولد یافت.



وجود داشتن اختلاف فراوان این آثار به نام آنان انتساب و مشهور شده است. آثار خواجه معین الدین چشتی مثل همین است که با وجود داشتن اختلاف فراوان آنها به نام او منسوب شده است. ثابت صحت این انتساب برای ما ممکن نیست؛ بلکه ثابت کردن دلائل انتساب را برای ما کافی می دانیم. از دلیل کتاب های تاریخی و اطلاعات های نسخه خطی و رکورد کتاب خانه ها، این آثار به خواجه معین الدین چشتی منسوب کردیم.

دیوان معین الدین منسوب به خواجه معین الدین چشتی

این دیوان اولین بار در سال ۱۸۷۱ م/ ۱۲۸۸ ق از مطبعه نول کیشور (Novel Kishore) کانپور هندوستان به چاپ رسید. این نسخه در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان 'دیوان حضرت خواجه معین الدین چشتی' موجود است. این نسخه شامل ۹۲ صفحه و به خط نستعلیق نوشته شده است. جلد مقوایی با روکش تیماج قهوه ای است. آدرس الکترونیک منبع و شماره دستیابی آن ۶-۲۵۸۸۲ است.

در سال ۱۹۱۰ م/ ۱۲۸۸ ق از چاپخانه مجیدیه کانپور با چاپ سنگی^{۱۱۴} به چاپ رسیده است. این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه داکا موجود است که شماره دسترسی آن ۸۹۱.۵۵۱ است.

در سال ۱۹۱۰ م/ ۱۳۲۷ ق از نشر منشی پراگ نرائن (Munshi Parag Narayan) کانپور با چاپ سنگی به چاپ رسید. این نسخه در کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران به عنوان 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' موجود است. مشخصات ظاهری نسخه ۱۶۰۵ × ۲۴۰۵ س م، به خط نستعلیق و شامل ۹۲

^{۱۱۴} چاپ سنگی ساده ترین انواع چاپ که پیش از چاپ سربی و اختراع ماشین معمول بود، بدین طریق که نوشته را روی یک پاره سنگ صاف صیقلی برمی گرداند. سپس با وسایل مخصوص از روی آن سنگ هر چند نسخه ای که می خواستند چاپ می کردند. (لغت نامه دهخدا)



صفحه است. فهرست انتشارات مطبع نول کیشور در انتهای نسخه آمده است. برخی اوراق پارگی دارد. شماره دستیابی آن ۶-۱۵۶۳۳ است.

و در سال ۱۹۴۴ م/۱۳۶۳ ق از چاپخانه چشتیه اولین بار این دیوان در ایران به چاپ رسیده است. در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نسخه آن محفوظ است که شماره دسترسی آن B/991-ICC است. نسخه ای از این کتاب در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۴۲۰۴۴ محفوظ است.

در دیوان او ۱۱۸ غزل، ۲ قصیده و ۵ رباعی وجود دارند. مطالب غزلیات او عرفانی است. در این دیوان نظریه فلسفه عرفانی او بیان شده است.

دیوان خواجه معین الدین چشتی و شک و تردید از آن در جهان

درباره صحت انتساب دیوان معین به خواجه معین الدین چشتی شک و تردید پیدا شده است. به ویژه سه پژوهشگر اهل ادب که یکی از آنها از شبه قاره هند و دو تن از ایشان در ایران می باشند؛ آنها این دیوان را به معین الدین فراهی (متوفی ۱۵۰۲ م/۹۰۸ ق) نسبت داده اند. در مقابل محققان زیادی این دیوان را به خواجه معین الدین چشتی نسبت داده اند. هدف پژوهشی ما این است که حقیقت را نزد اهل علم ارایه خواهیم داد.

معین الدین فراهی خطیب و واعظ شهر هرات بود. تاریخ تولد او درست معلوم نیست و درباره زندگی کودکی و جوانی او در تذکره‌ها اطلاعاتی نیامده اند. فقط در کتاب‌های 'روضه الصفا' جلد هفتم و 'کشف الظنون' به طور اختصار از وی نام برده شده است. وی از علماء و عرفای زمان سلطان حسین بایقرا (۱۴۳۸-۱۵۰۶ م) بود. مدتی امامت جماعت مسجد جامع هرات را به عهده داشت ولی شغل وی ارشاد و هدایت مردم از راه واعظ و درس و بحث بوده است. آثاری که به نام



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

او منسوب شده اند عبارتند از: ۱. معارج النبوة در سیرت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ۲. قصص حضرت موسی علیه السلام ۳. اربعین در چهل حدیث نبوی ۴. تفسیر سوره فاتحه الكتاب ۵. بحر الدرر ۶. حدائق الحقائق در تفسیر سوره یوسف. او در سال ۱۵۰۲ م درگذشت و در کنار مقبره خواجه عبدالله انصاری مدفون شد. (خواند، ۱۹۵۸ م، ص ۳۶۰)

محقق پاکستان حافظ محمود شیرانی^{۱۱۵} (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) در کتاب خود 'مقالات شیرانی' از صفحه ۲۰۷ تا ۲۴۰ در مقاله ای به زبان اردو به عنوان 'دیوان خواجه معین الدین اجمیری رحمه الله علیه کیایه دیوان ان هی ملکیت ہے؟' (آیا دیوان خواجه معین الدین چشتی مال او است؟) ادعا کرده که صاحب این دیوان معین الدین فراهی است. او تحقیق گسترده ای در این زمینه انجام داده و سعی کرد که با ارایه دلائل مختلف قول خود را ثابت بکند. دلائلی که او در مقاله خود ارایه داده است به طور خلاصه در شرح زیر اند:

یک. تاریخ ادبیات شبه قاره از 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' بی خبر است. به گفته او "حدوداً پانصد سال بعد از وفات خواجه معین الدین چشتی این دیوان مثل یک خزانه مخفی و نا پیدا بود. در مورد این یک سؤال در می آید که در این پنج قرن این دیوان در کجا نگهداری بوده است؟ و چرا مورخان و دانشمندان از این دیوان نام نبردند؟.

^{۱۱۵} حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶) محقق و شاعر اردو در دوره بریتانیا بود. او در سال ۱۹۲۱ تدریس زبان اردو را در کالج اسلامی لاهور آغاز کرد. در سال ۱۹۲۸ به کالج شرقی لاهور (ORIENTA COLLEGE, LAHORE) منصوب شده بود. مقاله "پنجاب مین اردو" او را مشهور کرد. حافظ محمود خان شیرانی در زادگاه خود تنک (TONK) درگذشت. (ویکی پدیا)



دو. در کتاب خواجه معین الدین چشتی 'انیس الارواح' و 'دلیل العارفین' و تصنیف عهد همایون (۱۵۰۸-۱۵۵۶ م) 'سیر العارفتین' و 'تاریخ فرشته'، خواجه معین الدین چشتی را به عنوان شاعر معرفی نکرده اند.

سه. زبان و سبک این دیوان با زبان و سبک عصر خواجه معین الدین چشتی سازگار نیست بلکه زبان و ادبیات متأخرین است. لذا نمی توان گفت که این دیوان از خواجه معین الدین چشتی باشد. چهار. در این دیوان هیچ شاهد و قرینه ای وجود ندارد که نسبت آن را با خواجه معین الدین چشتی ثابت کند.

پنج. از سیاق کلام این دیوان معلوم می شود که سراینده آن یک واعظ و خطیب زبردست بوده است نه یک عارف یا صوفی. از نظر او چونکه خواجه معین الدین چشتی خطیب نبود بلکه عارف بود؛ و مولانا معین الدین فراهی خطیب مسجد جامع بود؛ از این جهت نسبت دیوان به مولانا فراهی بهتر و قریب تر به نظر می رسد (علی، ۲۰۱۸ م، ص ۹-۲۰).

سید احمد بهشتی شیرازی (تولد ۱۹۴۴م)^{۱۱۶} در سال ۱۹۷۳ م دیوان معین الدین فراهی را با تصحیح خود از انتشارات روزنه چاپ کرد. او در مقدمه این دیوان می نویسد: "این دیوان شریف بارها در هند و پاکستان به نام خواجه معین الدین چشتی، عارف قرن هشتم هجری چاپ شده است؛ در حالی که شیخ خواجه معین الدین چشتی اصلاً شعری نگفته است، و این دیوان متعلق به معین الدین فراهی که معروف به ملا مسکین است. دلیل روشن و واضح برای نسبت دادن این

^{۱۱۶} سید احمد بهشتی شیرازی (زاده ۱۳۲۳ در قزوین) شاعر، نویسنده و پژوهشگر ایرانی است. وی تألیفاتی در حافظ شناسی و تفسیر غزلیات دارد. مهمترین اثر او کتاب شرح جنون است. فرشاد حبیبی، استاد فلسفه دانشگاه در تورنتو معتقد است این کتاب بهترین تفسیر موضوعی است که در طول تاریخ بر حافظ نوشته شده است. (ویکی پدیا)



دیوان به ملاً معین الدین فراهی همین بس که چندین غزل را عیناً و ده ها بیت از ابیات غزلیات دیگر را در اثر کم نظیر خود حدائق الحقائق که شرح عارفانه و عاشقانه ای است، بر سوره ُ یوسف با ذکر آن که اشعار خود اوست آورده است" (هروی، ۱۹۷۳ م، مقدمه).

نکته هائی که در انتساب این دیوان به معین الدین فراهی ذکر شده اند، در ذیل ذکر می شوند:

یک. خواجه معین الدین چشتی هیچ وقت شعر نگفته است. او اصلاً شاعر نبود.

دو. این دیوان اشتبهاً به نام خواجه معین الدین چشتی در هند و پاکستان چاپ شده است.

سه. دلیل منسوب این دیوان به معین الدین فراهی همین است که بعضی از ابیات این دیوان در آثار دیگر معین الدین فراهی یافته شده است.

احمد گلچین معانی (۱۹۱۶-۲۰۰۰ م) در نشریه یغما، سال ۱۳۵۰ ش/۱۹۷۱ م، شماره ۲۷۳، مقاله ای به عنوان 'معین الدین چشتی و معین الدین فراهی' نوشت؛ و در آن مقاله این دیوان را به معین الدین فراهی منسوب کرد. برای اثبات رای خود دلائلی که ارایه داده است، آنها در شرح زیر اند:

یک. تذکره نویسان درباره دیوان او اطلاعات نداده اند. در منابع تاریخی که در میان آنها در مورد خواجه معین الدین چشتی بیان شده است، مثل *سیرالاولیاء* (میرخورد، ۱۹۷۸ م، ص ۱۰۲-۱۰۵)، *اکبرنامه* (مبارک، ۲۰۰۶ م، ص ۱۵۴-۱۵۵)، *تاریخ فرشته* (فرشته، ۱۹۲۶ م، ص ۳۳۲)، *سفینه الاولیاء* (قادری، ۱۹۸۶ م، ص ۱۲۸-۱۳۰)، *انوار العارفین* (حسین، ۱۸۷۳ م، ص ۲۷۶-۲۸۵)، *مفتاح التواریخ* (بیل، ۱۸۶۷ م، ص ۵۷)، *ارمغان هندوستان* (لنگرودی، ۱۹۵۲ م، ص ۵۵) و از همه مفصل تر و مهم تر: *معین الاولیا* (چشتی، ۱۸۹۶ م). در میان این کتاب ها حالات و ملفوظات و مناقب و مقامات خواجه معین الدین چشتی بیان شده است، اما شعری به وی نسبت نداده شده است.



دو. معین الدین فراهی در کتاب مشهور خود 'معارج النبوة و مدارج الفتوه' تخلص «معین» و «معینی» داشته است و در این دیوان هم همان تخلص دیده می شود.

در مقابل، محققان زیادی این دیوان را به خواجه معین الدین چشتی نسبت داده اند. آقای شمس الحسن برلوی (۱۹۱۷-۱۹۹۷ م) در کتاب خود 'لمعات خواجه' مقاله ای به زبان اردو به عنوان 'دیوان معین الدین رح تنقید کا می جایزه' (بررسی و انتقادات دیوان خواجه معین الدین چشتی رحمه الله علیه) بالغ بر ۱۰۵ صفحات این امر را اثبات کرده که دیوان موصوف هیچ ربطی به کلام معین الدین فراهی ندارد، بلکه دیوان خواجه معین الدین چشتی می باشد (برلوی، ۱۹۷۸ م، ص ۵۰۶-۲۸۱). درباره دیوان خواجه معین الدین چشتی مقاله ها و کتاب های پژوهشی در ایران و پاکستان و هندوستان نوشته شده اند. اکثر محققان این دیوان را به خواجه معین الدین چشتی منسوب کرده اند. جناب دکتر مهدی غروی، معاون رایزنی سفارتخانه ایران در پاکستان، در شماره یازدهم از سال بیست و سوم مجله گرامی یغما، مقاله ای تحت عنوان 'خواجه معین الدین چشتی و حافظ' نوشت؛ و در آن مقاله این دیوان را به خواجه معین الدین چشتی انتساب کرد. در مورد استعداد شاعری خواجه معین الدین چشتی می نویسد که: "هیچکس پیش از حافظ غزل عارفانه مانند وی نسروده اند. و اگر وی را در غزل پیشروتر از سعدی و حافظ بدانیم راه خطا نپیموده ایم" (غروی، ۱۹۷۰ م، ص ۲۵۷).

همینطور احمد رضا کیخای فرزانه، دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد زاهدان، در مقاله خود تحت عنوان 'دیدگاه عرفانی خواجه معین الدین چشتی بر اساس دیوان منسوب به وی' می نویسد: "خواجه معین الدین چشتی سر سلسله طریقت چشتیه در شبه قاره



هند است که زیباترین و مهم ترین مضامین عرفانی در اشعار منسوب به وی انعکاس یافته است" (فرزانه، ۲۰۱۵، م، ص ۹۷-۱۱۶).

در هند و پاکستان بارها این دیوان به زبان های هندی و اردو ترجمه شده است. در بنگلادش آقای دکتر ک، ایم، سیف الاسلام خان و جهاد الاسلام این دیوان را به زبان بنگلا ترجمه و تشریح کرده اند. اگر این دیوان را از خواجه معین الدین چشتی نمی دانیم دلیل می شود که نوشته های احمد بهشتی و محمود شیرانی غلط اند و اگر صاحب این دیوان را معین الدین فراهی می دانیم دلیل می شود که کار های آن پژوهشگران اشتباه اند. در همین حال این سؤال مطرح می شود که حقیقت چیست؟ این دیوان، دیوان معین الدین فراهی یا دیوان خواجه معین الدین چشتی است؟.

حقیقت چیست؟

از دلایل گوناگون و منابع تاریخی و بررسی دقیق آشکار می شود که این دیوان از خواجه معین الدین چشتی است. این دیوان اولین بار در سال ۱۸۷۱ م/ ۱۲۸۸ ق از مطبع نول کشور (Novel Kishore) به چاپ رسید. نسخه خطی این دیوان از دولت ماروار^{۱۱۷} (Marwar) بوسیله نایب منشی مردان علی خان رعنا^{۱۱۸} (مرگ ۱۶۵۷ م) حاصل شد که در صفحه آن مهر ابوالفضل فیضی^{۱۱۹}

^{۱۱۷} Marwar همچنین منطقه جودپور نیز نامیده می شود که یک منطقه از جنوب غربی راجستان در شمال غربی هند است. این قسمت تا حدی در صحرای تار قرار دارد. کلمه 'maru' سانسکریت برای بیابان است. در گویش راجستانی، "واد" به معنای منطقه خاصی است. ترجمه انگلیسی کلمه "marwar" "منطقه کویر" است. این منطقه شامل مناطق امروزی Barmer، Jalore، Jodhpur، Pali، Nagaur و قسمتهایی از Sikar است. (Dr D K Taknet: Marwari Samaj aur Brij Mohan Birla، موسسه کارآفرینی هندوستان Marwari، جیپور، ۱۹۹۳، ص. ۲۰)

^{۱۱۸} علی مردان خان (درگذشته ۲۶ آوریل ۱۶۵۷م) کردی بود که قبل از آمدن به دربار مغول در دربار شاه صفی امپراتوری صفوی بود. علی مردان خان در حدود سال ۱۶۳۲م به دربار شاه جهان پیوست. در سال ۱۶۳۹م در دربار حضور یافت. شاه جهان به علی مردان خان زبردربایی کشمیر و همچنین لاهور اعطا کرد (p 62). Clifford Edmund (1980). The Encyclopaedia of islam, New Edition: Supplement Macmillan (Publishing)



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

(۱۵۹۵-۱۵۴۷م) بود. از رکورد و بیان دیباچه این نسخه خطی معلوم می شود که این دیوان به عنوان 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' در کتابخانه شاهنشاه اکبر (۱۵۴۲-۱۶۰۵م) موجود بود. شاهنشاه اکبر ممدوح و معتقد خواجه معین الدین چشتی بود و این دیوان را خزانه دولت و تبرک خدا می دانست (شیرانی، ص ۲۰۷).

علاوه بر این از شواهد درونی و بیرونی و از منابع تاریخی معلوم می شود که این دیوان، دیوان خواجه معین الدین چشتی است. در زیر به جواب مخالفان آن دلائل را ارایه می دهیم.

جواب مخالفان

جواب یکم

از قول حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) و احمد گلچین معانی (۱۹۱۶-۲۰۰۰ م)، تاریخ از 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' بی خبر است و در هیچ منابع خواجه معین الدین چشتی به عنوان یک شاعر معرفی نشده است.

از این دیدگاه می توان گفت که مراد از تاریخ چیست؟ در اینجا مراد از تاریخ، تاریخ عمومی نیست بلکه تاریخ زبان و ادبیات فارسی است. نگارش تاریخ ادبیات فارسی چه در هند و چه در ایران از قرن نوزدهم میلادی شروع شده است. در شبه قاره هند 'شعرالعظم' مولانا شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۴ م) و در اروپا 'تاریخ ادبیات ایران' ادورد براون (Edward Granville Browne) (۱۸۶۲-۱۹۲۶ م)، اولین تاریخ ادبیات فارسی است که آنها در سده نوزدهم میلادی نوشته شده اند. مشهورترین تاریخ ادبیات فارسی معتبر در ایران 'تاریخ ادبیات فارسی' از رضا زاده شفق (۱۸۹۵-۱۹۷۱ م) هم در بیستم میلادی نوشته شده است. در روزگار قدیم علاوه بر تاریخ ادبیات، رواج

^{۱۱۱۱۹} ابوالفضل فیضی در سال ۱۵۷۵م به دربار اکبر رسید. اکبر او را به دلیل دانش و عقل در «نور تن» (نوگوهر) خود قرار داده بود. او همچنین در جنگ های زیادی در دکن شرکت کرد. وی همچنین فرمانده ارتش مغول بود.



تذکره نویسی^{۱۲۰} بود. در میان تذکره نویسی های معتبر، نام 'تذکره الشعراء' دولت شاه سمرقندی (۱۴۹۴-۱۴۳۸ م)، 'چهار مقاله' نظامی عروضی (۱۶۹۸-۱۷۴۸ م)، 'مجمع الفصحاء' رضا قلی خان هدایت (۱۱۷۹-۱۲۵۰ م)، 'شمع انجمن' محمد صدیق حسن خان (۱۷۹۵-۱۸۳۷ م)، 'تذکره روز روشن' مولوی محمد مظفر حسین صبا (تولد ۱۸۶۲ م)، 'نکات الشعراء' میر تقی (۱۷۲۳-۱۸۱۰ م) و 'گلشن بیخار' محمد مصطفی خان شیفته (۱۷۲۲-۱۸۲۱ م) قابل ذکر اند.

چون خواجه معین الدین چشتی در قرن دوازدهم میلادی می زیسته، لذا نمی توان از تاریخ ادبیات برای این ادعا دلیل آورد. چونکه تا نوزدهم میلادی در شبه قاره هند رواج نگارش تاریخ ادبیات حتی رواج چاپ و نشر هم نداشت. در ایران هم چنین وضعیت وجود داشت. کتابها به صورت نسخه خطی نگهداری می شدند. در حالی است که 'شاهنامه فردوسی' در سال ۱۱۱۰ میلادی نوشته شده، اما قدیمی ترین نسخه خطی شاهنامه از ۱۴۲۵ م است (صفا، ۴۷۲:۱۳۶۹-۴۷۷)؛ یعنی تقریباً بعد از سیصد سال نسخه خطی آن پیدا شده است.

البته کتابهایی که قبل از قرن نوزدهم میلادی در شبه قاره نوشته شده اند، در آن منابع کتاب خواجه معین الدین چشتی را به عنوان یک شاعر زبر دست معرفی نگردیده اند. به طور مثال نواب صدیق حسن (۱۷۹۵-۱۸۳۷ م) در کتاب 'شمع انجمن' در ردیف میم، صفحه ۴۲۶، درباره خواجه معین الدین چشتی چنین می نویسد: "خواجه معین الدین چشتی سنجری زبده اولیاء، و قدوة اصفیا است، از غایت شهرت محتاج ترجمه نیست، دیوانش به ملاحظه در آمد" (حسین، ۱۸۷۵ م، ص ۴۲۶). برای مثال اشعار خواجه معین الدین چشتی و دو رباعی از او ذکر شده اند.

^{۱۲۰} تذکره به کتابی گفته می شود که در آن شرح احوال شعرا، نویسندگان، درباریان، فلاسفه، عرفا و... نوشته شده باشد. (ویکی فقه)



همینطور مولوی محمد مظفر حسین صبا (تولد ۱۸۶۳ م) در کتاب 'تذکره روز روشن'، در ردیف میم، از صفحه ۷۴۹ تا ۷۵۳، درباره 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' چنین می نویسد: "دیوانی مختصر از ملفوظات آن قدوة عرفاء کرام و اسوه اولیاء عظام پیش نظر است و این چند اشعار منتخب از آن مختصر که در وی جایی «معین» و جایی «معینی» تخلص می فرماید" (صبا، ۱۹۶۴ م، ص ۷۴۹-۷۵۳). برای نمونه اشعار مطلع ۲۱ غزل و یک رباعی ذکر کرده است که آنها در این دیوان موجود اند. همینطور در 'تذکره آتشکده ابراهیم علی آذر' که در سال ۱۷۶۱ م تالیف شده است، خواجه معین الدین چشتی را یک شاعر عظیم و پر آوازه می خوانده است و اشعاری از او هم ذکر کرده است (علی، ۲۰۱۸ م، ص ۹-۲۰).

همینطور تذکره های قدیم، خواجه معین الدین چشتی را به عنوان یک شاعر بزرگ معرفی کرده اند. اما هیچکس معین الدین فراهی را به عنوان شاعر معرفی نکرده اند. همه تذکره نویسندگان او را به عنوان یک نثر نویس معرفی کرده اند. پس دلیلی که آقای محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) برای اثبات ادعای خود و برای رد نظر دیگران آورده قضیه را بر عکس می کند. می توان گفت معین الدین فراهی شاعر نبود بلکه نثر نویس بود. کسی که شاعر نبود چه جور ممکن است که صاحب دیوان می باشد؟

جواب دوم

دلیل دوم حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) این است که در کتاب های خواجه معین الدین چشتی 'انیس الارواح' و 'دلیل العارفین' و تصانیف عهد همایون (۱۵۰۸-۱۵۵۶ م) 'سیر العارفین' و 'تاریخ فرشته' و کتابهای مهم دیگر، خواجه معین الدین چشتی را به عنوان یک شاعر معرفی نکرده اند. جواب این است که: 'انیس الارواح' و 'دلیل العارفین' آثار خواجه معین الدین چشتی



محسوب می شود. این لازم نیست که مؤلف خویش در آثار خویش، خود را به عنوان یک شاعر معرفی بکند یا نام های همه آثار خود را ذکر کند. مشاهیر دیگر جهان در آثار شان نام همه آثار ایشان را نبرده اند. در حال حاضر هم این حقیقت را وجود دارد، یعنی قبل از وفات یک شاعر ثبت و ضبط کل آثارش غیر ممکن است.

از طرف دیگر آقای محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) نام کتاب هایی که ذکر کرده است، آنها از سده دهم و یازدهم هجری اند. اما در کتاب قدیم تر از اینها یعنی در کتاب مشهور سده هشتم هجری 'مفتاح العاشقین'، ذکر 'دیوان خواجه معین الدین چشتی' دیده می شود. این کتاب به عنوان 'ملفوظات خواجه نصیرالدین چراغ دهلوی' معروف است. شاه نصیرالدین چراغ دهلوی (۱۲۷۶-۱۳۵۶ م) در این شبه قاره به عنوان ابو حنیفه ثانی مشهور است و خلیفه خواجه نظام الدین اولیاء (وفات ۱۳۲۵ م) شمرده می شود. از خلفای مشهور چراغ دهلوی، نام حضرت شیخ محمد بن نصیرالدین جعفر مکی حسینی (وفات ۱۴۸۶ م)، مولانا جلال الدین تهناسیری (وفات ۱۵۸۱ م) قابل ذکر اند. شاه محمد محب الله، یکی از مریدان و خلفاء شاه نصیرالدین چراغ دهلوی است که ملفوظات مجلس های چراغ دهلوی را جمع می کرد و در سال ۱۳۵۷ م در صورت کتاب 'مفتاح العاشقین' تألیف نمود. در مجلس هفتم این کتاب از قول شاه محمد محب الله چنین بیان می شود که: روزی او در مجلس شاه نصیرالدین چراغ دهلوی حاضر بود. همین وقت در یاد نصیر الدین چراغ دهلوی شعر نظامی گنجوی آمد و او همین شعر را خواند:

نظامی این چه اسرار است کز خاطر عیان کردی

کسی را ترس جنباند همزبان در کش، زبان درکش



(چراغ دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳)

از شنیدن این شعر حضرت شاه محب الله گفت که: "منم یک شعر خواجه معین الدین چشتی در یادم آمد. همین وقت او یکی از غزلیات خواجه معین الدین چشتی خواند که مطلع آن همین بود:

از مطلع در زد علم یک لمعه از رخسار او

شد ذره ذره هستیم در پرده انوار او

(چراغ دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳)

وقتی که شاه محب الله این غزل را تمام کرد، حضرت شاه نصیر الدین چراغ دهلی گفت که: "من هم این غزل را خیلی خوب یاد دارم که از غزلیات خواجه معین الدین چشتی است" او با خوشحالی جبه و چادر خود را به شاه محب الله عنایت کرد (چراغ دهلوی، ۲۰۰۵م، ص ۲۳).

از این واقعه ثابت می شود که قبل از ۱۳۵۷ م زیادی از اهل ادب درباره دیوان او می دانستند.

جواب سوم

دلیل سوم حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) این است که در لابلای نوشته ها و موضوعات و ویژگی های زبانی این دیوان با عصر خواجه معین الدین چشتی سازگاری نیست؛ بلکه ویژگی های متأخرین دارد. اما از بررسی چارچوب زبانی و محتوای درونی ثابت می شود که دیوان خواجه معین الدین چشتی در سبک عراقی نوشته شده است. در سده هفتم در ادبیات فارسی، سبک عراقی رائج بود. استفاده کنایه های ساقی و شراب و می خانه به معنی عرفانی، ویژگی سبک عراقی است (مدبری، ۲۰۱۱م، ص ۱۴). معین الدین فراهی شاعر چهاردهم میلادی بود و در آثار او تأثیر سبک سده چهاردهم میلادی دیده می شود. مثلاً: کاربرد لحن حماسی و کلام فخیم، پرهیز از ضجه (نالیدن/فریاد کردن) و زنجموره (گریه و زاری)، آوردن آیه های قرآن و تفسیر آن (فراهی، ۲۰۰۵م، ص ۱۷).



شمس الحسن برلوی (۱۹۱۷-۱۹۹۷ م) می گوید: " خصوصیات که کار شناسان و ادیبان برای قرن پنجم و ششم هجری ذکر کرده اند، همه در کلام خواجه معین الدین چشتی دیده می شود. ویژگی هایی که حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) در مقاله خود آورده است، متعلق به عهد خاقانی (۱۱۲۰-۱۱۹۰ م)، نظامی گنجوی (۱۱۲۵-۱۱۹۱ م)، انوری (۱۲۶-۱۱۸۹ م) و شاعران دیگر اند که از متوسّطین هستند؛ خواجه معین الدین چشتی هم در عصر متوسّطین هست، ولی معین الدین فراهی از عهد متاخرین هست نه از عهد متوسّطین. پس چطور می توان چنین دیوانی که ویژگی های دوره متوسّطه دارد، آن را متعلق به کسی دانست که از متاخرین است؟ ویژگی های که برای عهد متوسّطه یعنی عهد فغانی (وفات ۱۵۱۶ م)، فیضی (۱۵۴۷-۱۵۹۵ م)، عرفی (۱۵۵۵-۱۵۹۱ م)، نظیری (وفات ۱۶۱۲ م) و امثال اینها ذکر شده اند، در دیوان خواجه معین الدین چشتی دیده نمی شوند. به خاطر این نمی توان ملّا معین فراهی صاحب این دیوان باشد " (علی، ۱۹۱۸ م، ص ۱۷) .

جواب چهارم

از نظر محمود شیرانی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶) و احمد گلچین معانی (۱۹۱۶-۲۰۰۰ م)، در دیوان هیچ شاهد و قرینه ای وجود ندارد که نسبت آن را با خواجه معین الدین چشتی ثابت کند. به این نکته می توان جواب داد که موضوعات و فلسفه این دیوان با موضوعات و فلسفه خواجه معین الدین چشتی برابر است. چنانکه در غزل ۳۹ بیت چهاردهم، می گوید:

این چه سازست که در پرده عشاق زند

کز سماعش دل و جان رقص کنان می آید

(چشتی، ۲۰۰۳ م، ص ۱۹۸. غزل ۳۹: بیت ۱۱)



در اینجا واژه 'سَماع' به معنی سرود قوالی اسفاده شده است. موسیقی سماع یکی از شاخه‌های موسیقی عرفانی است که بیشتر در کشور پاکستان و هند و نطقه بنگال رواج بوده و هنوز هم رواج دارد. پای گذاری سرود سماع از صوفیان طریقه چشتی بودند و در خانقاه‌های صوفیان محفل سَماع یا قوالی برگزار می شد. صوفیان طریقه چشتیه مانند حضرت خواجه حاجی شریف زندانی (۱۰۹۸-۱۲۱۵ م)، حضرت خواجه عثمان هارونی (۱۱۴۲-۱۲۲۱ م)، خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م)، خواجه فرید الدین گنج شکر (۱۱۷۸-۱۲۶۵ م) و خواجه معین الدین چشتی خود، رواج سماع را به این شبه قاره گسترش داد. (چشتی، ۲۰۰۷ م، ص ۵۵-۶۲)

در هندوستان در مزار خواجه معین الدین چشتی در شهر اجمیر هنوز هم محفل سماع برگزار می شود. معین الدین فراهی خطیب مسجد جامع بود و در منبر خطبه می داد؛ در مسجد هیچ وقت محفل سَماع برگزار نمی شود. حتی بعضی از خطیبان و امامان مسجد سرود و موسیقی را حرام می دانند. بدین سبب می توان گفت بدون شک و تردید انتساب این دیوان به خواجه معین الدین چشتی مدلل و محقق است.

جواب پنجم

از نظر حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰ - ۱۹۴۶) و احمد گلچین معانی (۱۹۱۶-۲۰۰۰ م)، سراینده این دیوان یک واعظ یا خطیب بوده است نه یک عارف یا صوفی. به سبب این در میان عزلیات این دیوان واژه گان 'منبر'، 'مجلس'، 'واعظ'، 'خطیب' دیده می شود. چنانکه می گوید:

معینی گر همی خواهی که سرش به زبان رانی

مقام آن سردار است بر منبر نمی گنجد

(چشتی، ۲۰۰۳ م، ص ۱۷۱. غزل ۲۹: بیت ۱۱)



چونکه معین الدین فراهی خطیب مسجد جامع هرات بود، به خاطر این دیوان مذکور از معین الدین فراهی است.

جواب این است که از موضوعات این دیوان معلوم می‌گردد که این دیوان اثر یک صوفی یا عارف است نه اثر امام مسجد جامع یا واعظ است. یک واعظ یا خطیب در اثر خود مسئله‌های فقهی یا تفسیر آیه قرآن یا احادیث نبوی استفاده کرده باشد. مثل در کتاب‌های معین الدین فراهی ' معارج النبوة' و 'حدائق الحقائق' بحث‌های علم شریعت مسلسل است. اما در این دیوان همین مطلب‌ها دیده نمی‌شوند. در جای آن در این دیوان درباره عشق الهی، فنا، بقا، وحدة الوجود، وحدة الشهود و مراقبت نفسانی سخن رانده شده است.

از طرف دیگر این سؤال می‌توان برعکس مطرح کرد که آیا با منبر و مجلس و وعظ و با خواجه معین الدین چشتی هیچ تعلق نداشت؟ کسی که در حضور او هزاران نفر دین مبین اسلام را پذیرفتند، او در منبر یا مجلس خطبه نداشته باشد؟ بدون وعظ و خطبه، تبلیغات اسلام را چه جوری گسترش داد؟ می‌دانیم که خواجه معین الدین چشتی در شهر اجمیر، در طرفی از درگاه او مسجد جامع را بنا کرد که هنوز در آن مسجد باقی مانده است. از این مورد ثابت می‌شود که خواجه معین الدین چشتی در منبر مسجد هم کار مهمی انجام داده است. به جهت این در شعر خود واژه‌گان 'منبر'، 'مجلس'، 'واعظ'، 'خطیب' استفاده کرده است. علاوه بر این هر شاعر مسلمان می‌تواند در شعر خود همین واژگان استفاده بکند.

حافظ، سعدی، مولوی و شاعران دیگر از سبک عراقی هم در اشعار خودشان واژه‌گان 'منبر'، 'مجلس'، 'واعظ'، 'خطیب'، به کار برده‌اند؛ به همین دلیل آیا این مناسب است که می‌توانیم بگوییم که آنها امام مسجد یا خطیب منبر بودند؟ چنانکه حافظ می‌گوید:



واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند
چون به خلوت می روند آن کار ردیگر می کنند

(حافظ، ۱۹۹۵م، شماره غزل ۱۹۹)

مولوی می گوید:

هر که دلی داشت به پایش فتاد
هر که سر او سر منبر گرفت

(رومی، ۱۹۹۵ م، غزل ۵۱۵)

سعدی می گوید:

مدار توبه توقع ز من که در مسجد
سماع چنگ تأمل کنم نه وعظ خطیب

(دیوان اشعار سعدی، شماره تکه ۴)

جواب ششم

از نظر حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) در میان غزلیات دیوان مذکور تخلص 'معین' یا 'معینی' یا 'مسکین معین' دیده می شود، و معین الدین فراهی نیز تخلص 'مسکین' و 'معینی' استفاده می کرد. به خاطر این، دیوان مذکور مال معین الدین فراهی است. در جواب می توان گفت که خواجه معین الدین چشتی در شبه قاره بنام 'غریب نواز' مشهور است. یعنی او خود را 'غریب' خطاب می کرد. اکثر شاعران سبک عراقی در اشعار شان واژه های 'غریب'، 'فقیر'، 'مسکین'، 'غلام' و 'نا چیز' و حالات حقیری برای بیان حالات خود استفاده می نمودند. مثلاً حافظ

می گوید:



گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

گفت در دنبال دل ره گم کند مسکین غریب

(حافظ، ۱۹۹۵م، ص ۲۰۴، شماره غزل ۱۴)

همینطور سعدی می گوید:

ما خود افتادگان مسکینیم

حاجت دام گستریدن نیست

(غزلیات سعدی، شماره غزل ۱۲۴)

مولوی می گوید:

چون نالد این مسکین که تا رحم آید آن دلدار را

خون بارد این چشمان که تا بینم من آن گلزار را

(رومی، ۱۹۹۵ م، ص ۱۴، غزل ۲۴)

چونکه خواجه معین الدین چشتی در دروره سبک عراقی یعنی از سال ۱۱۴۲ م تا ۱۲۳۶ م می زیست به خاطر این در شعر خود واژه 'مسکین' برای بیان حالت خود استفاده کرده است. شاید این احتمال هم دارد که این تخلص، خواجه معین الدین چشتی قبل از معین الدین فراهی استفاده کرد؛ بعداً معین الدین فراهی نیز از تقلید او این تخلص را بکار برده است. وشکایت تقلید همیشه به متأخرین نسبت می شود نه به متقدمین.

جواب هفتم

از نظر سید احمد بهشتی شیرازی (تولد ۱۹۴۴م)، خواجه معین الدین چشتی هیچ وقت شعر نگفته است.



اما این قول او کاملاً غلط است؛ چونکه دربارهٔ استعداد شاعری خواجه معین الدین چشتی شک ندارد. دوبیتی و رباعیات معین الدین چشتی در ایران و هندوستان مشهور اند. مثلاً دو بیت زیر در مراسم مذهبی صوفیان و اهل سنت و در محفل سرود قوالی رائج است (ساجدی، ۲۰۱۹ م، ص ۶۹).

آن دو بیت چنین است:

شاه است حسین، پادشاه است حسین

دین است حسین دین پناه است حسین

سر داد و نداد دست در دست یزید

حقا که بنای لا اله است حسین

(چشتی، ۲۰۰۳ م، ص ۴۱۳. رباعی ۱)

این دو بیت بر سر در بارگاه خواجه نقش بسته (غروی، ۲۰۰۶ م، ص ۶۹-۹۴) و در سال تابلوی کاشی کاری مزین به این شعر توسط بنیاد بین المللی غدیر قم بر بارگاه خواجه معین الدین چشتی نصب شده است (ساجدی، ۲۰۱۵ م، ص ۷۳).

از طرف دیگر کتاب هایی که قبل از قرن سیزدهم در شبه قاره نوشته شده اند، معین الدین چشتی را به عنوان یک شاعر نامدار معرفی کرده اند. به طور مثال نواب صدیق حسن (۱۸۳۲-۱۸۹۰ م) در کتاب 'شمع انجمن'، در ردیف میم، صفحه ۴۲۶، دربارهٔ خواجه معین الدین چشتی چنین می نویسد: "خواجه معین الدین چشتی سنجری زبدهٔ اولیاء و قدوهٔ اصفیا است از غایت شهرت محتاج ترجمه نیست، دیوانش به ملاحظه در آمد این چند بیت از آنجاست" (حسن،



آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

۱۸۷۵ م، ص ۴۲۶). برای مثال غزلیات و رباعیات خواجه معین الدین چشتی در آن کتاب ذکر شده اند. به خاطر این، قول احمد بهشتی درست نیست که خواجه معین الدین چشتی شاعر نبود. اما تذکره نویسان معتبر معین الدین فراهی را به عنوان یک نثر نویسی ذکر کرده اند. مثلاً علامه شبلی نعمانی (۱۸۵۷-۱۹۱۳ م) در 'شعر العجم' و پروفیسور برائون (Edward Granville Browne) (۱۸۶۲-۱۹۲۶ م) در 'تاریخ ادبیات ایران' و غیاث الدین خواند میر (۱۴۷۵-۱۵۳۵ م) در 'حبیب السیر'، شمار زیادی از شعرای معروف را نام برده اند و در مورد شخصیت و کلام آنها بحث کرده اند. وقتی به معین الدین فراهی رسیدند فقط اینطور می گویند که: از آثار لطائف نگار مولانا معین الدین فراهی معارج النبوة در میان مردم مشهور است." از این عبارت معلوم می شود که ملاً فراهی یک شاعر نبوده بلکه یک نثر نویس بوده است.

جواب هشتم

از نظر سید احمد بهشتی شیرازی (تولد ۱۹۴۴ م) این دیوان به اشتباه به نام خواجه معین الدین چشتی در هند و پاکستان چاپ شده است. اما برای اثبات این قول هیچ دلیلی نداد. آقای سید احمد بهشتی دیوان معین الدین فراهی را تصحیح کرد و در سال ۱۹۷۳ م/۱۳۹۳ ق از انتشارات روزنه تهران به چاپ رسانده است. اما عینا همین دیوان در سال ۱۸۷۱ م/۱۲۸۸ ق به نام خواجه معین الدین چشتی در هندوستان به چاپ رسید.

دیوانی که به نام خواجه معین الدین چشتی که حدود ۱۰۰ سال پیش در هندوستان چاپ شده بود، آن دیوان را مجدداً به نام معین الدین فراهی چاپ کرده و گفته که اشتباهی این دیوان به نام خواجه معین الدین چشتی چاپ شده است. پس به نظر می رسد ادعای آقای احمد بهشتی اشتباه است. از مقدمه دیوان معین الدین فراهی این اشتباه ثابت می شود. چون او خود می گوید: "وقتی



که کار او نزدیک تمام بود و این دیوان هنوز به چاپ نرسیده، همان وقت دوستش یک نسخهٔ دیوان خواجه معین الدین چشتی به او سوغاتی داده است (هروی، ۲۰۱۴ م، ص ۸). از اعتراف احمد بهشتی معلوم می شود که او در این زمینه در پژوهش خود دقیق نبوده و وقت زیادی به خرج نداده است.

یعنی قبل از شروع این کار او نمی دانست که همین دیوان در هندوستان به نام خواجه معین الدین چشتی چاپ شده بود. از نسخهٔ دوستش متوجه شده و دانسته است که این دیوان بنام خواجه معین الدین چشتی چاپ شده است. در اینجا این سؤال مطرح می شود که بدون تحقیق او چطور توانسته این دیوان را به نام معین الدین فراهی چاپ کند؟ اگر آقای احمد بهشتی در این زمینه پژوهشی دقیق انجام می داد شاید این اشتباه انجام نمی گرفت؛ و هیچ سؤالی در انتساب دیوان مذکور به خواجه معین الدین چشتی مطرح نمی شد.

جواب نهم

آقای حافظ محمود شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶ م) گفته است که: "بعضی از اشعار این دیوان در کتاب معارج النبوت و حدائق الحقایق دیده می شود". برای تحقیق بنده نسخهٔ حدائق الحقائق که از ویرایش سید جعفر سجّادی به چاپ رسیده، از ایران آوردم و کل کتاب را مطالعه کردم؛ اما هیچ شعری از دیوان مذکور معین الدین چشتی نیافتم. معلوم نیست که آقای محمود شیرانی آن را در کدام نسخه یافته است. اما بعضی از ابیات غزلیات این دیوان در مقدمهٔ معارج النبوة دیده می شود. ولی از بررسی دقیق ثابت می شود که مقدمهٔ معارج النبوة کلام خود معین الدین فراهی نیست بلکه نوشتهٔ فقیر محمد عبد الله است. در آخر این کتاب مولف خود می نویسد: "تمت مقدمهٔ الكتاب معارج النبوة فی مدارج الفتوة بحمد الله و حسن توفيقه و يتلوه الركن الاول من هذا



الکتاب حامداً، مصلياً و مسلماً؛ اللهم الغفر بکاتبه و لقاریه و لمن نظر فيه بحق محمد و اله و صحبه و سلم؛ فی شهر رمضان ۱۲۲۳ ق، بید احقر العباد فقیر محمد عبد الله عفی عنه و والديه و احسن اليه والديه "(برلوی، ۱۹۷۸م، ص ۳۲۲).

از اینجا روشن می شود که مقدمه معارج النبوه فقیر محمد عبد الله در ماه رمضان ۱۲۲۳ ق/۱۸۰۸ م از دست خود نوشته است. به همین سبب در این مقدمه اشعار خواجه معین الدین چشتی و اشعار شعراء دیگر دیده می شوند. جالب این است که اشعار خواجه معین الدین چشتی فقط در مقدمه این کتاب دیده می شوند، اما بعد از مقدمه در میان متن کتاب هیچ اشعاری از خواجه معین الدین چشتی به چشم نمی خورد.

نکته دوم این است که در رکن چهارم یعنی در خاتمه مقدمه معارج النبوه مصنف با نام خود رحمه الله علیه استفاده کرده است. اگر این مقدمه ملاً معین با دست خود می نوشت؛ بعد از ذکر نام خود رحمه الله علیه استفاده نمی کرد. از این ثابت می شود که مقدمه معارج النبوه مال معین الدین فراهی نیست.

چرا این دیوان مال خواجه معین الدین چشتی است؟

(۱) نسخه خطی این دیوان در کتابخانه های هندوستان و پاکستان و ایران به نام خواجه الدین چشتی موجود است. در سه کتابخانه مشهور هند نسخه خطی این دیوان در صورت مخطوط موجود است. آنها چنین اند:

(الف). مخطوط شماره ۳۷۵۷، در کتابخانه آصفیه حیدر آباد، ۱۵ رجب المرجب ۱۲۱۴ ق/۱۳۱ م. دیسامبر ۱۷۹۹ م.



ب). مخطوط شماره ۳۵۱، در کتابخانه اورینتل پبلک پتنه، چهارم رمضان، ۱۲۵۶ ق/ ۳۰ اکتوبر، ۱۸۴۰ م.

ج). مخطوط شماره ۲۹۹۴، کتابخانه خدابخش اورننتل پبلک، پتنه، ماه محرم الحرام ۱۲۰۱ ق/ ۱۷۸۶ م.

۲) موضوعات و فلسفه و سبک و روش کلام این دیوان با آثار دیگر خواجه برابر است.

۳) تاریخ این دیوان آشکار است. تذکره نویسان قدیم معتبر ذکر دیوان خواجه معین الدین چشتی و اشعار او نموده اند.

چرا این دیوان مال معین الدین فراهی نیست؟

۱) تاریخ و تذکره نویسان معتبر قدیم ذکر دیوان معین الدین فراهی نکرده اند.

۲) زبان و سبک دیوان مذکور با سبک آثار دیگر معین الدین فراهی متفاوت است.

۳) ۴). سال تولد و وصال خواجه معین الدین چشتی ۱۱۴۳-۱۲۳۶ م است، و سال تولد و وفات

معین الدین فراهی ۱۴۲۹ م و ۱۵۰۲ م است. یعنی در میان آنان تقریباً سیصد سال فرق دارند. الزام

تقلب و تقلید همیشه به متاخرین منسوب می شود.



فصل چهارم

ویژگیهای آثار خواجه معین الدین چشتی

از خواجه معین الدین چشتی آثار منظوم و منثور باقیست. ما در این پایان نامه یازده اثر به خواجه معین الدین چشتی منسوب کردیم. در میان آنها دیوان خواجه معین الدین چشتی تنها آثار منظوم اوست و باقی آثار او منثور است.

سبک اشعار خواجه معین الدین چشتی

سبک اشعار خواجه معین الدین چشتی سبک عراقی است. او در ۱۴ ماه رجب، سال / ۵۳۷ ق / ۱۱۴۲ م. در سیستان ایران به دنیا آمد و در سال ۶۳۳ ق / ۱۲۳۵ م از دنیا رفت. یعنی از نیمه اول قرن ششم هجری تا نیمه اول قرن هفتم هجری می زیسته است. در این زمان در ادبیات فارسی سبک عراقی رواج داشت. چنانکه دکتر سیروس شمیسا می نویسد: سبک عراقی به لحاظ تاریخی دوره مغولان و ایلخانان و تیموری را در برمی گیرد و از قرن هفتم تا اواخر قرن نهم ادامه دارد، و اما وجه تسمیه آن این است که بعد از حمله مغول کانونهای فرهنگی از خراسان به عراق منتقل شد (شمیسا، ۲۰۰۲: ۱۹۲)

از نظر دکتر شمیسا سبک عراقی دو مختصه مهم دارد؛ اول غزل و دوم عرفان. در دیوان خواجه معین الدین چشتی ۱۱۸ غزل، ۲ قصیده و ۵ رباعی وجود دارند. یعنی او غزل بیشتر سروده است. غزلهای او عارفانه و قلندری است. غزل قلندری در حقیقت از فروغ غزل عرفانی است، تکیه آن بر ضد متعارفات سخن گفتن و به بد نامی رفتن است. شاعر ظاهر شریعت را به هیچ می گیرد. میخانه و کلیسا را بر مسحد ترجیح می دهد (شمیسا، ۲۰۰۲: ۲۲۵). خواجه معین الدین چشتی همینطور غزل قلندری بیشتر سروده است. چنانکه می گوید:

دگر که غمزه ساقی کرشمه ای فرمود
که هوش و صبر ز مستان بزم عشق ربود
نه عقل ماند نه عشق و برفت ظلمت و نور
بسوخت آتش غیرت هر آنچه بود ربود



(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۷۹)

اما غزل عارفانه هم در یوان او فراوان دیده می شود. مهدی غروی معاون رایزنی فرهنگی هند، درباره اشعار خواجه معین الدین چشتی چنین می نویسد:

خواجه در طی عمر طولانی خود هرگز مدح نگفت و همه اشعار او عارفانه بسیار نغز و پرمعنی است که متاسفانه کمی از آن بر جا مانده است. غزلهایی که پیش از حافظ سروده شده به اشعار حافظ شبیه است، در حالیکه او معاصر سلجوقیان و خوارزمشاهیان بود و سالها پیش از سعدی و حافظ می زیست؛ فرق اساسی و تفاوت مشهود غزلهای وی با غزلهای حافظ درین است که خواجه چشت هنگام صحبت از عشق و شراب و ساقی غرق در دنیای معنویات و عرفان است (غروی، ۱۳۴۹: ۶۶۱)

از ویژگیهای سبک عراقی که در اشعار خواجه معین الدین چشتی دیده می شود، چنین است:

۱. در اشعار او واژگان کهن فارسی کم دیده می شود
۲. او واژگان عربی بیشتر بکار برده است.
۳. اسفاده «می» و «در» در جای «همی» و «اندر»
۴. استفاده «می» و «ساقی» و «میخانه» به معنی عرفانی
۵. تفکر غنایی
۶. تغییر شکل واژگان مثل تشدید مخفف یا تخفیف مشدد به ضرورت وزن.
۷. توجه به صنائع لفظی و معنوی
۸. والا بودن و غیر زمینی بودن مقام معشوق
۹. به کارگیری واژه ها در معنای مجازی و استعاره
۱۰. کاربرد فراوان ردیفهای اسمی، فعلی و جمله ای

ویژگی زبان اشعار خواجه معین الدین چشتی

زبان شعر خواجه معین الدین چشتی ساده، روان، طبیعی و دور از تعقیدات و تکلفات لفظی و معنوی است. ویژگیهای شعر عرفانی نیمه اول قرن هفتم هجری در اشعار او دیده می شود. مثلا:



هر که روزی یک قدم برداشت اندر راه ما
 عاقبت ره برد سوی بزم عشرت گاه ما
 آفتاب از اوج عزت رخ نهد بر خاک پاش
 هر که بر رویش نشیند گرد از درگاه ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱)

لفظ در شعر او در خدمت بیان معنی و مفهوم است، برای اینکه در شعر او آرایه های ادبی کم دیده می شود. چنانکه می گوید:

ز پیش خویش بر افگن نقاب دعوی را
 ببین به کسوت صورت جمال معنی را
 بزن به سنگ ملامت ز جاجه ناموس
 به کوی عشق بریز آبروی تقوی را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۵)

تلمیح به داستانهای قرآنی، قصص الانبیاء و اولیاء و احادیث رسول، صلی الله علیه و سلم، در آن دیده می شود. مثلاً:

ز برگ برگ درخت وجود خوشنودم
 رموز عشق که گفت آن درخت موسی را
 اگر ز آتش عشق بسوختم چه عجب
 که کوه تاب نیاورد یک تجلی را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۵)

در این غزل به آیات ۱۰ تا ۱۴ سوره طه اشاره دارد که می فرماید: «وَهَلْ أُنَاكَ حَدِيثُ مُوسَى. إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى. فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى. إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى. وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى. إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»

همینطور می گوید:



ظهور نور ربوبیت از برای تو شد
ازان زمان که ترا گفته ام الست برب

(چشتی، ۲۰۱۱: ۷۹)

در این غزل آیه ۱۷۲ سوره اعراف یعنی «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، قَالُوا بَلَىٰ؛ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» را تلمیح کرده است.

همینطور می گوید:

ز جام عشق نه منصور بیخود آمد و بس
که دار نیز همی گفت با رسن همه اوست
به رویی بود قرین ساخت با اویس قرن
سوی مدینه که آورد از قرن همه اوست

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۱۹)

در این غزل داستان حسین منصور حلاج^{۱۲۱} را تلمیح کرده است.

ویژگی آوایی اشعار خواجه معین الدین چشتی

از لحاظ عروض در غزل او چندان تکرر وزنی ندارد. وزنهای بحر هزج، رمل، مجتث، و مضارع بیشتر در غزل او دیده می شود. وزن های گوشنواز، با ارکان سالم و ترنم خاصی در اشعار بخشیده است. از نظر قافیه اشعار نیز قافیه های کثیرالاستعمال و خوش آهنگ استفاده شده است. در غزل او ردیفها بیشتر از قافیه است. ردیفهای اسم، فعل و مرکب از این سه نوع دیده می شود. مثلا:

ردیف های اسمی:

^{۱۲۱} حلاج، یکی از مشهورترین عارفان و صوفیان جهان اسلام است که به باور برخی محققان، کمتر کسی در میان عارفان مسلمان، به اندازه او، موضوع اختلاف و درگیری بوده است در همان حال که گروهی از علما و مردم، او را فردی مقدس و اهل ولایت می دانسته اند، گروه فراوانی هم او را کافر به شمار می آورده و خونش را مباح می دانسته اند. (حلاج در نگاه مخالفان، از محسنی نیا، ص ۱۴۷)



ربود جان و دلم را جمال نام خدا
نواخت تشنه لبان را زلال نام خدا

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۱)

ردیف فعلی:

این چه نورست که در کون و مکان تافته است
نور عشق است که از مطلع جان تافته است

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۰۱)

ردیف حرفی:

ذره را از اثر مهر نشد فاش هنوز
تو چه دیدی ز هواداری ما باش هنوز

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۱۹)

ز پیش خویش بر افگن نقاب دعوی را
ببین به کسوت صورت جمال معنی را

ردیف مرکب از اسم فعل و حرف:

اگر لباس حدوتم بدر کنی چه شود
مرا ز سر حقیقت خبر کنی چه شود

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۵۸)

مگر صبا ز سر کوی دوست می آید
که از زمین و زمان بوی دوست می آید

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۷۴)

قافیه کردن کلمه بسیط با کلمه مرکب در شعر او دیده می شود. مثلا:

دلا به چشم حقیقت جمال دوست ببین
ز مظهر همه اشیا ظهور اوست ببین

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۱۹)

گاهی قافیه کردن نون اصلی با غیر اصلی دیده می شود. چنانکه می گوید:

در جان چو کرد منزل جانان ما محمد



صد در گشاد در دل از جان ما محمد

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۵۶)

ردیف های شعر او کوتاه، گوشنواز، و با تکرار خود در پایان ابیات ضرب آهنگ و موسیقی خاص توام با لحن تأکید دارد. ردیفهای: گردانی ز ما (غزل ۲)، پیدا است کیست (غزل ۱۷)، کنی چه شود (غزل ۲۴)، دوست می آید (غزل ۳۰) ردیفهای طولانی است. در شعر او توجه بیشتر به بیان اندیشه ها عرفانی و اخلاقی است؛ بدین علت آرایه های ادبی، فصاحت کلام، حسن تأثیر آن کم دیده می شود. جناس در شعر او دیده می شود. چنانکه می گوید:

معین ز گفتن نامش ملول کی گردد
که از خداست ملالت ملال نام خدا

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۱)

همان می گوید:

جان شود جمله قالب خاکی
جان جان چون به جان نزول کند

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۰۹)

واج آرایی هم در شعار او به چشم می خورد. چنانکه می گوید:
ما چو بحر و تو چو ابری ما ز ما کش غم مخور
باغ را خندان کنی گر چند گریانی ز ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۸)

همینطور می گوید:

بگیر مصقله عشق و زنگ تن بزدای
ببین در آینه جان جمال جانان را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۷)

حذف واج برای وزن

هر که روزی یک قدم برداشت اندر راه ما
عاقبت ره برد سوی بزم عشرت گاه ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱)



حذف الف از آغاز کلمه

من ازان ترسم که سوزد بالهای قدسیان
شعلهپ گر بر فلک تابد ز سوز آه ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱)

همینطور می گوید:

ترسم نه از دوزخ بود بیمم نه از برزخ بود
امید و بیم زو بود از غیر ندیشیده ام

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۶۷)

تشدید مخفف

کجا گردد میسر فی الحقیقت هوشیاران را
هر آنچه سر مستی بر دل خمار می کند

(چشتی، ۲۰۱۱: ۵۸)

همینطور می گوید:

عروج نیست میسر بر اوج او ادنی
مگر به پیروی مقتدای عالم غیب

(چشتی، ۲۰۱۱: ۷۱)

تخفیف مشدد:

دُر در شکم بحر نهانست و دل او
دریست که صد بحر نهان در شکم اوست

(چشتی، ۲۰۱۱: ۸۵)

ویژگی های صرفی

کلمات عربی در اشعار خواجه معین الدین چشتی کم دیده می شود. مواردی که در اصطلاح خاص حوضه تصوف استفاده می شود، در آنجا لغات عربی بکار برده است. چنانکه می گوید:

در مقام لی مع الله از کمال اتصال
از خدا نبود جدا هرگز شعاع آفتاب



(چشتی، ۲۰۱۱: ۵۸)

همینطور می گوید:

معین طائر قدس از قفس رود بیرون
گهی که در سرش افتد هوای عالم غیب

(چشتی، ۲۰۱۱: ۷۲)

گاهی در استفاده یک یا دو کلمه از متن آیات، احادیث و کلمات مشایخ ترکیبی ساخته که باعث بیشتر شدن واژه های عربی شده است. مثلاً می گوید:

هرچه خواهی با معینی پیش بر از مهر لطف
لیکن از درگه مران والله اعلم بالصواب

(چشتی، ۲۰۱۱: ۷۲)

در دیوان معین الدین چشتی دو دسته کلمه عربی استفاده شده است. اول واژه های ساده، پرکاربرد و همه فهم اند و جزو آن دسته از کلمات که بعدها آن واژه ها در زبان فارسی جا گزیده است و مثل واژه فارسی به کار می رفته است. دیگر ویژگیهایی که در شعر او دیده می شود، چنین است:

استعمال لغات در معنای خاص. مثلاً:

ماندن از: به معنی جدا شدن؛ چنانکه می گوید:

هر کجا خواهی شدن با ما تو هم ای بی خبر
ما نمی مانیم از تو گر تو می مانی ز ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۸)

بوی (= آرزو)

امروز من بر بوی او سرگشته ام در کوی او
فردا که بینم روی او دانی که حالم چون شود

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۸۹)

شاید (= شایسته است)

بخار از بحر انگیزد شود ابر و فرو ریزد



چو با دریا در آمیزد اگر دریا شود شاید

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۸۷)

استعمال لغات قدیمی مثلاً:

یکسون: یکسو، برکنار (فرهنگ سخن)؛ چنانکه می گوید:

گر پرده های آب و گل از جان و دل یکسون شود
از کسوت هر ذره ای مهر دگر بیرون شود

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۸۹)

شاند: مخفف نشاند

نخل عشق تو به باغ دل خود شاند معین
بین که در صرصر عمر هیچ ز جا می جنبد

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۶۹)

خدره: شراره، خرده و ریزه (فرهنگ سخن)

خود می دمی در دل از آن می ریزد اسرار زمان
چون خدره آهنگران کز ضربت دم ریخته

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۷۳)

ویژگی های نحوی

تأثیر دستود زبان عربی در شعر خواجه معین الدین چشتی دیده نمی شود؛ بلکه ویژگی دستوری در اشعار او نزدیک به فارسی است. فعلها در آخر بیتها بیشتر استفاده شده و بیشتر در زمان گذشته استفاده شده است.

جابجایی ضمیر:

در ره عشق تو ام درد تو همراه بس است
مونس خلوت دل آه سحرگاه بس است

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۳۱)

استعمال خاص دستوری جز از آیات و احادیث:

مضاف الیه:



زاید شدن دنی تدلی
آن دایره گشته قاب قوسین

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۰۲)

مفعول

ظهور نور ربوبیت از برای تو شد
ازان زمان که ترا گفته ام الست برب

(چشتی، ۲۰۱۱: ۷۹)

ویژگی های فکری

در فصل پنجم درباره موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی اشاره کردیم. در اینجا درباره فلسفه فکری خواجه معین الدین چشتی چند نکته ذکر می نمایم.

توحید

اشعار خواجه معین الدین چشتی سرشار از توحید خداوند متعال است. از نظر او اگر سالک می خواهد در راه عشق خدا قدم می زند، اول باید بر توحید محکم بشود. چنانکه می گوید:

جان بر افشاندن به یادش از خدا می خواست دل
شد بحمد الله میسر عافیت دلخواه ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱)

همینطور می گوید:

چه صنعت است ندانم شراب وحدت خاص
که زنگ غیر به کلی ز جام دل بزدود

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۷۹)

عشق عرفانی

دیدگاه نخست غزلیات خواجه معین الدین چشتی عشق عرفانی است. در اکثر غزلها درباره عشق عرفانی سخن رانده است. از نظر او وجود انسان آینه تمام نمای جمال حق است و وجود انسان



حجاب معرفت حق است. او اعتقاد دارد که بدون عشق الهی کسی نمی تواند دیدار الهی را دریافت بکند. چنانکه می گوید:

دلا به حلقه رندان بزم عشق درا
 که جرعه ای ز شراب بقا دهند ترا
 بیا و هر دو جهان را به ششدر اندر نه
 درین قمار به یک داو هر چه هست درا

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۷)

همینطور می گوید:

اگر ز آتش عشقت بسوختم چه عجب
 که کوه تاب نیاورد یک تجلی را
 معین به چشم خرد حسن دوست ننماید
 ببین به دیده مجنون جمال لیلی را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۵)

مدح علی و حسین:

در دیوان خواجه مین الدین چشتی پنج رباعی وجود دارد. رباعیات او پر از مدح علی و حسین است. چنانکه در مدح علی (رض) می گوید:

اوصاف علی به گفتگو ممکن نیست
 گنجایش بحر در سبو ممکن نیست
 من ذات را به واجبی کی دانم
 الاّ دانم که مثل او ممکن نیست

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱۶)

همین طور در مدح حسین می گوید:

شاه است حسین پادشاه است حسین
 دین است حسین و دین پناه است حسین
 سر داد، نداد دست در دست یزید
 حقا که بنای لا اله است حسین



(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۱۳)

علاوه بر اینها در ستایش پیامبر ما بیت های فراوان سروده است. چنانکه می گوید:

در جان چو کرد منزل جانان ما محمد
 صد در گشاد در دل از جان ما محمد
 ما بلبلیم نالان در گلستان احمد
 ما لولؤییم و مرجان در عمان محمد

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۵۶)

در یک غزل مدح سلطان محمود دیده می شود. چنانکه می گوید:
 ز یمن دولت سلطان عاقبت محمود
 اگر رسد چه عجب منصب ایاز به من
 چو رو به عالم غیب آورم به استقبال
 عرایس فلک آیند پیشباز به من

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۳۶)

تقدیر باوری:

خواجه معین الدین چشتی بر تقدیر نیز معتقد است و از نظر او مقدرات انسان از ازل مقدر شده است. چنانکه می گوید:

هر کسی را در ازل رزقی مقدر کرده اند
 وز برای هر یکی کاری مقرر کرده اند

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۹۶)

همینطور می گوید:

بگذر ز فکر روزی و رزاق را شناس
 بنگر چگونه رزق تو دلخواه می رسد

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۷۶)



ویژگی ابزار های بیانی

تشبیه:

از ابزارهای بیانی خواجه معین الدین چشتی، در اشعار او تشبیه را بیشتر بکار برده است. برای حسن تأثیر کلامش به خوانندگان، محسوس و ملموس ساختن اشعار خود و برای آسانتر کردن معانی بلندتر عرفانی از تشبیهات بیشتر استفاده نموده است. او تشبیهات خود را از امور عینی، محسوس طبیعت و محیط زندگی ساخته است. مشبه به های رایج اشعار او: دریا، کوه، معدن، ابر، آسمان، آفتاب، ستارگان، بیابان و شوره زار، باده، باران، قصر، جمادات، کشتی، حیوانات و پرندگان، آلات موسیقی،

رزم ابزارها، آینه، روح القدس، انبیا و نابینای مادرزاد بیشتر استفاده شده است. یکی از جالب ترین ویژگیهای اشعار او همین است که او آیات قرآنی، احادیث رسول (ص) و کلمات مشایخ را در ساختمان تشبیه استفاده کرده است. چنانکه می گوید:

در درون قصر تن بر تخت دل سازم مقام

طیلسان استوار عرش اعظم در کشم

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۶۴)

تشبیهات اشعار خواجه معین الدین چشتی ساده و روان و دور از تکلف است. او تشبیه مفروق و تسویه بیشتر استفاده کرده است.^{۱۲۲} مهارت شاعر در ساختن اضافت تشبیهی دیده می شود؛ همینکه یکی از طرفین آن کلمه ای است از نص قرآن، احادیث یا کلمات مشایخ، به مرز نوآوری و ابتکار نزدیک میشود؛ مثلاً حبل انا الحق، طور سینای دل، نقره خنگ چرخ، بحر قلزم وحدت، چارسوی پنج حواس، جام شش روی جهان، سپاه درد و بلا، شیر تجلی، خرسنگ بدن و صحرای ظهور.

استعاره:

^{۱۲۲} تشبیه به اعتبار تعدد مشبه و یا مشبه به بر چهار قسم است. یک قسم آن تشبیه مفروق است؛ به این صورت که ابتدا یک مشبه و مشبه به آورده شود، سپس یک مشبه و مشبه به دیگر. در حقیقت، در تشبیه مفروق چندین تشبیه انجام می گیرد. همینطور قسمت دیگر را تشبیه تسویه می گوید (ویکی فقه)



استعاره در اشعار خواجه معین الدین کمتر از تشبیه دیده می شود. استعاره مصرّحه و استعاره مکنیه، هر دو نوع استعاره در اشعار او دیده می شود. مثلاً

اندرین کاشانه ویرانه کی منزل کنم
من که با شاه جهان هم خانه ام ای عاشقان

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۴۱)

همینطور می گوید:

اندرین دامگه حادثه تا کی باشم
بار بربستم و زین مرحله بیرون رفتم

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۵)

گرچه استعاره مصرّحه او مربوط به دنیای مادی و جهان فرودین است، اما استعاره مکنیه او بیشتر حس آمیزیست. چنانکه می گوید:

دل ویس قرن آمد اندر یمن قالب
بشنو ز مشام جان آن بوی خدا از من

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۱۲)

همینطور می گوید:

جان چو بویش بشنود چون گل بدرّد پیرهن
روح پاک است این نمی گنجد درون پوست این

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۲۷)

مجاز:

مجاز در شعر خواجه معین الدین چشتی اندک دیده می شود. مجازهای او به قراین ماکان و حلّ و محلّ است. چنانکه می گوید:

مرا به جاذبه عشق میکشد سوی خود
کسی که دست محبّت نهاد در گل من

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۰۸)

همان می گوید:

چشم دو جهان به تست روشن



در دیده جان، تو قره العین

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۰۲)

کنایه

کنایه های تلویح^{۱۳۳} و رمز^{۱۳۴} در اشعار معین الدین چشتی دیده می شود. بعضی از کنایه هائی که در اشعار او دیده می شود، همین است:

به ششدر افتادن (به معنی مخاطره افتادن)، سر از قدم ساختن (به معنی مشتاق بودن)، سر بر خط نهادن (به معنی مطیع بودن)، خط در کشیدن (به معنی باطل کردن)، آستین افشاندن (به معنی ترک کردن)، دام آب و گل (به معنی جسم مادی)، سر در سر کار کسی کردن (به معنی فدای کسی شدن). علم زدن (به معنی اظهار وجود نمودن)، خون خوردن (به معنی اندوه بسیار).

ویژگیهای صنایع معنوی

صنایع معنوی چون تلمیح، ایهام، حلّ و درج، سؤال و جواب، پارادوکس، ارسال المثل و مّلمع بصورت طبیعی در بافت کلام او دیده می شود:

تلمیح

تلمیح در لغت به معنی نگاه تند و آنی به چیزی افکندن، اشاره کردن با گوشه چشم و همچنین اشاره کردن است. در اصطلاح ادبی، «تلمیح» (Allusion) اشاره کردن شاعر در شعر به داستان یا مثلی مشهور یا آوردن اصطلاحات علمی در شعر است. تلمیح ذهن شنونده و خواننده را به گذشته می برد و همین تداعی است که اثر شعر را در ذهن مخاطب بیشتر می کند. در تلمیح، شاعر معمولاً به داستانهای تاریخی، آیات قرآن، احادیث، شخصیتهای اساطیری، داستان پیامبران و امثال اینها اشاره می کند (هادی، ۲۰۱۵: ۱۳۰).

تلمیحات اشعار خواجه معین الدین چشتی صوفیانه است یا مربوط به قصص انبیا یا داستانهای عاشقانه. چنانکه می گوید:

^{۱۳۳}. "تلویح" در لغت، اشاره به کسی یا چیزی یا جایی از دور، و در اصطلاح کنایه‌ای است که وسایط میان لازم و ملزوم متعدد باشد، و این امر معمولاً فهم مکنی عنه را دشوار می کند (ویکی فقه).

^{۱۳۴}. «رمز» معنا مبهم و فهمیدن آن غالباً غیرممکن است؛ مگر این که کسی معنای آن را به ما بگوید. وسائط در آن نیز خفی است؛ به طوری که می توان گفت اصلاً نمی توانیم وسائط را دریابیم و در نتیجه، انتقال از معنای ظاهر به باطن دشوار و گاهی غیرممکن است. به هر حال فهم مکنی عنه، دیرباب است؛ لذا رمز را یک نشانه و یک لغت باید تلقی کنیم و معنای آن را بیاموزیم. (ویکی فقه)



ز برگ برگ درخت وجود خوشنودم
رموز عشق که گفت آن درخت موسی را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۴۵)

همینطور می گوید:

بر سربر شادمانی خفته شیرین را چه غم
شام هجران بر پلاس غم نهد فرهاد را

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۱۷)

باز می گوید:

سر منصور نهان کردن نه حد چون منست
چون کنم هم ریسمان هم دار می گوید بگو

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۵۰)

ایهام

ایهام را تخیل و توهیم و توریه هم می گویند. شاعر و نویسنده در نظم و نثر، واژه ای بیاورد که دارای دو معنی باشد؛ یکی معنی نزدیک به ذهن شنونده و دیگری معنی دور و شنونده در آغاز به معنی نزدیک توجه کند، سپس به معنی دور آن پی ببرد (هادی، ۲۰۱۵: ۱۴۶). در اشعار خواجه معین الدین چشتی ایهام تناسب بیشتر دیده می شود. چنانکه می گوید:

به یمن دولت سلطان عاقبت محمود
عرایس فلک آیند پیشباز به من

(چشتی، ۲۰۱۱: ۳۳۶)

سؤال و جواب

سؤال و جواب را مراجعه و مناظره هم می گویند. این صنعت، چنان است که گوینده به صورت سوال و جواب، سخن سراید. اعم از اینکه در یک مصراع، هم سوال باشد هم جواب، یا در دو مصراع، یا در بیتی سوال و در بیتی دیگر جواب آید. در اشعار خواجه معین الدین چشتی این سؤال و جواب دیده می شود. چنانکه می گوید:

گفتمش تا چند در پرده نهان خواهی شدن
وقت آن آمد که دیگر رو نپوشانی ز ما



گفت من بی پرده ام گر پرده بینی آن تویی

تا تو هستی در هزاران پرده پنهانی ز ما

(چشتی، ۲۰۱۱: ۲۸)

ملّمع

ملّمع به شعری گفته می‌شود که زبان فارسی و عربی را درهم آمیخته باشد؛ چنان‌که مثلاً یک یا چند مصراع فارسی و یک یا چند مصراع عربی را با هم آورده باشند. در دیوان خواجه معین الدین چشتی نیز چنین اشعاری دیده می‌شود. چنانکه می‌گوید:

صبح روز ازل ساقی الست چه گفت

ایا فریق سکارا تنها درد الصبوح

(چشتی، ۲۰۱۱: ۱۴۶)

ویژگی های نثر خواجه معین الدین چشتی

نثر خواجه معین الدین چشتی ساده، روشن و مبتنی بر جملات کوتاه و کلمات فارسی و خالی از لغات عربی و صنایع لفظی و معنوی و سجع است. ویژگی نثر او نزدیک به نثر مرسل است. مختصاتی که از سبک مرسل در آثار خواجه معین الدین چشتی دیده می‌شود، برخی از آنها چنین است:

۱. استعمال حرف اضافه مضاعف، چون: به... در، به... اندر، به... بر، بر... بر، از زیر... بر، میان... اندر، میان... بر. چنانکه می‌گوید: «سر رگها سنگه‌منا اصل از ناف است و پنج سنگه‌منا در میان روده است از میان درز آلت بر آید» (از رساله آداب دم زدن)

بر حکم اشارت پر بشارت مخدوم یک شبانه روز بطاعت گذرانید.

۲. تکرار اسم و فعل و قسمتی از جمله و خود جمله. مثلاً: «این بیست و هشت کس پیدا شده اند تا از این تفصیل پنج کس از خاک شدند، رنگ آنها از زرد است؛ و پنج از آب شد، رنگ آنها سفید است و هشت از باد، رنگ او سبز است؛ و پنج از آتش شدند، رنگ او سرخ است؛ و پنج از نور است، رنگ آن سیاه است و بیست و هشت دایره و منازل ماهتابست؛ و بیست و هشت عروج است و بیست و هشت منزلست و بیست و هشت منزل راست و بیست و هشت منزل چپ» (رساله آداب دم زدن).



۳. جمع بستن کلمات عربی. مثلاً، احوال ها، کواکبان، حیوانات
۴. «چون+صفت+ی» مثلاً «و دیگر اخلاق چهار فصل است: بهار همچون طفلی است و تابستان همچون جوانی، خزان همچون کهلی، زمستان همچون پیری» (رسالة آداب دم زدن).
۵. استعال: از جهت... را، از سبب... را، از قبل... را، از بهر... را. میلا «از حق نفس گفته شد طالب را که باید این چهار دم بداند و آشنا شود»، «باید دانستن این هر یک رکن را یک کلمه شد، و هر رکن را کلمه ایست منزل ناسوت»،
۶. ساختن اسم مصدر با یا به اسم فاعل و مفعول و صفت مشبهه عربی. مثلاً «و این روح است اول روح سُفلی و دوم قدسی سیوم روح علوی چهارم روح سماویست ان الله علی کل شیء محیط» (آداب دم زدن، ۱۰)
۷. آوردن پیشوند «ب» قبل از فعل. مثلاً «مرشد یاد کرد دیگه چون این چهار دم را بیکبار بکشد و علیحده جا به جای آرد همچنان «ببندد» (آداب دم زدن، ص ۱۱)
۸. استفاده «بدین» در جای «به این». «بدین نتیجه طالب را باید که هر چهار دم هر چهار بار طی کند تا این منزل در دست آید تا فناء فی شیخ بقا بالله گردد»
۹. استفاده یاء نکره مثل اندامی. چنانکه می گوید: کتابتی که حضرت خواجه معین الدین به حضرت خواجه قطب الدین نوشته‌اند (اسرار حقیقی، ۱۴)
۱۰. باء تأکید بر سر افعال. چنانکه می نویسد: «مشایخ کبار به خدمت شیخ حاضر بودند همین که این درویش روی برزمین نهاد بایستاد فرمودند دوگانه نماز بگذار بگذارم، گفت مستقبل کعبه بنشین نشستیم، فرمودند که سوره البقره بخوان بخواندم فرمود بست بار کلمه «سبحان الله» بگو بگفتم.



۱۱. استفاده از قید نفی: « اما دل بر دو نوع است دل مجازی و حقیقی مجازی آن است نه جانب چپ و نه راست و نه فوق و نه تحت و نه دور و نه نزدیک اما شناختن دل حقیقی پیوستن قرب» (اسرار حقیق، ۱۵)

۱۲. آوردن کلمات عربی به ضرورت و بدون ضرورت. مثلاً: « سید المرسلین علیه السلام نظر فرمودند و گفتند ای یاران من از عمر دریغ نداشته ام اما چون طعام طفل شیر خواره را حلوای شیرین و گوشت چرب بخوراند زیان شود، احتمال نکند، اما چون رضیع شیر خواره را حلوای شیرین کمالات بلاغت برسد هیچ ماکولات مطعومات مضر نگردد».

همان می گوید: «حضرت رسالت فرمود این نماز حقیقی حق پرستی است رحمانی و استقامت قرب حضرت من الانبیاء و الاولیاء و الخلفاء دایم الحال ذکر الخفی بدل باشد»
۱۳. آوردن کلمات عربی با تلفظ «ت» مثلاً: سورت، کلمت، کمالات.

۱۴. تقدیم فعل بر متعلقات

۱۵. استفاده از نا، نه، نی برای منفی ساختن کلمات.

۱۶. رای زایده، در جمله ای که فعل آن به صیغه مجهول است.



فصل پنجم

موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی

ما می توانیم موضوعات آثار خواجه معین الدین چشتی را به دو قسمت تقسیم بکنیم. آثار منظوم و آثار منثور. دیوان خواجه معین الدین چشتی تنها اثر منظوم اوست که در این دیوان ۱۱۸ غزل، ۲ قصیده و ۵ رباعی وجود دارد. در میان اشعار او، موضوعات مذهبی و دینی یا اقوال اولیاء کرام یا داستانهای اولیاء یا آیه های قرآنی حدیث پیامبر، صلی الله علیه و سلم، دیده نمی شود؛ بلکه در میان اشعارش دیدگاه فلسفه عرفانی خود را بیان نموده است. مهمترین مطالب عرفانی که در دیوان او دیده می شود آنها به شرح زیر است:

معرفت نفس

در دیوان خواجه معین الدین درباره معرفت نفس سخن گفته شده است. معرفت نفس یعنی شناختن حالت نفس خود است که این مقدمه خدا شناسی محسوب می شود. برای اینکه صوفیان می گویند «من عرف نفسه فقد عرف ربه» یعنی کسی که بتواند خود را بشناسد، او خدا را هم می تواند بشناسد.

ذات آدم از ذات حق، تعالی، ایجاد شده و تمام صفاتی که در بین انسان وجود دارد از صفات حق، تعالی، است و از تصرف در کشور خویش، تصرف حق در جمله عالم آن است (غزالی، ۱۳۸۷: ۴۷) درباره آن عین القضاة همدانی می گوید: «ای عزیز، معرفت خود را مهیا کن که معرفت در دنیا تخم لقاء الله است در آخرت. چه می شنوی؟ می گویم هر که امروزه با معرفت است، فردا با رویت است». (همدانی، ۵۹: بی تا)

خواجه معین الدین چشتی با این عبارتی که ذکر شده یعنی «من عرف نفسه فقد عرف ربه» باور دارد که خود شناسی اولین سطح خداشناسی است. وی اصلاً خود شناسی را نه به بیرون یا ظاهری مقایسه کرده بلکه آن را باطن و درون می دانست. چنانکه در شعر خود آورده است:

تا دل نگشت غرقه دریای من عرف ناورد چون صدف گهر معرفت به کف



(چشتی، ۱۸۶۵:۴۴)

بگفتمش به تو واصل که می شود گفتا ز خویش هر که بپرید گشت واصل من

(چشتی، ۱۸۶۵:۶۵)

وجود هیز میت نار موسوی گردد اگر برون کنی از سر تو دود خود بینی

(چشتی، ۱۸۶۵:۸۴)

از مواردی که در اشعار خواجه معین الدین چشتی ذکر شده، بیشتر راجع به بیخودی و بی-خبری از خود و شناختن طریقه ی بزرگ و وصال با خداست.

۲. معرفت حق، سبحانه و تعالی

موضوع مهمی که خواجه معین الدین چشتی در سراسر دیوان خود درباره آن سخن گفته، معرفت حق، سبحانه و تعالی، است که خداوند در قرآن کریم فرموده است: «و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا»¹²⁵ یعنی هر کسی که در این دنیا از معرفت خدا نابینا باشد، او در آخرت هم از دیدار خدا نابینا می باشد.

در عرفان اسلامی مباحث زیادی مربوط به معرفت حق، سبحانه و تعالی، دیده می شود. مهمترین مباحث آن به وحدت وجود و اتحاد عاشق و معشوق و فنا و بقا اشاره می کند. این موضوعاتی که ذکر شده در اشعار منسوب به خواجه معین الدین چشتی به طور جداگانه بیان شده است. شواهدی هم از اشعار خواجه چنین آورده است که از دیدگاه عرفا آفرینش جلوه حق است و اساس پیدایش جهان در فلسفه و در عرفان تجلی آن دیده می شود. همچنین از نظر عرفا، حقیقت هستی واحد است؛ ولی آن حقیقت واحد دارای اعتبارات و مراتب و ملاحظات و تنزلات است.

125. سوره بنی اسرائیل، آیه ۷۲.



هجویری دربارهٔ معرفت الله، سبحانه تعالی، می گوید: «معرفت خداوند دارای دو گونه است: یک گونهٔ آن علمی است و دیگری حالی است. در معرفت علمی همهٔ خیرات دنیا و آخرت دارد. (هجویری، ۱۳۸۷: ۱۵۹) خواجه معین الدین چشتی در مورد این می گوید:

ظلمت غار بدن گشته حجابت ورنی تابش نور خدا بر در و بر بام دل است

(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۴)

گفتم ز خود خبر کن گفتا ز خود گذر کن و آنکه به خود نظر کن تا کیست در بر تو

(چشتی، ۱۸۶۵: ۷۸)

همان می گوید:

اگر ز هستی خود بگذری به از صد سال که روز روزه بداری و شب نماز کنی

(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۹)

خواجه در جای دیگر، بریدن از خود را که ترک تعینات و مادیات است، آن را لازمهٔ رسیدن به الله، سبحانه و تعالی، می داند و می گوید:

نقاب هستی خود را از میان بردار دگر بین که جمال که می شود پیدا

(چشتی، ۱۸۶۵: ۴)

بنابراین از دیدگاه صوفیه «جایگاه خودشناسی بالاست. اگر کسی همه ی چیزها را خوب بداند ولی خود را نداند و به معرفت خود واقف نباشد او جاهل است و کسی که هیچ چیز را بلد نیست، اما خودش را خوب می شناسد بر او رجحان دارد. چون عقیدهٔ صوفیان این است که خداشناسی خودشناسی است.» (غنی، ۲۵۳۶: ۱۶) در راه معرفت خدا باید حجاب بین بنده و خدا برداشته شود. ابو سعید ابوالخیر دربارهٔ همان موضوع می گوید: «حجاب میان بنده و خدای، آسمان و زمین نیست، عرش و کرسی نیست، پنداشت و منی تو حجاب است، از میان برگیر تا به خدای رسی» (محمد بن منور، ۱۳۹: ۲۸۷)



از نظر عارف، انسان اسیر تن و بدن خویش است و وجود مادی وی حجاب بین او و خدا است و تلاش صوفیان این است که جوهر آسمانی را از حبس آزاد کنند. (غنی، ۱۹۷۸: ۲۵)

خواجه معین الدین چشتی هم وجود حجاب بین بنده و حق تعالی را خود انسان می داند و اعتقادات صوفیه را این گونه زیبا به تصویر کشید است که:

شهود حق طلبی از وجود خود بگذار که جز وجود تو او را حجاب دیگر نیست
ز قشر تن بگذر در لباب جان بنگر در آن لباب عجب گر کتاب دیگر نیست

(چشتی، ۱۸۶۵: ۹)

ظلمت غار بدن گشته حجابت ورنی تابش نور خدا بر در و بر بام دل است

(چشتی، ۱۸۶۵: ۱۱)

افرادی درباره معرفت حق، تعالی، از امیرالمومنین علی (رض) پرسیده بودند؛ در جواب آنان مولای کائنات پاسخ داد: «عرفت الله بالله و عرفت مادون الله بنور الله. خداوند را به خداوند شناختم و غیر خداوند را به نور او شناختم» (هجویری، ۲۰۰۸: ۱۶۰)

خواجه معین الدین چشتی علت وجود الله، سبحانه و تعالی، بی شمار می دانست چنانکه در شعرش گفته است:

به خدا در دو جهان غیر خدا نیست کسی صد دلیلیست ولی واقف از آن نیست کسی

(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۹)

به نظر خواجه معین الدین بهترین راه برای شناختن خداوند از طریق آثار اوست. وجود جهان از وجود خداوند است. انسان به وسیله طرح و تدبیر در آثار و پدیده های جهان هستی، آفریننده را باید بشناسد.

اگر بی پرده نتوانی که بینی پرتو ذاتش به ذرات جهان بنگر که هر ذره است مرآتش
جمال حق ز مرآت صفاتش می کند جلوه صفت در کسوت افعال و فعل از عین آیاتش

(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۴)



همان می گوید:

جمال یار می خواهی به ذرات جهان بنگر که هر ذره است مرآتی کزو دیدار می تابد

(چشتی، ۱۸۶۵:۸۴)

درباره معرفت خدا، ابن عربی می گوید: «او را به هیچ صفتی نمی خوانیم مگر اینکه ما خود جهان همان صفتیم. پس وجود ما وجود اوست و ما از جهت وجودمان به او نیاز داریم و خود نیازمند بدان است» (نیکلسون، ۱۷۳:بی تا).

خواجه معین الدین راجع به بحث معرفت خدا چنین تصویری کشیده است:

کسی که عاشق و معشوق خویشتن همه اوست حریف خلوت و ساقی انجمن همه اوست

اگر به دیده ی تحقیق بنگری دانی که ناظر و منظور جان و تن همه اوست

(چشتی، ۱۸۶۵:۱۳)

ای که در مظهري نوعی ظهوری کرده ای در لباس جمله اعیان عیانی کیستی

(چشتی، ۱۸۶۵:۸۷)

خواجه اشاره کرده به حدیث قدسی «کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلفت الخلق لکی

اعرف» منظور خداوند را از آفرینش شناخته شدن خویش می داند و می گوید:

ما گنج نهانیم و تو مفتاح فتوحی هم از تو برای تو در گنج گشاییم

(چشتی، ۱۸۶۵:۵۷)

در جای دیگر گوید:

ما بر صفت خویش ترا جلوه نمودیم تا ز آینه ی ذات تو خود را بنماییم

(چشتی، ۱۸۶۵:۸۴)

همان می گوید:

ز قعر لجه ی توحید در عشق بر آر که گنج مخفی حق را نقود خود بینی



(چشتی، ۱۸۶۵:۸۵)

و در جایی دیگر این احادیث را چنین به تصویر کشیده است:

گنج مخفی چو به بازار ظهور آمده است عارف آن به که ز خلوت سوی بازار شود
هیچ دانی ز چه زد خیمه به صحرای ظهور تا رخس ز آینه کون نمودار شود
خلق گر بهر ظهورند چرا محبوب اند هیچ دیدی که حجب موجب اظهار شود؟

(چشتی، ۱۸۶۵:۲۷)

۳. وحدت وجود

در اشعار خواجه معین الدین چشتی فلسفه وحدت وجود آشکار می شود. وحدت وجود یکی از مهمترین مباحث در معرفت حق، سبحانه و تعالی، است. از دیدگاه عارفان فقط چیزی که اصالت دارد خداست که از آن به وحدت وجود تعبیر می شود. وحدت وجود یعنی این که جهان از جمله جمادات، حیوانات، معادن و فلکیت همه یک وجودند (کاشانیها، ۲۰۰۳:۲۶). عارف جز "واحد" چیزی در وجود نبیند و خود را هم در بین نمی بیند. هدف این است که موجودات با همه ی کثرت و تنوعی که دارند به منزله آینه های زیادند که یک چیز واحد حقیقی یعنی خدا در همه ی آنها جلوه گر شده است. (غنی، ۱۳۵۶:۷۱).

در اشعار معین الدین چشتی آرای توحیدی و وحدت وجودی چنین روشن شده است:

مگو که کثرت اشیا نقیض وحدت گشت تو در حقیقت اشیا نظر فکن همه اوست

(چشتی، ۱۸۶۵:۱۳)

ظلمت کثرت بجنب نور وحدت محو گشت سایه ی امکان برفت از سایه الله نور

(چشتی، ۱۸۶۵:۳۹)

همان می گوید:

بگذر معین ز کثرت اندر مقام وحدت آن شاه تاج عزت بنهاد بر سر تو

(چشتی، ۱۸۶۵:۷۸)



همان می گوید:

بر افکن نور و ظلمت را ز دل بردار کثرت را پس آنگه سر وحدت را تو هم از خویشتن بشنو
(چشتی، ۱۸۶۵: ۷۸)

همان می گوید:

اگر اسرار وحدت را زمن باور نمی داری تو گوش هوش خود بگشای و بی کام و دهن بشنو
(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۴)

به بحر قلزم وحدت کند شناورزی دلی که گشت بجان آشنای عالم غیب
(چشتی، ۱۸۶۵: ۶)

فنا و بقا

فنا و بقا دو مقام مهم علم تصوف محسوب می شود. از نظر عرفا تمام رنج های عالم، ناشی از خودخواهی است و انسان با فنا پا بر سر خودی و خودخواهی می گذارد و خود را از تمام نیرنگ ها و تعلقات ناشی از مصلحت اندیشی خود خواهانه رها ساخته، برای رسیدن به وصال معشوق خود آماده می گیرد (یثربی، ۱۹۹۵: ۱۳۶).



هجویری درباره فنا می گوید: «فنا مر بنده را از هستی خود با رویت جلال حق و کشف عظمت وی بود تا اندر غلبه ی جلالش دنیا و عقبی فراموش کند و احوال و مقام اندر همتش حقیر نماید. کرامت اندر روزگارش متلاشی شود. از عقل و نفس فانی گردد و از فنا هم فانی شود» (هجویری، ۲۰۰۸: ۱۵۳).

خواجه معین الدین چشتی هم فنا را در فنا تلاش کرده و چنین می گوید:

هر کسی خواهد که ماند در جهان باقی و لیک ای معینی ما فنا اندر فنا خواهیم و بس
(چشتی، ۱۸۶۵: ۴۲)

برای رسیدن به کمال انسانی عارفان به سه درجه قایل شده اند: علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین؛ راه رسیدن به یقین را باید فرا گرفت آنگاه می توان آن را با چشم دید و آنگاه با یقین توأم می شوند و یقین را در خود می بینند. وقتی که سالک در خدا فانی می شوند «فنا فی الله» می گویند و وقتی که در خدا باقی بمانند «بقای بالله» می نامند (نفیسی، ۲۰۰۴: ۲۱۱)

خواجه معین الدین بر فنا و بقا اعتقاد داشت که نیاز وصال حق و فانی شدن از صفات بشری است و ناتوانی عقل و خرد را هم درباره ی اصل مهم معرفت خداوند گوشزد می کند، چنانکه می گوید:

اگر بقا طلبی اولت فنا باید که تا فنا نشوی ره نمی بری به بقا

(چشتی، ۱۸۶۵: ۳)

همان می گوید:

عقل چه پی برد که فنا مایه بقاست و اندر زیان عقل نهادند سود او

(چشتی، ۱۸۶۵: ۷۱)

وی درباره بقا نیز می گوید؛ روزی که خداوند «الست برکم» این آیه فرموده است بقا پیدا شده است. چنانکه می گوید:

در ازل قاضی عشقم داد منشور بقا لاجرم آید معین و کرد دعوی دگر

(چشتی، ۱۸۶۵: ۳۹)

صوفیه می گویند: «وصول به معرفت کامل و تام ممکن است به این معنی که چون قلب به نور ایمان و معرفت روشن شود آینه ی تجلی همه ی معارف الهی خداوند شد بلکه ذات الوهیت از آن جلوه گر خواهد شد» (غنی، ۱۹۷۸: ۷۳)

خواجه معین الدین چشتی برای رسیدن به معرفت حق تعالی را به چنین تصویری کشیده است:

ما که از عین الیقین حق الیقین را دیده ایم از دلیل ظنی و تشکیک برهان غافلیم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۵۴)

۵. اتحاد عاشق و معشوق

عشق سرمایه و جوهر حقیقی عرفانیت است. آن گوهری است که خداوند بر دل سالک سپرده است و او را به سیر و سلوک برای رسیدن به منزل اصلی و اصلی دارد (آریا، ۱۹۹۶: ۱۴۸)

صوفیان معتقدند که عشق انسان را نزد خداوند می رساند. چون همیشه عاشق به معشوق تمایل دارد و معشوق به عاشق ناظر است. این ارتباط خدا و انسان را به هم می پیوندد (ستاره، ۱۹۹۵: ۳۱۰). خواجه معین الدین چشتی هم در اشعارش در مورد اتحاد عاشق و معشوق چنین تصویری کشیده است:

شهید عشق شو ایدل که نزد اهل شهود یکی ست مرتبه شاهی و مشهودی

(چشتی، ۱۸۶۵: ۸۸)

همان می گوید:

من چو در آینه دل نظری افکندم گشت معلوم که هم ناظر و هم منظورم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۴۲)

در جای دیگر می گوید:

اگر به دیده تحقیق بنگری دانی که ناظر و منظور جان و تن همه اوست

(چشتی، ۱۸۶۵: ۱۳)

از دیدگاه عرفا اتحاد حالت استغراق عاشق است در حضرت معشوق به مثابه که غیر او در وجود، از نظر شهود او در نمی آید و این نهایت سیر عشق است (واعظ کاشفی، ۲۰۰۶: ۴۳۷) خواجه معین الدین چشتی در همین مورد می گوید:

از تفرقه ی عاشق و معشوق رهیدیم فی الجملة نه آنیم و از آن نیز گذشتیم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۵۹)

در جای دیگر می گوید:

حاجبی اندر میان عاشق و معشوق نیست ما به جانان واصلیم و از رقیبان فارغیم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۵۴)

۶. معرفت دنیا و آخرت

معرفت حقیقت دنیا و آخرت مطلب مهم برای سالک عرفانی است. خداوند در قرآن کریم فرموده اند «بل تؤثرون الحیات الدنیا والآخره خیر و ابقی»^۱ یعنی شما بر دنیا علاقه فرواوان دارید اما آخرت بهتر و جاویدانی است. عرفا حیات مادی را با حیات معنوی مقایسه کرده حیات مادی را ناچیز می شمارند. (یثربی، ۱۹۹۵: ۳۹۶)

در اشعار خواجه معین الدین چشتی دنیا و آخرت این دو موضوع در ارتباط با هم مطرح شده است. محور اصلی تفکر خواجه معین الدین چشتی در باب دنیا و آخرت، بی اعتباری و بی ارزشی دنیا و ترجیح آخرت است و تفکر خود را به این گونه تصویر کشیده است :

سرمایه حیات متاعی است بی بها میسند کان به هرزه شود رایگان تلف

(چشتی، ۱۸۶۵: ۴۵)

در جای دیگر می گوید:

چو هست باغ جنان خوشه ای ز خرمن ما به نیم جو نخرم کشتزار دنیا را

(چشتی، ۱۸۶۵: ۵)

همینطور می گوید:

1. سورة الاعلی، آیه ۱۶-۱۷

از این سراچه فانی قدم زدم بیرون چو عزم بارگه کبریای وی کردم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۱۳)

همان می گوید:

وفا ز عمر چه جویم که هر نفس که زدم چنان برفت که دیگر نگشت باز به من

(چشتی، ۱۸۶۵: ۶۵)

از نگاه خواجه معین الدین چشتی دنیا بی وفاست و انسان از فریب روزگار جان سالم بدر

نخواهد برد:

ز کعبتین فلک نقد جان نخواهی برد چو عرض شعبده با چرخ حقه باز کنی

(چشتی، ۱۸۶۵: ۷۳)

خواجه معین الدین چشتی دنیا را راجع به حرص، آرزوی مال و جاه و ثروت دانسته است:

چه سود توان برد از آن دکان که در او قناعت است به مثقال و حرص و آز به من

(چشتی، ۱۸۶۵: ۷۳)

پس انسان غافل همیشه نشاط در این دنیا افکنده و آنها همواره برای یافتن ثروت دنیا تلاش

می کنند؛ ولی انسان عاقل، طالب آخرت است و در این مورد خواجه می گوید:

دنیا طلبد غافل، عقبی طلبد عاقل من عاشقم و بیدل جز یار نمی خواهم

(چشتی، ۱۸۶۵: ۵۱)

ما ده اثر منشور از خواجه معین الدین چشتی دریافت کردیم. در میان آنها وعظ، نصیحت،

قول اولیاء کرام، داستانهای عرفانی، تفسیر آیه های قرآنی، احادیث پیامبران و اطلاعات وسیعی

درباره دیدگاه عرفانی و فلسفه طریقه چشتیه ذکر شده است.

موضوع انیس الارواح

در آغاز این کتاب مقدمه ای آمده که در میان آن علت نوشتن این کتاب و فهرست مطالب

بیان شده است. این کتاب به بیست و هشت مجلس تقسیم شده که موضوعات آن مجلسها بدین

قرار است: ۱. در احکام ایمان، ۲. مناجات مهتر آدم، ۳. در خرابی شهرها، ۴. فرمانبرداری زبان، ۵.

احکام صدقه، ۶. شرب مویز، ۷. آزار مؤمنان، ۸. قذف گفتن، ۹. کسب کردن، ۱۰. مصیبت، ۱۱. کشتن جانوران، ۱۲. احکام سلام کردن، ۱۳. کفارات روزه، ۱۴. فضیلت حمد و اخلاص، ۱۵. سخن در اهل جنت، ۱۶. فضیلت مسجد، ۱۷. گرد آوردن مال دنیا، ۱۸. عطر، ۱۹. بانگ نماز، ۲۰. سخن در مؤمنان، ۲۱. روا کردن نیاز مردم، ۲۲. آخرت الزمان، ۲۳. تفکر به مرگ، ۲۴. چراغ مسجد، ۲۵. درویشان، ۲۶. در شلوار و آستین دراز پوشیدن، ۲۷. امیران ستمگیر و عالمان دنیا دوست، ۲۸. توبه و سلوک.

در میان مجلسها آیه قرآن، احادیث رسول، اقوال علماء و نام کتابهای عرفانی فراوان دیده می شود.

موضوع دلیل العارفین

مجموعه سخنان و ملفوظات خواجه معین الدین چشتی است که خلیفه او خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) آنها را گرد آورده است. این کتاب هم در دوازده مجلس تقسیم شده که موضوعات مجالس بدین قرار است: مجلس اول: سخن در نماز افتاده است؛ مجلس دوم: سخن در دهان پاک افتاده است؛ مجلس سوم: سخن در وقت نماز و اداء آن در سر وقت افتاده است؛ مجلس چهارم: درباره فائده دوستی با اولیاء کرام سخن رانده است؛ مجلس پنجم: سخن در خدمت پدر و مادر آمده است؛ مجلس ششم: سخن در خدای، عزو جل افتاده است؛ مجلس هفتم: سخن در سوره فاتحه الکتاب افتاده است؛ مجلس هشتم: سخن در تسبیح افتاده است؛ مجلس نهم: سخن در سلوک افتاده است؛ مجلس دهم: سخن در صحبت نیک افتاده است؛ مجلس یازدهم: سخن در توکل عارفان افتاده است؛ مجلس دوازدهم: سخن در ملک الموت افتاده است.

در آغاز مجالس بیان روزهای آن مجالس و عارفان و اولیاء کرام که در آن مجلس حاضر بودند؛ بیان آن آمده است؛ مثلاً مجلس اول چنین شروع شده است که: «بتاریخ پنجم ماه رجب دام قدره سنه ۵۱۴ (اربع عشر و خمسمایه) درویش ضعیف را که یکی از سلک بندگان ملک المشایخ سلطان السالکین المقلب به قطب الدین بختیار اوشی است» (چشتی، ۱۹۱۲: ۲)

همینطور مجلس دوم چنین شروع شده است که: «در روز پنجشنبه دولت پایبوس پیر گشت سخن در جنابت افتاده بود مولانا بهاء الدین بخاری و مولانا شهاب الدین محمد بغدادی بخدمت حاضر بودند» (چشتی، ۱۹۱۲: ۷).

در کتاب دلیل العارفین عملیات و تسبیح و تحلیل طریقه چشتیه بیان شده است. چنانکه در مجلس هفتم ذکر این عمل آمده است که: «در حدیث شریف است از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: هر که را مهمی و یا کاری مشکل پیش آید، سوره فاتحه الکتاب برین طریق بخواند. بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله یعنی میم رحیم را در لام الحمد ادخال کند آن وقت سه بار آمین بگوید حق، سبحانه و تعالی، آن مهم را به کفایت رساند» (چشتی، ۱۹۱۲: ۳۲).

همینطور در این مجلس آمده است که «بعد از آن خواجه، ادام الله بقائه، بر لفظ مبارک راند که سوره فاتحه جمله دردها را و بیماریها را شفاست هر بیماری که هیچ علاج نیکو نشود، این سوره میان سنت و فریضه نماز بامداد با بسم الله چهل و یک بار بخواند و بروی بدمد حق، تعالی، او را شفا بدهد و صحت بخشد از برکت این سوره. بعد از آن هم درین محل فرمود که در حدیث است قال النبی صلی الله علیه و سلم: الفاتحه شفاء من کل داعٍ؛ یعنی سوره فاتحه شفاست مر هر دردها را» (چشتی، ۱۹۱۲: ۳۳).

همچنین در مجلس هشتم درباره تسبیح و تحلیل طریقه چشتیه بررسی شده است؛ چنانکه می گوید: می خوانیم و شما را نیز می گوئیم تا وظیفه فوت نکنید، بعد از آنکه چون مردم از خواب بیدار شود، از پهلوی راست بر خیزد و بگوید بسم الله الرحمن الرحیم آنگاه باید که وضو کند چنانکه شرط وضوست بعده دو گانه نماز بگزارد، بر سر مصلا نشیند چند آیت از سوره بقره بخواند و هفتاد آیت از سوره انعام بخواند این ذکر صد بار بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله آنگاه سنت نماز بامداد بگزارد و بخواند در رکعت اول فاتحه و الم نشرح و در رکعت دویم فاتحه و الم ترکیف. بعد از آن فرمود صد بار بگوید «سبحان الله، سبحان الله بحمده سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه» آنگاه فرمود چون نماز بامداد بگزارد مستقبل قبله بنشینند ده بار بگوید «لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا

یموت ابدأ ذوالجلال والاکرام بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر» بعد از آن سه بار بگوید «اشهد ان محمد عبده و رسوله» آنگاه سه بار بگوید «اللهم صلی علی محمد ما اختلف الملوان و تعاقب العصران و تکرار تجدیدان و استصحاب الفرقدان القمران بلغ علی روح محمد متی التحيته والسلام» و سه بار بگوید «یا عزیز» و «یا غفور» آنگاه سه بار بگوید «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم» و سه بار بگوید استغفرالله من کل ذنب و اتوب الیه»

بعد از آن بگوید «سبحان الله بحمده سبحان الله العظيم و بحمده استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم غفار الذنوب ستار العیوب علام الغیوب کشاف الکروب مقلب القلوب و اتوب الیه» بعد از آن سه بار بگوید «یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سلطان یا بدیع السموات الارض یا ذو الجلال و الاکرام برحمتک یا ارحم الراحمین» بعد از آن سه بار بگوید: «لا حول و لا قوة الا بالله العظيم یا قدیم یا دایم یا حی یا قیوم یا احد یا صمد یا حلیم یا عظیم یا علی یا نور یا فرد یا وتر یا باقی یا حی یا قیوم یا حی اقص حاجتی بحق محمد و آله اجمعین»

بعد از آن نود و نه نام باری تعالی بخواند، بعده نود و نه نام پیغامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، بخواند که این است «بسم الله الرحمن الرحيم، محمد، احمد، حامد، محمود، قاسم، عاقب، خاتم، حاشر، حی، ماحی، داعی، سراج، منیر، بشیر، نظیر، هادی، مهدی، رسول الرحمة، طه، یس، مزمل، مدثر، صفی، خلیل، کریم، حبیب، مجید، احدید، دحید، قیم، جامع، مقفی، مقتی، رسول اللاحم، رسول الراحه، کامل، اکلیل، مصطفی، مرتضی، افتخار، ناصر، قایم، حافظ، شهید، عادل، حکیم، نور، حجه، بیان، برهان، مؤمن، مطیع، مذکر، واعظ، واحد، امین، صادق، ناطق، مکی، مدنی، البطحی، اوبی، هاشمی، مضری، امی، عزیز، حریص، رواف، یتیم، طیب، طاهر، مطهر، فصیح، سید، متقی، امام، بار، حق، همین، اول، آخر، ظاهر، باطن، شفیع، محرم، آمر، ناهی، حلیم، شهید، قریب، منیب، ولی، عبد الله، محمد، کرامت الله، و محمد آیت الله و سلم تسلیما کثیرا کثیرا برحمتک یا ارحم الراحمین»

بعد از آن سه بار این درود بخواند «اللهم صلی علی محمد حتی لا یبقی من الصلوه شی و ارحم علی محمد حتی لا یبقی من الرحمته شی و بارک علی محمد حتی لا یبقی من البرکات شی»
 بعد از آن یکبار آیت الکرسی بخواند «الله لا اله الا هو الحی القيوم لا تاخذه سنه و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذالذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشی من علمه الا بما شاء و سع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم» بعد از آن سه بار بگوید «قل اللهم مالک الملک تعطی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و تذلل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل شی قذیر».

بعد از آن سه بار بخواند «قل هو الله احد» بعد از آن هفت بار بگوید «فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم» آنگاه سه بار بخواند ربنا لا تحملنا ما لا طاقته منا¹ به و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فانصرنا علی القوم الکافرین برحمتک یا ارحم الراحمین بعد از آن سه بار بخواند «اللهم اغفر لی و لوالدی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین» بعد از آن سه بار بخواند «سبحان الاول المبداء سبحان الباقی المعید الله الصمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد».

آنگاه سه بار بخواند «و ان الله علی قل شی قذیر و ان الله قد احاط بکل شی عددا» آنگاه سه بار بخواند «اتوب توبه عبد ظالم لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیوه و لا نشورا»
 بعد از آن سه بار بگوید «اللهم یا حی یا قیوم یا الله لا اله الا انت اسئلک ان یحیی قلبی بنور معرفتک ابدأ یا الله بعد از آن سه بار بگوید «یا مسبب الاسباب یا مفتح الابواب یا مقلب القلوب و الابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی توکلت علیک یارب و فوضت امری الیک یا رب لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم ماشاء الله کان و ما لم یشا لم یکن بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین».

1. سوره بقره، آیه ۲۸۶، در آیه منا ننوشته است بلکه «ربنا و لا تحملنا ما لا طاقت لنا به» نوشته شده است.

بعد از آن «یکبار بگوید اللهم انی اسالک یا من یملک حوایج السائلین و یرحم الضمیر الصامتین فان لک من کل مسئله منک سمعاً حاضراً و جواباً عتیداً و ان لک من کل صامت عالماً ناطقاً فاعطنا مواعدک الصادقه و ایداک الشامله و رحمتک الواسعه و نعمتک انظر الی نظره برحمتک یا ارحم الراحمین».

بعد از آن یکبار بگوید «یا حنان یا منان یا دیان یا برهان یا سبحان یا غفران یا ذوالجلال والاکرام» آنگاه سه بار بگوید «اللهم اصلح امه محمد اللهم ارحم امه محمد اللهم فرج عن امه محمد» بعد از آن سه بار بگوید «اللهم انی اسالک باسمائک و اسمک الاعظام ان تعطینى ما سالتک بفضلک و کرمک یا ارحم الراحمین. الحمد لله الذی فی السموات عرشه و الحمد لله الذی فی القبور قضاؤه و امره و الحمد لله الذی فی البر و البحر سبيله و الحمد لله الذی لا ملاذ و لا ملجاء الا الیه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین».

بعد از آن سه بار بگوید سبحان الله ملا المیزان و منتهی العلم و زینة العرش و مبلغ الرضا و لا اله الا الله ملا المیزان و منتهی العلم و زینة العرش و مبلغ الرضا برحمتک یا ارحم الراحمین» آنگاه یکبار بگوید رضیت بالله رباً کریماً و بحمده نبیاً و بالاسلام دیناً و بالقرآن کتاباً و بالكعبة قبله و بالمؤمنین اخواناً . آنگاه سه بار بگوید «بسم الله خیر الاسماء بسم الله رب الارض و السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شی فی الارض و لا فی السماء و هو السميع العليم».

بعد از آن چند بار بگوید «اللهم اجرنا من النار یا مجیر» بعد از آن ده بار بگوید «لا اله الا الله» ده بار «محمد رسول الله» بعد از آن یک بار بگوید «الجنة حق و النار حق و المیزان حق و الموت حق و السؤال حق و الصراط حق و الشفاعة حق و کرامت الاولیاء حق و معجزه الانبیاء حق فی دارالدنیا و ان الساعة آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور».

آنگاه دست بالا کند و این دعا بخواند «اللهم زد نورنا و زد حضورنا و زد مغفرتنا و زد طاعتنا و زد نعمتنا و زد محبتنا و زد عشقنا و زد قبولنا برحمتک یا ارحم الراحمین. بعد از آن سبعت عشر و سوره یس بخواند. بعد از آن سوره الملک بعد از آن سوره الجمعه بخواند.

بعده چون آفتاب بلند بر آید، نماز اشراق بگزارد ده رکعت بر پنج سلام نیت همین است در رکعت اول «فاتحه» یکبار و «اذا زلزلت الارض زلزالها» یک بار و در رکعت دوم «فاتحه» یک بار و «ان اعطينا» یک بار بعد از آن ده بار درود فرستد بعده در تلاوت قرآن مشغول شود تا صلوة چاشت بگزارد دوازده رکعت به شش سلام، در هر رکعتی فاتحه یک بار سورة الضحی یک بار؛ چون سلام دهد صد بار کلمه «سبحان الله» تا آخر بگوید و صد بار درود بر پیغامبر، صلی الله علیه و آله و سلم، فرستد بعده تلاوه قرآن مشغول شود تا آن زمان که استواء درنگ بگذارد، و البته با مهتر خضر ملاقات شود و هر دو سوره آخرین بخواند از الم ترکیف تا قل اعوذ برب الناس، و چون سلام بدهد ده بار درود بفرستد، بعده سوره نوح بخواند و مشغول شود تا آنگاه که نماز دیگر شود و بعد از آن صد بار بگوید «لا حول و لا قوة الا بالله العظیم» (چشتی، ۱۹۱۲: ۳۷-۳۹)

علاعه بر اینها در این کتاب در جایهای مختلف اشعار خواجه معین الدین چشتی ذکر شده است. مثلا در مجلس چهارم چنین آمده است:

عاشق به هوای دوست بیهوش بود	وز یاد محب خویش خاموش بود
فردا که به حشر خلق حیران باشد	نام تو درون سینه و گوش بود

(چشتی، ۱۹۱۲: ۲۳)

در مجلس نهم این شعر آمده است که:

خوبرویان چو بنده ای گیرند	عاشقان پیش شان چنین میرند
---------------------------	---------------------------

(چشتی، ۱۹۱۲: ۴۵)

موضوع کتاب اسرار حقیقی :

کتاب اسرار حقیقی فعلا نامه خواجه معین الدین چشتی است که به شاگرد خود خواجه قطب الدین بختیار کاکلی (۱۱۷۳-۱۲۳۵ م) نوشته است. تربیت هدایت سالکان و مطلبهای گوناگون علم تصوف موضوع اصلی این نامه می باشد. حقیقت کلمه لا اله الا الله و حقیقت نماز، روزه، حج و زکات در نامه بیان شده است. از دیدگاه عرفانی خواجه معین الدین چشتی این حقیقت ها را بیان نموده است:

موضوع رساله آداب دم زدن:

رساله شامل یک دیباچه و دو باب است. در باب دوم خواجه معین الدین چشتی مرشد خود، خواجه عثمان هارونی (۱۱۰۷-۱۲۲۰ م) را چنین یاد کرده است که: «آن وقت که پیر دستگیر حضرت خواجه عثمان هارونی بر فقیر عنایت فرمودند و بنواختند که پیر دستگیر روح فقیر را پیش روح حضرت رسالت را پناه برده» (چشتی، نسخه خطی ۴۶۷۲: ۱۳).

مضامین و مطالب رساله خیلی جالب و دارای جنبه ابتکاری است؛ گاهی در میان آن واژه های هندی دیده می شود. رگهای وجود انسانی چگونه بر ریاضات و مجاهدات و مشاهدات صوفیان تأثیر می گذارد.

موضوع کلمات معین الدین:

این رساله درباره وحدت الوجود، ذکر نفی و اثبات، مقام ناسوت و لاهوت و ملکوت نوشته شده است. بیان پنج نوع کلمه و مقامهای آن کلمه در این کتاب بیان شده است. تفسیر آیه های قرآنی و احادیث پیامبر (ص) و اقوال اصحاب رسول در کتاب دیده می شود. اینکه کدام پیامبر از خداوند کدام معرفت دریافت کرده است، مقام آنان نزد خداوند چیست؟ همین مطلبها در این کتاب دیده می شود.

موضوع کشف الاسرار:

این رساله به نام معراج الانوار هم معروف است. خواجه معین الدین چشتی این رساله را برای طالبان و مریدان در قیام هند تألیف نمود. موضوعات ذکر خفی و چهار منزل عرفانی چون ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت در میان این یاد شده است.

موضوع رساله مراقبت نفسانی:

درباره عالمهای ناسوت، ملکوت، لاهوت، جبروت، و کیفیت مراتب آن در این رساله بیان شده و در مراتب سلوک عرفانی، نورهایی که می بیند؛ درباره رنگ و شکل آن نورها در میان این رساله بیان شده است.

مکاتیب: مجموع هفت نامه خواجه معین الدین چشتی است که برای ارشاد و نصیحت خلیفه خود قطب الدین بختیار کاکی نوشته است.

موضوع نامه ها:

نامه اول: ترک حرص دنیا و تزکیت النفس است. در این نامه خواجه معین الدین چشتی گفته است بدون ترک حرص دنیا دریافتن کمالات ممکن نیست.

نامه دوم: در مورد درماند طالب، آرزومند و اشتیاق شوق دیدار الهی و درویش جفاکش نوشته شده است.

نامه سوم: در مورد واقف اسرار الله الصمد، ماهر انوار لم یلد ولم یولد نوشته شده است.

نامه چهارم: درباره واقف حقائق و معارف و عاشق رب العالمین نوشته شده است.

نامه پنجم: درباره فواید کسب علم مجازی و علم حقیقی در این نامه به خواجه قطب الدین دهلوی پیشنهاد داده است. در این نامه هشت فواید بیان شده است.

نامه ششم: در مورد ذکر نفی و اثبات این نامه نوشته شده است.

نامه هفتم: در مورد عارف معارف و آگاهی حق تعالی این نامه نوشته شده است.

نتیجه گیری:

در تاریخ سیاسی و اجتماعی شبه قاره هند طریقه چشتیه نقش مهم و موثر دارد. اولین کسی که با مشعل طریقه چشتیه را در این شبه قاره روشن کرده بود خواجه ابو اسحاق شامی (وفات ۹۴۱م) است که از خواجه ممشاد دینوری اجازت ترویج طریقه چشتیه دریافت کرد. طریقه چشتیه در قرن ششم هجری توسط خواجه معین الدین چشتی در هندوستان رونق فوق العاده پیدا کرد. پس از رحلت او این طریقه به وسیله خلفاء او قطب الدین بختیار کاکلی (۱۲۳۵ م)، فرید الدین گنج شکر (۱۲۶۵م)، نظام الدین اولیاء (۱۳۲۵م) و نصیر الدین چراغ دهلوی (۱۳۳۷م) ادامه پیدا کرد و در کشورهای هند، پاکستان و بنگلادش کنونی گسترش یافته است.

خواجه معین الدین چشتی در این شبه قاره به عنوان صوفی و عارف و مبلغ و ولی ربانی معروف یافت، اما مردمان از استعداد شاعری و علمی و ادبی او بی خبر هستند. در نظم و نثر، هر دو شاخه ی ادبیات خواجه معین الدین چشتی را استعداد کامل داشت. چونکه زبان مادری خواجه فارسی بود، به علت این همه آثار او به زبان فارسی نگاشته است. وقتی این تحقیق را شروع کردیم از منابع گوناگون نام ۱۷ اثر از او به دستم رسید، اما اکثر آنها در حال حاضر نا پیدا است و بعضی از آثار او نیز به نام های متفاوت مشهور شده است. از اطلاعات کتاب های تاریخی و بررسی نسخه خطی محفوظ در کتاب خانه های گوناگون جهان، ما می توانستیم یازده آثار به خواجه معین الدین چشتی انتساب بکنیم. در میان آنها ۱۰ آثار منثور ۱ آثار منظوم است. نسخه خطی های این آثار از کتابخانه های گوناگون دریافت کرده ایم.

در باره صحت انتساب دیوان معین به خواجه معین الدین چشتی شک و تردید مواجه شده ایم. به ویژه سه پژوهشگر اهل ادب که یکی از آنها از شبه قاره هند و دو تن از ایشان در ایران می باشند؛ آنها این دیوان را به معین الدین فراهی (متوفی ۱۵۰۲ م/ ۹۰۸ ق) نسبت داده اند. اما از

بررسی دلایل گوناگون در این پایان نامه ما ثابت کردیم که این دیوان منسوب به خواجه معین الدین چشتی است.

در نثر و نظم هر دو شاخه ادبیات خواجه معین الدین چشتی استعداد کامل داشت. در اشعار او تأثیر سبک عراقی دیده می شود؛ یعنی با استفاده کنایه های ساقی و شراب و می خانه به معنی عرفانی، توضیحات گرانبه های عرفانی به ما نشان می دهد. و در نثر خواجه معین الدین چشتی تأثیر سبک مرسل دیده می شود. یعنی در میان نثر او ارکان زینتی با آرایش های لفظی توجه شده است و حذف نثر بیان معنی دیده می شود. آیات قرآنی، احادیث رسول و امثال اشتهاد می شود. از صنایع لفظی مثل جناس، مراعات نظیر، ایهام، ارسال المثل و مانند آنها استفاده نشده است. گاهی فعل ها به قرینه لفظی و معنوی حذف شده است. از بررسی نسخه خطی های خواجه معین الدین چشتی ثابت می شود که سبک آنها یک سان است. از این لحاظ ثابت می شود که آن آثار توسط یک نویسنده در یک زمان نوشته شده است.

در آثار خواجه معین الدین چشتی فلسفه، دیدگاه عرفانی، دیدگاه مذهبی، آراء و تعلیمات طریقه چشتیه آشکار می شود. این طریقه از لحاظ عقائد اهل تسنن و تابع مذهب حنفی هستند؛ با همه اینها ارادت پیروان این طریقه نسبت به خاندان حضرت علی و اهل بیت در خور توجه است. از نظر طریقه چشتیه سالکی که وارد قدم در راه طریقت می نهد اول باید توبه کند. این توبه دو نوع است؛ توبه عام و توبه خاص. توبه عام پرهیز از گناه است و توبه خواص دوری از ما سوی الله است. خرقة پوشی و بخشش آن به مریدان صادق مراسم مهم طریقه چشتیه است. اهمیت آداب خرقة تا زمان شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی باقی مانده بود. این خرقة دو نوع است؛ خرقة تبرک و خرقة اراد. خرقة اراد به مریدان خصوصی داده می شد.

در طریقه چشیتیه بر احکام شریعت تأکید داده شده است؛ بنابراین می توان گفت طریقه چشیتیه «طریقه مقدم بر شریعت» است. در این سلسله نه تنها مریدان بلکه مرشد هم فرائض و واجبات و مستحبات شریعت را باید اجرا بکند. ذکر نفی و اثبات یعنی ذکر «لا اله الا الله» افضل و اولی از سایر اذکار است اما تلقین ذکر دیگر هم داده می شود. ذکر جلی و ذکر خفی هم در این طریقه رائج است. ذکر مراقبه یکی از تعلیمات بسیار مهم خواجه معین الدین چشتی می باشد. در مراقبه سالک نور هائی که می بیند خواجه معین الدین چشتی شرح آن بیان نموده است. بیان عالم نسوت، عالم ملکوت، عالم لاهوت و عالم جبروت در آثار خواجه معین الدین چشتی آمده است.

یکی از آداب رسوم بسیار معمولی طریقه چشیتیه سماع و قوالی است. گرچه از نظر متشرعین و فقها سماع حرام است. پیران طریقه چشیتیه مثل خواجه ابو احمد ابدال چشتی (۸۷۴-۹۶۶ م)، خواجه مودود چشتی (۱۰۳۹-۱۱۳۹ م)، خواجه شریف زندنی حتی پیر خواجه معین الدین چشتی خواجه عثمان هارونی هم مجلس سماع برگزار می کردند. از نظر خواجه معین الدین چشتی سماع مباح و حتی با رعایت شرایطی مجاز و حلال هم هست. اما کسانی که معرفت سماع درک نمی کنند از شنیدن سماع در عشق الهی غرق نمی شوند برای ایشان سماع حرام است.

بر آثار خواجه معین الدین چشتی زمینه پژوهشی زیادی باقی مانده است. اکثر آثار خواجه معین الدین چشتی هنوز چاپ نشده است. در این پایان نامه ما آن آثار را معرفی کردیم و متن آنها را کشف کردیم. بر کلام خواجه معین الدین چشتی می توان پژوهشی دقیقتر انجام بشود. اگر بر آثار خواجه معین الدین چشتی پژوهش زیاد انجام بشود، اطلاعات های مفید و گرانبها بیرون خواهد آمد. با این همه خواجه معین الدین چشتی با فلسفه عرفانی و هماهنگی مذهبی خود در میان مردمان ادیان مختلف شبه قاره هند برادری کرده بود. این فلسفه برای برقراری صلح و همبستگی بین اقوام مختلف این جهان خیلی مهم است. اگر ما می توانیم این تعالیم اخلاقی و

آثار ادبیات فارسی خواجه معین الدین چشتی : یک تحلیل

عرفانی خواجه معین الدین چشتی را به مردمان جهان معرفی بکنیم، امید است که ان شاء الله از جامعه جهان دعوا و خونریزی دور خواهد شد.

به ساغر ختم کردم این عدم اندر عدم نامه

به پیر صومعه برگو ببین حسن ختامم را

(خمینی، ۲۰۱۰ : ۴۰)

فهرست منابع

نسخه های خطی

۱. چشتی، خواجه معین الدین، *آداب دم زدن*، نسخه خطی، کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT)، شمار نسخه 66-PSC؛
۲. چشتی، خواجه معین الدین، *اسرار حقیقی*، نسخه خطی، کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOTKATA) تحت شماره 462-PCC؛
۳. چشتی، خواجه معین الدین، *انیس الارواح*، نسخه خطی، کتاب در کتابخانه عمومی شرقی خدابخش، بیهار پتنا (KHUDA BAKSH ORIENTAL PUBLIC LIBRARY, BIHAR, PATNA) تحت شماره 1636-HL؛
۴. چشتی، خواجه معین الدین، *انیس الارواح*، کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته (ASIATIC SOCIETY LIBRARY KOLKAT) شماره نسخه 460-pcc؛
۵. چشتی، خواجه معین الدین، *دلیل العارفين*، نسخه خطی، کتاب خانه عمومی شرقی خدابخش، بیهار پتنا (khuda baksh oriental public library, bihar, patna)، شماره نسخه خطی 1637-HL؛
۶. چشتی، خواجه معین الدین، (۱۳۳۰ ق/ ۱۹۱۲ م)، *دلیل العارفين*، مطبع کشمیر بازار لاهور،
۷. چشتی، خواجه معین الدین، *کشف لاسرار*، نسخه خطی، *کشف الاسرار*، کتاب خانه مرکزی دانشگاه تهران، تحت شماره ۴۶۷۲؛

۸. چشتی، خواجه معین الدین، *کلمات معین الدین*، نسخه خطی، کتاب خانه گنج بخش اسلام آباد، شماره نسخه خطی ۲۷۲۸؛
۹. چشتی، خواجه معین الدین، *گنج الاسرار*، نسخه خطی، کتاب خانه گنج بخش اسلام آباد، شماره نسخه خطی ۴۲۳۰؛
۱۰. چشتی، خواجه معین الدین، *گنج الاسرار*، نسخه خطی، کتاب خانه گنج بخش اسلام آباد، شماره نسخه خطی ۳۶۵۰؛
۱۱. چشتی، خواجه معین الدین، *مکاتب*، نسخه خطی، کتاب خانه گنج بخش اسلام آباد، شماره نسخه خطی ۳۶۸۸؛
۱۲. چشتی، خواجه معین الدین، *وصول المعراج*، نسخه خطی، کتاب خانه جامعه آسیایی کلکته، شماره درستی PSC-66؛
۱۳. چشتی، خواجه معین الدین، *اسرار حقیقی*، نسخه خطی، کتاب خانه ی ایندیا آفیس (دفترهند) لندن (INDIA OFFICE LIBRARY) ، شماره IO_ISLAMIC_449؛
۱۴. بیگم، جهان آرا، *مونس الارواح*، ۱۰۴۹ ق/ ۱۶۳۹ م، نسخه خطی، کتاب خانه گنج بخش، پاکستان، شماره دستیابی PAK-001-1887؛
۱۵. دهلوی، حامد بن فضل الله جمالی، (۱۵۳۰-۱۵۳۵ م) *سیرالعارفین*، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شوری اسلامی، کاتب: نظام الدین محمد بن میرمحمد عزیزخان انصاری مزاری بلخی. تهران.

کتاب های فارسی

۱۶. آریا، دکتر غلامعلی، (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م)، *طریقه چشتیه در هند و پاکستان*، انتشارات زوار؛
۱۷. آریا، غلامعلی، کلیاتی در مبانی عرفان و تصوف، (۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م)، انتشارات پایا، چاپ اول، تهران؛
۱۸. آملی، آیت الله جوادی (۱۳۹۲ ش / ۲۰۱۳ م) *مفاتیح الحیاه*، نشر قم اسراء؛
۱۹. ابن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، با تحقیق اکرم ضیاء العمری، دار طبیه، الرياض، ۱۹۸۵ م، ص ۲۰۵-۲۰۶؛
۲۰. ابن عربی، محمد بن علی (۱۳۹۲ ش / ۲۰۱۳ م)، *عشق و عرفان*، ترجمه دکتر سید محمد رادمنش، نشر جامی، تهران؛
۲۱. ابن عربی، محمد بی علی (۱۳۹۲ ش / ۲۰۱۳ م)، *فصوص الحکم*، توضیح و تحلیل محمد علی موحد و صمد موحد، نشر کارنامه، تهران؛
۲۲. ابوالقاسمی، محسن (۱۳۷۸ ش / ۱۹۹۹ م)، *تاریخ مختصر زبان فارسی*، انتشارات ظهوری، تهران؛
۲۳. اجمیری، مولانا رفیق الدین چشتی (۲۰۱۵ م): *زندگی نامه غریب نواز خواجه معین الدین چشتی الدین چشتی*، داکا، نشر مینا بوک هاوس؛
۲۴. احمد، آقای دکتر حسن، (۱۳۷۸ ش / ۱۹۹۹ م) *جغرافیای تاریخ سیستان* : سفر با سفرنامه ها، ترجمه از کتاب مک ماهون در زبان انگلیسی، نشر نویسنده، تهران؛

۲۵. احمد، نذیر (۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م)، *قند پارسی، گرد آوری دکتر سید حسن عباس، نشر بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران؛*
۲۶. اسلامجو، حامد (۱۳۹۳ ش / ۲۰۱۴ م)، *پرسش های شما و پاسخ های آیت الله بهجت، انتشارات آخرین وصی، ایران؛*
۲۷. اصطخری، ابراهیم بن محمد، (۱۹۹۴) *مسالك و ممالک، نشر بنیاد موقوفات محمود افشار؛*
۲۸. اقبالی، مطغمه (۱۳۶۷ ش / ۱۹۸۸ م)، *شعر و شاعران در ایران اسلامی، نشر فرهنگ اسلامی، تهران؛*
۲۹. اکرم، دکتر سید محمد (۱۹۷۰ م)، *اقبال در راه مولوی، نشر انجمن دوستی ایران و پاکستان، لاهور؛*
۳۰. انوشه، حسن (۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۵ م)، *دانشنامه ادب فارسی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛*
۳۱. باسورث، ادموند کلیفورد (۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م)، *تاریخ سستان، ترجمه حسن انوشه، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران؛*
۳۲. بختیاری، دکتر علیقی محمودی (۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸ م)، *شاهنامه آبخور عارفان، چاپ اول، نشر علی، تهران؛*
۳۳. بدایونی، عبدالقادر، (۲۰۰۱)، *منتخب التواریخ، تصحیح مولوی احمد علی صاحب، انجمن آثار و فرهنگی، ایران؛*

۳۴. برتلس، یوگنی ادوارد ویچ (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م)، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه سیروش ایزدی، انتشارات هیرمند؛
۳۵. بورکهارت، یتتوس (۱۳۷۹ ش / ۲۰۱۰ م)، *درآمدی بر آیین تصوف*، ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات مولی، تهران؛
۳۶. بهار، ملک الشعراء (۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۸ م)، *سبک شناسی*، انتشارات امیر کبیر، چاپ دوم، تهران؛
۳۷. بیگی، دکتر شاهرخ محمد (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م)، *آیت تسمیت در کشف الاسرار و عده الابرار*، نشر ملک سلیمان، شیراز؛
۳۸. پراوار، زیگبرت سالمن (۱۳۹۴ ش / ۲۰۱۵ م)، *درآمدی بر مطالعات ادبی تطبیقی*، ترجمه دکتر علی رضا انوشیروانی مصطفی حسینی، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، تهران؛
۳۹. توران، دکتر عثمان (۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م)، *تاریخ سلاجقه*، انتشارات اساطیر، تهران؛
۴۰. جامی، عبد الرحمن، (۱۳۳۶ ش / ۱۹۵۷ م)، *با مقدمه توحیدی پور*، کتابفروشی محمودی، ایران؛
۴۱. جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م)، *سلامان و ابسال، تصحیح و تشحیه محمد روشن*، انتشارات اساطیر، تهران؛
۴۲. جامی، عبد الرحمن (۱۹۸۶ م): *نفحات الانس*، چاپ محمود عابدی، ، اطلاعات، تهران؛
۴۳. چراغ، محمد علی (۲۰۱۴ م): *شرح دیوان معین الدین چشتی / جمیری*، اریب پبلیکیشنز؛
۴۴. چشتی، الله دیا، (۱۹۲۳ م)، *سیرالاقطاب*، مطبع نول کشور، هند، ص ۱۰۰-۱۰۷

۴۵. چشتی، خواجه معین الدین، (۱۸۶۵ م)، *دیوان خواجه معین الدین چشتی*، مطبع نولکشور، کانپور، هند؛
۴۶. چشتی، خواجه معین الدین چشتی الدین (۲۰۰۳ م): *دیوان خواجه معین الدین چشتی الدین چشتی*، ترجمه بنگلا: جهاد الاسلام و دکتر ک ایم سیف الاسلام خان، خواجه منزل داکا؛
۴۷. حافظ، شمس الدین محمد (۱۹۹۵ م) *دیوان حافظ*، با اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران؛
۴۸. حلاج، حسین بن منصور (۱۳۸۶ ش / ۲۰۰۷ م)، *مجموعه آثار حلاج*، ترجمه و شرح قاسم میر آخوری، انتشارات شقیعی؛
۴۹. حلبی، دکتر علی اصغر (۱۳۸۹ ش / ۲۰۰۰ م)، *تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی*، انتشارات اساطیر، تهران؛
۵۰. خسرو، حکیم ناصر (۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۶ م)، *دیوان ناصر خسرو*، مؤسسه انتشارات نگاه؛
۵۱. خمینی، امام علی (۱۳۸۹ ش / ۲۰۱۰ م)، *دیوان امام*، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ پنجاه و ششم، تهران؛
۵۲. خواند، میر (۱۹۵۸ م): *تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء*، انتشارات مرکزی خیام پیروز؛
۵۳. دارا شکوه، محمد، *سفینه الاولیاء*، قرن نوزدهم میلادی، مطبع نول کشور، لکهنو، هند (ص ۸۹)؛
۵۴. داریوش، آشوری (۱۳۸۶ ش / ۲۰۰۷ م)، *عرفان و رندی در شعر حافظ*، نشر مرکز، تهران؛

۵۵. دهخدا، محمد علی اکبر (۱۳۲۵ ش / ۱۹۴۶ م)، *لغت نامه دهخدا*، جلد ۲، چاپخانه مجلس، تهران، ایران؛

۵۶. دهلوی، عبدالحق محدث، (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م)، *اخبار الاخيار فی اسرار ابرار*، تصحیح و توضیح: علیم اشرف خان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران؛

۵۷. دهقانی، دکتر محمد (۲۰۱۵ م)، *شاهنامه ابو منصورى*، نشر نی، ایران؛

۵۸. دیمیرونا، استرویوا لودمیلا ولاد (۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲ م)، *تاریخ اسماعیلیان در ایران*، نشر اشاره تهران؛

۵۹. رومی، مولانا جلال الدین، *دیوان جامع شمس تبریزی*، با تصحیح استاد بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات فردوس، ۱۹۹۵ م، تهران؛

۶۰. رومی، مولانا جلال الدین (۱۳۸۹ ش / ۲۰۱۰ م)، *کتاب فیہ ما فیہ*، تصحیح و حواشی بدیع الزمان فروزانفر، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران؛

۶۱. زمانیان، صدرالدین (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م)، *بررسی اوزان شعر فارسی*، انتشارات فکروز، تهران؛

۶۲. سرور، مولوی غلام، (۱۹۰۲ م)، *خزینة الاصفیا، جلد اول*، چاپ سنگی، کانپور، هند

۶۳. ستاری، جلال، (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م)، *عشق صوفیانه*، نشر مرکز، چاپ اول، تهران؛

۶۴. ستوده، دکتر غلامرضا (۱۳۷۵ ش / ۱۹۹۲ م)، *مرجع شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی*، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه ها، چاپ پنجم، قم؛

۶۵. سرکار، محمد ابولکلام (۱۴۰۰ ش / ۲۰۲۱ م)، *تنگ شکر در تنکلاش*، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، تهران؛
۶۶. سیما داد (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م)، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، انتشارات مروارید، تهران؛
۶۷. شایگان، داریوش (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م)، *آیین هندو و عرفان اسلامی*، براساس مجمع البحرین دارا شکوه، ترجمه جمشید ارجمند، نشر فرزانه، تهران؛
۶۸. شرافت، شریف احمد، (۲۰۱۹ م) *شریف التواریخ*، اداره معارف نوشاهی؛
۶۹. شمیسا، دکتر سیروش، (۱۳۹۴ ش / ۲۰۱۵ م)، *انواع ادبی*، چاپ پنجم از ویراست چهارم، نشر میترا، تهران؛
۷۰. شمیسا، دکتر سیروس، (۱۳۸۱ ش / ۲۰۰۲ م)، *سبک شناسی شعر*، انتشارات فردوس، چاپ هشتم، تهران؛
۷۱. شورل، ایو (۱۳۸۹ ش / ۲۰۱۰ م)، *ادبیات تطبیقی*، ترجمه طهمورش ساجدی، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران؛
۷۲. صفا، دکتر ذبیح الله (۱۳۸۱ ش / ۲۰۰۲ م)، *تاریخ ادبیات در ایران*، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، تهران؛
۷۳. صنعتی، دکتر محمد (۱۳۸۰ ش / ۲۰۰۱ م)، *تحلیل های روانشناختی در هنر و ادبیات*، نشر مرکز، تهران؛
۷۴. دهلوی، عبدالحق محدث، (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م)، *اخبار الاخیاری اسرار ابرار*، تصحیح و توضیح: علیم اشرف خان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران؛

۷۵. سه‌سرامی، دکتر محمد کلیم (۱۹۹۹ م)، *خدمتگزاران فارسی در بنگلادش*، رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا؛
۷۶. شکوه، محمد دارا، *سفینه‌الاولیاء*، قرن نوزدهم میلادی، مطبع نول کشور، لکهنو، هند؛
۷۷. شیرانی، حافظ محمود: *مقالات شیرانی*، مطبوعه کتاب منزل، لاهور؛
۷۸. صبا، مولوی محمد مظفر حسین (۱۹۶۴ م): *تذکره روز روشن*، کتابخانه رازی، میدان بهارستان، تهران؛
۷۹. صفا، دکتر ذبیح الله (۱۹۹۰ م): *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپخانه کیهانگ، تهران؛
۸۰. عابدی، کامیار (۱۳۸۵ ش / ۲۰۰۶ م)، *از مصاحبت آفتاب*، انتشارات زوار، تهران؛
۸۱. عبدالله، دکتر سید، (۱۳۷۱ ش / ۱۹۹۲ م)، *ادبیات فارسی در میان هندوان*، ترجمه دکتر محمد اسلم خان، بنیاد موثوقا دکتر محمود افشار، تهران؛
۸۲. عطار، شیخ فرید الدین (۱۳۹۳ ش / ۲۰۱۴ م)، *تذکره‌الاولیاء*، با تصحیح دکتر محمد استعلامی، چاپ بیست و پنجم، انتشارات زوار، تهران؛
۸۳. عطار، فرید الدین (۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸ م)، *منطق الطیر*، با مقدمه و تصحیح محمد روشن، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران؛
۸۴. علامی، ابوالفضل، (۱۸۷۹ م) *کبرنامه*، به کوشش عبدالرحیم، جلد ۲، کلکته؛
۸۵. علیشاه، محمد معصوم، (۱۳۱۸ ق / ۱۹۰۰ م)، *طرائق الحقائق*، چاپ سنگی، تهران؛

۸۶. غزالی طوسی، ابو حامد امام محمد (۲۰۰۸ م)، *کیمیای سعادت*، انتشارات علمی و فرهنگی، جلد اول، چاپ چهارم، تهران؛
۸۷. غزنوی، سنائی (۱۳۶۲ ش / ۱۹۸۳ م)، *دیوان حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی*، با مقدمه و حواشی و فهرست بسعی و اهتمام مدرس رضوی، انتشارات سنایی، تهران؛
۸۸. غنی، قاسم، (۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۸ م)، *بحث در آثار و افکار و احوال حافظ بختی در تصوف*، انتشارات زوار، چاپ دوم، تهران؛
۸۹. غنی، دکتر قاسم (۲۰۰۷/۱۳۸۶)، *تاریخ عصر حافظ*، انتشارات زوار، تهران؛
۹۰. غنی، دکتر قاسم (۱۳۸۶ ش / ۲۰۰۷ م) *تاریخ تصوف در اسلام*، انتشارات زوار، تهران؛
۹۱. فاضلی، مه‌بود (۱۳۸۰ ش / ۲۰۰۱ م)، *آشنایی با شاعران کلاسیک ایران*، انتشارات بین المللی الهدی، تهران؛
۹۲. فراهی، معین الدین (۲۰۰۵ م): *تفسیر الحدائق الحقائق*، به ویرایش سید جعفر سجادی، موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران؛
۹۳. قادری، شهزاده دارا شکو (۱۹۸۶ م): *سفینه الاولیاء*، نفیس آکادمی، اردو بازار، کراچی؛
۹۴. قاسم زاده، محمد (۱۳۸۹ ش / ۲۰۱۰ م)، *داستان های مثنوی*، انتشارات هیرمند، تهران؛
۹۵. قمشه ای، دکتر حسین الهی (۱۳۷۷ ش / ۱۹۹۸ م)، *مقالات دکتر حسین قمشه ای*، انتشارات روزنه، تهران؛
۹۶. کاشانی ها، زهرا، (۱۳۸۲ ش / ۲۰۰۳ م)، *صه‌بای عرفان*، نشر رامین، چاپ اول، تهران؛

۹۷. کدکنی، محمد رضا شفیعی (۱۳۸۰ ش / ۲۰۰۱ م)، *ادوار شعر فارسی*، انتشارات سخن، تهران؛
۹۸. کرمانی، مولانا سید محمد مبارک العلوی، (۱۳۰۲ ق / ۱۸۰۵ م)، *سیر الاولیاء*، مطبع محب هند، فیض بازار دهلی؛
۹۹. کهدویی، دکتر محمد کاظم (۱۳۹۹ ش / ۲۰۲۰ م)، *همای ادب فارسی*، گرد آوری دکتر ابولکلام سرکار، نشر ایتبیریتو، داکا، بنگلادش؛
۱۰۰. کیومرث امیری (۱۳۷۴ ه ش)، *زبان و ادب فارسی در هند*، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی؛
۱۰۱. لاهوری، محمد اقبال (۱۹۹۴ م)، *کلیات اقبال فارسی*، اقبال آکادمی پاکستان، لاهور؛
۱۰۲. لنگرودی، محمد مهدی مرتضوی (۱۹۶۱ م): *ارمغان هند و پاک*، نشر لاهوت؛
۱۰۳. مبارک، شیخ ابوالفضل (۲۰۰۶ م): *اکبرنامه*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛
۱۰۴. مزارعی، دکتر فخرالدین (۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م)، *مفهوم رندی در شعر حافظ*، ترجمه کامبیز محمود زاده، تهران؛
۱۰۵. معانی، احمد گلچین (۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۴ م) *تاریخ تذکره های فارسی*، انتشارات کتابخانه شیاسی، تهران؛
۱۰۶. ملا صدرا، صدرالمتألهین شیرازی (۱۳۹۳ ش / ۲۰۱۴ م)، *مفاتیح الغیب*، انتشارات مولی، چاپ ششم تهران؛

۱۰۷. مهینی، محمد بن منور بن ابی سعید بن ابی طاهر بن ابی سعید (۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م)، *اسرار*

التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید محمد بن منور مهینی، مقدمه تصحیح و تعلیقات محمد

رضا شفیع کدکنی، نشر آگه، تهران؛

۱۰۸. نژاد، دکتر کامل احمد و دکتر علی ایمانی، *فارسی عمومی*، موسسه نشر ویرایش، تهران؛

۱۰۹. نسفی، غزالدین (۱۳۹۰ ش / ۲۰۱۱ م) *کتاب الانسان کامل*، چاپ یازدهم، انتشارات ظهوری، تهران،

۱۱۰. نفیسی، سعید (۱۳۶۳ ش / ۱۹۸۴ م)، *تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن*

دهم هجری، نشر فروغی، ایران؛

۱۱۱. نفیسی، سعید، *سرچشمه تصوف در ایران*، (۱۳۸۳ ش / ۲۰۰۴ م)، نشر اساطیر، به اهتمام

عبدالکریم جریشه دار، تهران؛

۱۱۲. نوربخش، سیما سادات (۱۳۹۳ ش / ۲۰۱۴ م)، *ملاصدرا و سهروردی*، بررسی مقایسه ای آرای

فلسفی، نشر هرمس، ایران؛

۱۱۳. نیکولسون، رینولد، (بی تاریخ)، *پیدایش و سیر تصوف*، ترجمه محمد باقر معین، انتشارات توس،

چاپ اول، تهران؛

۱۱۴. واعظ کاشفی، حسین بن علی، (۱۳۸۵ ش / ۲۰۰۶ م)، *لب لباب معنوی*، نشر سراط، چاپ اول با

تصحیح عبد الکریم سروش، تهران؛

۱۱۵. هجویری، علی بن عثمان، (۱۳۸۷ ش / ۲۰۰۸ م) *گزیده کشف المحجوب*، انتشارات سخن، چاپ

پنجم، به اهتمام محمود عابدی، تهران؛

۱۱۶. هروی، معین الدین فراهی (۲۰۱۴ م): *دیوان معین الدین فراهی هروی*، با تصحیح سید احمد بهشتی شیرازی، انتشارات روزنه؛

۱۱۷. هروی، معین الدین فراهی (بی تاریخ)، *تفسیر حدائق الحقائق*، بکوشش دکتر جعفر سجادی، انتشارات دانشگاه تهران؛

۱۱۸. همدانی، عین القضاة، (بی تاریخ)، *تمهیدات، انتشارات منوچهری*، چاپ دوم، با مقدمه و تصحیح عقیف عسیران، تهران؛

۱۱۹. هندو شاه، ملا محمد قاسم، (۱۳۰۱ ق / ۱۸۸۴ م)، *تاریخ فرشته*، مطبع نول کیشور، کانپور؛

۱۲۰. هندوشاه، ملا محمد قاسم (۱۳۸۸ ش / ۲۰۰۹ م) *تاریخ فرشته*، تصحیح دکتر محمد رضا نصیری، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران؛

۱۲۱. یثربی، یحی، (۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م)، *عرفان نظری*، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، تحقیق در سیر تکاملی و اصول و مسائل تصوف، چاپ دوم، تهران؛

۱۲۲. یوشی، دکتر غلامحسین (۱۳۷۳ ش / ۱۹۹۴ م)، *چشمه روشن دیدار با شاعران*، انتشارات علمی، تهران؛

۱۲۳. یوسفی، دکتر غلامحسین (۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۸ م) *دیدار با اهل قلم*، موسسه چاپ انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد.

مجله های فارسی

۱۲۴. آریا، غلامعلی (۱۳۸۶ ش / ۲۰۰۷ م) ورود اسلام به شبه قاره، پایگاه مجلات تخصصی نور، شماره

۱، صفحه ۳۷-۴۸؛

۱۲۵. چیمه، محمد اختر (۱۹۷۴ م): *خواجه معین الدین چشتی الدین چشتی اجمیری*، مجله گوهر،

شهریور، شماره ۱۸؛

۱۲۶. ساجدی، دکتر اکبر حسینی (۲۰۱۹ م): *تجلی عزت و عظمت حسینی در دو بیتی خواجه معین*

الدین چشتی الدین چشتی، مجله پرتال جامع علوم انسانی، سال چهارم، شماره ۱۵، پائیز؛

۱۲۷. علی، ذولفقار، فایزه کرن (۲۰۱۸ م): *معرفی احوال و آثار خواجه معین الدین چشتی الدین*

چشتی اجمیری، مجله علمی پژوهشی زبان ادبیات فرهنگ و تمدن فارسی، شماره ۵، سالنامه؛

۱۲۸. غروی، مهدی (۱۹۹۶ م): *جای پای امیر خسرو و ابوریحان*، نامه پارسی، شماره ۳، سال؛

۱۲۹. غروی، مهدی (۱۹۷۰ م): *خواجه معین الدین چشتی الدین چشتی و حافظ*، مجله یغما، سال ۲۳

؛

۱۳۰. فرزانه، احمد رضا کیخایر (۲۰۱۶ م): *سودابه سلیمی خراشاد*، فصلنامه مطالعات شبه قاره، مقاله

۶، دوره ۷، شماره ۲۳، تابستان.

کتاب های عربی

۱۳۱. الترمانی، عبدالسلام (۱۹۹۷ م): *احداث التاريخ الاسلامی بترتیب السنین*، جزء اول، دار

طلاس، دمشق؛

۱۳۲. خلیفه، حاجی (۲۰۰۸ م): *كشف الظنون عن أسامي الكتب والفنون*، دار احیاء التراث العربی، بیروت لبنان؛

۱۳۳. سهروردی، شیخ شهاب الدین یحی (۱۳۹۱ ش / ۲۰۱۲ م)، *الحکمة الاشرافیة*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران؛

کتاب های اردو

۱۳۴. بریلوی، شمس الحسن (۱۹۷۸ م): *لمعات خواجہ*، مطبوعه ملت پرنٹنگ پریس، کراچی؛

۱۳۵. بیل، توماس ویلیام (۱۸۶۷ م): *مفتاح التواریخ*، مطبع نول کشور؛

۱۳۶. چشتی، خواجہ معین الدین (۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م) *انیس الارواح*، ترجمه علامه ارشد القادری، نشر مکتبه جام نور، دهلی؛

۱۳۷. چشتی، خواجہ عمر الدین طالب، (۲۰۰۵ م)، *شجره طیبه*، مطبع موضع جاجوکی، هند؛

۱۳۸. چشتی، دیوان سید امام الدین (۲۰۱۳ م)، *معین الاولیاء*، نشر سلطان الہند، اجمیر، هند؛

۱۳۹. چشتی، حضرت دیوان سید امام الدین علیخان (۱۸۹۵ م): *معین الاولیاء*، زیور طبع، ربیع الاول؛

۱۴۰. چشتی، دکتر نجم الحسن (۲۰۰۸ م): *اربعین معین*، القرآن کمپانی، اجمیر؛

۱۴۱. چشتی، دکتر نجم الحسن (۲۰۰۸ م): *سماع (قوالی)*، نشر القرآن کمپانی، اجمیر؛

۱۴۲. حسین، حافظ محمد (۱۸۷۳ م): *انوار العارفین*، مطبع سید تقی، ، دهلی؛

۱۴۳. حسن، نواب صدیق (۱۸۵۷ م): *شمع/انجمن*، کتب خانہ انجمن ترقی اردو، جامع مسجد دہلی؛

۱۴۴. حسین، دیوان سید سہولت (۲۰۰۸ م)، *دیوان خواجہ معین الدین موسومہ کلام عرفان طرز*،

نشر سلطان الہند، اجمیر ہند؛

۱۴۵. حسین، سید صولت (۲۰۰۸ م): *دیوان خواجہ معین الدین چشتی الدین کلام عرفان طراز*،

سلطان الہند پبلیکیشنس، اجمیر، ہند؛

۱۴۶. دہلوی، چراغ (۲۰۰۵ م): *حضرت خواجہ نصیرالدین، مفتاح العاشقین*، اکبر بک سیلر، لاہور؛

۱۴۷. سنہلی، میر حسین دوست، (۱۲۹۲ ق/۱۸۷۵ م)، *تذکرہ حسینی*، مطبع نول کیشور، کانپور۔

۱۴۸. شارب، دکتہر ظہور الحسین (۲۰۱۲ م)، *دلی کی بئس خواجہ*، تاج پبلیشر، دہلی؛

۱۴۹. شارب، دکتہر ظہور الحسین (۱۹۸۲ م): *غریب نواز یعنی نائب رسول فی الہند*، نشر ظعفر خان

بوک سیلر؛

۱۵۰. شارب، دکتہر ظہور الحسین (۲۰۱۱ م)، *معین الہند*، نشر تاج پبلیشر، دہلی؛

۱۵۱. شارب، دکتہر ظہور الحسین (۱۹۸۲ م)، *مکمل سوانح عمری غریب نواز یعنی نائب رسول فی*

الہند، ظفرالدین خان بک سیلر، آکرہ؛

۱۵۲. شاہجہان پوری، ابو سلیمان (۱۹۹۹ م): *سلطان المشائخ خواجہ معین الدین چشتی الدین*

چشتی، نشر فرید بوک ڈیپو، دہلی؛

۱۵۳. شکوہ، محمد دارا، *سفینۃ الاولیاء*، قرن نوزدہم میلادی، مطبع نول کشور، لکھنؤ، ہند؛

۱۵۴. فتح پوری، مولانا نورالدین (۲۰۰۵ م)، *نایاب تحفہ*، نشر مکتبت بیت العام، کراچی؛

۱۵۵. فرشته، محمد قاسم بن غلامعلی (۱۹۲۶ م): *تاریخ فرشته*، ترجمه اردو، جامعہ عثمانیہ سرکار عالی، حیدر آباد دکن؛

۱۵۶. قادری، حضرت علامہ عبدالرحیم (۲۰۱۲ م)، *سیرت خواجہ غریب نواز*، رضوی کتاب گھر دہلی،

۱۵۷. قادری، علامہ ارشد (۲۰۰۱)، *ہشت بہشت*، نشر مکتبہ جام نور، دہلی؛

۱۵۸. ماندوئی، محمد غوثی شطاری، (۲۰۰۷ م)، *گلزار ابرار*، ترجمہ اردو، مترجم فضل احمد جیوری،

مکتب سلطان عالمگیر، لاہور؛

۱۵۹. میرخورد، محمد بن مبارک، (۱۳۵۷ ش / ۱۹۷۸ م)، *سیرالاولیاء در احوال و ملفوظات مشایخ*

چشت، لاہور؛

۱۶۰. میرخورد، سید محمد بن مبارک کرمانی (۱۹۷۸ م): *سیرالاولیاء*، ترجمہ اردو، غلام احمد بریان،

مشتاق بک کارنر، لاہور؛

کتاب های بنگلا

۱۶۱. আজمیری، ماہولانا رفیق‌الدین چشتی (۲۰۱۵ خ:)، *گریبے نوزیاج ہررت خاجا مؤدین‌الدین چشتی (ر)*

جیبنی، انوباد ماہولانا ماسوم بیللاہ چشتی، مینا بک ہاؤس، ঢাকা؛

۱۶۲. আজرف دےویان موہاممد (۱۹۹۰ خ:)، *جیبن سمسار سماخانہ اسلام*، ۲۳ سفسرررر، اسلامیک

فائڈیشن بانڈلادش؛

۱۶۳. আজرف دےویان موہاممد (۱۹۹۸ خ:)، *اسلام منیہار آلوقک*، اسلامیک فائڈیشن بانڈلادش،

ঢাকা؛

۱۶۴. আজرف دےویان موہاممد (۱۹۸۰ خ:)، *اسلام و مانبتاباد*، اسلامیک فائڈیشن بانڈلادش، ঢাকা؛

১৬৫. আজরফ দেওয়ান মোহাম্মদ (১৯৮০ খ্রি:), মুজির ডাক, ৩য় সংস্করণ, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, ঢাকা;
১৬৬. আমিন, রুহুল; মুহাম্মদ (২০০০ খ্রি:), মুহাম্মদ আবদুল লতিফ, শায়খ আহমদ সরহিন্দির সূফি চিন্তাধারা, দর্শন ও প্রগতি, ১৭ বর্ষ, ১ম সংখ্যা, ডিসেম্বর গোবিন্দদেব দর্শন গবেষণা কেন্দ্র, ঢাকা বিশ্ববিদ্যালয়;
১৬৭. আনসারী, মুসা (১৯৯৯ খ্রি:), মধ্যযুগের মুসলিম সভ্যতা ও সংস্কৃতি, বাংলা একাডেমী, প্রথম প্রকাশ;
১৬৮. আলম, ড. এম শফিকুল (২০০৭ খ্রি:), বাংলাদেশ দর্শন ও অন্যান্য প্রসঙ্গ, নকশা প্রকাশন, চট্টগ্রাম, জুলাই;
১৬৯. আলম, ড. রশীদুল (১৯৬৯ খ্রি:), মুসলিম দর্শনের ভূমিকা, মেরটি ফেয়ার প্রকাশন, প্রথম প্রকাশ;
১৭০. আলম ড. রশীদুল (১৯৮৬ খ্রি:), সূফী সাধনার ভূমিকা, প্রথম সংস্করণ, আয়েশা কিতাব ঘর;
১৭১. আলী, সৈয়দ মুর্তজা (১৯৬৫ খ্রি:), হযরত শাহজালাল ও সিলেটের ইতিহাস, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৭২. আলীম, প্রফেসর এ, কে, এম, (১৯৯৬ খ্রি:) ভারতের মুসলিম রাজত্বের ইতিহাস, বাংলা একাডেমী, জানুয়ারি;
১৭৩. আহমদ, ড. ওয়াকিল (১৯৭৫ খ্রি:), বাংলাদেশের লোক সংস্কৃতি, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৭৪. আহমদ, ওয়াকিল (সম্পাদিত) (১৯৯২ খ্রি:), বাঙালীর দর্শনচিন্তা, এশিয়াটিক সোলাইট অব বাংলাদেশ, ঢাকা;
১৭৫. ইউসুফ, মনির-উদ-দীন (১৯৬৯ খ্রি:), বাংলা সাহিত্যে সূফী প্রভাব, সূফীবাদ ও আমাদের সমাজ গ্রন্থে সংকলিত, নওরোজ কিতাবিস্তান;
১৭৬. ইকবাল, ডক্টর মুহাম্মদ (১৯৮৭ খ্রি:), ইসলামে ধর্মীয় চিন্তার পুনর্গঠন, অনুবাদ ও সম্পাদনা অধ্যক্ষ ইবরাহীম খাঁ, সম্পাদনা সহযোগী অধ্যাপক সাইদুর রহমান, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ;
১৭৭. ইজেতবেগোভিচ, আলীয়া আলী (২০০২ খ্রি:), প্রাচ্য পাশ্চাত্য ও ইসলাম, রূপান্তরঃ ইফতেখার ইকবাল, জলঘড়ি, চট্টগ্রাম, অক্টোবর;
১৭৮. ইসলাম, আমিনুল (সম্পাদিত) (১৯৯৯ খ্রি:), মুসলিম ধর্মতত্ত্ব ও দর্শন, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৭৯. ইসলাম, ড. আমিনুল (২০০৪ খ্রি:), ইসলাম ধর্ম ও মুসলিম দর্শন, উত্তরণ প্রকাশন, জুন;
১৮০. ইসলাম, জেহাদুল ও ড. সাইফুল ইসলাম খান (২০০৩ খ্রি:), দিওয়ান-ই-মুঙ্গুনুদ্দিন, সদর প্রকাশনি, ঢাকা;

১৮১. ইসলাম, মাওলানা খান মো: সাইফুল (২০০৬ খ্রি:), হযরত খাজা মুঈনুদ্দীন চিশতী (র.), আবিবর বুকস, একুশের বইমেলা;
১৮২. ইসলামবাদী, মুহাম্মদ রিজাউল করীম (২০০৪ খ্রি:), খাজা মুঈনুদ্দীন চিশতী (র.), অগ্রপথিক সংকলন, আমাদের সূফীয়ায় কিরাম, দেওয়ান নুবুল আনোয়ার হোসেন চৌধুরী সম্পাদিত, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ কর্তৃক প্রকাশিত, জুলাই;
১৮৩. এনামুল হক, ড. মোহাম্মদ (২০০৪ খ্রি:), বঙ্গ সূফী প্রভাব, মহসিন এন্ড কোং, কলকাতা;
১৮৪. কারজাভী, ড. ইউসুফ আল (১৯৯০ খ্রি:) , ইসলামের পুনর্জাগরণ সমস্যা ও সম্ভাবনা, রূপান্তর: মোহাম্মদ সানাউল্লাহ আখুঞ্জী, সৃজন প্রকাশনী;
১৮৫. কারজাভী, ড. ইউসুফ আল (২০০২ খ্রি:), ইসলামী শরীয়তের বাস্তবায়ন, অনুবাদ: ড. মাহফুজুর রহমান, খায়রুন প্রকাশনী;
১৮৬. কবীর, মফিজুল্লাহ (১৯৮৭ খ্রি:), মুসলিম সভ্যতার স্বর্ণযুগ, বাংলা একাডেমী, জুন;
১৮৭. করিম, ড. আবদুল (১৯৬৯ খ্রি:), বাংলাদেশের সূফী সম্প্রদায় ও তাঁদের আধ্যাত্মিক সাধনা, সূফীবাদ ও আমাদের সমাজ গ্রন্থে সংকলিত, নওরোজ কিতাবিস্তান, বাংলাবাজার, প্রকাশিত, প্রথম সংস্করণ;
১৮৮. করিম, ড. আবদুল (১৯৮০ খ্রি:), চট্টগ্রামে ইসলাম, ইসলামী সাংস্কৃতিক কেন্দ্র, চট্টগ্রাম;
১৮৯. করিম, ড. আবদুল (১৯৮০ খ্রি:), বাঙালীর সূফী সমাজ, ইসলামী সাংস্কৃতিক কেন্দ্র;
১৯০. করিম, ড. আবদুল (১৯৯৩ খ্রি:), বাংলার ইতিহাস সুলতানী আমল, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৯১. করিম, ড. আবদুল (১৯৯৩ খ্রি:), বাংলার মুসলমানদের সামাজিক ইতিহাস, অনুবাদ: মোহাম্মদ মোকাদ্দেছুর রহমান, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৯২. করিম, ড. আবদুল (১৯৯৪ খ্রি:), মুসলিম বাংলার ইতিহাস ও ঐতিহ্য, বাংলা একাডেমী, ঢাকা;
১৯৩. করিম, ড. আবদুল (১৯৯৭ খ্রি:), ভারতীয় মুসলমানদের মুসলিম শাসন, বাংলা একাডেমী;
১৯৪. করিম, আবদুল (২০০২ খ্রি:), বাংলার মুসলমানদের সামাজিক ইতিহাস, কাকলী প্রকাশনী, ফেব্রুয়ারী;
১৯৫. খান, আবদুস সবুর (২০১৭ খ্রি:), বাংলায় ফারসি ভাষা সাহিত্য ও সংস্কৃতি বিকাশের ইতিহাস;
১৯৬. খান কামালুদ্দীন (২০০১ খ্রি:), এলমে তাসাউফ, ১৫, আদর্শ পুস্তক বিপনী, বায়তুল মোকাররম, ঢাকা, জুন;

১৯৭. খান, মুহিউদ্দীন (২০০৪ খ্রি:), *খাজা মুঈনুদ্দীন চিশতী (র:) আমাদের সুফীয়ায়ে কিরাম*, দেওয়ান নুরুল আনোয়ার হোসেন চৌধুরী সম্পাদিত, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ কর্তৃক প্রকাশিত, ২য় সংস্করণ;
১৯৮. গায্যালী, ইমাম (১৯৯০ খ্রি:), *এইয়ায়ে উলুমুদ্দীন*, অনুবাদ : মাওলানা মুহিউদ্দীন খান, বায়তুল মোকাররম আদর্শ পুস্তক ব্যবসায়ী সমিতি;
১৯৯. গায্যালী, ইমাম (১৯৯৬ খ্রি:), *কিমিয়াতে সাদাত*, হাবিবিয়া বুক ডিপো, ঢাকা;
২০০. গায্যালী, ইমাম (১৯৯৬ খ্রি:), *সৃষ্টি দর্শন*, মাওলানা নূর উদ্দীন আহমদ, হাবিবিয়া বুক ডিপো, ঢাকা;
২০১. গায্যালী (র.) আল (২০০৪ খ্রি:), *তহাফুতুল ফলাসিফা*, অনুবাদ আবুল কাসেম উদ্দীন আহমদ, ইসলামিক ফাউন্ডেশন;
২০২. গোলাম হোসায়ন সলীম (২০০৮ খ্রি:), *রিয়াজ-উস-সালাতীন*, প্রথম অবসর প্রকাশ, ফেব্রুয়ারি;
২০৩. চিশতী (র), খাজা মুঈনুদ্দীন (২০০৩ খ্রি:), *আসরারে হাকিকি, দিওয়ান-ই-মুঈনুদ্দীন*, জেহাদুল ইসরাম ও ড.সাইফুল ইসলাম খান কর্তৃক সম্পাদিত, মমতাজ বেগম কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশঃ সেপ্টেম্বর;
২০৪. চিশতী (র), খাজা মুঈনুদ্দীন (১৪১৫ হি:), *আনিসুল আরওয়াহ*, অনুবাদ: কফিল উদ্দীন আহমদ চিশতী, বাংলা মিল স্টোর্স, ২২৬, নবাবপুর, ঢাকা-১১০০ কর্তৃক প্রকাশিত, তৃতীয় সংস্করণ;
২০৫. ছফা, আহমদ (২০০০ খ্রি:), *বাঙালী মুসলমানদের মন*, স্টুডেন্টস ওয়েজ, চকবাজার, ঢাকা, জানুয়ারী;
২০৬. জওহর, মোবারক করীম জিয়াউদ্দীন বারানী (১৯৮২ খ্রি:), *ভারতের সুফী (১ম-৩য় খন্ড)*, করুণা প্রকাশনী, কলিকাতা। তারিখ-ই-ফিরুজশাহী, অনুবাদঃ গোলাম সাকলায়েন কোরায়শী, বাংলা একাডেমী, জুন;
২০৭. জব্বার, মৌলানা মোহাম্মদ আবদুল (১৯৮৯ খ্রি:), *ইলমে তাছাউফের হাকিকত*, বায়তুশ শরফ ইসলামী গবেষণা প্রতিষ্ঠান, চট্টগ্রাম;
২০৮. ড. তারাচাঁদ (১৯৯১ খ্রি:), *ভারতীয় সংস্কৃতিতে ইসলামের প্রভাব*, অনুবাদ: এস. মুজিবুল্লাহ ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, ঢাকা;
২০৯. ডলি, লাভলী আখতার (২০০১ খ্রি:), *বাংলাদেশে সুফী দর্শনের রূপরেখা*, সাফা পাবলিকেশন, ঢাকা;
২১০. ঢালী, ড. আবদুল হাই (১৩৯৪ হি:), *বাংলাদেশ দর্শন*, ঢাকা, ঈদুল আযহা, এম, এ ওহাব ট্রেডার্স, বাংলাবাজার, ঢাকা;

২১১. তালিব, আবদুল মান্নান (১৯৮০ খ্রি:), বাংলাদেশে ইসলাম, আধুনিক প্রকাশনী, ঢাকা;
২১২. থানবী (র.) আশরাফ আলী (২০০৮ খ্রি:), *খুতবাতে হাকীমুল উম্মত* (প্রথম খন্ড), অনুবাদ মুহাম্মদ শামসুল হক, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, মার্চ;
২১৩. থানবী (র.), হযরত মৌলানা আশরাফ আলী (১৯৯৪ খ্রি:), *শরীয়ত ও তরীকত*, অনুবাদঃ আবদুল মজিদ ঢাকুবী, ঢাকা;
২১৪. দীন মুহাম্মদ, ড. কাজী (সম্পাদিত) (১৯৬৯ খ্রি:), *সূফীবাদ ও আমাদের সমাজ*, নওরোজ কিতাবিস্তান;
২১৫. দীন মুহাম্মদ, ড. কাজী (১৯৬৯ খ্রি:), *সূফীবাদ ও আমাদের সমাজ*, নওরোজ কিতাবিস্তান বাংলাবাজার, ঢাকা, ১ কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশ;
২১৬. নোমানী শিবলী, (১৯৭৪ খ্রি:) *সীরাতুন নবী (স:)* অনুবাদ: মুহিউদ্দীন খান, ঢাকা, প্যারাডাইস লাইব্রেরী;
২১৭. নদভী, আবদুল জলিল আহসান (২০০৭ খ্রি:), *এন্তেখাবে হাদীস*, প্রফেসর'স প্রকাশনী, এপ্রিল;
২১৮. নদভী, সাইয়েদ আবুল হাসান আলী (২০০৩ খ্রি:), *সংগ্রামী সাধকদের ইতিহাস*, (১-৪ খন্ড), অনুবাদ: আবু সাঈদ মুহাম্মদ ওমর আলী, মুহাম্মদ ব্রাদার্স, ঢাকা থেকে প্রকাশিত, তৃতীয় সংস্করণ;
২১৯. নদভী, সুলায়মান, (১৯৬৮ খ্রি:) *পয়গামে মুহাম্মদী*, অনুবাদ: আবদুল মান্নান তালিব, চট্টগ্রাম, মেমন খেদমত কমিটি;
২২০. নদভী, হাসান আরী (১৯৮২ খ্রি:), সৈয়দ আবুল, *ইসলামী রেনেসাঁর অগ্রপথিক*, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ কর্তৃক প্রকাশিত, প্রকাশকাল;
২২১. নাঈম, সূফী লতিফুল ইসলাম, (২০০৪ খ্রি:), *সৈয়দ (সম্পাদক: সৈয়দ ইসলাম) হযরত শাহ সূফী আবদুল লতিফ আমানটুলী (র.) তরিকায় ইলাহিয়া আখলাকে লতিফিয়া*, আ.বি.দ. প্রকাশন, বিশ্বদরবার, মীরসরাই, চট্টগ্রাম;
২২২. নিজামী, ড. খালীক আহমদ (১৯৯৯ খ্রি:), *শায়খ নিজাম উদ্দীন আউলিয়া (র.) জীবন ও কর্ম*, অনুবাদ : মুহাম্মদ জালাল উদ্দীন বিশ্বাস, বাড প্রিন্ট এন্ড পাবলিকেশন্স, ৫০, বাংলাবাজার, পাঠকবন্দু মার্কেট ৩য় তলা, ঢাকা-১১০০, প্রথম প্রকাশ;
২২৩. নূরনবী ও শামছুল আলম (২০০৪ খ্রি:), *ইসলামের মর্মকথা*, মেরিট ফেয়ার প্রকাশনা;

২২৪. বশীর উদ্দীন, মাওলানা খন্দকার মো: (১৯৮৬ খ্রি:), *হযরত খাজা মঈন উদ্দিন চিশতী*, ঢাকা;
২২৫. বারী, আবদুল ফাত্তাহ জামীল (২০০০ খ্রি:), *মহানবীর মহাবাহী*, মল্লিক ব্রাদার্স, কলকাতা;
২২৬. বারী, মুহাম্মদ আব্দুল (২০০০ খ্রি:), *দর্শনের কথা*, হাসান বুক হাউস, ঢাকা;
২২৭. বাহার, মালেকুশশোয়ারা (১৩৭১ শা:), *রাওয়াবেতে ফারহাঙ্গিয়ে ইরান ভা হিন্দ*, ২য় খণ্ড, আমির কবির, তেহরান;
২২৮. বাংলা পিডিয়া, (২০০৩ খ্রি:) বাংলাদেশ এশিয়াটিক সোসাইটি, সম্পাদনায়, সিরাজুল ইসলাম, ঢাকা;
২২৯. বিশ্ব, মুহাম্মদ জালালুদ্দীন (২০০৮ খ্রি:), *ইসলাম: ইতিহাস ঐতিহ্য ও সংস্কৃতি*, বাংলাপ্রকাশ, বাংলাবাজার, ঢাকা কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশ;
২৩০. বিহারী, মুন্সি আবদুল হামিদ, *হিন্দল ওলী গরীবে নওয়াজ*, অনুবাদ হাফেজ মৌলানা মোহাম্মদ আলী মোদিনীপুরী, হামিদিয়া বুক ডিপো, আজমের;
২৩১. বেরুনী, আল (২০০৬ খ্রি:), *ভারতত্ব*, আবু মহামেদ হবিবুল্লাহ অনুদিত, দিব্যপ্রকাশ, ফেব্রুয়ারি;
২৩২. ভূঞা, মো: কামাল উদ্দিন (১৯৯৯ খ্রি:), *তাসাউফ সঞ্জীবনী*, মেছবাহ উদ্দীন আহমদ, আহমদ পাবলিশিং হাউজ কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশ আগষ্ট;
২৩৩. মক্কী, হাজী এমদাদুল্লাহ মুহাজের (১৯৯৫ খ্রি:), *যিয়উল কুলুব*, অনুবাদ, মাওলানা ফরীদুদ্দিন মাসউদ, শান্তিধারা প্রকাশনী, ঢাকা;
২৩৪. মজিদী, নূর হোসেন (১৯৯৬ খ্রি:), *ইরানের সমকালীন ইতিহাস*, ইসলামী প্রজাতন্ত্র ইরানের সাংস্কৃতিক কেন্দ্র, ঢাকা;
২৩৫. মজিদী, নূর হোসেন (১৯৯৮ খ্রি:), *নূরে মুহাম্মাদীর মর্মকথা*, খায়রুন প্রকাশনী, ঢাকা;
২৩৬. মজুমদার, ড. রমেশ চন্দ্র (১৯৮১ খ্রি:), *বাংলাদেশের ইতিহাস (১ম খণ্ড) প্রাচীন যুগ*, কলকাতা;
২৩৭. মনিরুজ্জামান, মোহাম্মদ (সম্পাদিত) (১৯৮৫ খ্রি:), *মুহাম্মদ এনামুল হক স্মারক গ্রন্থ*, এশিয়াটিক সোসাইটিক অব বাংলাদেশ;
২৩৮. মীনহাজ-ই-সিরাজ (১৯৮৩ খ্রি:), *তবকাত-ই-নাসিরী*, আবুল কালাম মোহাম্মদ যাকারিয়া অনুদিত ও সম্পাদিত, বাংলা একাডেমী, জুন;

২৩৯. মুকুল, এম.আর আখতার (১৩৯৩ খ্রি:), কোলকাতা কেন্দ্রিক বুদ্ধিজীবী, সাগর পাবলিশার্স কর্তৃক প্রকাশিত, জিপিও বক্স, ঢাকা, ১ম মুদ্রণ, ১লা ফাল্গুন;
২৪০. রইছ উদ্দিন, প্রফেসর ড. আ.ন.ম (২০০৯ খ্রি:), সুফিবাদ ও প্রাসঙ্গিক বিষয়, অবেষা প্রকাশন, বাংলাবাজার, ঢাকা, প্রথম অবেষা সংস্করণ ফেব্রুয়ারি বই মেলা;
২৪১. রশিদ, ফকির আব্দুর (১৯৮০ খ্রি:), সুফি দর্শন, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ;
২৪২. রশীদ, আ.ন.ম. বজলুর (১৯৭৭ খ্রি:), আমাদের সূফী সাধক, ইসামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, ঢাকা;
২৪৩. রশীদ, প্রফেসর ড. ফকীর আবদুর (২০০০ খ্রি:), সূফী দর্শন, প্রগ্রেসিভ বুক কর্ণার, ৩য় সংস্করণ, ঢাকা;
২৪৪. রহমান, কে. জি. এম (২০০৮ খ্রি:), গরীবে নাওয়াজ খাজা মুঈনুদ্দিন চিশতি (রহ.), রহমানিয়া লাইব্রেরী ঢাকা;
২৪৫. রহমান, চৌধুরী শামসুর (২০০২ খ্রি:), সুফি দর্শন, দিব্যপ্রকাশ, ৩৮/২ক, বাংলাবাজার, ঢাকা-১১০০, প্রথম দিব্যপ্রকাশ সংস্করণঃ ফেব্রুয়ারি;
২৪৬. রহমান, ড. মো: বদিউর (২০০৫ খ্রি:), মুসলিম দর্শনের ইতিহাস, নওরোজ ফিতিবিজ্ঞান;
২৪৭. রহমান, মাওলানা এ, কে,এম ফজলুর (১৯৯৬ খ্রি:), হযরত শাহ মুঈনুদ্দীন চিশতী (রহ.), বাংলাদেশ তাজ কোম্পানী লি;
২৪৮. রহমান, শাহ আবদুর (১৩৮৭ বঙ্গাব্দ:), শরফুল ইনসান, হামিদুর রহমান সম্পাদিত, প্রিভিসিয়ায়ল লাইব্রেরী, ঢাকা;
২৪৯. রহমান, মুহাম্মদ শফিকুর ও মোঃ আবুল বসার (২০০১ খ্রি:), বাংলাদেশে সূফীবাদের বিকাশ সমীক্ষা , ইসলামিক ফাউন্ডেশন পত্রিকা, ৪০ বর্ষ, ৩য় সংখ্যা, ঢাকা;
২৫০. রহমান, শাহ মহম্মদ ছাদিকুর (১৯৯৪ খ্রি:), স্রষ্টার অনুভূতি, লেখক কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশ ২৩ জানুয়ারি;
২৫১. রহমান, হাসান হাফিজুর (১৯৯৩ খ্রি:), আধুনিক কবি ও কবিতা, বাংলা একাডেমি, ঢাকা;
২৫২. রহিম, ড. মুহাম্মদ আবদুর (১৯৮২ খ্রি:), বাংলার সামাজিক ও সাংস্কৃতিক ইতিহাস (প্রথম খণ্ড), অনুবাদঃ মোহাম্মদ আসাদুজ্জামান, বাংলা একাডেমী কর্তৃক প্রকাশিত, প্রথম প্রকাশ;

২৫৩. রহীম, মাওলানা আব্দুর (১৯৭৯ খ্রি:), *সুন্নাত ও বিদআত*, সিন্দাবাদ প্রকাশনী;
২৫৪. রহীম, মাওলানা আব্দুর (১৯৯৮ খ্রি:) *ইসলামী শরীয়তের উৎস*, খায়রুন প্রকাশনী, মার্চ;
২৫৫. রশীদ, আ.ন.ম. বজলুর (১৯৬৫ খ্রি:), *পাকিস্তানের সুফী সাধক*, জাতীয় পুনর্গঠন সংস্থা পূর্ব পাকিস্তান, নভেম্বর;
২৫৬. রেজা-ই-করিম, মুহাম্মদ (২০০৭ খ্রি:), *আরব জাতির ইতিহাস*, মেরিট ফেয়ার প্রকাশন;
২৫৭. শরফুদ্দীন, অধ্যক্ষ শইখ (১৯৬৯ খ্রি:), *সুফীবাদ ও আমাদের সমাজ*, নওরোজ কিতাবিস্তান, বাংলাবাজার, ঢাকা;
২৫৮. শরীফ আহমদ (সম্পাদিত) (১৯৮৭ খ্রি:), *বাঙালির চিন্তা চেতনার বিবর্তন ধারা*, ইউনিভার্সিটি প্রেস লিমিটেড;
২৫৯. শরীফ, আহমদ (১৩৭৬ বা:), *বাংলায় সুফী প্রভাব*, বাংলা একাডেমী পত্রিকা (কার্তিক-পৌষ), ঢাকা বাংলা;
২৬০. শরীফ, আহমদ (১৩৭০ বা:), *বাউল তত্ত্ব*, বাংলা একাডেমী পত্রিকা (মাঘ-চৈত্র);
২৬১. শরীফ আহমদ (সম্পাদিত) (২০০৩ খ্রি:), *বাঙলার সুফী সাহিত্য*, বাংলা একাডেমী;
২৬২. শাহজাহান, ড. মোহাম্মদ (২০০০ খ্রি:), *আল গাজালীর দর্শন*, প্রকাশিকা ফরহাত তাসনীম, মেডিক্যাল কলেজ রোড, হেতেম খাঁ রোড, রাজশাহী;
২৬৩. শাহ, ফকির আনোয়ার হোসেন মন্টু (১৯৯৫ খ্রি:) *লালন-সংগীত*, লালন মাজার শরীফ ও সেবা-সদন কমিটি, কুষ্টিয়া;
২৬৪. শাহেদী, ড. মুহাম্মদ ঈসা (২০১৫ খ্রি:), *হয়রত শামসে তাবরীয়ী*, ছায়াপথ প্রকাশনী, ঢাকা;
২৬৫. শায়খ মুঈনউদ্দীন হাসান চিশতী (র) (১৪১৫ হি:), *দলিলুল আরেফীন*, বাংলা মিল স্টোর্স;
২৬৬. সফিয়ুল্লাহ, আ.ফ.মুহম্মদ (১৯৮১ খ্রি:), *ইসলামের ঐতিহ্য ও খাজা মঈনুদ্দীন চিশতী (র.)*, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, জানুয়ারি;
২৬৭. সরকার, ড. সোলায়মান আলী (১৯৮৪ খ্রি:), *ইবনুল আরাবী ও জালাল উদ্দীন রুমী*, বাংলা একাডেমী;
২৬৮. সরকার, মো. আবুল কালাম (২০১৫ খ্রি:), *বাংলাদেশে ফারসি অনুবাদ সাহিত্য*, বাংলাদেশ এশিয়াটিক সোসাইটি, ঢাকা;

২৬৯. সরকার, মো: সোলায়মান আলী (১৯৮৪ খ্রি:), *ইবনুল আরাবী ও জালালুদ্দিন রুমি*, বাংলা একাডেমি, ঢাকা;
২৭০. সাকলাইন, ড. গোলাম (১৯৯৩ খ্রি:), *বাংলার সুফী সাধক*, ইসলামিক ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, ঢাকা;
২৭১. সিরাজী, ড. তারিক জিয়াউর রহমান (২০১৩ খ্রি:), *ইকবাল কাব্যে মুসলিম মানস ও মানবতা*, ইসলামি প্রজাতন্ত্র ইরানের সাংস্কৃতিক কেন্দ্র, ঢাকা;
২৭২. সেন, দীনেশচন্দ্র (২০০৮ খ্রি:), *প্রাচী বাঙ্গলা সাহিত্যে মুসলমানদের অবদান*, দিব্যপ্রকাশ;
২৭৩. হক, খোন্দকার রিয়াজুল (১৯৯৭ খ্রি:), *মরমী কবি খোদা বক্শ শাহ: জীবন ও সঙ্গীত*, বাংলা একাডেমী ঢাকা;
২৭৪. হক, ড. এনামুল(১৯৩৫ খ্রি:), *বঙ্গ সুফী প্রভাব*, কলিকাতা;
২৭৫. হাই, হুমায়ুন আবদুল (১৯৭৭ খ্রি:), *মুসলিম সংস্কারক ও সাধক*, বাংলা একাডেমী;
২৭৬. হাই, সাইয়েদ আবদুল (২০০৭ খ্রি:), *ভারতীয় দর্শন*, ম ইউভার্সিটি প্রেস লিমিটেড;
২৭৭. হাজারী, মাওলানা আবদুর রহমী (১৯৮৮ খ্রি:), *সুফীতত্ত্বের আত্মকথা*, নবরাজ প্রকাশনী;
২৭৮. হাদী, মোহাম্মদ আহসানুল (২০১৫ খ্রি:), *ইরানের আধুনিক কবি মুহাম্মদ হোসাইন শাহরিয়ার*, ইসলামি দর্শন ও গবেষণা প্রতিষ্ঠান, মিরপুর ঢাকা;
২৭৯. হান্টার, ডব্লিউ, ডব্লিউ (১৯৮২ খ্রি:), *দি ইণ্ডিয়ান মুসলমানস*, অনুবাদ: এম আনসুজ্জামান, খোখরোজ কিতাব মহল, ঢাকা, জুন;
২৮০. হালিম, আবদুল (১৯৯৮ খ্রি:), *মুসলিম দর্শন চেতনা ও প্রবাহ*, বাংলা একাডেমী, ঢাকা, প্রথম প্রকাশ;
২৮১. হাশিম আবুল (১৯৮১ খ্রি:), *ইসলামের মর্মকথা*, অনুবাদ: মুসলিম চৌধুরী, ঢাকা, ফাউন্ডেশন বাংলাদেশ, প্রথম প্রকাশ, অক্টোবর;
২৮২. হায়দার, আ.ব.ম. আলী (১৯৯৫ খ্রি:), *তাসাউফ*, ইসলামিক ফাউন্ডেশন পত্রিকা, ৩৪ তম বর্ষ, ২য় সংখ্যা, ঢাকা.

English books

283. Ali, sv, MİR ahmed (1991), *Hossain the savior of islam*, tahrik-e-tarsil-e-Quran, new york;
284. Al Ghazali (1958 AD), *Salafut al Falassifa*, Eng. Trans.Sabih Ahmed kamal,
285. Azraf, principal Mohammad (1980), *Abu dharr Ghifari*, islamic foundation bangladesh;
286. Bran, Zeyno (2004 AD), *Understanding Sufism and its Potential Role in US Policy*, Nixon Center Conference Report, Published, by Nixon Center, Washington, DC;
287. Browne, prof. Edward Granvile (1997), *Literary History of persia*, T. fisher Unwin. London; Bruce B. Lawrence (1978 AD), *Notes from a Distant flute Sufi Literature in Pre-Mughal India*. Publishe by Imperial Iranian Academy of Philosophy;
288. Carl Ernst (1922 AD), *Eternal Gardens: Mysticism History and Politics at a South Asian Sufi Center*, Suny press;
289. Currie, P.M (2012), *The Shirine and Cult of Muin al-din Chishti of Ajmer*, Oxford University Press, London;
290. Eaton, Richard M (2002 AD), *The Rice of Islam and the Bengal Frontier (1204-1760 AD)*, Published in India, Oxford University Prss, New Delhi, India, Third Impression;
291. Eaton, Richard Maxwell (1978 AD), *Sufis of Bijapur 1300-1700 Social Roles of Sufis in Medieval India*, Princeton university Press, Princeton, New Jersey;
292. Falconer, I.G.N, (1885) *Fables of Bidpai*, Cambridge university press;

293. Gibb, H. A. R. (1953 AD), *Mohammedanism An Historical Survey*, London, Oxford University Press;
294. Glubb, John Bagot, *The Life and Time of Muhammad*, Hodder Stoughton, London, 1979;
295. Hai, Saiyed Abdul (1982 AD), *Muslim Philosophy*, Islamic Foundation Bangladesh, Dhaka;
296. Hai, Sayed Abdul (1985 AD), *Muslim Philosophy*, Islamic Foundation Bangladesh, Dhaka;
297. Hasan, Dr. Syed Mahmudul (2008), *SOME ASPECTS OF ISLAM*, ANANYA, Dhaka;
298. Haq, Dr. Enamul (1975 AD), *A History of Sufism in Bengal*, Asiatic Society Bangladesh;
299. Haq, Muhammad Muzammil (1985 AD), *Some Aspects of the principal Sufi orders in India*, Islamic Foundation Bangladesh, Dhaka;
300. Haq, Prof. Muhammad Enamul (1975), *A History of Sufism in Bengal*, Asiatic Society of Bangladesh;
301. Hitti, P.K (1961 AD), *History of The Arabs*, London, Macmillan & Co. Ltd;
302. Hours, Bernard (1995 AD), *Islam and Development in Bangladesh*, Translated from French by SM Imamul Huq, Center for Social Studies, Dhaka University, Dhaka, Bangladesh;
303. Huda, Qamar-ul (2003AD), *Khwaja Muin Ud-din Chishti's Death Festival: Competing Authorities over sacred space*, Boston College, Journal of Ritual Studies;

304. Huda, Qamar-ul (2004 AD), *The Light Beyond the Stone in the Theology of Proper Moral Conduct (Adab)*, Journal of the American Academy of Religion;
305. Mia, Dr. Abdul Jalil (1982), *A contemporary Philosophy of Religion*, Islamic Foundation Bangladesh;
306. Mia, Shajahan (1998), *Russell's Theory of perception*, Dhaka University;
307. Pathan, Mumtaz Husain (1974), *Arab Kingdom of Almansurah in sind*, University of sind;
308. Prof, R. Levy (1923), *Persian Literature*, Oxford University press, London,
309. Rizvi, Saiyid athar Abbas (1997 AD), *A History of Sufism in India*, Vol.I;
310. Shahrib, Dr.Zahurul (1961 AD), *Khawaja Gharib Nawaz*, Published by Sh. Muhammad Ashraf, Kashmir Bazar, Lahore, Pakistan;
311. Sharib, Hazrat Dr Zahurul Hasan (2008), *The Mystical Philosophy of Khawaja Moinuddin Hasan Chishti*, Asma Publications, Ajmer, india;
312. Subhan, John, (2009), *Sufism: Its Saints and Shrine*, Gorgias press, USA.